**مجمــوعۀ اســناد تاریخـی**

**بخش غرجستان "ساما"، هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان،**

**سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان و حزب کمونیست افغانستان**

**به مسئولیت: هیئت تحـریریۀ شعـلۀ جـاوید**

**۲۵ میزان ۱۳۹۶( ۱۷ اکتوبر ۲۰۱۷)**

**مجموعۀ اسناد تاریخی**

**بخش غرجستان "ساما"، هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان،**

**سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان و حزب کمونیست افغانستان**

**این مجموعه، که به‌صورت بخش بخش انتشار می‌یابد، قسمت‌های با اهمیتی از اسناد تاریخی مقاطع مهمی از تاریخ جنبش کمونیستی (م ل م) کشور را در بر می‌گیرد. ضرورت باز تحریر و انتشار مجدد این اسناد تاریخی از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی برای مطالعۀ تاریخ جنبش کمونیستی (م ل م) کشور و درک درست و اصولی آن، به‌خصوص برای کسانی که تا حال این اسناد را مطالعه نکرده اند و یا دقیقاً مطالعه نکرده اند، بی‌نیاز از بیان است.**

**اسناد شامل درین مجموعه، از روی متون تصویر برداری شده (اسکن شده) از اسناد اصلی، که بعد از تصویر برداری بنا به مشکلات نگه‌داری از بین برده شده است، به‌صورت دقیق باز تحریر گردیده و تا آخرین حد ممکن سعی به عمل آمده است که مطابق به اصل باشد. متأسفانه بعضی از اسناد یا بخش‌های بعضی از اسناد، در جریان نقل و انتقال مفقود گردیده و درین مجموعه شامل نمی‌باشد. امیدواریم بتوانیم به کمک رفقا و دوستان، به‌خصوص رفقا و دوستان مقیم در خارج از کشور، بخش‌های مفقود شده را پیدا نموده و درین مجموعه شامل سازیم.**

**هـیـئـت تـحـریـریـۀ شـعـلـۀ جـاویـد**

**25 میزان 1396**

**فهرســت مطالب مـندرج**

**فهرســت مطالب صفحه**

* **سند شماره اول: نامۀ سرگشاده به تمامی اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) .............................................. 6**
* **ضمیمۀ شماره اول: قطعنامۀ اولین کنفرانس فعالین بخش غرجستان .............................................................................. 15**
* **ضمیمۀ شماره دوم : از طرف کنفرانس مسئولین بخش غرجستان به مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان... 17**
* **ضمیمۀ شماره سوم: به کمیتۀ مسئولین بخش غرجسـتان! .............................................................................................. 17**
* **ضمیمۀ شماره چهارم، نامۀ سلب اعتماد از مرکزیت: به مقام رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان! .................. 18**
* **ضمیمۀ شماره پنجم: نامــۀ ژنیــو ...................................................................................................................................19**
* **ضمیمۀ شماره ششم: به نمایندۀ بخش غرجستان رفیق ...! ...............................................................................................20**
* **ضمیمۀ شماره هفتم: نامۀ انتقادی به رهبری: به رهبری (ساما) از طرف دومین کنفرانس مسئولین ............................ 20**
* **ضمیمۀ شماره هشتم: قطعنامۀ دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان.........22**
* **ضمیمۀ شماره نهم: نامۀ مرکزیت به جواب نامۀ کنفرانس دوم بخش غرجستان.................................................. ...............23**
* **ضمیمۀ شماره دهم: نامۀ رهبری به جواب نامۀ کنفرانس دوم بخش: ...............................................................................26**
* **ضمیمۀ شماره یازدهم : به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) از طرف کمیتۀ مسئولین ......................28**
* **سند شماره دوم: ابلاغیۀ کمیتۀ مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به کلیه مسئولین................................35**
* **سند شماره سوم: اعلامیۀ سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ............................................................................................... 37**
* **سند شماره چهارم: اعلاميۀ سازمان آزاديبخش مردم افغانستان- بخش غرجستان ............................................................. 39**
* **سند شماره پنجم: اعلاميۀ كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي در "ساما".....................................................................42**
* **سند شماره ششم: متن مـوافقتنامۀ تسلیمی نیروهای "ساما" در شمالی به دولت مزدور کابل در خزان سال 1360 \* ..... 43**
* **سند شماره هفتم: پاسخ ما به دشنام‌نامۀ "رهبر و شركاء" ..................................................................................................... 45**
* **بررسي نداي آزادي دوره اول: ............................................................................................................................................ 85**
  + **مقالۀ "در رابطۀ بقاء و مبارزه" شماره پنجم و ششم دوره اول ........................................................................ 85**
  + **بررسي مقاله "‌فرهنگ آزادگان و فرهنگ بردگان " شماره پنجم و ششم ندای آزادی:................................ 90**
  + **بررسي قطعنامۀ دومين پولينوم اولين دورۀ كميتۀ مركزي "‌ساما‌"‌................................................................. 96**
  + **بررسي متن اعلام مواضع " ساما " .................................................................................................................... 109**
* **سند شماره هشتم: عمق فاجعه ................................................................................................................................................ 130**
* **سند شماره نهم: پراگماتیسم پایۀ ایدئولوژیک تسلیم طلبی .................................................................................................. 148**
* **سند شماره دهم: رویزیونیسم پایۀ ایدئولوژیک تسلیم طلبی ................................................................................................ 152**
* **سند شماره یازدهم: تیوری سه جهان استراتژِی بین المللی پرولتاریای افغـانستان ........................................................... 160**
* **سند شماره دوازدهم: تیوری سه جهان استراتژی بین المللی رویزیونیست‌های چینی ..................................................... 165**
* **سند شماره سیزدهم: چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی میرسد؟ ................................................................... 171**
* **سند شماره چهاردهم: .............................................................................................................................................................. 180**
* **ضمیمۀ شماره اول: مباحثات پیرامون "تازه اندیشی" در کنفرانس سرتاسری "ساما" ................................................ 180**
* **نگاهــي به اعــلام مـواضـع .......................................................................................................................................... 192**
* **ضمیمۀ شماره دوم: سند شماره پانزدهم: اعلام گسست از "ساما".................................................................................245**
* **ضمیمۀ شماره سوم: سند شماره شانزدهم: اعلام مواضع سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ..................................... 249**

**مجموعــۀ اســناد بخـش غرجســتان "ســاما"**

**سند شماره اول:**

**نامۀ سرگشاده به تمامی اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**تـذکر لازم:**

**اکنون که خیانت تسلیم طلبی یک ادعا نیست، بلکه به یک واقعیت دردناک و نفرت انگیز تبدیل شده است و فرد فرد رفقای صدیق و پاکباز ما چنگ و دندان اژدهای جنایتکار روس را در گلوی سازمان خود، جنبش انقلابی کشور و جنگ کبیر میهنی می بینند، مبارزۀ قاطع با این روند اسارتبار و قطع ریشۀ این "سرطان خبیثه" نمیتواند عاجلترین و فوری ترین وظیفۀ رزمندگان راه شهیدان ما را که در مشی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان تجلی یافته است، نسازد. از اینرو است که کندوکاو بخاطر ریشه یابی، علل و عوامل آن، بدون اینکه مقاطعه با عناصر خاین و تسلیم شده به دشمن ملی را به تعویق بیندازد- وظیفۀ مبرمی است که پاکیزگی و رزمندگی رفقای ما را در آینده تضمین می نماید.**

**بناءً بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان بدون آنکه تزلزلی از طریق اتهامات ناروا را در ارادۀ انقلابی خود مجاز بداند، بحث پیرامون این موضوع را، اگر هم با تأسف یک جانبه است، دنبال میکند.**

**ما یقین کامل داریم که موضعگیری و روشنگری رفقای متعهد با آرمان "ساما" از یکطرف عمق و گسترش این روند اسارتبار را بیشتر روشن خواهد ساخت و از طرف دیگر حرکتی خواهد بود در جهت پاک سازی عناصر تسلیم طلب از سازمان. بناءً ما معلومات مان را به رفقا پیش کش میکنیم تا آنها هم بتوانند قفل دهن را باز کنند.**

**وقتی که ما از شیوۀ مبارزۀ خود بنا بر محدودیت معلومات ما درینمورد علیه این گرایش خطرناک بین کنفرانس اول مسئولین بخش غرجستان و کنفرانس دوم مسئولین بخش غرجستان انتقاد میکنیم معلوم است که از کم توجهی رفقای رزمندۀ سامایی نیز انتقاد شدید داریم. زیرا رزمندگی رفقا با قاطعیت و عدم قاطعیت در اینجا ترازو میشود نه با چیز دیگر، چه در چنین شرایط انتقاد از خود و انتقاد از دیگران قبل از اینکه در موارد دیگر بستر بگستراند در مورد مبارزه علیه تسلیم طلبی اهمیت خاص پیدا میکند. از نظر ما برخورد لیبرال منشانه ... به معنی آن است که با کمی دیر شدن دست و پای خود را ببندیم و در انتظار فاجعۀ دیگری در سازمان خود باشیم. روی این ملحوظ است که فعال بودن مبارزۀ ایدئولوژیک- سیاسی- تشکیلاتی، برای ما بدون آنکه دچار بحران زدگی شویم، ضرورت انصراف ناپذیر پیدا کرده است.**

**بناءً ما این نامۀ سرگشاده را در فقدان موجودیت نشرات درون سازمانی بخاطر فعال شدن مبارزۀ ایدئولوژیک- سیاسی- تشکیلاتی صرفاً به رفقای رزمنده و انقلابی سازمان نگاشته ایم.**

**از هر رفیقی که این نامۀ معلوماتی و موضعگیری بخش را بدست میگیرد، میخواهیم تا در حفظ آن مانند حفظ اسناد محرم سازمانی برخورد کند و با احساس مسئولیت عمیق سامایی از یکسو مرز درون سازمانی را در آن رعایت نموده، از رفقای سازمان پوشیده نگاه نداشته بدسترس شان قرار دهد و از سوی دیگر از انتشار بیرون سازمانی ان جداً جلوگیری نماید.**

**ما به موضعگیری رسمی و ارزیابی رفقای متعهد به آرمان "ساما" شادباش خواهیم گفت و خواهان تماس و تفاهم با رفقای انقلابی ای که به آرمان "ساما" و مردم کشور پشت نکرده اند هستیم.**

**رفقای رزمنده! اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان!**

**تقریباً یک و نیم سال قبل کنفرانس فعالین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان دائر گردید. قطعنامه ای که در ختم کنفرانس صادر شد و موضعگیری رفقای بخش غرجستان را در قبال یک سلسله مسایل بیان می کرد به رهبری سازمان تسلیم گردید. مادۀ پنجم قطعنامه، مبارزۀ ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی قاطع و جدی علیه تسلیم طلبی را طلب کرده و خواهان تصفیۀ عناصر تسلیم طلب از صفوف سازمان گردید.**

**از آن زمان تا حال رفقای بخش غرجستان مورد اتهامات ناروای زیادی قرار گرفته اند. گاهی بنام ملی گـرا و هزاره گرا، زمانی بنام انشعابگر و فرکسیون باز و زمانی هم بنام مطلق گرا، دگماتیست، سمارق های زهری و... مورد حمله قرار گرفته اند. ناگفته پیدا است که این اتهامات بی پایه نتوانست- و نمی تواند- خیانت های آشکاری را که زیر چتر این اتهام پراگنی ها سعی در مخفی نگاه داشتن آنها می شود، از دید رفقای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان پوشیده نگاه دارد.**

**متأسفانه رهبری و مرکزیت سازمان حاضر نیستند پرابلم ها و مشکلات سازمان را در یک فضای دموکراتیک و در جریان یک مبارزۀ سالم ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی در سطح سازمان حل نمایند و صرفاً میخواهند که همه مسایل را از بالا بصورت بروکراتیک به رفقای سازمان دیکته نمایند. این روش که در عمل باعث جلوگیری از یک مبارزۀ اصولی و فعال ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی در تمام سطوح سازمان میگردد تا حال نتایج زیان آوری داشته و ادامۀ ان عواقب خطرناکی را در پی خواهد داشت. بدین علت است که رفقای بخش غرجستان خود را مکلف میدانند غرض روشن شدن هرچه بیشتر مسایل مورد اختلاف- و یا بهتر بگوییم مسئلۀ مورد اختلاف بین بخش غرجستان و رهبری و مرکزیت، نامۀ سرگشاده ای به رفقای سازمان تقدیم نمایند. به این امید که بتوانیم همه با هم غرض مبارزۀ قاطع علیه خیانت تسلیم طلبی و گرایشات ناسالم دیگر و احیاء و استحکام تشکیلات سازمان راهی بیابیم.**

**گزارش مختصری از هرات:**

**بهار سال 1360 گزارشاتی از زدوخورد بین رفقای سامایی و افراد جمعیت اسلامی در هرات به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان میرسد. رهبری سازمان بعد از اعزام هیئتی به هرات و بررسی اوضاع به این نتیجه میرسد که سازمان قادر نیست درگیری با جمعیت را در هرات ادامه دهد و لذا یگانه راه را عقب نشینی رفقا بطرف ایران تشخیص می دهد.**

**علیرغم نظر رهبری سازمان، شاخک هرات، که تشکیلات مستقل خود را دارد، به ابتکار خود یک تعداد رفقا را از کابل غرض کمک به هرات می فرستد و برعلاوه بصورت کاملاً مستقل یک گروپ چریکی را در کابل فعال میسازد که غرض بدست آوردن اسلحه و مهمات عملیات چندی از طرف این گروپ صورت گرفته و غنایم بدست آمده به هرات انتقال می یابد. ولی این فقط ظاهر قضیه است. اصل قضیه ازین قرار است که شخصی بنام "داکتر صدیق" که از روابط هرات و عضو خاد است در ارتباط با دولت و در نزدیکی کاملی با "نعیم"، "احمد" و بعضی دیگر از افراد شاخک هرات سازمان عملیات متذکره را رهبری کرده و سلاح و مهمات توسط طیاره از کابل به هرات فرستاده میشود. در هرات "عتیق" برادر داکتر صدیق و شخص دیگری بنام "سید آقا" که گویا قوماندانی جبهه را در دست دارد کاملاً در رابطه با دولت قرار میگیرند. عملیات مشترکی که به همکاری قوای دولتی علیه جمعیت براه انداخته میشود باید بطور قطع دامنۀ این خیانت را بیشتر ساخته و افراد دیگری را نیز به نحوی از انحاء درین خیانت دخیل ساخته باشد که متأسفانه اطلاعات بیشتری درین مورد نداریم.**

**ولی بهرحال این خیانت آشکار ضربت شدیدی بر حیثیت سازمان وارد آورده و باعث تلف شدن زبده ترین رفقای سازمان توسط این خاینین میگردد. بعداً "سید آقا" و "داکتر صدیق" توسط رفقای هرات و "احمد" توسط رفقای کابل اعدام میشوند و گفته می شود که "نعیم" بعد از سپری کردن مدتی در زندان توسط دولت اعدام گردیده است!؟**

**از تکامل بعدی اوضاع به علت سکوت رهبری و مرکزیت سازمان اطلاعات درستی در دست نداریم و طبق اظهارات رفقای هرات که ما موفق به صحبت با یکی دوتن از ایشان شده ایم- در رابطه با مسئلۀ تسلیم طلبی اکنون در سطح منطقه مشکلی ندارند و این سرطان خبیثه را ریشه کن کرده اند. امیدواریم چنین باشد!!**

**گزارشی از کوهدامن:**

**بعد از ضربت خوردن کمیتۀ نشرات و دستگیری رفقای دفتر سیاسی- به استثنای نعیم- در جلسۀ اضطراری که از طرف تعدادی از رفقا دائر گردید ضمن انتخاب افراد تازه ای برای دفتر سیاسی فیصله می گردد که اعضای رهبری سازمان بنا به موجودیت خطرات امنیتی در کابل، باید به کوهدامن نقل مکان نمایند. بعد از رفتن اعضای رهبری سازمان به کوهدامن رفت و آمد "داکتر صدیق" از کابل به کوهدامن در ارتباط نزدیک با "نعیم" شروع می گردد. البته معلوم نیست که آیا "داکتر صدیق" قبلاً هم به گونه ای با بعضی از افراد کوهدامن رابطه داشته است یا خیر؟ ولی قرار گفتۀ یکی از اعضای مرکزیت فعلی در ابتدای سال 1360 ضرورت ارتباط گیری با دولت در مبارزه علیه "اخوان" از طرف بعضی از کادرهای کوهدامن طرح ریزی شده و حتی در سطح منطقه تصمیماتی نیز در مورد گرفته می شود که طبق ادعای گوینده، این اقدامات توسط وی که در آن موقع از طرف سازمان در منطقه مسئولیت داشته ظاهراً خنثی می گردد.**

**خزان سال 1360 بعد از تشدید حملات اخوان بر کوهدامن و از دست رفتن بعضی مناطق سازمان، در حالی که اعضای رهبری در منطقه هستند از طرف "پیکار" و "انجنیر زکریا" با دولت و روس ها تماس گرفته شده و کمک نظامی جلب می گردد. مناطق تحت کنترل اخوان مثل "مشوانی" و غیره جاها توسط هلیکوپتر به رهنمایی پیکار بمبارد می گردد و منطقه موشوانی از طرف افراد سازمان مورد چور و چپاول قرار می گیرد. حتی گفته می شود که یک بار رفقای ناراضی از ارتباط گیری با دولت نیز توسط پیکار بمبارد می گردد و چند رفیق به شهادت می رسد. چون نیروهای اخوان نیز با دولت رابطه داشته و از کمک جناح "خلق" حزب حاکم برخوردار بوده اند، نیروهای سازمان علیرغم ارتباط گیری "پیکار" و "زکریا" با دولت و روس ها، هر روز بیشتر از پیش تحت فشار قرار گرفته و مناطق بیشتری به دست نیروهای "اخوان" می افتد. در نتیجه اعضای رهبری سازمان مجبور می شوند به کابل برگردند. رفقای شکر دره و یک تعداد از رفقای مناطق دیگر که از اوضاع کم و بیش اطلاع حاصل می کنند منطقه را ترک می گویند. "همایون" مسئول شکر دره با چند رفیق دیگر که بخاطر مخالفت با ارتباط گیری با دولت بطرف شکر دره رفته و موقعی که می خواهند از منطقه خارج شوند تحت محاصرۀ نیروهای روسی قرار گرفته و به شهادت می رسند.**

**بعد از مدتی تحت فشار نیروهای اخوان، تعدادی از کادرهای کوهدامن به کابل انتقال یافته در خیرخانه مینه و هوتل کابل جای می گیرند. از طرف دولت پیشنهاد می گردد که باید پروتوکول رسمی همکاری میان سازمان و دولت امضا گردد.**

**مسئلۀ امضای پروتوکول همکاری با دولت از طرف کادرهای کوهدامن به تشکیلات مرکزی پیشنهاد می گردد. به استثنای یک نفر از طرف دیگر افراد تشکیلات مرکزی موضع گیری قاطع علیه امضای پروتوکول همکاری با دولت صورت نمی گیرد و صرفاً تغییراتی را در متن پروتوکول پیشنهاد می کنند. جزئیات وقایع بعدی به درستی برای ما روشن نیست ولی قدر مسلم این است که رابطه با دولت بخصوص از طرف "سردار"، "زکریا"، "پیکار" و "سخی" ادامه پیدا می کند. "پیکار" و "سخی" بعد از مدتی ظاهراً رابطۀ شان را با دولت قطع می کنند و به همراهی یک تعداد دیگر از روابط شان به کوه صافی می روند ولی در طول مدت فعالیت شان در کوه صافی رابطۀ شان با "جلگه" که بطور قطع رابطۀ دولتی دارد محفوظ باقی می ماند. چند روز قبل از ضربت خوردن جبهۀ کوه صافی توسط نیروهای "اخوان"؟؟ "پیکار" عازم پاکستان می گردد و "سخی" به ""جلگه" می رود. فعلاً "پیکار" بعد از مراسم عروسی اش در رابطۀ نه چندان دور با مرکزیت و رهبری قرار داشته و تحت حمایت شان می باشد. بعد از رفتن "سخی" به "جلگه" از جریان فعالیت های بعدی وی اطلاعاتی در دست نداریم. بهر حال از واقعۀ کوه صافی و شهادت بهترین رفقای ما درین توطئه نه تا حال یادی به عمل آمده است و نه تا حال رهبری و مرکزیت مسایل گنگ این قضیه را روشن ساخته اند. "زکریا" بعد از تداوی در شفاخانۀ "چهار صد بستر" توسط طیاره عازم هند می گردد و فعلاً مقیم دهلی است و گفته می شود غیر فعال است؟. "سردار" بعد از آنکه مدت ها رابطه اش را با دولت حفظ می کند و حتی دو رفیق زندانی را با اعمال نفوذی که در خاد دارد در سال 1361 آزاد می سازد، بعد از تماس گیری با رهبری و مرکزیت ظاهراً به ایران فرار می کند؟. فعالیت های بعدی وی برای ما روشن نیست.**

**"پیکار" فعلاً ادعا دارد که به دستور رهبری سازمان با دولت ارتباط گرفته و هرچه انجام داده به اجازۀ رهبری سازمان بوده است. "سخی" ادعا دارد که "پیکار" کاملاً خودسرانه موشوانی و بعضی جاهای دیگر را بمبارد نموده است. بعضی از اعضای دیگر مرکزیت ادعا دارند که دستور ارتباط گیری با دولت را صرفاً "سخی" و "نعیم" به "پیکار" داده اند نه تمامی اعضای مرکزیت سازمان.**

**اعضای مرکزیت ادعا دارند که پروتوکول همکاری صرفاً یک مسودۀ پیشنهادی از طرف دولت بوده و رسماً با سازمان امضا نگردیده است. ولی این مسلم است که روابط "سردار" و دیگران همچنان برای مدت های مدیدی بصورت آشکارا با دولت ادامه پیدا کرده است. "سنگی" در کوهدامن فعلاً در رأس غند دولتی قرار دارد. "یاسین" هم در سیدخیل پوستۀ نظامی دولتی ایجاد کرده است. سرطان تسلیم طلبی حتی تا حوزۀ شمال ریشه دوانده است.**

**کنفرانس فعالین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان:**

**رفقای غرجستان از تمامی وقایع هرات و کوهدامن تا بهار سال 1361 بکلی بی اطلاع باقی می مانند. موقعی که بهار 1361 از وقایع کوهدامن و هرات تا حدودی اطلاع می یابند دست به تشکیل کنفرانس فعالین بخش غرجستان می زنند. در کنفرانس رفقا فیصله می کنند که بخاطر جلوگیری از نفوذ گرایشات تسلیم طلبانه و گرایشات ناسالم دیگر و بخاطر تنظیم بهتر فعالیت های سازمان در غرجستان مجموعۀ واحدهای تشکیلاتی سازمان در یک تشکیلات واحد منطقوی منظم شوند و مسئولیت این واحد تشکیلاتی منطقوی را به شخص رهبری سازمان واگذار می نمایند. در ختم کنفرانس قطعنامه ای از طرف رفقای شرکت کننده در کنفرانس صادر می گردد و ضمیمۀ صورت جلسۀ کنفرانس به رهبری سازمان تسلیم می شود. (ضمیمۀ شماره اول)**

**بلافاصله بعد از دائر شدن کنفرانس و صدور قطعنامه و تسلیمی اسناد کنفرانس به رهبری سازمان، تبلیغات علیه رفقای بخش غرجستان به شدت شروع می گردد. رفقای این بخش به هزاره گرایی و انشعاب متهم گردیده و علیه به اصطلاح بخش سازی رفقای غرجستان مبارزه آغاز می گردد. قطعنامۀ کنفرانس فعالین بخش نه تنها در اختیار اعضای سازمان قرار نگرفته و از انتشار درون سازمانی آن اجتناب می گردد بلکه حتی از دادن جوابی بصورت رسمی برای رفقای غرجستان نیز ابا ورزیده میشود.**

**طی مدتی بعد از کنفرانس فعالین الی کنفرانس اول مسئولین بخش که در ماه عقرب سال 1361 دائر گردید بخش غرجستان متأسفانه با مشکلات زیادی مواجه بوده و صرفاً یکی دو رفیق بخش در رابطه با موضعگیری های قطعنامۀ کنفرانس فعالین با رهبری سازمان داخل تماس بودند. موجودیت مشکلات بیش از حد در درون بخش، تبلیغات فوق العاده شدید علیه بخش، عدم آمادگی و پراگندگی تشکیلات بخش و باالاخره امیدواری واهی ما به رهبری سازمان در مبارزه علیه تسلیم طلبی و گرایشات ناسالم دیگر مجموعاً عواملی بودند که بعدها برای مدت زیادی ما را از دست زدن به یک مبارزۀ قاطع و جدی علیه تسلیم طلبی در درون روابط سازمان باز می داشت و مسئله را صرفاً در محدودۀ مجادلات فی مابین چند رفیق بخش غرجستان و رهبری سازمان محدود نگاه می داشت. قبل از تشکیل کنفرانس اول مسئولین بخش غرجستان، رفقا از رهبری سازمان دعوت به عمل آوردند که در کنفرانس حضور یابد. مشکلات زیادی که رفقای بخش غرجستان با آن مواجه بودند باعث گردیدند که طی مدتی که رهبری سازمان در کنفرانس حضور داشت و کنفرانس را رهبری و کنترول می کرد، عمدتاً مسایل داخلی بخش مورد ارزیابی قرار گیرد.**

**علیرغم ناتمام ماندن کنفرانس، رهبری سازمان ظاهراً به علت مریضی، کنفرانس را ترک می گویند. رفقای شرکت کننده در کنفرانس برای اینکه بتوانند مسایل و رویداد های سازمان و جبهه را از نزدیک ناظر باشند فیصله میکنند که رفقا را به مرکزیت سازمان و شورای رهبری جبهه به رهبری سازمان معرفی نمایند. (ضمیمۀ شماره 2).**

**نامۀ جوابیۀ رهبری سازمان ظاهراً پیشنهادات رفقای بخش غرجستان را مورد تائید قرار میدهد. (ضمیمۀ شماره 3)**

**یکی از رفقای بخش غرجستان در شورای مرکزی جبهه پذیرفته میشود. لازم به تذکر است که تشکیل شورای مرکزی مؤقت جبهه بعد از معرفی رفقای بخش به جبهه صورت می گیرد و قبلاً وجود نداشته است.**

**رفیقی که در مرکزیت از طرف کنفرانس معرفی شده بود بحیث عضو رابط بخش با مرکزیت قبول میگردد. اتخاذ این تاکتیک نادرست و اشتباه آمیز (معرفی یکی از رفقا به مرکزیت سازمان) بعد از آنکه رفیق ما از مرکزیت سلب اعتماد می کند (ضمیمۀ شماره 4) مشکلات زیادی را در درون روابط بخش به وجود می آورد. عده ای از رفقای بخش به علت اینکه رفیق معرفی شده به مرکزیت صلاحیت نداشته شخصاً از مرکزیت به نمایندگی از بخش سلب اعتماد نماید مخالفت شان را با این موضوع ابراز می دارند و این مسئله باعث بروز مشکلات و مشاجراتی بین مسئولین بخش میگردد. کاملاً روشن است که متن نامۀ سلب اعتماد از مرکزیت برای عده ای از مسئولین بخش و منجمله مسئول عمومی بخش قابل قبول نبوده و با آن مخالفت صورت گرفته است. (ضمیمۀ شماره 5- نامه از سویس)**

**بهر حال بعد از این سلب اعتماد، از طرف رهبری سازمان تشکیل کمسیون انسجام تشکیلاتی و تدارک کنگره پیشنهاد میگردد و از بخش غرجستان رسماً درخواست میگردد که نماینده ای به این کمسیون بفرستد. (ضمیمۀ شماره 6)**

**رفیقی که به نمایندگی از بخش غرجستان در کمسیون تدارک معرفی میگردد در رابطه با مسئلۀ تسلیم طلبی موضعگیری قاطع و روشن داشته و طرح میکند که عناصر تسلیم شده حق شرکت در کنگره را نباید داشته باشند. این پیشنهاد با وجودی که در ابتدا مورد قبول قرار می گیرد ولی بعداً به بهانه های مختلف از تذکر روشن مطلب در متن فیصله های کمسیون تدارک صرفنظر می گردد.**

**در مرحلۀ اول کار کمسیون تدارک که قبل از کنفرانس دوم مسئولین بخش خاتمه یافت نمایندۀ بخش غرجستان در کمسیون تدارک شرکت داشت و فیصله های کمسیون را به کنفرانس دوم مسئولین بخش انتقال داد.**

**طی مدتی بعد از کنفرانس فعالین الی کنفرانس دوم مسئولین بخش، اطلاعات رفقا از مجموعـۀ مسـایـل و مـشـکلات سازمان بیشتر شده و جوانب زیادی از مسایل مربوط به تسلیم طلبی برای ما روشن گردید.**

**کنفرانس دوم بخش عمدتاً به بحث روی مسئلۀ تسلیم طلبی پرداخته و علیرغم انتقاداتی که برنحوۀ سلب اعتماد از مرکزیت موجود بود آن را از دید قطعنامۀ کنفرانس فعالین و موضعگیری کنفرانس دوم در مبارزه علیه تسلیم طلبی مورد تائید قرار داد. همچنان کنفرانس از تاکتیک اشتباه آمیز معرفی رفیقی از بخش به مرکزیت انتقاد به عمل آورد و آن را خلاف قطعنامۀ کنفرانس فعالین و موضعگیری کنفرانس دوم مسئولین بخش در مبارزه علیه تسلیم طلبی ارزیابی کرد.**

**در ختم کنفرانس قطعنامه ای در ارتباط با مبارزه علیه تسلیم طلبی صادر گردید و همچنان نامۀ انتقادی از طرف کنفرانس به رهبری سازمان ارسال گردید. (ضمیمۀ شماره 7 و ضمیمۀ شماره 8)**

**بعد از ختم کنفرانس به علت اینکه رهبری سازمان، در شرایطی که اساسی ترین وظیفۀ تمامی اعضای سازمان را پرداختن به مسایل و مشکلات درون سازمانی و حل و فصل پرابلم های سازمانی تشکیل می دهد و در شرایطی که گفته میشد در ماه سرطان کنگرۀ سازمان دائر میگردد، در رابطه با فعالیت های دموکراتیک جبهه دست به مسافرت به اروپا زده بود، متأسفانه برای مدتی مؤفق نشدیم با رهبری داخل تماس شویم. صحبت هایی که با بعضی از رفقای دیگر به عمل آمد نتیجه ای ببار نیاورد. لذا تا برگشت هیئت جبهه از مسافرت اروپایی به انتظار نشستیم.**

**بعد از مراجعت هیئت جبهه از اروپا، قطعنامۀ کنفرانس دوم مسئولین بخش و نامۀ رهبری و جواب جلسۀ کنفرانس دوم رسماً به رهبری سازمان تسلیم داده شد. بعد از چند جلسه و مشاجرات بی حاصل در اثر اصرار نمایندۀ بخش از طرف رهبری جواب نامه و قطعنامه بخش رسماً به مسئولین بخش ارسال گردید. (ضمیمۀ شماره 9 و ضمیمۀ شماره 10)**

**از آنجاییکه نامه های جوابیه اولاً حاوی مطالبی از دیدگاه های ایدئولوژیک- و حتی تشکیلاتی بوده و ثانیاً قطعنامۀ بخش را مرکزیت سلب اعتماد شده جواب گفته بود، مسئولین بخش غرجستان را بر آن داشت تا ضمن ارسال نامه ای به رد مطالب مطروحه در نامه های رهبری و مرکزیت بپردازند. (ضمیمۀ شماره 11)**

**علیرغم مجادلات و مباحثات زیادی که بعد از تسلیم دهی این نامه به رهبری، از طرف نمایندۀ بخش با رهبری و بعضی رفقای دیگر صورت گرفت، رهبری سازمان از جواب رسمی به نامه شانه خالی کرده و به اصطلاح نمی خواهند این پلیمیک را با رفقای غرجستان ادامه دهند.**

**بنا به پیشنهاد رهبری سازمان نمایندۀ بخش با دو نفر از رفقای کمسیون تدارک داخل تماس شد تا نظرات و پیشنهادات خود را با آنها در میان بگذارد. ولی در اولین جلسه در چند مورد از متن مقدمۀ آئین نامه برای کنگره، تصویب شده از طرف کمسیون تدارک برای کنگره، بین نمایندۀ بخش و دو رفیق دیگر اختلاف بروز نمود.**

**مقدمۀ آئین نامۀ کنگره در یک مورد طرح می کند که:**

**«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان به پاسخ ضرورت مبارزه علیه متجاوزین روسی اعلام موجودیت کرد.»**

**نمایندۀ بخش غرجستان این طرح را رد کرده و تذکر می دهد که سازمان ما یک سازمان پرولتری است و نه یک سازمان ملی.**

**در مورد دیگر مقدمۀ آئین نامۀ کنگره بیان می کند که:**

**«اعضای کمسیون تدارک، نمایندگان منتخب حوزه های مختلف سازمان است.»**

**نمایندۀ بخش غرجستان به درستی این موضوع باور ندارد، بخصوص در مورد نمایندگان حوزه های کوهدامن و کوهستان.**

**بهرحال رفقای کمسیون تدارک اظهار میدارند که تعدیلات پیشنهاد شده از طرف نمایندۀ بخش غرجستان در صورتی قابل قبول است که وی در جلسات کمسیون تدارک و سائر کمیته ها بدون در نظر داشت متن قطعنامۀ کنفرانس دوم بخش شرکت نماید. چون قبول این امر از طرف نمایندۀ بخش قابل قبول نیست صحبت ها ادامه نمی یابد.**

**نمایندۀ بخش غرجستان در صدد میشود که بیمورد بودن ادامۀ این مباحثات را در حالی که رهبری نمی خواهد رسماً بصورت تحریری نامۀ کمیتۀ مسئولین بخش غرجستان را جواب بگوید، به رهبری ابلاغ نموده و مسئولیت خود را خاتمه یافته اعلام نماید. ولی از طرف رهبری پیشنهاد می گردد که جلسه ای به شرکت نمایندۀ بخش و دوتن دیگر از مسئولین بخش با رهبری و دوتن از اعضای به اصطلاح مرکزیت که قابل اعتماد رفقای غرجستان هستند دائر گردد. این جلسه دائر میگردد و در جریان جلسه نه تنها رهبری و دوتن رفیق دیگرِ به اصطلاح مرکزیت در صدد تبرئۀ عناصر خاین بر می آیند و اعلام می کنند که رفقا اشتباهات بزرگی مرتکب شده اند ولی به انها باید فرصت بدهیم که تجدید تربیت شوند، بلکه اتهامات ناروای گذشته علیه بخش غرجستان بازهم به میان کشیده میشوند. پافشاری های رهبری و دو تن رفیق دیگر مداوماً متوجه این نکته است که ما- یعنی رفقای غرجستان- معیارهای تشکیلاتی سازمانی را در رابطه با عناصر تسلیم طلب رعایت نکرده و برای سازمان مشکلات ایجاد کرده ایم؟. در نتیجه در ختم جلسه نمایندۀ بخش ادامۀ مباحثات را بیمورد دانسته و مسئولیتش را در ارتباط با این موضوع بین رهبری و بخش غرجستان خاتمه یافته اعلام می کند و رهبری سازمان هم مسئولیتش را در رابطه با رفقای غرجستان خاتمه یافته اعلام می نماید.**

**وضـع فـعـلـی:**

**بیشتر از دوسال از ضربت خوردن کمیتۀ نشرات سازمان و دستگیری رفقای دفتر به استثنای "نعیم" در کابل میگذرد. طی این مدت عدم فعال بودن نشرات سازمان به هیچوجه قابل توجیه نیست. طی این مدت حتی یک ورق تبلیغاتی بنام سازمان در داخل و یا خارج کشور منتشر نشده است. اگر این امر مطابق به پروتوکول همکاری با دولت نیست، چه توجیه دیگری میتواند قابل قبول باشد؟**

**در شرایطی که از مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی در درون روابط سازمان به شدت جلوگیری میشود، سعی می گردد که حقایق تحت دود و غبار تبلیغات ناروا و کاملاً غیر واقعی پوشیده نگاهداشته شود و در شرایطی که اخبار و اطلاعات درون سازمانی- مثل واقعۀ کوه صافی که منجر به شهادت بهترین رفقای ما گردید- و نتایج سفر دیپلماتیک هیئت جبهه و رهبری سازمان، فیلم اعدام عده ای از اعضای رهبری گذشته توسط دولت و فیلم کوه صافی به شدت تحت سانسور می باشد؛ تلاش بروکراتیک برای تشکیل کنگره، قبل از به سرانجام رسیدن انسجام تشکیلاتی سازمان و تصفیۀ عناصر خاین از سازمان ادامه دارد، کمیته های گوناگونی کاملاً بصورت پوشیده و سری و به شکل بروکراتیک دائر میگردد و سعی میشود که تمامی مسایل و مشکلات را در محدودۀ صرفاً چند نفر حل و فصل نمایند.**

**ابهامات و سردرگمی های زیادی رفقای بخش غرجستان را احاطه کرده است. اکنون روشن شده که رفیق "پردل" عضو دفتر سیاسی و مسئول نظامی سازمان از طرف عناصر خاینی در داخل سازمان به شهادت رسیده است و رهبری سازمان اظهار میدارد که این مسئله به من مربوط نیست، چه در آن موقع من مسئولیت نداشته ام. در حالی که سکوت رهبری و مرکزیت در رابطه با مسئلۀ تسلیم طلبی همچنان ادامه دارد، افرادی از روابط سازمان بصورت مشکوکی از زندان دولت آزاد میشوند، آنهم در شرایطی که تعداد زیادی از اعضای هیئت رهبری گذشتۀ سازمان توسط دولت اعدام میگردند. این امر را چگونه می توان ارزیابی کرد؟**

**سیاست نادرست رهبری و مرکزیت سازمان تا حال باعث شده است که سازمان طی این دوسال کاملاً فلج بوده و نتواند در قبال مسایل مشخصی چون سروصدای محمد ظاهرشاه پادشاه سابق و سائر مسایل ملی و بین المللی موضعگیری روشن داشته باشد.**

**تقاضای ما از رفقای سازمان:**

**رفقای رزمنده!**

**رفقای بخش غرجستان از تمامی اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان، این وارثین برحق خون شهدای سازمان و رهروان صدیق راه مجید جداً تقاضا دارند که خود فعالانه دست بکار شوند، مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی را در تمامی سطوح سازمان گسترش دهند و با تصفیۀ عناصر خائن و تسلیم طلب، تشکیلات سازمان را به صورت اصولی احیاء نمایند. قبل از انجام این وظایف دائر کردن کنگره جز اینکه ضربات وارده بر سازمان را رسمیت ببخشد و عمق و پهنای آن را بیشتر سازد نتیجۀ دیگری ندارد.**

**ما از تمامی رفـقـای سـازمـان، از تـمـام بخـش هـا و واحـدهـای تـشـکـیـلاتـی سـازمـان جداً تقاضا داریم که مبارزات ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی را در تمامی سطوح سازمان هرچه بیشتر فعال ساخته و بخصوص علیه خیانت تسلیم طلبی موضعگیری نمایند.**

**ما انتظار داریم به زودی به همکاری رفقای همرزم مان تا آن حدی که در حد توان ما است استنتاجات و تحلیل های مان را در رابطه با مسایل و مشکلات مختلف سازمان بخصوص در مورد خیانت تسلیم طلبی به پیشگاه رفقای سازمان تقدیم نماییم.**

**با عشق به آزادی!**

**با ایمان به انقلاب!**

**با اتکاء به توده!**

**یا مرگ یا آزادی!**

**بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**سنبلۀ سال 1362**

**یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخۀ اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. تاریخ تقریبی پای سند توسط ما مشخص گردیده است.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید**

**25 میزان 1396**

**ضمیمۀ شماره اول:**

**قطعـنامۀ اولین کـنفرانس فعـالین بخش غرجســتان**

**در شرایطی که میهن گرامی ما مورد هجوم وحشیانۀ سوسیال امپریالیسم روس قرار گرفته و تلاش گستردۀ متجاوزین فاشیست غرض اسیر ساختن مردمان آزادۀ کشور ما با وحشیگری تمام هر روز بیشتر از پیش شدت می یابد، حصول استقلال سیاسی کشور، کسب آزادی ملی، مبارزه برای دموکراسی و عدالت اجتماعی وظایف مشترک و اساسی تمامی نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات را تشکیل می دهند.**

**سازمان آزادیبخش مردم افغانستان، بمثابۀ یک سازمان انقلابی که به‌پاسخ خواست مبرم طبقۀ کارگر کشور پی‌ریزی شده است، به منظور تمهید و تثبیت نقش پیشآهنگی طبقۀ کارگر کشور در انقلاب ملی و دموکراتیک، در چنین شرایطی وظایف سخت و دشواری را بر عهده دارد و متناسب با این وظایف قاطعیت سیاسی و ابزار سازمانی مستحکمی را نیازمند است. انحرافات ایدیولوژیک که در واقع بیان کنندۀ تسلیم طلبی طبقاتی است، قاطعیت سیاسی سازمان را از بین برده و استحکام تشکیلاتی آن را به فراموشی می سپارد و در نتیجه زمینه را برای ضربه پذیری تشکیلاتی و گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی در اشکال گوناگون آن مساعد میسازد.**

**اجرای درست وظایف محولۀ ملی و انقلابی- ایجاد حزب طبقۀ کارگر، تشکیل جبهۀ متحد ملی و سازماندهی ارتش توده یی- بخصوص در شرایط ویژۀ کشور ما، مبارزات قاطع و پیگیر را علیه گرایشات ناسالم فکری طلب دارد. این مسئله «بویژه در شرایط کنونی که جنبش کارگری جهانی در زیر رگبار خیانت ها و لغزش های نوین پیکار سهمگین را پذیرا میشود تا سیمای تابناک آرمان کارگری را از غبار شبهات پاکیزه نگه دارد» اهمیت فوق العاده ای می یابد.**

**«در شرایط مشخص کنونی "ساما" در مبارزۀ آزادیبخش ملی سهم فعال می گیرد، بدون اینکه اصالت کارگری و دورنمای غایی خود را برای یک لحظه فراموش کند.» فقط با درنظر داشتن این تأکید است که میتوان از مبارزه برای تشکیل حزب سیاسی طبقۀ کارگر سخن بمیان آورد. ولی "ساما" ... «پروسۀ ایجاد حزب و جبهۀ متحد ملی و پایه ریزی ارتش توده یی را جدا از یکدیگر تلقی نمیکند؛ زیرا که سطح مبارزاتی جنبش توده یی و عقب ماندگی عنصر آگاه، ضرورت پر کردن خلاء موجود و پیشی جستن از مبارزات کنونی حکم میکند که تمام وظایف مبارزاتی ما، منجمله سازماندهی و حرکت در جهت ایجاد حزب پاسخ گوی نیازمندی های شرایط موجود و محرک جنبش به پیش باشد.» ازینرو فعالیت سازمانی- بعنوان فعالیت نطفوی حزبی- در یک رابطۀ کاملاً نزدیک و هـمـآهـنـگ کار با متحدین جبهوی و افراد و گروپ های مسلح خودی قرار می گیرد و باید درین رابطۀ متقابل تنظیم گردد.**

**بناءً تنظیم یک واحد سیاسی- نظامی سازمانی در سرتاسر منطقۀ غرجستان که دارای شرایط نسبتاً مشخص تاریخی- اجتماعی نسبت به سایر مناطق کشور است و با در نظرداشت اینکه نیروهای سیاسی که در این منطقه در جنگ مقاومت فعال میباشند، دارای خصوصیات ویژه ای هستند و هم متجاوزین روسی و دولت دست نشانده سیاست خاصی را درین منطقه اعمال و تعقیب می نمایند، کاملاً ضروری به نظر می رسد تا بتوان در جهت جمع آوری نیرو برای جبهۀ متحد ملی و واحدهای مسلح توده یی در مقابله با تهدیدات قوت های رقیب و خنثی کردن توطئه ها و تجاوزات مستقیم و غیر مستقیم متجاوزین روسی و عمال بومی شان که علیه سازمان اعمال میگردد بصورت فشرده و همآهنگ دست به اقدامات زد.**

**در کنفرانس فعالین منطقۀ غرجستان که بمنظور بررسی پاره ای از مسایل و نیز به خاطر جوابگویی به این نیاز مبرم دائر گردید تصامیم ذیل اتخاذ شد:**

**1-- حسب مواد آئین نامۀ سازمان و دستورات مکرر مرکزیت سازمان، رفقای سراسر منطقه باید در تشکیلات مربوطۀ کمیتۀ منطقوی تنظیم شوند. نسبت وسعت غرجستان، منطقه به پنج حوزۀ جداگانه تقسیم گردد که عبارتند از: حوزه های جاغوری، ترکمن، دایکندی، دایزنگی و یکه اولنگ.**

**2-- غرض تنظیم بهتر فعالیت های دموکراتیک و ملی و جهت سروسامان بخشیدن به تبلیغات سیاسی و توده یی فیصله گردید که نشریۀ "مجاهدین آزاد غرجستان" بنام "غرجستان آزاد" نشر گردد.**

**3-- تا زمانی که استحکام تشکیلاتی مطلوب حاصل نشده باشد و نیروهای توده یی مطمئنی گرد آوری نشده و جبهۀ متحد ملی رسمیت بین المللی نیافته باشد، از برآمدهای علنی بنام "سازمان ازادیبخش مردم افغانستان" و "جبهۀ متحد ملی" در غرجستان خودداری می گردد.**

**4-- کنفرانس هرگونه انحرافات فکری، ایدئولوژی زدایی و تلاش هاییکه اصالت کارگری "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" را خدشه دار سازد قاطعانه محکوم کرده و تمامی بخش های سازمان را در جهت هرچه بیشتر فعال ساختن مبارزۀ ایدئولوژیک (درون سازمانی) دعوت می نماید.**

**5-- کنفرانس گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی را تحت هر اسم و عنوانی خیانت آشکار به آرمان های مقدس ملی و انقلابی مردم ما دانسته و از تمامی بخش های سازمان طلب دارد که درینمورد از روش های غیر فعال و لیبرال منشانه جداً بپرهیزند و با تمام قوا در دفاع استوار از "مشی مستقل ملی و انقلابی" سازمان آزادیبخش مردم افغانستان استادگی نمایند، عناصر تسلیم طلب را افشا کرده و وجود سازمان را از لوث وجودشان پاک سازند.**

**به پاس خون شهیدان گلگون کفن سامایی و هزاران هزار شهید راه آزادی میهن، درفش پرافتخار آزادی- دموکراسی و عدالت اجتماعی را با روحیه و رزم مجید بزرگ برافراشته نگه داریم و سوگند مان را فراموش نکنیم!**

**با عشق به آزادی! با ایمان به انقلاب! با اتکاء به توده! یا مرگ یا پیروزی!**

**کـنـفـرانـس اول فـعـالـیـن بخش غـرجـسـتـان**

**بهار سال 1361**

**یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخۀ اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. تاریخ تقریبی پای سند توسط ما مشخص گردیده است.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید- 25 میزان 1396**

**ضمیمۀ شماره دوم :**

**از طرف کنفرانس مسئولین بخش غرجستان**

**به**

**مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان**

**رفقا!**

**درودهای گرم ما را بپذیرید!**

**کنفرانس مسئولین بخش غرجستان که به تاریخ 1/8/1361 در حضور نمایندۀ مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان شروع گردیده بود، به تاریخ 12/8/1361 با موفقیت پایان یافت.**

**بدینوسیله رفیق ... به حیث عضو رابط این بخش در مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و رفقا هریک ... و ... بحیث نمایندگان این بخش در جبهۀ متحدملی افغانستان به مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان معرفی میگردند.**

**یا مرگ یا پیروزی!**

**امضای اعضای شرکت کننده در اولین کنفرانس بخش غرجستان**

**12/8/1361**

**ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ**

**ضمیمۀ شماره سوم:**

**به کمـیتۀ مســئولین بخش غرجســتان!**

**سلام های رزمندۀ ما را بپذیرید.**

**نامه در مورد معرفی رفقا ... به عنوان رابطه بخش با مرکزیت سازمان و ... و ... به عنوان رابط بخش در امور جبهۀ متحدملی برای ما مواصلت نمود و ما نامۀ تان را در جلسۀ تاریخی 13/11/82 تشکیلات مرکزی مورد بحث قرار دادیم و هر دو مورد پیشنهادی رفقا پذیرفته شد.**

**در مجموع مسایل طرح شده در کنفرانس ما انتظار حصول پروتوکول کامل آن را داریم تا با مطالعۀ آن بتوانیم در مورد نظریات خود را ارائه داریم. پیروزی مزید تان آرزوی همۀ ما است.**

**از طرف مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - 15/1/83 (مطابق به 25 جدی 1361)**

**ضمیمۀ شماره چهارم، نامۀ سلب اعتماد از مرکزیت:**

**به مقام رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان!**

**درودهای مرا بپذیرید.**

**این مکتوب را با استفاده از صلاحیتی که از طرف کنفرانس بخش غرجستان به من تفویض شده می نویسم. منظورم ارائۀ مکرر فیصله و نظر کنفرانس است که در مکتوب تاریخی 12/8/61 کنفرانس بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که عنوانی مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ارسال شده است و آن عبارت است از این که رفیق ... به حیث عضو رابط این بخش در مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و رفقا هر یک ... و ... به حیث نمایندگان این بخش در جبهۀ متحد ملی افغانستان به مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان معرفی گردید.**

**ولی به جواب مکتوب متذکره از طرف مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان مکتوب تاریخی ۱۵/۱/۸۳ (مطابق به ۲۵ جدی ۱۳۶۱ خورشدی) برای ما رسید که ذیلاً نقل می گردد:**

**«به کمیتۀ مسئولین بخش غرجستان!**

**سلام های رزمندۀ ما را بپذیرید.**

**نامۀ تان در مورد رفقا "..." به عنوان عضو رابط بخش با مرکزیت سازمان و "..." و "..." به عنوان رابط آن بخش در امور جبهۀ متحد ملی برای ما مواصلت نمود و ما نامۀ تان را در جلسۀ تاریخی ۱۳/۱۱/۸۲ (۲۳ عقرب ۱۳۶۱) تشکیلات مرکزی مورد بحث قرار دادیم. در هر دو مورد پیشنهاد رفقا پذیرفته شد. ... الی آخر.»**

**اگر زیاد خرده گیر نباشیم دیده می شود که تمامی جملات مکتوب ارسالی بخش غرجستان در مکتوب جوابیۀ تشکیلات مرکزی نقل و تکرار شده و هم در ختم موضوع اضافه شده که در هر دو مورد پیشنهاد رفقا پذیرفته شد. ولی فقط یک ظرافت قلمی تعویض "در مرکزیت" به "با مرکزیت" باعث شده که نه تنها از طرف مرکزیت در هر دو مورد پیشنهاد رفقای بخش غرجستان کاملاً پذیرفته نشود بلکه تا حدود زیادی رد هم گردد. زیرا منظور کنفرانس قرار فیصلۀ مندرج در پروتوکول و مکتوب رسمی آن این است که: باید بخش غرجستان در مرکزیت سازمان (منظور تشکیلات مرکزی) از خود نمایندۀ منتخب داشته باشد نه در پشاور. زیرا با در نظر داشت وضع فعلی سازمان و پی آمد ضربات پیهم گذشته بر پیکر سازمان ما فعلاً در مقام رهبری و مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان فقط و فقط یک رفیق را صاحب صلاحیت می دانیم یعنی شخص حاجی صاحب بزرگ را که در سپردن مقدرات سازمان به ایشان اعتماد و باور داریم. و اما رفقایی که اعضای کمیتۀ تشکیلات مرکزی را می سازند به نزد ما عبارت از آن رفقایی اند که مسئولیت تأمین ارتباط بخش های معینی از روابط تشکیلاتی سازمان را با مرکزیت (رهبری) دارند نه صلاحیت رهبری سازمان را.**

**روی این ملحوظ کنفرانس بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان حق تشکیلاتی و صلاحیت قانونی دارد تا در کمیتۀ تشکیلات مرکزی نمایندۀ مسئول و منتخب خود را تا کنگرۀ آیندۀ سازمان داشته باشد. ولی می‌بینیم که مکتوب کنفرانس در جلسۀ تاریخی 13/11/82 تشکیلات مرکزی مورد بحث قرار می گیرد و عضویت رابط بخش غرجستان در تشکیلات مرکزی از طرف جلسه رد می گردد که این نشان می دهد مرجع تصمیم گیری سازمان همین کمیتۀ تشکیلات مرکزی است و این برای بخش غرجستان نه از لحاظ حقوقی و نه از لحاظ قانونی قابل پذیرش است، زیرا در صورتی که بخش غرجستان در تشکیلات مرکزی سازمان عضو رابط و منتخب مسئول خود را نداشته باشد در آن صورت تشکیلات مرکزی!! نمی تواند برای بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان صلاحیت قانونی داشته باشد. بناءً مسئولین بخش غرجستان ضمن اعلان سلب اعتماد خود از کمیتۀ تشکیلات مرکزی، خود را مکلف به دادن گزارش های سیاسی تشکیلاتی این بخش به این تشکیلات مرکزی نمی دانند و ارتباط سیاسی و تشکیلاتی خود را مسئولین این بخش صرفاً با رهبری سازمان (رفیق حاجی صاحب بزرگ) به صورت مشروط برقرار می دارند.**

**امید پاسخ تان را در زمینه تحریری دریافت داریم.**

**یا مرگ یا پیروزی**

**از طرف ... - عضو رابط بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - دلو سال 1361 خورشیدی**

**یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخۀ اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. تاریخ تقریبی پای سند توسط ما مشخص گردیده است.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید- 25 میزان 1396**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**ضمیمۀ شماره پنجم:**

**نامــۀ ژنیــو**

**.... و اما در مورد سلب اعتماد از مرکزیت:**

**من فکر میکنم که اگر برادران به این نتیجه رسیده اند که اصلاح مرکزیت ممکن نیست بهتر است مبارزات سالم ایدیولوژیک علیه این مرکزیت ناسالم در صفوف گسترش داده شود. به نظر من سلب اعتماد صرف نمیتواند دردی را دوا کند و بر مشکلات بیشتر می افزاید و رابطۀ ما را با صفوف دیگر بخشها قطع میکند. ثانیاً من نمی دانم این سلب اعتماد چگونه است؟ و ثالثاً آیا این سلب اعتماد صرفاً از طرف رفیق ... اعلام شده است و یا اینکه با دیگر برادران هم مشوره صورت گرفته است؟ و در صورت اول آیا... و ... میتوانسته بنا به فیصله های کنفرانس تنها خودشان سلب اعتماد بخش را از مرکزیت اعلام نمایند؟ به نظر من در مورد اعلام رسمی سلب اعتماد فقط و فقط کنفرانس آیندۀ بخش میتواند تصمیم بگیرد و بس. گذشته از آن چه الترناتیوی بعد از این اعلام سلب اعتماد از جانب برادران ارائه شده است؟**

**(بخشی از نامۀ مؤرخ دلو سال 1361 مسئول عمومی بخش غرجستان از ژنیو- سویس)**

**یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخۀ اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. تاریخ تقریبی پای سند توسط ما مشخص گردیده است.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید- 25 میزان 1396**

**ضمیمۀ شماره ششم:**

**به نمایندۀ بخش غرجستان رفیق ...!**

**به نمایندۀ بخش غرجستان رفیق ...!**

**چنانچه در مورد ضرورت ایجاد کمیتۀ تدارک کنگره و انسجام تشکیلاتی با شما بطور شفاهی صحبت گردید طبق خواست شما اینک موضوع بطور رسمی به شما ابلاغ گردید تا لطفاً یا خود شما یا کس دیگر که از طرف بخش برای این کار معرفی میگردد در مورد با رفقای دیگری که قبلاً با ایشان مفاهمه صورت گرفته است همکاری نمایید. در مورد حدود کار و صلاحیت این کمیته مسئولیت ها و صلاحیت ها قبلاً با شما بطور خصوصی صحبت شده است. پیروز باشید!**

**یا مرگ یا پیروزی!**

**یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخۀ اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید – 25 میزان 1396**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**ضمیمۀ شماره هفتم: نامۀ انتقادی به رهبری:**

**به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**از طرف دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**رفیق گرامی! درودهای گرم ما را بپذیرید!**

**دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به اشتراک پانزده تن از رفقای این بخش به نمایندگی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در غرجستان به تاریخ 13/2/1362 شروع شده و به تاریخ 23/2/1362 خاتمه یافت. رفقای شرکت کننده درین کنفرانس انتظار داشتند از حضور رهبری سازمان در کنفرانس استقبال بعمل آورند، اما متأسفانه میسر نگردید.**

**مسائلی که درین کنفرانس مورد بحث قرار گرفت عمدتاً در صورت جلسۀ کنفرانس درج می باشد. در ختم کنفرانس از طرف رفقای شرکت کننده در کنفرانس قطعنامه ای صادر گردید که ضمیمۀ این نامه تقدیم میگردد.**

**مسئلۀ اساسی ایکه درین نامه قابل تذکر میباشد به نظر ما عبارت است از: عدم قاطعیت رهبری سازمان در مبارزه علیه گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی.**

**موضع گیری بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان علیه گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی برای اولین بار در قطعنامۀ کنفرانس فعالین این بخش که به تاریخ 11/3/1361 صادر شده بود به صورت رسمی به رهبری سازمان تقدیم گردید. مادۀ پنجم قطعنامه درین مورد با صراحت میگوید:**

**«کنفرانس گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی را تحت هر اسم و عنوانی، خیانت آشکار به آرمان های مقدس ملی و انقلابی مردم ما دانسته و از تمامی بخش های سازمان طلب دارد که درینمورد از روشهای غیر فعال و لیبرال منشانه جداً بپرهیزند و با تمام قوا در دفاع استوار از مشی مستقل ملی و انقلابی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان استادگی نمایند؛ عناصر تسلیم طلب را افشا کرده و صفوف سازمان را از لوث وجودشان پاک سازند.»**

**ما انتظار داشتیم موضعگیری قاطع بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان علیه گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی، رهبری سازمان را در مبارزه علیه این گرایشات یاری رسانده و باعث طرد عناصر تسلیم طلب از صفوف سازمان گردد. ولی متأسفانه تا حال آرزوی ما جامۀ عمل نپوشیده است. عناصر تسلیم طلب نه تنها از صفوف سازمان طرد نشده بلکه متأسفانه توانسته اند در مدارج مختلف و حتی عالیۀ سازمان خود را ابقا کرده و تا حال به فعالیت ادامه دهند. این وضع از دید ما قابل تحمل نبوده و عدم قاطعیت رهبری سازمان درینمورد قابل انتقاد میباشد.**

**در شرایطی که سازمان برای کنگره آمادگی میگیرد، موضعگیری قاطع رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان به عنوان یک سازمان انقلابی، علیه گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی، اساسی ترین ضرورت مبارزاتی سازمان را در مرحلۀ کنونی تشکیل می دهد، چه در غیر آن موفقیت برای تشکیل یک کنگرۀ اصولی و انقلابی مشکل و حتی ناممکن خواهد بود.**

**رفقای شرکت کننده در دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان به نمایندگی از طرف تمامی ا عضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در غرجستان، موضعگیری قاطع و اصولی رهبری سازمان را علیه گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی به عنوان اساسی ترین وظیفۀ رهبری سازمان و تمامی اعضای وفادار به مشی انقلابی سازمان جداً تقاضا دارند.**

**خون شهدای مانرا پاس داریم و صفوف (ساما) را از وجود عناصر تسلیم شده به دشمن ملی پاکسازی کنیم!**

**یا مرگ یا پیروزی!**

**کمیتۀ مسئولین بخش غرجستان "ساما"**

**23/2/1362**

**ضمیمۀ شماره هشتم:**

**قطعنامۀ دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان**

**کودتای ننگین ثور و تجاوز آشکار سوسیال امپریالیسم روس بر حریم مقدس میهن ما نه تنها نمایانگر پیشروی روسها بطرف آبهای گرم هند بوده بلکه قبل از همه گامهایی اند در جهت وابسته ساختن کامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور ما و در نهایت امحای هویت ملی و بلعیدن ملت ما. این امر دو الترناتیو متضاد و آشتی ناپذیر تجاوز و ضد تجاوز، جنگ استعماری و جنگ ضد استعماری را در برابر هم قرار داده و آزادی میهن را از قید اسارت دولت عنان گسیختۀ روس به عنوان وظیفۀ استراتژیک مبارزه تثبیت می نماید. تمامی تضادهای دیگر جامعه با انکه به مثابۀ تضادهای غیر عمده به وجود و بقای خود ادامه میدهند در یک تضاد عمده- تضاد ملت محکوم ما و دولت استعمارگر روس- گره خورده و آزادی ملی از یوغ استعمار در خط مقدم اهداف قرار می گیرد.**

**«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که به پاسخ خواست مبرم طبقۀ کارگر پیریزی شده است، در شرایط مشخص کنونی که سوسیال امپریالیزم و دارودستۀ وطنفروش وابسته به آن آماج جنگ آزادیبخش ملی است، با شعار آزادی میهن در اتحاد با تمام نیروهایی که علیه سوسیال امپریالیزم و رژیم مزدور آن میرزمند در مبارزۀ آزادیبخش ملی سهم میگیرد، بدون آنکه اصالت کارگری و دورنمای غایی خود را برای یک لحظه فراموش کند.»**

**سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با تکیه بر اصول فوق با سهمگیری فعال در پیکار مسلحانۀ ملی مردم ما افتخارات عظیمی را بدست آورده و دستاوردهای انقلابی بس بزرگی را نصیب شده است. ولی انحراف از مشی انقلابی سازمان- بروز گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی و گرایشات ناسالم دیگر- ضربات مهلکی بر پیکر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و جنبش آزادیبخش ملی مردم ما وارد آورده است.**

**از آنجاییکه تضاد بین ملت افغانستان و سوسیال امپریالیزم تجاوزکار روس تضاد عمدۀ مرحلۀ فعلی مبارزه بوده و سوای دفع تجاوز و آزادی میهن پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ممکن نیست، بنظر ما واقعات کوهدامن در خزان سال 1360 و حوادث بعدی متأثر از آن دردناکترین ضربات را بر پیکر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و جنگ آزادیبخش ملی مردم ما وارد آوردند. عدم قاطعیت مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی درین مورد نه تنها ضربات وارده را عمق و گسترش بیشتری بخشید بلکه زمینه را برای بروز گرایشات ناسالم گوناگون دیگر نیز بیشتر از پیش مساعد ساخت.**

**با توجه به مسایل فوق: دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در مرحلۀ فعلی، مبارزۀ قاطع و فعال ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی علیه گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی را وظیفۀ اصلی و محوری اعضای "ساما" در غرجستان و تمامی اعضای "ساما" در دیگر بخش ها دانسته و اعلام می نماید:**

**1-- افرادی که با دولت دست نشانده و اشغالگران سوسیال امپریالیست ارتباط گرفته و عملاً به دشمن ملی تسلیم شده اند به نظر ما خاینین ملی محسوب میگردند.**

**2 -- اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در غرجستان عضویت افراد تسلیم شده به دشمن ملی را در جلسات سازمانی قانونی و اصولی ندانسته و بعد ازین حضور این افراد را در جلسات سازمانی نمی پذیرند.**

**3-- کنفرانس از تمامی بخشهای سازمان طلب دارد که در مورد مبارزه علیه تسلیم طلبی از روشهای غیر فعال جداً بپرهیزند و با تمام قوا در دفاع استوار از مشی مستقل ملی و انقلابی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ایستادگی نمایند، عناصر تسلیم‌طلب را افشا کرده و صفوف سازمان را با بمحاکمه کشاندن این خاینین ملی پاکسازی نمایند.**

**با عشق به آزادی! با ایمان به انقلاب! با اتکاء به توده! یا مرگ یا پیروزی!**

**کنفرانس دوم مسئولین بخش غرجستان**

**23/2/1362**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**ضمیمۀ شماره نهم:**

**نامـۀ مرکزیت به جواب نامۀ کنفرانس دوم بخش غرجســتان**

**رفقای عزیز مسئولین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)!**

**قطعنامۀ تاریخی 23/2/1362 تان بتاریخ 15/7/1983 (مطابق 25/4/1362) برایمان رسید.**

**با وجود اینکه قطعنامه ها معمولاً پاسخی را از طرف مرکزیت ایجاب نمیکند، ولی بنا بر تقاضای مسئول بخش مبنی بر پاسخ رسمی تحریری در مورد قطعنامه اینک مسایل چندی را با شما در میان میگذاریم.**

**مرکزیت سازمان آزایبخش مردم افغانستان (ساما) ازینکه رفقای غرجستان در مدت کوتاهی توانستند دومین کنفرانس خود را دایر نمایند احساس خوشی میکند. ولی درینمورد باید نکاتی را تذکر بدهیم – بنا بگفتۀ رفیق مسئول بخش غرجستان، کنفرانس دوم شما عمدتاً بمسایل عمومی سازمان پرداخته اند تا به مسایل مشخص خود حوزه. ولی چنانچه شما خود آگاهید سازمان شما از بدو تأسیس خود تا کنون متأسفانه نتوانسته است از مسایل ملی و سازمان خود جمعبندی ای علمی و همه جانبه ارائه دهد. بخصوص که بعد از گرفتاری رفیق بزرگ- بنیانگذار سازمان- مسایل زیادی در سازمان ما بوقوع پیوسته است، که ما بجز از قطعنامۀ دومین پولینوم دورۀ اول کمیتۀ مرکزی چیز دیگر در دسترس نداریم. و تازه بعد ازین پولینوم انبوهی از مسایل داخلی و بیرونی پیش روی سازمان قرار دارد که هر کدام خواهان ارزیابی و تحقیق همه جانبه است. مجموع این مسایل در ارتباط فشرده با هم قرار دارند و نمیتوان مساله ایرا جدا از سیاق تاریخی- اجتماعی آن مورد بررسی و تحقیق قرار داد.**

**بناءً عدم وجود نمایندۀ رسمی سازمان در همچو شرایط در کنفرانس شما، کوشش شما را در برخورد با مسایل مشخصی از پشتوانۀ معرفتی لازم تهی میسازد.**

**سازمان شما از ماه حوت/حمل (1360/1361) دو مساله را بعنوان وظیفۀ اصلی و محوری درون سازمانی خود قرار داد- احیاء و استحکام تشکیلات واحد سرتاسری و مبارزه علیه تسلیم طلبی.**

**از نظر مرکزیت این دو وظیفه در شرایط کنونی بهم گره میخورد و طرح یکی بدون دیگری ما را یا به راست و یا به "چپ" اپورتونیسم می کشاند.**

**ما در مسایل درون سازمانی خود همیشه از اصل وحدت- مبارزه- وحدت حرکت میکنیم، و از نظر ما در مقطع کنونی سازمان، قطب وحدت عمده و مبارزه در هر بعد (ایدیولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی) باید تابع وحدت و در خدمت استحکام و ارتقای وحدت حرکت کند. در غیر آن ما به روشها و سیاستهایی متوسل خواهیم شد که نه تنها یک مبارزۀ فعال درون سازمانی را به پیش نخواهیم برد، بلکه در بهترین حالت وجدان معذب خود را تا حدودی راحت میکنیم، بدون اینکه کمکی به انقلاب و سازمان خود کرده باشیم. ولی در قطعنامۀ شما امر مبارزه مطلق شده و به وحدت کوچکترین اشاره وتوجهی صوزت نمیگیرد.**

**این نتیجه گیری یکجانبه – از نظرم ما- ناشی ازین است که شما بعد از کنفرانس اول خود- توسط نماینده و رابط خود با مرکزیت – از ما سلب اعتماد می کنید، و ما رهبری سازمان (یعنی حاجی صاحب از نظر شما) روابط مشروط دارید، ولی عملاً هیچ رابطۀ سیاسی تشکیلاتی با یکی از ارگان های با صلاحیت سازمان ندارید. اسناد کنفرانس مقدمات نزد شما قید می ماند، اسناد و پروتوکول کنفرانس اول شما بما داده نمی شود تا از مسایل و مشکلات شما با خبر شویم. در غیاب این رابطه تشکیلاتی، سازمان و ارگان های آن نیز قادر نیستند گزارشات و رهنمودهای سیاسی خود را بشما برسانند.**

**از نظر ما این نوع مناسبات و نتایج ناشی از آن هم به سازمان و هم به بخش های مختلف تشکیلاتی آن صدمه خواهد زد.**

**رفقای عزیز!**

**طرح این مسایل ازینجهت ضروری است که اولاً آن جو سیاسی- تشکیلاتی‌ای ‌را که قطعنامۀ شما در متن آن متولد شده است، روشن سازد. و ثانیاً مسئولیتهای بزرگی را که شما مسئولین در ارتباط با این مسایل دارید، به شما گوشزد نماییم.**

**در مورد استنتاجات سه گانۀ شما در متن قطعنامه، بنا بر اینکه احکام عامند، و افراد عملاً تسلیم شده به دولت را خاینین ملی قلمداد می کنند و طالب اجراآت سیاسی تشکیلاتی در مورد آنگونه اشخاص اند، سازمان درینمورد از بدو آغاز این گرایش وظایف انقلابی خود را در شرایط بسیار دشوار و بغرنج با کمال شهامت و از خودگذری انجام داده است، و اکنون نیز بطور قطع انجام می دهد.**

**اما در مورد تعیین افراد معین و شیوه های کار و راه های غلبه برین مساله میان کمیتۀ مقدماتی تدارک و نمایندۀ مکلف شما اختلاف نظرهای خورد و بزرگی وجود دارد. در جلسه ایکه در حضور (رهبری) سازمان و عده ای از افراد این کمیته منعقد گردید، این اختلاف نظر متبارز گردید.**

**اکنون پیشنهاد ما برای شما این است که باید این مسایل را از طریق بحث و مذاکره حل نماییم و این در صورتی میسر است که – یا کمیتۀ با صلاحیتی از طرف شما به مرکز فرستاده شود تا در مورد مسایل خلافی به توافق برسند.- یا انکه هیئتی از مرکزیت سازمان برای بحث و مذاکره با شما به ... بیاید تا این مسایل را حل کند. و یا مسئول عمومی بخش و یا هر فرد دیگری از شما مسئولین با صلاحیت کامل تصمیم گیری با مرکزیت و رهبری سازمان، و یا کمیتۀ تدارک و انسجام در تماس شود، و فیصله ها قابل اجراء و نافذ باشد.**

**ولی ما عمیقاً اعتقاد داریم که مشکلات ما با مسئولین غرجستان نه در مورد قطعنامه و یا تعیین و تشخص افراد و یا شیوه های برخورد با مسایل تسلیم طلبی نیست ، بلکه در فهم مناسبات کلی میان بخش غرجستان از یکطرف و مرکزیت و رهبری سازمان از جانب دیگر نهفته است.**

**بناءً چنگ زدن به وحدت، احترام کامل- و نه مشروط – به سنترالیسم- دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود و ایجاد روابط رزمنده و صمیمانۀ سازمانی با مرکزیت و رهبری سازمان، آن شرایط مناسبی را بوجود می آورد، تا بتوانیم بطور مشترک، همآهنگ و هدفمند هم سازمان خود را وحدت ببخشیم و هم علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی بطور قاطعانه مبارزه نماییم.**

**ما عمیقاً اعتقاد داریم وقتی مشتها یکجا گره شود، به یک سمت حرکت کند و در جای مناسبی در وقت مناسب ضربت وارد آورد، تأثیر عمیق و تاریخی ایرا بجا خواهد گذاشت.**

**با افکار پراگنده، مشت های پراگنده و سیاست های پراگنده ، با فراکسیونیسم و انارشیسم و یا جدا کردن خود و تشکیلات خود از مرکزیت و یا عکس آن نمی توانیم ما در مقابل دشمن قسم خورده ملت خود- روس امپریالیستی و جیره خواران بیمقدار آن- بطور قاطع و مؤثر مبارزه نماییم.**

**متحدانه برای مبارزۀ قاطع علیه امپریالیسم روس و ایادی رنگارنگ آن به پیش!**

**از طرف (مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان)**

**(ساما)**

**دوم اسد 1362**

**-------------------------------**

**+ در آیین نامۀ سازمان از کار ولایتی و کار حوزه ای بعنوان اشکال کار تشکیلاتی یاد میشود. درین نوشته هر جا از "بخش" صحبت میشود، مقصود همان کار حوزه ای است.**

**ضمیمۀ شماره دهم:**

**نامۀ رهبری به جواب نامۀ کنفرانس دوم بخش:**

**24/7/1983**

**رفقای عزیز!**

**نامۀ تان که بعد از انعقاد دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان فرستاده بودید بتاریخ 15/7/1983 برایم رسید. ما انتظار داشتیم که در کنفرانس شما رفقای عزیز فعالانه اشتراک نماییم. بویژه اینکه بعد از کنفرانس اول شما، روابط سیاسی- تشکیلاتی بخش با مرکزیت و رهبری سازمان عملاً مقطوع بود. و در مدت ده ماهی که از انعقاد کنفرانس اول شما میگذرد، ما باید قضایای زیادی را بطور مشترک پاسخ میگفتیم و در راه بلند نگهداشتن درفش پرافتخار "ساما" اشتراک مساعی مینمودیم. ولی ازینکه شما در مدت کوتاهی توانستید دومین کنفرانس تانرا دایر نمایید مایۀ خوشنودی ماست.**

**چون پروتوکول کنفرانس شما همین امروز بدستم رسیده است در مورد خود کنفرانس، جریان آن و استنتاجات کلی آن نمیتوانم اظهار نظر نمایم- اما در مورد آنچه مربوط به رهبری میشود و آن «عدم قاطعیت رهبری سازمان در مبارزه علیه گرایشات تسلیم طلبانۀ ملی" است باید عرض کنم که از نظر من درینمورد کوچکترین اهمالی صورت نگرفته است و عدم قاطعیت به هیچ صورتی مطرح نبوده است و فکر نمیکنم هیچکدام از حوزه های تشکیلاتی سازمان از کابل، کوهدامن، شمال، هرات، قندهار و غیره عدم قاطعیت ما را درینمورد احساس کرده باشند. حالا که رفقای غرجستان به این نتیجه رسیده اند یقیناً معلوماتی در اختیارشان قرار گرفته است که بر مبنای آن عدم قاطعیت رهبری را درینمورد انتقاد کرده اند.**

**بناءً پاره ای معلومات و حقایق میتواند شما را در امر تصحیح نظرات تان یاری رساند.**

**1-- مسالل تسلیم طلبی در سازمان ما- اگر از مجموع جنبش بگذریم- مولود تصادفات و نیت نیک و بد این یا آن فرد نیست. طرح مساله بدینگونه البته نمیتواند مسئولیتهای فردی را توجیه یا تبرئه نماید. اگرچه نقش توطئه را درینگونه موارد نمیتوان نادیده گرفت ولی نمیتوان- و نباید- تئوری توطئه پایۀ تحلیل ما درین‌گونه موارد باشد. این گرایش – از نظر من – مولود یکسری سیاستها، عملکردها و وقایعی است که در پهنای سازمان ما و بخصوص در جاهای معین زمینه و محیط زیست را برای همچو گرایش خطرناکی آماده ساخت.**

**2-- مسئولیت سازمان شما رسماً در ماه عقرب سال 1359 بعد از دومین پولینوم، ولی عملاً از ماه حوت/حمل 1360/1351 بمن سپرده شد. و این در وقتی بود که سازمان و افراد آن در پراگندگی ها و خودسری ها غرق بودند. من بارها برفقا تذکر داده ام که «شما وقتی مسئولیت سازمان را برای‌ من سپردید که سازمان شما نه ایدیولوژی داشت، نه سیاست، نه تشکیلات، نه قدرت نظامی و نه دارایی مالی...» و ما باید همه چیز را از صفر شروع می کردیم و حتی بعضی اوقات از صفر پایین تر. آغاز کاری بدین بزرگی و در متن شرایط پراگندگی و اوضاع سریعاً متغیر یقیناً خالی از مشکلات نبوده است. آنچه در مورد تسلیم طلبی انجام یافته است در کنگرۀ سازمان مفصلاً پیشروی شما قرار خواهد گرفت.**

**3-- من بعد از تقبل مسئولیت فوراً دو وظیفه را بعنوان وظایف محوری و اصلی سازمان قرار دادم: احیاء و استحکام تشکیلات و مبارزه علیه تسلیم طلبی. تعیین این وظایف در شرایطی که مجموع رفقا اهمیت این قضیه را دقیقاً نمی دانستند کاری بود مشکل ولی تصویب گردید.**

**4-- من در ماههای حمل/ثور 1361 در کنفرانسی که با تعدادی از رفقای کوهدامن داشتم موقف سازمان را بطور صریح و قاطع درینمورد اعلام داشتم – از همان زمان این موقف، موقف رسمی سازمان ما شد. قبل از آن موقف رسمی سازمان چیز دیگری بود.**

**5-- ما سه بار رفقا را ازینجا به کابل و کوهدامن فرستادیم تا در حل و ریشه کن کردن ارتباط با دولت سهم تاریخی خود را ایفاء نمایند. و این کار در شرایطی که ما هیچ گونه امکاناتی در اختیار نداشتیم در واقع همه نیروی ما را میساخت.**

**6-- ما بهر کدام از رفقای بانفوذ کوهدامن شخصاً نامه و احوال فرستادیم تا از نفوذ خود در قطع این ارتباط استفاده نماییم. و تقریباً در تمام احوال این کوشش ما مثمر ثمر واقع گردیده است.**

**7-- ما در تمام این مدت در تماس با حوزه های تشکیلاتی ضرورت مبارزه علیه تسلیم طلبی را بطور جدی مطـرح کرده و به آنها رهنمود قاطع داده ایم.**

**8 -- ما در طی همین مدت با تمام بخش های تشکیلات و یا نمایندگان با صلاحیت آنها در مورد این مسئله به بحث نشسته ایم و راه های حل تئوریک و عملی این مساله را جستجو کرده ایم.**

**9-- ما تعدادی از بهترین کادرهای سازمان را به کوه صافی فرستادیم تا رفقاییکه به ندای ما لبیـک گفتـه و روابـط خود را با دولت قطع کرده اند از طرف سازمان زخم خوردۀ خود مورد حمایت قرار گیرند. ما به فرد فرد این رفقا در شب سفر شان گفتیم که شما برای ادای وظیفۀ بزرگ و پرافتخاری میروید و آن کشیدن رفقای تان از کام اژدهاست. و چنانچه رفقا میدانند تعدادی از بهترین رفقای ما که هر کدام شان مشعلدار استوار راه "ساما" بودند جان خود را درین راه از دست دادند و این در واقع جزء کوچکی از آن خون‌بهای بزرگی است که ما درین راه آگاهانه و داوطلبانه پذیرفته ایم. روح شان شاد!**

**10-- ما معتقدیم که این مبارزه به اشکال گوناگون آن مدت های زیادی دوام خواهد کرد و ما باید برای یک مبارزۀ طولانی و دردناک آمادگی داشته باشیم.**

**«یک مشی سیاسی نه بعنوان چیزیکه اعلام میشود بلکه بعنوان چیزی که عملی میشود» حیثیت و اعتبار خود را نه در دادن اعلامیه ها و شعارها بلکه در طرح برنامه های عملی می یابد تا بتواند نیروهای خود را در مسیر پیشروندۀ تاریخ، در پیچ و خم حادثه ها به پیش براند.**

**ما در مقابل سازمان خود، مردم خود و بالاخره تاریخ سوگند یاد کرده ایم که تا بقای ستم ملی و طبقاتی سلاح رزم خود را بر زمین نمی گذاریم. و هرکس به اندازۀ توان خود این شرافت بزرگ را کمائی میکند.**

**من گفتگوهایی با مسئول عمومی شما داشته ام و حاضرم نزد فرد فرد سازمان و حتی فرد فرد ملت خود از کارهای خود ددفاع کنم و «تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد.»**

**در اخیر من اعتقاد دارم که مبارزۀ فعال و هدفمند علیه تسلیم طلبی را فقط سامای متحد میتواند به پیروزی برساند. سامای پراگنده و متشتت بجز ازینکه نوحه سرایی کند و بزمین و زمان نفرین بفرستد نمیتواند حتی قدمی هم در راه زدودن لکه های تسلیم طلبی بردارد.**

**بپاس خون شهدای ساما و بخاطر مبارزۀ فعال علیه تسلیم طلبی متحد شویم!**

**یا مرگ یا آزادی!**

**ضمیمۀ شماره یازدهم :**

**مبارزۀ حزبی به حزب نیرو و حیات میبخشد.**

**بزرگترین دلیل ضعف حزب پراگندگی و ابهام**

**حدود صریحاً مشخص است. حزب با تصفیۀ**

**خویش استحکام مییابد. (چه باید کرد؟ لنین)**

**به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**از طرف کمیتۀ مسئولین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**رفیق بزرگ و گرامی!**

**درودهای گرم همه رفقا نثار راه تان. نامۀ تان بتاریخ / / برای ما رسید. زیاد احساس خرسندی میکنیم که با ختم مسافرت تان آن زمینه ای مساعد شده است تا با تبادل افکار راجع به مشکلات موجود یکجا گام بگذاریم.**

**ارزیابی بحران موجود در سازمان پر افتخار ما (ساما) و پاسخ گفتن به قضایای متعددی که موجودیت سازمان را مورد سوال قرار داده است و ازین طریق تیرگی سرنوشت جنبش انقلابی کشور پیش چشم ما بصورت باالقوه نمودار میشود، کاری است مشکل، زیرا آن "سرطان خبیثۀ" تسلیم طلبی ملی که از دوسال به اینطرف بخشی از بدنۀ سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را فاسد ساخته است، نمیتواند در یک ارگانیسم زنده و فعال چون سازمان ما قلب و مغز سازمان را ملتهب نسازد. از همین جهت است که قطع خباثت سرطانی از دید ما در شرایط فعلی عاجل ترین وظیفۀ سازمان ما را میسازد و مبارزه علیه هر گرایش ناسالم فکری دیگر صرفاً میتواند پس از به انجام رساندن این وظیفۀ فوتی آغاز گردد. فقط پس از این تداوی عاجل است که دیالیکتیک مبارزۀ درون تشکیلاتی وحدت- مبارزه- وحدت میتواند برای خود محیط زیست مناسب پیدا نماید.**

**حال با پوزش خواهی قبلی می پردازیم به جواب نامۀ شما و مکتوب جوابیۀ قطعنامۀ کنفرانس دوم مسئولین بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که متأسفانه غیر از مرجع رهبری که ما خواسته بودیم از طرف مرکزیت سلب اعتماد شده و تصفیه ناشده برای ما مواصلت ورزیده است.**

**سلب اعتماد بخش غرجستان از مرکزیت پس از کنفرانس اول مسئولین بخش غرجستان، از نظر ما نمیتواند بهانه ای باشد برای موجودیت یکسلسله مشکلات در سازمان ما و مخصوصاً مشکل اساسی پدیدۀ تسلیم طلبی، چه بخش غرجستان بصورت مستقیم نه در پیدایش این گرایش خطرناک سهم داشته است و نه در تکامل بعدی آن در درون سازمان نقشی. ما فقط و فقط وظیفۀ خود میدانیم که قاطعانه، مصمم و آگاهانه با تسلیم طلبان- این خائنین ملی و وطنفروشان فرومایه- مقاطعه نماییم. حال اگر فردی یا افرادی ازین خائنین عضو مرکزیت باشند که ما با آنها مقاطعه کرده ایم، متیقین هستیم که پشتیبانی رهبری انقلابی سازمان پر افتخار (ساما) و اعضای انقلابی آن، این یاران صدیق مجید کبیر، را توأم با شادباشهای مردم بپا خاسته و رزمندۀ خود کمائی کرده و میکنیم. رابطۀ ما صرفاً با شخص رهبری و شرکت مشروط در کمسیون تدارک (عدم حضور آن هایی که به عنوان خائنین ملی مورد محاکمۀ سازمان ما (ساما)، جنبش انقلابی کشور، جنبش مقاومت ملی، مردم ما و در فرجام تاریخ وطن ما قرار دارند) بعد از کنفرانس دوم مسئولین بخش دقیقاً بر این اساس استوار میباشد. با تأسف رهبری سازمان تا کنون از طرد شدن خائنین از مرکزیت برای ما اطلاع نداده است و مفهوم «ابقاء آنها در مدارج عالیۀ سازمانی» از نظر ما غیر ازین معنی دیگری ندارد.**

**مقاطعۀ ما با این مرکزیت غیر سامایی و تصفیه ناشده از عناصر تسلیم طلب، الی آخر پیروزی ما درین مبارزه و محاکمه و طرد خائنین ملی، قاطعانه بدون تزلزل و نوسان ادامه خواهد داشت.**

**در مورد اینکه از نظر شما در مبارزه علیه تسلیم طلبی کوچکترین اهمالی از طرف رهبری صورت نگرفته است به عرض میرسانیم که: «یک مشی سیاسی نه به عنوان چیزی که اعلام میشود بلکه به عنوان چیزی که عملی میشود مدار اعتبار است. » مضون نامۀ انتقادی ما به شما چنین است:**

**«عناصر تسلیم طلب نه تنها از صفوف سازمان طرد نشده بلکه متأسفانه توانسته اند در مدارج مختلف و حتی عالیۀ سازمان خود را ابقاء کنند.»**

**حال اگر آن مشی سیاسی که با عملی شدن خود اعتبار پیدا میکند و رهبری سازمان با این متود عمل کرده باشد برای ما ابلاغ کنید تا ما هم متیقین شویم که اهمالی صورت نگرفته است، در غیر آن با حفظ و ابقای آنها در مدارج مختلفۀ سازمان و حتی مرکزیت چگونه این مشی عملی شده است؟ بناءً مشی سیاسی عملی ناشده خود بی اعتبار و انتقاد ما پاسخ نگفته و قناعت ما فراهم ناشده باقی میماند، که فکر میکنیم یقیناً شما هم باید به این باور باشید.**

**پاره ای معلومات که غرض تصحیح نظرات مان برای ما ارائه نموده اید، اگر زیاد بدبینانه نباشد نمیتواند سوال و انتقادی را به این بزرگی (عدم قاطعیت رهبری در مبارزه علیه تسلیم طلبی) حل کند. اولاً عینیت شرایط اجتماعی موجود- گرایش تسلیم طلبی در مجموع جنبش- نمیتواند تسلیم طلبان را تبرئه کرده و عمل شان را توجیه نماید، چه در غیر آن حقانیت مبارزات برحق ملت ما علیه امپریالیزم که نیز در موجودیت یک شرایط اجتماعی وطن عقابان آزاده را مورد تهاجم قرار داده مورد سؤال قرار میگیرد. از نظر ما آماده بودن یک شرایط اجتماعی تسلیم طلبانه به عنوان یک مرحلۀ تکاملی سالم اجتماعی محسوب نمی گردد بلکه این محصول ضعف جنبش و توانمندی امپریالیزم و ارتجاع است که حتی در حضیض ترین نقطۀ ضعف جنبش، برای انقلابیون ترک مبارزه و تسلیم شدن به دشمن خیانت است. رزمندگان کمون پاریس به انقلاب ها این درس را آموختانده است. ثانیاً شما این مسئله را تنها مربوط به کوهدامن دانسته اید و بدین ترتیب کوهدامن را جدا از سازمان تلقی کرده اید، در حالیکه این مسئله به کلیت سازمان تعلق دارد. رهنمودهای یادشدۀ شما شاید برای کوهدامن باشد ولی به حوزۀ تشکیلات غرجستان تا همین اکنون هیچ رهنمود مشخص نداده اید. نوشتۀ "برخی مسایل پیرامون مسئلۀ رهبری در سازمان ما" فقط به مسئلۀ تسلیم طلبی بطور گذرا عبور کرده است و از آن بنام "دانۀ خبیث سرطانی تسلیم طلبی" یادشده است، ولی اقدام عملی ای را یادآوری نکرده است که یقیناً نشده است. بناءً مسئله صرفاً از نظر تیوریک طرح شده و از نقطۀ نظر عملی مسکوت است. بدین ترتیب مشی سیاسی به عنوان چیزی که عملی نشده است فاقد اعتبار است.**

**از طرف دیگر نامۀ تان به رفقای بانفوذ کوهدامن، نظر به متن مکتوب شما، صرف در مورد قطع رابطه با دولت بوده و نه تقاضای برخورد انقلابی به مسئلۀ تسلیم طلبی و تصفیۀ حساب با عناصر تسلیم شده به دولت. تا آنجایی که ما نتیجه میگیریم برخورد شما در قبال این مسئله که خیانت به مشی سازمان، آرمان شهدا و به مردم و انقلاب می باشد صرف جنبۀ نصیحت گرانه داشته نه جنبۀ دستور انقلابی که لازمۀ برخورد با این گونه قضایا است.**

**همچنان قطعنامۀ کنفرانس فعالین بخش غرجستان نه تنها تا کنون از طرف شما رسماً جواب گفته نشده بلکه از انتشار درون سازمانی آن نیز امتناع ورزیده شده است، در حالیکه تا زمان شروع اولین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان منحیث یک وظیفه یادآوری شد و فاقد هرگونه توضیح بود که متن سخنرانی شما در کست های کنفرانس موجود است و بخش غرجستان با قناعت به یادآوری محض و عدم درخواست توضیحات لازمه در مورد خود را شدیداً مورد انتقاد قرار میدهد. البته قابل تذکر است که شما کنفرانس را به پایان رسانده نتوانستید در غیر آن شاید قضیه غیر از وضعیت امروزی و طور دیگری میبود.**

**رفیق بزرگ و گرامی! ما هم اعتقاد کامل داریم که این مبارزه به عنوان تلاش دائمی دشمن به خاطر تسخیر قلعۀ "ساما" از درون و مقاومت و هوشیاری انقلابی "ساما" تا آخر وجود خواهد داشت و سخت طولانی و دردناک خواهد بود. ولی کاملاً و قطعاً معتقد نیستیم که ابقاء و طرد نکردن عناصر خائن و شناخته شده در "ساما" این سازمان غرقه به خون وجود خواهد داشت و یا "ساما" میتواند با موجودیت دانه های خبیث سرطانی در بدنۀ خود به حیاتش ادامه دهد.**

**سوگند شما سوگند سازمان ما است و این سوگند جلوه ای است از سوگند ملت ما و ملت ما میتواند به اندازۀ توان خود به بهای خونی که در بدل آن می پردازد و قاطعیت انقلابی ای که به نمایش می گذارد، یقیناً این شرافت را کمائی میکند. بناءً کمائی شرافت رهبری سازمان کمائی شرافت فردی نیست، بلکه کمائی شرافت ملتی است که بخاطر آزادی میرزمد.**

**رفیق گرامی!**

**از آنجائیکه ما با مرکزیت سلب اعتماد شده و تصفیه ناشده مقاطعه داریم ناگزیریم فهم خود را در مورد نامۀ جوابیۀ قطعنامۀ دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان که در زیر آن مرکزیت امضا کرده است برای شما انتقال دهیم.**

**قبل از همه از ان تعداد رفقای رزمنده که در مرکزیت در پهلوی عناصر تسلیم طلب نشسته اند و غیر ازین اشتباه بزرگ که مورد انتقاد شدید ما هست، افتخار ادامۀ راه ترسیم شده بخون هزاران شهید ما را دارند، معذرت میخواهیم و تذکر می دهیم که سخنان ما متوجۀ آنها نیست. ولی واضح است آن هایی که در لب زباله خیمه بزنند انتظار تنفس هوای آزاد را نباید داشته باشند.**

**اولاً اگر مسئول بخش غرجستان جواب قطعنامه را ازین مرکزیت درخواست کرده باشد از جانب ما مورد انتقاد شدید قرار دارد و تأکید می کنیم که مسئول بخش صرفاً با رهبری سازمان و با اعضای متعهد و وفادار سازمان "ساما" تماس میگیرد نه با عناصر تسلیم طلب و خائن. ثانیاً این مرکزیت تصفیه ناشده از عناصر تسلیم طلب می نویسد: «با وجودی که قطعنامه ها پاسخی را از جانب مرکزیت ایجاب نمی کند...» تو گویی بخش غرجستان قطعنامه ای در ارتباط با نرخ غله در هزاره جات بیرون داده است، نه در مورد تسلیم طلبی در سازمان و محاکمۀ عناصر خائن تسلیم شده و یا در بهترین صورت قطعنامه ای داده است در ارتباط فلان کار عملی و یا فلان مسئلۀ خاص و بی اهمیت که ضرورت به پاسخ نداشته باشد.**

**«عدم وجود نمایندۀ رسمی مرکزیت سازمان در همچو شرایط در کنفرانس شما، کـوشش شما را در بـرخورد با مسایل مشخص از پشتوانۀ معرفتی لازم تهی میسازد.» بلِی! آنطوری که روشن است کنفرانس بخش که مسئلۀ تسلیم طلبی و مبارزه علیه آن را در صدر کار خود قرار داده و پاک نمودن دامن سازمان پیشمرگان و قهرمانان کشور (ساما) را از لوث وجود عناصر تسلیم طلب عمده ترین وظیفۀ مبارزاتی خود قبول کرد؛ گویا به زعم اوشان از پشتوانۀ معرفی لازم تهی است.**

**حضور شخص شما در کنفرانس ما به واقع می توانست دست آوردهای کنفرانس را تا سطح دستاوردهای سازمان و جنبش در کلیت خود، ارتقا دهد. البته ما هم قبل از دائر شدن کنفرانس از ضرورت شرکت شما، برایتان توسط رفقا اطلاع داده بودیم. اینکه حضور شما ممکن و میسر نشد، مطابق درک خود فکر نمیکنیم که حضور نمایندۀ مرکزیت سلب اعتماد شده و تصفیه ناشده میتوانست پشتوانۀ معرفتی لازم برای ما فراهم سازد. ما درین کنفرانس به حل یک سلسله پرابلم های ریاضی و فزیک و یا علوم مافوق طبقاتی دیگر نمی پرداختیم، بلکه به مسئلۀ انقلاب، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان، جنبش و مبارزۀ ملی و طبقاتی میپرداختیم که صرفاً میتوانست نمایندۀ سامائی رزمنده و فرد سامائی انقلابی شرکت کند نه آنی که افتخارات بزرگ سازمان ما را در بدل رقابت با ارتجاع راست با امپریالیسم روس به معامله گرفته است.**

**«سازمان شما (لابد مرکزیت در قدم اول) از ماه حوت- حمل (60 – 1361) دو مسئله را به عنوان وظیفه اصلی و محوری درون سازمانی قرار داد: احیاء و استحکام تشکیلات واحد سرتاسری و مبارزه علیه تسلیم طلبی.» ما حیرانیم، عناصر خائن تسلیم طلب یکبار پروتوکول ننگین فروش "ساما" و ازین طریق فروش وطن نیاکان و مردم قهرمان ما را به دشمن ملی لبیک میگویند و بار دیگر با رفقای سامایی مرکزیت مبارزه علیه تسلیم طلی را وظیفۀ محوری سازمان قرار می دهند، در حالی که نه آفتاب برآمد تغییر کرده است و نه به جای امپریالیسم روس رقیب دیگر امپریالیستی اش جابجا شده است تا این را ناشی ازین جابجایی بدانیم. برای درک ما فقط یک راه باقی میماند و ان اینکه احتمالاً "نور خداوندی" قلب این تاریک دلان را یک شبه از طریق معراجی روشن کرده باشد؟! لابد در "محاکمات مقدس" هم رحمت خداوندی شامل حال شان شده و گناهان کبیرۀ شان را مورد مغفرت قرار داده است.**

**ما به رفقای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در مرکزیت صراحتاً اخطار می کنیم که نگذارند دژ "ساما" از درون تسخیر شود و مغز سالم و رزمندۀ "ساما" ملتهب گردد. تا آنجایی که این نامه مشعر است خائنین در تلاش اند تا زهر رویزیونیستی شان را با آرایش به اصطلاح عالمانه و به زعم خودشان مارکسیستی به خورد ما دهند، زیرا آنها در جواب قطعنامۀ ما مبنی بر اینکه «عناصر تسلیم شده به دشمن ملی را طرد و افشا کنیم و درفش "ساما" را بر افراشته نگهداریم» می نویسد: «مبارزه در هر بعد (ایدیولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی) را تابع وحدت» آنهم در جواب مضمون قطعنامۀ ما (طرد خائنین تسلیم شده به دشمن ملی- امپریالیسم روس) میدانند. اینست گرایش فکری تسلیم طلبان ملی که حال در تلاش سرازیر کردن بنجل های رویزیونیستی- همزیستی مسالت آمیز با ایادی روسیۀ امپریالیستی – در درون سازمان ما اند تا "ساما" را از نقطۀ نظر تیوریک هم خلع سلاح نمایند.**

**اندیشۀ پیشتاز عصر معتقد است که: اصل وحدت- مبارزه- وحدت میتواند در یک تشکیـلات رزمـنـدۀ انـقـلابـی و در کلیت خود در تضاد آشتی ناپذیر با امپریالیسم و ارتجاع وجود داشته باشد. اصل وحدت- مبارزه- وحدت میان امپریالیسم و خلق ها جز توطئۀ تئوریک ارتجاع و امپریالیسم چیز دیگری نیست و این به مفهوم همزیستی میان امپریالیسم و ملتهای رزمنده است و جز یاوه سرایی چیز دیگری نمیتواند باشد.**

**ما به آنهایی که بما جواب رفیقانه نوشته اند یادآوری میکنیم که: سازمان آزادیبخش مردم افغانستان سازمان سیاسی نظامی کارگری است. خصلت سیاسی نظامی سازمان قبل از هر چیز جلوه ایست از کین برحق و آشتی ناپذیر مردم ما علیه امپریالیسم روس و ضابطۀ انقلابی سازمانی است که حتی کوچکترین نرمش و سستی در مبارزه را به شدیدترین وجهی محکوم میکند. این خصلت که سازمان را در جو فاشیستی تروریسم مستولی از جانب رژیم قادر به ادامه کاری می سازد تا با برداشتن یکایک موانع از راه بسرمنزل مقصود برسد، در مناسبات داخل سازمان ما غیر از محاکمۀ فوری خائنین و حتی طرد عناصر متزلزل چه چیز دیگری میتواند معنی داشته باشد؟ حال با درنظرداشت این اصل برنامه وی، وحدت- مبارزه- وحدت با عناصر تسلیم طلب، غیر از سازشکاری و پشت کردن به برنامه و مشی سازمان چه تعبیر دیگری میتواند داشته باشد؟ ما قاطعانه میگوئیم که با عناصر خائن و تسلیم طلب مطابق مشی سازمان- مشی سیاسی نظامی کارگری عمل میکنیم. کاملاً درست گفته اند که به "اصل وحدت" توجه نکرده ایم زیرا آنرا سازش و خیانت میدانیم.**

**آنها گفته اند که میان مسئول بخش غرجستان و کمسیون تدارک در مورد تعیین افراد، شیوه های کار و راه های غلبه برین مشکلات اختلاف وجود دارد. از نقطۀ نظر ما آنها نباید اختلاف و پشت کردن خود را با مشی سازمان و برنامۀ "ساما"، در پشت اختلافات شان با ما پنهان کنند. ما معتقد هستیم که این ما نیستیم که با آنها اختلاف داریم، این سازمان و مشی آن است که با آنها اختلاف دارد و یقیناً هیچ سامائی شرافتمندی نمیتواند انزجار و نفرت خود را ازین امر پنهان دارد. طبق گزارش مسئول بخش غرجستان نه تنها میان مسئول بخش غرجستان از یک طرف و رهبری سازمان و اعضای کمسیون تدارک از جانب دیگر در موارد متذکره اختلاف وجود دارد بلکه میان اعضای کمسیون تدارک و حتی بین مرکزیت و رهبری هم در موارد متذکره اختلاف موجود است.**

**در مورد سه پیشنهاد شان باید عرض کنیم که اگر عناصر تسلیم شدۀ خائن از مرکزیت طرد شوند و مرکزیت سامائی ایجاد گردد اجرای هیچ درخواستی مشکل نیست، در غیر آن ما با تسلیم طلبان مقاطعه کرده ایم و آنها پیشنهاد هیئت میکنند. جالب تر از این چه میتواند باشد؟! اما قابل تأکید میدانیم که هرگونه پیشنهاد و راه حلی را که رهبری ارائه دهد و ناقض قطعنامۀ ما نباشد با تعهد به خون شهدای سازمان استوارانه قابل پذیرش و تعمیل میباشد.**

**در مورد اینکه از اختلافات مناسبات بخش با مرکزیت و فهم آن یادآوری کرده اند بهتر است بگوئیم که: مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان یعنی سمبول و هستۀ قاطعیت انقلابی مردم ما و سازمان ما در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم روس و پیاده کنندۀ مشی انقلابی سازمان در پراتیک اجتماعی جاری با داشتن خصلت سیاسی- نظامی کارگری در مناسبات درونی و بیرونی خود. چنگ زدن به وحدت، احترام کامل به سانترالیسم دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود صرفاً می تواند با چنین مرکزیتی استوار و برقرار گردد. مرکزیت فعلی چگونه میتواند از ما اصول و پرنسیپ سازمانی سامائی را درخواست نماید؟! باید آنها- تسلیم طلبان- ضوابط و روابط تشکیلاتی تسلیم طلبانه را از رفقای تسلیم طلب خود بخواهند نه از ما.**

**به نظر ما بهترین راه خروج ازین تنگنا در حداقل جز کنار رفتن آنهائی که وجدان هر سامائی شرافتمند و هر فرد تفنگ بدست این ملت قهرمان را جریحه دار ساخته اند چیز دیگری نمی تواند باشد. اگر آنها راست می گویند باید چنین کنند.**

**وقتی که آنها اعتقاد دارند: «مشتها یکجا گره شود، به یک سو حرکت کند و در جای مناسب و در وقت مناسب ضربت وارد آورد» ما استقبال می کنیم. یکسال و اندی است که مشت های ما (بخش غرجستان ساما) گره شده است. یکسال و اندی است که سمت حرکت آن مشخصاً علیه تسلیم طلبی است. بهترین زمان آن هم فعلاً که سازمان در آستانۀ دائر کردن دومین کنگرۀ خود است، میباشد. اگر صداقت داشته باشند از همین حالا باید به ندای ما لبیک گویند و داوطلبانه در جای متهم در محکمۀ سازمان ایستاده شوند.**

**ما صادقانه میگوئیم که صراحت انقلابی و صداقت سامائی جای خود را به دیپلوماسی بازی در مبارزات درون سازمانی ما داده است. « زیاد اند رفقائی که در حرف گستاخ و در عمل جبون اند. » (ف. انگلس و ک. مارکس در روزنامۀ راین(**

**طبق گزارش مسئول بخش غرجستان، سازمان در صدد است تا نشر ندای آزادی را از سر گیرد و موضعگیری سازمان علیه گرایشات تسلیم طلبانه توسط این نشریه بیرون داده شود. اقدام به این امر کار خوبی است. ولی تحلیل و برداشتی که ما از وضع سازمان و جنبش انقلابی کشور در مجموع داریم، رویدست گرفتن نشر مجدد "ندای آزادی" قبل از تصفیۀ عناصر خائن و تسلیم شده به دشمن ملی هیچ دردی را نمیتواند دوا نماید. توقیف نشرات "ندای آزادی" امر عادی در کلیت جنبش نبوده است و بعد از توقیف این پیام رزم مسائل عادی ای در جنبش و سازمان ما پیشآمد نکرده است، بلکه مسائلی چون خیانت به آرمان های والای جنبش آزادیبخش ملی مردم ما بوقوع پیوسته است. بناءً وقتی ندای آزادی از توقیف خون آلود آزاد میشود و زبان بستۀ خود را باز می یابد نمی تواند رنج دوسال و اندی زندان را مسکوت بگذارد و از آنچه بر وی گذشته است سخن نگوید. از نظر ما باید "ندای آزادی" به دشمن آژِیر رزم دهد و درشت ترین سطر صفحۀ اول خود را به عنوان پیام رزم سازمان پرافتخار "ساما" چنین نقش کند:**

**«خائنین ملی این عناصر تسلیم شده به دشمن امپریالیستی بعد از محاکمه به مجازات رسیدند. بخاطر نجات سازمان و ازین طریق نجات جنبش انقلابی کشور و ملت دربند متحد شویم.»**

**رفیق گرامی! در اخیر لازم است تذکر دهیم که ما کاملاً با شما هم عقیده ایم که:**

**«مبارزۀ فعال و هدفمند علیه تسلیم طلبی را فقط سامای متحد [با طرد خائنین و تسلیم طلبان] میتـوانـد بـه پـیـروزی برساند. سامای پراگنده [و از عناصر تسلیم طلب و خائن تصفیه نا شده] بجز اینکه نوحه سرائی کند هیچ کار دیگری نمیتواند انجام دهد.»**

**سوگند به قهرمانی بی ریای مردم دلیر افغانستان و سوگند به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که قهرمانی چون "مجید" را رهبر و ادامۀ راه او را وظیفه و مسئولیت خود میداند که: این درفش به زمین نمی ماند و توفان خیزش مردم خس و خاشاک و لوث و تعفن را از درون خود بیرون میریزد و به راه خود ادامه میدهد.**

**با طرد تسلیم طلبان، بخاطر ادامۀ راه مجید بزرگ و احیای سازمان پیشمرگان و سربداران ("ساما") متحد شویم!**

**با عشق به آزادی!**

**با ایمان به انقلاب!**

**با اتکاء به توده!**

**یا مرگ یا پیروزی!**

**کمیتۀ مسئولین بخش غرجستان "ساما"**

**یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخۀ اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. در هر حال این سند باید در ایام نزدیکِ بعد از دریافت نامۀ مؤرخ 24/7/1983 (مطابق به 4 اسد 1362) رهبری "ساما"، احتمالاً در ماه سنبلۀ 1362، توسط کمیتۀ مسئولین بخش غرجستان تحریر و ارسال شده باشد.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید**

**25 میزان 1396**

**یادداشت: مدتی بعد از انتشار درون سازمانی نامۀ سرگشادۀ بخش غرجستان "ساما"، یک کنفرانس مشترک میان مسئولین بخش غرجستان "ساما" و نمایندگان حوزۀ غرب "ساما"، که برای اشتراک به کنگرۀ دوم "ساما" آمده بودند، دایر گردید. کنفرانس مشترک مذکور فیصله نمود که به‌جای تدویر کنگرۀ دوم سازمان یک کنفرانس سرتاسری سازمانی دایر گردد و در آن کنفرانس قبل از همه موضوع تسلیم طلبی مورد حل و فصل قرار بگیرد و سپس انسجام تشکیلاتی سازمان روی‌دست گرفته شود. در واقع بنا به فیصلۀ همین کنفرانس بود که کنگره به کنفرانس سرتاسری تبدیل گردید و در اواخر خزان سال 1362 دایر گردید.**

**متأسفانه فعلاً اسناد کنفرانس مشترک مذکور در اختیار ما قرار ندارد. سعی خواهم کرد هرچه زودتر اسناد متذکره را پیدا نموده و به انتشار مجدد آن اقدام کنیم.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید**

**25 میزان 1396**

**سند شماره دوم:**

**ابلاغیۀ کمیتۀ مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**به کلیه مسـئولین، اعضا و هـواداران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در منطقۀ کوهدامن**

**کنفرانس سرتاسری سازمان پر افتخار ما که تجسم ارادۀ اکثریت عظیم کتله های جانباز سامائی است با برخورد شرافتمندانه و صادقانه به یکسری از قضایای بغرنج و پیچیده که از چند سال بدینسو انباشته شده بود، به یک سلسله از نتایج و فیصله هائی رسیده است که نخستین آن چنین است:**

**«امپریالیسم خونخوار روس قاتل هزاران هزار هموطن ما، دشمن عمده، اساسی و قسم خوردۀ مردم ما و ملت ما است. هرگونه سازش، ارتباط و همکاری با این دشمن و مزدوران حلقه بگوش آن (پرچم و خلق) به منظور درهم برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر ما با آن، تسلیم طلبی و در نتیجه خیانت ملی است.»**

**بنابرین، کنفرانس و کمیتۀ مرکزی منتخب آن به عنوان عالی‌ترین مرجع رهبری سازمان هیچگونه قرارداد، پروتوکول و رابطه گیری را با دشمن به رسمیت نمی شناسد و آن را خیانت ملی میداند.**

**به کلیه مسئولین، اعضا و هواداران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در منطقۀ کوهدامن ابلاغ میگردد که به مجرد رسیدن این ابلاغیه بدون لحظه ای درنگ و مسامحه فوراً رابطۀ دولتی را قطع و تحت رهنمایی مسئولین اعزامی ما منطقه را ترک و خود را به مرکزیت سازمان معرفی دارند. هیچ نوع شرط و پیش شرطی قابل تحمل نیست و هرگونه حفظ ارتباط با دشمن خیانت به سازمان و خیانت به انقلاب و مردم است.**

**سازمان با طرح شعار "یا مرگ یا آزادی" مرگ را بر زندگی زیر یوغ دشمن که همان بردگی است ترجیح میدهد و با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی بپذیرد نه تنها هیچگونه پیوندی ندارد که کوچکترین گذشتی هم نخواهد داشت.**

**سامای رزمنده بار دیگر نشان خواهد داد که: «علیرغم توطئه های دشمن، حملات نابود کنندۀ سیه مغزان تاریخ‌زده و بی ایمانی رفقای نیمه راه» قادر است بر کلیه مشکلات غلبه کند و استوار در سنگر دفاع از میهن و انسان زجر کشیدۀ آن برزمد.**

**مرگ بر امپریالیسم خونخوار روس! مرگ بر تسلیم طلبی! یا مرگ یا پیروزی!**

**کمیتۀ مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**21/12/1362**

**یادداشت: این ابلاغیه در اثر فشار مسئول کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" بر سایر اعضای کمیتۀ مرکزی سازمان و در حالی که "رهبر" مصروف مسافرت‌های خارجی بودند، توسط کمیتۀ مرکزی سازمان تصویب و ارسال گردید. تأثیر آن خیلی اندک بود و صرفاً باعث خارج شدن بیست و چند نفر از غند دولتی گردید. اکثریت قریب به اتفاق روابط تسلیم شده کماکان در غند دولتی باقی ماندند. مجموعاً لیست 760 نفر از روابط سازمانی و توده‌یی منطقه به غند دولتی داده شده بود و همگی آنها از دولت معاش می گرفتند و اعاشه می شدند.**

**هیئت تحریریۀ شعـــلۀ جـــاوید**

**25 میزان 1396**

**سـند شـماره ســوم:**

**اعلامـیۀ سـازمان آزادیبخش مردم افغانســتان**

**ستیزه با بیگانۀ متجاوز، استعمارزدائی، نفی عبودیت و تسلیم، قربانی شدن در راه آزادی، دفاع از نوامیس ملی، معتقدات و حیثیت انسانی آن ویژگی‌هائی است که ملت ما را تشخیص و برازندگی میبخشد و برگ شناسنامۀ آن را در دفتر شناسائی ملل گیتی رنگین و خونین ساخته است. ملت ما هیچگاهی و در هیچ شرایطی تن به انقیاد نداده و تسلیم بیگانه نشده است. مبارزات خونین آزایخواهانۀ مردم قهرمان ما در طول تاریخ گواه گویا و مدرک انکارناپذیر اثبات این مدعا است و رزم زندگی ساز و شگفت آفرین کنونی ملت ما با ابرجنایتکار تاریخ معاصر- سوسیال امپریالیسم تا دندان مسلح روس- تداوم خونبار همان حرکت از طریق آزادی و نفی انقیاد و تسلیم است که ملت قهرمان ما در بغرنج‌ترین و دشوارترین شرایط ممکن با برافراشته نگه داشتن درفش "یا مرگ یا آزادی" مردانه و استوار آنرا می پیماید.**

**سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) که بنا بر ضرورت پیشتازترین و رنجیده‌ترین گروه ها و لایه های اجتماعی و بمنظور ایفای نقش فعال و پیشآهنگ انقلابی در بحبوحۀ این نبرد و از بطن جامعۀ ما تولد پر آوایش را با چکاچک مسلسل اعلام داشته است، از نخستین دم پیدائی در سنگر خون و آتش رشد و تکامل کرده و بهترین عزیزان و پیشکسوتان خود را ذبیح الله گونۀ تاریخ ساخته تا با سرخی خون پاکشان بر سیاهی استعمار و استثمار ملی و اجتماعی خط بطلان بکشد. سازمان درین راه پر پیچ و خم و دشوار گذار با تحمل رنج‌ها و قربانی‌های توان‌فرسا با تکیه بر مشی مستقل ملی و انقلابی و نفی هرگونه وابستگی به غیر، دستاوردهای عظیمی دارد که فرآورده های پر ارج انقلاب ما بشمار میروند.**

**سازمان ما که بمثابۀ گردان پیشآهنگ و آگاه مردم وارد کارزار شد و مبارزه با هرگونه استحمار، استعمار، استثمار، استبداد و ارتجاع را در برنامۀ کار خود قرار داد و سوسیال امپریالیسم روس را دشمن عمده تشخیص نمود، نمیتوانست خشم دم افزون دشمن متجاوز و دشمنان رنگارنگ ملت ما را برنیانگیزد و از تهاجم همه جانبه و نابود کنندۀ دشمن در امان بماند.**

**سوسیال امپریالیسم روس این دشمن خونخوار ملت ما همراه با یورش های وحشیانه و فوق العادۀ نظامی بر پایگاه ها و مقرهای نظامی سازمان در کلیه نقاط کشور، با استفاده از دستگاه های جهنمی جاسوسی به صورت متداوم در صدد نابودی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) بر آمده است. نیروهای سیاه و معلوم الحال ارتجاعی نیز که مهر زوال و نابودی را تاریخ بر پیشانی شان حک کرده است، بنا بر سرشت بد کنشت خویش بجای همراهی با انقلاب و مبارزه با دشمن متجاوز، حمله به انقلاب و جهاد مقدس ملت را پیشه کرده و ضربه های وحشیانه ای را بر پیکر جنبش و جهاد ملت قهرمان ما و منجمله سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) وارد آورده اند.**

**نوپائی سازمان که طبیعتاً هنوز به استحکام همه جانبه نرسیده است و درین وضع ضربات پیهم همه جانبۀ دشمن سفاک سوسیال امپریالیسم روس و جاده صافکن هایش عوامل بحران و اشتباهات معینی در سازمان ما شدند که در غلتیدن عده ای از کادرهای ما به گرایشات تسلیم طلبانه نیز جزئی از آن است.**

**کنفرانس سرتاسری سازمان با جمعبندی تجارب خود یکبار دیگر بیان داشت که: «امپریالیسم خونخوار روس قاتل هزاران هزار هموطن ما، دشمن عمده، اساسی و قسم خوردۀ مردم ما و ملت ما است. هرگونه سازش، ارتباط و همکاری با این دشمن و مزدوران حلقه بگوش آن پرچم و خلق، بمنظور درهم برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر ما با آن تسلیم طلبی و در نتیجه خیانت ملی است.»**

**کمیتۀ مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری سازمان نیز طی ابلاغیۀ تـاریـخـی 24/12/1362 خـویـش بـا تـکـیـه بـر مواضع کنفرانس بیان داشته است: «هیچگونه قرارداد، پروتوکول و یا رابطه گیری را با دولت و دشمن روسی به رسمیت نمی شناسد و آن را خیانت ملی میداند و از کلیه اعضا و هواداران سازمان در منطقۀ کوهدامن» خواسته است «که بدون درنگ و مسامحه فوراً هرگونه رابطۀ دولتی را قطع کنند» و علاوه کرده است که: «سازمان با طرح شعار "یا مرگ یا آزادی" مرگ را بر زندگی زیر یوغ بردگی دشمن ترجیح میدهد و با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی بپذیرد نه تنها هیچگونه پیوندی ندارد که کوچکترین گذشتی هم نخواهد داشت.»**

**عملیات نظامی "یا مرگ یا آزادی" که بعد از صدور ابلاغیه به مرحلۀ اجرا درآمد نیروهای ما را از کام دشمن بیرون کشید. سازمان آزادیبخش مردم افغنستان (ساما) اعلام میدارد که نیروهایش را از کام شیطانی سوسیال امپریالیسم روس بدر آورده و یکبار دیگر اثبات نمود که در هیچگونه شرایطی تن به انقیاد نخواهد داد و خصم آشتی ناپذیر دشمن ملت خود بوده، هست و خواهد بود.**

**سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) آنانی را که نخواسته اند از منجلاب تسلیم طلبی بدر آیند عوامل دشمن میداند که طبعاً هیچگونه ارتباطی با آنها نخواهد داشت.**

**سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) با این عمل مشت کوبنده ای بر دهان سفسطه گرانی که میخواستند با این تمسک دامن پاکیزۀ سازمان را آلوده سازند، کوبیده و از این آزمایش نیز سربلند بدر آمد. باشد که این عمل رهنمودی شود تا نیروهای دیگر نیز حلقوم دشمن را دریده و فریب خوردگان خود را از کامش بیرون آورند.**

**به پیش به سوی درهم کوبیدن سوسیال امپریالیسم روس!**

**زنده باد آزادی!**

**مرگ بر تسلیم طلبی!**

**یا مرگ یا آزادی!**

**سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**یادداشت: این اعلامیه بعد از خارج شدن بیست و چند نفر از غند دولتی و تماس گرفتن شان با کمیتۀ مرکزی "ساما"، چند هفته بعد از صدور و ارسال ابلاغیۀ کمیتۀ مرکزی "ساما" به روابط تسلیم شده، در غیاب "رهبر" و تحت فشار مسئول کمسیون تحقق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" انتشار یافت. در واقع با انتشار این اعلامیه بود که قرارداد تسلیمی نیروهای "ساما" در کوهدامن بعد از دوسال و چند ماه رسماً از طرف "ساما" ملغا اعلام گردید. "رهبر" بعد از برگشت از مسافرت خارجی نه تنها با این اعلامیه و ابلاغیۀ مربوطه مخالفت کرد، بلکه مخفیانه از سایر اعضای کمیتۀ مرکزی "ساما" عملاً و خودسرانه روابطش را با افراد باقی مانده در غند دولتی کماکان برقرار نگه داشت.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید - 25 میزان 1396**

**ســند شــماره چـهارم:**

**اعلامـيۀ سـازمان آزاديبخـش مـردم افغانسـتان- بخش غرجسـتان**

**كودتاي هفت ثور كه با زمينه سازيهاي قبلي اقتصادي، سياسي، نظامي و.... سوسيال امپرياليزم شوروي باند وطنفروش خلق و پرچم- اين نمايندگان بورژوازي بوروكراتيك وابسته – را بر اريكه قدرت سياسي نشانيد مقاومت سريع و جوشان تمامي طبقات و اقشار جامعه را عليه خود برانگيخت.**

**كنفرانس ماه سرطان 58 كه اساساً بخاطر حل اختلافات ايدئولوژيك محافل سه گانه داير شده بود تحت تاثير خيزش عمومي مردم و بعد از ناكامي طرح كودتاگرايانه به اصطلاح قيامي در واقعه چنداول اعلاميه تشكيل سازمان را انتشار داد و در نتيجه قبل از آنكه پيش شرط هاي ايدئولوژيك سياسي و تشكيلاتي ايجاد يك سازمان كمونيستي تامين گردد "ساما" اعلام موجوديت كرد.**

**در اثر اختلافات ايدئولوژيك، "ساما" نتوانست وحدت خود را حفظ نموده و يكي از سه محفل تشكيل دهنده سازمان بعد از دستگيري رهبر سازمان رابطه اش را با دو محفل ديگر قطع كرده و از سازمان انشعاب نمود.**

**كنگره سازمان كه توسط افراد دو محفل باقيمانده در سازمان تشكيل گرديد دو مشي متناقض و متضاد را در قالبهاي برنامه و اعلام مواضع رسميت بخشيد. موجوديت رسمي دو مشي متناقض در سازمان باعث ايجاد كشمكش ها و اختلافات بعدي در سازمان گرديده و سازمان را تا مرز نابودي كشاند. بعد از پولينوم دوم، مشي ليبراليستي – رويزيونيستي اعلام مواضع بر سازمان مسلط گرديد و در نتيجه نه تنها ايدئولوژي زدائي در درون سازمان روز بروز گسترش مي يافت بلكه زمينه تفاهم و نزديكي با بخش هاي ديگر جنبش كمونيستي كشور از بين رفته و امكان ايجاد ارتباط مستحكم با جنبش كمونيستي بين المللي عملاً ناممكن گرديد.**

**شگوفائي گذرا، موقتي و ظاهري اواخر سال 59 و اوايل سال 60- كه با وارد آمدن ضربات سختي بر سازمان توام بود – بعد از دستگيري اعضاي رهبري سازمان كاملاً از ميان رفت و بدنبال آن نيروهاي نظامي سازمان در كوهدامن در اثر فشار دوجانبه نيروهاي ارتجاعي و دولت مزدور در اواخر خزان سال شصت به دولت تسليم گرديد. اين تسليمي كه تحت تاثير حركات تسليم طلبانه در هرات و بدنبال آن بوقوع پيوست توسط مركزيت سازمان رسميت داده شد و تا سطح امضاي پروتوكول همكاري با دولت از جانب نماينده مركزيت سازمان ارتقا پيدا كرد. رابطه پروتوكولي با دولت، حركات تسليم طلبانه را از كوهدامن به پروان و مزار كشانيد و در آن مناطق نيز عناصري به دولت تسليم شدند.**

**جبهه قندز كه بعد از تسليم شدن كوهدامن به دولت مجبورگرديد از منطقه خارج شود، زمستان سال 60 توسط نيروهاي ارتجاعي حين راه پيمائي قتل عام گرديد.**

**در اثر سـازشكاري همه جانبه مركزيت سـازمان، روابط نيـروهاي سـازمان با دولت همچنان ادامه پيدا كرد و باالاخره زمينه قتل عام جبهه كوه صافي توسط نيروهاي ارتجاعي– دولتي را بوجود آورد. سكوت مركزيت وعدم موضعگيري عليه تسليم طلبي و همچنان مواضع غير كمونيستي مركزيت سازمان، عكس العمل وسيعي در تمامي صفوف سازمان بوجود آورده و باالاخره بعد از رسمي شدن مواضع سازشكارانه و غير ماركسيستي مركزيت و كميسيون تدارك كنگره در آئين نامه كنگره، رابطه بخش غرجستان با رهبري سازمان قطع گرديد.**

**در اثر فشار صفوف سازمان و ناتواني مركزيت، طرح تشكيل كنگره بعد از چندين ماه صرف وقت كنار گذاشته شد و بصورت عجولانه و بدون تدارك لازمه قبلي "كنفرانس سرتاسري" داير گرديد. در كنفرانس مواضع ضد ماركسيستي ليبرال رويزيونيستها كاملاً بر ملا گرديده و منجر به استعفاي نمايندگان اين مشي از سازمان گرديد. در مورد تسليم طلبي فيصله هائي بعمل آمده و طرح تشكيل كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي منظور گرديد.**

**در اثر اختلافات ايدئولوژيك- سياسي در مركزيت سازمان بسياري از فيصله هاي كنفرانس نتوانست در عمل پياده شود. از جانب ديگر به تدريج روشن گرديد كه مركزيت قبل از كنفرانس بصورت عامدانه بخصوص قضاياي مربوط به تسليم طلبي را تا آنجا كه برايش ممكن بوده از نظر كنفرانس مخفي نگهداشته و صادقانه گزارش نداده اند.**

**برخورد ها به تدريج روشن ســاخت كه آنهائي كه قبل از كنفرانس ليبرال - رويزيونيستها را در يك دست و تسليم طلبان را در دست ديگر نگه ميداشتند بعد از كنفرانس همچنان نه عليه رويزيونيزم موضع قاطع دارند و نه عليه تسليم طلبي. تلاش بخاطر ابقا و بالا كشيدن عناصرتسليم طلب همچنان ادامه دارد و خودسرانه با افراد خائني كه ابلاغيه مركزيت سازمان را ناديده گرفتند و در پوسته‌هاي نظامي دولتي باقيماندند دوباره ارتباط برقرار كردند. كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي تا حال چندين بار از طرف عناصر تسليم طلب و بخصوص حاميان بزرگ شان مورد تهديد واقع شده است.**

**اكنون بعد از گذشت دو سال از كنفرانس سرتاسري، سازمان قادر نگرديده برنامه آموزشي اش را تنظيم نمايد. نشريه دروني و نشريه تئوريك تا حال به فراموشي سپرده شده و فقط نداي آزادي با دعا و بسم الله بصورت غير منظم انتشـار مي يابد.**

**فعاليت وحدت‌طلبانه با جنبش كمونيستي كشور كاملاً با ركود مواجه است و سانسور شديدي بر نشرات گروه‌ها و سازمان‌هاي كمونيستي كشور در درون سازمان اعمال مي‌گردد.**

**در روابط خارجي تمامي زمينه هاي ارتباط و همكاري با جنبش كمونيستي بين المللي عامدانه تخريب مي‌گردد و برعكس روز بروز سازمان در تاروپود ارتباطات رويزيونيستي بيشتر از پيش گير مي‌افتد و بدين صورت به تدريچ "ساما" به يك سازمان كاملا وابسته تبديل مي‌گردد.**

**تمامي فعاليت‌هائي كه مطابق به اين مشي سازشكارانه و ضد ماركسيستي نباشد مورد تخريب و سبوتاژ قرار مي‌گيرد تا آنجائي كه حتي شركت رفقا را در جنگ ملي فعاليت هاي نظامي اي عليه خود تلقي مي كنند.**

**بخاطر حفظ مصالح منطقوي و حتي خانوادگي نسبت به گذشته سازمان برخورد انتقادي اصولي صورت نمي گيرد. نفاق افگني در بين رفقاي سازمان به كار هر روز و هر ساعت تبديل گرديده و ..... با تشكيلات غرجستان و حتي تمامي رفقاي هزاره با كين توزي و بصورت كاملاً ضد دموكراتيك برخورد مي نمايند.**

**بخش غرجسـتان كه بخاطر حفظ وحدت سـازمان در " كنفرانس سـرتاسـري" شركت كرد و بـعـد از كنفـرانس رفقاي مربوط به اين واحد تشكيلاتي تلاش كردند در تطبيق فيصله هاي كنفرانس – عليرغم كمبودها و كاستي‌هاي زياد اين فيصله ها- صادقانه سهم بگيرند، اكنون با توجه به مسايل مطروحه فوق اعلام ميدارد كه بعد ازين فعاليتهاي خود را مستقلانه پيش مي برد.**

**اين بخش با اعلام مبارزه قاطع، استوار، پيگير و بي برگشت عليه سوسيال امپرياليزم شوروي، اين دشمن عمده مردم ما طبقه كارگر و جنبش كمونيستي كشور، و با اعلام مبارزه قاطع عليه باند خلق و پرچم و نيروهاي ذخيره سوسيال امپرياليزم، در مبارزه عليه تسليم طلبي و عناصر خائن و تسليم طلب بر اساس مبارزه اصولي ضد رويزيونيستي با قاطعيت حركت مي نمايد.**

**اين بخش با اعتقاد راسخ به انترناسيوناليزم پرولتري به ايجاد پيوند، همكاري و وحدت با جنبش كمونيستي بين المللي بمثابه ضرورت جدي و اساسي جنبش كمونيستي كشور نگريسته و بر ضرورت مبارزه قاطع عليه اشكال جديد رويزيونيزم و انحراف تاكيد مي ورزد.**

**اين بخش بر لزوم پيوند بين جنبش كمونيستي كشور و مجموع جنبش مقاومت با مبارزات آزاديبخش ملل اسير بر اساس مبارزات ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي اعتقاد راسخ دارد.**

**بخش غرجستان ضرورت اساسي تشكيل حزب پيشآهنگ طبقه كارگر كشور را مسئولانه درك كرده و بر ضرورت جدي وحدت جنبش كمونيستي كشور بر اساس مبارزات سالم ايدئولوژيك و همكاري عملي تاكيد مي ورزد. فعال ساختن روابط با بخش هاي مختلف جنبش كمونيستي كشور بر اساس مبارزه سالم ايدئولوژيك و همكاري عملي براي ما به مثابه يك ضرورت جدي مطرح است.**

**اين بخش همكاري و وحدت با نيروهاي ملي و دموكرات را بر اساس مبارزات ضد سوسيال امير ياليستي – امپرياليستي و مبارزات ضد ارتجاعي بخاطر تشكيل جبهه متحد ملي صادقانه پيگيري كرده و برخورد معامله گرانه وغير صادقانه اي را كه بنام جبهه متحد ملي بصورت غير انقلابي اعمال مي گردد محكوم مي نمايد.**

**بخش غرجستان نظرات و مسايل مورد بحث خود را مسئولانه در اختيار روابط سازمان و ساير بخش هاي جنبش كمونيستي كشور قرار خواهد داد و از رفقا نيز برخورد مسئولانه و وحدت طلبانه را تقاضا دارد.**

**مرگ بر سوسيال امپرياليزم شوروي!**

**مرگ بر سوسيال امپرياليزم شوروي!**

**مرگ بر سوسیال امپریالیزم شوروی!**

**مرگ بر باند خلق وپرچم!**

**مرگ بر تسلیم طلبان!**

**مرگ بر رويزيونيزم!**

**عقرب 1364**

**یادداشت: متأسفانه حین تصور برداری از سند اصلی، که از بین برده شده است، به علت عدم دقت، تاریخ دقیق سند در پای نسخۀ تصویری موجود نیست. تاریخ تقریبی فعلی در پای سند توسط ما درج گردیده است.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید**

**25 میزان 1396**

**سند شماره پنجم:**

**اعـلامــيۀ**

**كميســيون تحـقيق و بررســي تســليم طلبـي در "ســاما"**

**از زمان تسليم شدن نيروهاي نظامي "ساما" در كوهدامن و امضاي پروتوكول همكاري بين نماينده سازمان و دولت مزدور تا موقع داير شدن "كنفرانس سرتاسري" سياست رسمي مركزيت عبارت بود از سكوت در مورد قضاياي مربوط به تسليم طلبي و طفره رفتن از موضعگيري رسمي و در نتيجه ادامه رسميت پروتوكول امضاء شده. بعد از كنفرانس سرتاسري كه تا حدودي عليه تسليم طلبي موضع گرفته شد و طرح تشكيل كميسيون تحقيق فيصله گرديد، سياست قبلي به صورت كارشكني در مورد تشكيل كميسيون تحقيق و بعد از تشكيل به صورت كارشكني و تهديد در مورد پيشرفت كار كميسيون تحقيق از جانب "رهبر" و"شركاء" تغيير شكل داد. مضمون اصلي تمامي اين تهديدات و كارشكني ها عبارت بود از مخفي نگهداشتن خيانت و ادامه توطئه سكوت در مورد قضاياي مربوط به تسليم طلبي. اذعان در مورد امضاي پروتوكول همكاري با دولت و اعلام لغو رسمي آن از طرف سازمان، فقط بعد از تهديد مسئول اين كميسيون مبني بر خروج از سازمان در صورت ادامه ارتباط با دولت توانست توسط اعلاميه رسمي سازمان صورت گيرد. ولي عليرغم اين اعلاميه، "رهبر" و "شركاء" دوباره بصورت مخفيانه با خائنين باقيمانده در غند دولتي "سنگين" ارتباط برقرار كردند.**

**به ادامه اين سياست بود كه باالاخره گماشته خاص "رهبر" توانست قسمت عمده اسناد و مدارك جمع آوري شده توسط كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي را با استفاده از غفلت مسئول كميسيون به سرقت ببرد. مسئول كميسيون وقتي متوجه اين قضيه شد كه سارق فرار كرده و محل را روز قبل ترك گفته بود (29 / 9 / 1364).**

**مسئله ايكه ضرورت به تحقيق جدي دارد و بايد عميقاً بررسي گردد اين است كه آيا گماشته "رهبر" اين سرقت را به تنهائي انجام داده و يا اين كه درين عمل تنها نبوده است؟**

**عليرغم اين سرقت خائنانه خود را مكلف مي دانم كه همچنان به كار تحقيقي خود ادامه داده و نتايج بررسي هاي خود را در اختيار روابط سازمان و ساير بخشهاي جنبش انقلابي مردم افغانستان قرار دهيم.**

**مرگ بر سوسيال امپرياليزم شوروي!**

**مرگ بر رويزيونيزم!**

**مرگ بر تسليم طلبان!**

**يا مرگ يا پيروزي!**

**مسئول كميسيون تحقیق و بررسي تسليم طلبي**

**اواخر خزان 1364**

**یادداشت: متأسفانه حین تصور برداری از سند اصلی، که از بین برده شده است، به علت عدم دقت، تاریخ دقیق سند در پای نسخۀ تصویری موجود نیست. تاریخ تقریبی فعلی در پای سند توسط ما درج گردیده است.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید**

**25 میزان 1396**

**سند شماره ششم:**

**مـتن مـوافقتنامۀ تسلیمی نیروهای "ساما" در شمالی به دولت مزدور کابل در خزان سال 1360 \***

**اين موافقتنامه بغرض تشديد مبارزه و همآهنگ ساختن سعي و تلاش برعليه ارتجاع سياه در نقاط مختلف افغانستان و ختم خونريزي در سرزمين جمهوريت ديموكراتيك افغانستان امضاء ميگردد.**

**بمقاصد آتي طرفين به موافقه ميرسند:**

**مكلفيت سازمان:**

**1 - بعد از امضاء موافقتنامه قطع تمام فعاليت هاي مسلحانه نيروهاي سازمان برعليه قواي مسلح – څارندوي- خاد وغيره اشخاص و مؤسسات در سطح شمالي .**

**2 - سهمگيري اكتيف تبليغات بر عليه امپرياليزم امريكا و افشاء چهره كثيف هژمونيستهاي چين اين متحدين امپرياليزم جهاني، رژيم نظاميگر پاكستان و ساير كشورهاي ارتجاعي بصورت شفاهي و تحريري.**

**3 – تعريف وضع جيش نيروهاي سازمان – ارائه شهرت مكمل اعضاي سازمان، تعداد آنها – قوماندانان شان و راجستر سلاح دست داشته.**

**4 – پذيرش نمايندگان دولتي در داخل گروپ ها. تعداد نفر جهت دخول در گروپ ها از طرف دولت تنظيم مي گردد.**

**5 – انجام فعاليت مسلحانه برعليه عناصر سياسي دشمنان مشترك ما با مساعي مشترك خاد- څارندوي- قواي مسلح.**

**6 – عمليات جداگانه سازمان مطابق پلان قواي مسلح صورت ميگيرد.**

**7 - ماده مذكور ندارد .**

**8 - فعال ساختن ارگانهاي محلي دولتي در آن عده علاقه داري ها و ولسوالي ها كه تحت تاثير سازمان قرار دارد حتمي است و تامين امنيت نيز بدوش نيروهاي سازمان است. اعضاي سازمان ميتوانند در اين ادارات مطابق احكام قانون استخدام گرديده و اجراء وظيفه نمايند.**

**9 - تامين امنيت شاهراه ها در مناطقي كه سازمان تاثيردارد بدوش نيروهاي سازمان است.**

**10 – نيروهاي سازمان مكلف به تعميل همه قوانين و فرامين دولت مي باشند.**

**11 – طبق احكام قانون دولتُ ميتوانند بزندگي صلح آميز آغاز نموده و در چوكات اداري دولتي استخدام گردند.**

**12 – در صورت تخلف از اين موافقتنامه و يا ارتكاب اعمال خلاف امن و نظم عامه با متخالفين و خائنين مطابق احكام قانون و اصول انقلابي معامله صورت ميگيرد.**

**بخاطر تطبيق اين موافقتنامه و تقويه نيروهاي سازمانُ اداره رياست عمومي خدمات دولتي به نمايندگي دولت افغانستان مساعدت هایي را انجام مي دهد:**

**1 - كمك نظامي براي مبارزه عليه باند گلبدين، ساير گروپ هاي اجير و سياه در مناطقي كه نيروهاي سازمان بصورت كتلوي وجود دارد.**

**2 – اكمالات مهمات و در صورت لزوم سلاح آنهم در موارد بخصوص بعد از ارزيابي دقيق وضع براي اجراي عمليات موفقانه عليه دشمن مشترك و تامين امنيت محلات.**

**3 – مساعدت هاي افتصادي، مالي، براي جبهاتي ... \*\***

**4 – مساعدت در حمل و نقل از يك محل به محل ديگر.**

**5 – مساعدت در جهت رهايي آن عده زندانيان كه جرايم خفيف را مرتكب شده و آنهم صرف وقتي كه خطر ارتكاب جرايم از آنها در آينده متصور نباشد. البته بعد از تطبيق موافقتنامه.**

**6 - مساعدت لازم در جهت پيشبرد تبليغات اكتيف عليه امپرياليزم امريكا، متحدين چيني اش و رژيم نظاميگر پاكستان و ساير نيروهاي ارتجاعي .**

**محل امضاء نماينده "ساما" محل امضاء نماينده دولت جمهوري دموكراتيك افغانستان**

**\*- این متن از روی متن اصلی موجود در نزد یکی از اعضای کمیتۀ مرکزی "ساما" در زمستان سال 1360 در کابل نقل گردیده است. اصل نقل یک نوشتۀ قلمی است . متن تایپ شدۀ حاضر توسط ما صورت گرفته است.**

**\*\* - قسمت نقطه گذاری شده در متن اصلی به دلیل فرسودگی و رطوبت زدگی کاغذ خوانده شده نتوانسته و در نقل اصلی نیز موجود نمی باشد.**

**سند شماره هفتم:**

**پاســـــخ مـا بـه**

**دشـنام‌نامـۀ**

**"رهــبر و شــركاء"**

**یـادداشـت:**

**این سند در هشت بخش مختلف مدون و منتشر گردیده بود: بخش‌های اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم آن در طول زمستان سال 1364 در زمان فعالیت بخش غرجستان "ساما" و بخش‌های ششم، هفتم و هشتم آن در زمان فعالیت هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان از اوایل بهار سال 1365 به‌بعد و در شماره‌های مختلف"ندای انقلاب" (ارگان نشراتی مرکزی هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان). این سند پاسخی به تمامی مطالب مطروحه در اعلامیۀ مؤرخ دهم جدی 1364 "ساما" نیست، بلکه بررسی ایدیولوژیک- سیاسی- تشکیلاتی از چند سند اساسی "ساما" در طول سه سال اول فعالیت آن (سال 1358، 1359 و 1360)، در جواب‌گویی به مطالب مطروحۀ مشخصی در اعلامیۀ مؤرخ دهم جدی 1364 "ساما"، را در بر می‌گیرد. سند حاضر مجموعه ای از هشت بخش فوق الذکر است.**

**مطالب دیگری از مندرجات اعلامیۀ مؤرخ دهم جدی 1364 "ساما" در نشرات هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان به‌صورت مستقیم یا غیر مستقیم جواب گفته شده بود. ولی مطالب معین دیگری از آن اعلامیه، که یا مطالب فرعی تشخیص داده شده بود و یا فرصت جواب‌دهی مفصل به آن‌ها بخاطر مصروفیت های مبارزاتی ضروری دیگری میسر نگردید، اصلاً مورد جواب‌دهی تحریری قرار نگرفت.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید**

**25 میزان 1396**

**بتاريخ دهم جدي 1364 "رهبر و شركاء" طي اعلاميه اي بنام "اعلاميه سازمان آزاديبخش مردم افغانستان "ساما"" خواسته اند به جواب گوئي "اعلاميه سازمان آزاديبخش مردم افغانستان- بخش غرجستان" بپردازند. اين "اعلاميه" نه يك اعلاميه سياسي بلكه يك دشنامنامه است. "رهبر و شركاء" درين اعلاميه به حالت عصباني هستريك بيشتر از صد بار ما را دشنام داده اند. ولي به هرحال اين حالت عصباني آنها باعث گرديده كه در تمامي موارد بدون اينكه توان ماست مالي قضايا را داشته باشند از خلال دشنامها و لعن و نفرين ها مواضع اصلي شان روشن شود.**

**اين اعلاميه ورشكستگي كامل سياسي – ايدئولوژيك "رهبر" و "شركاء" را نشان ميدهد و ما سعي خواهيم كرد اين ورشكستگي سياسي – ايدئولوژيك را كاملاً روشن سازيم.**

**در اعلاميۀ سازمان آزاديبخش مردم افغانستان – بخش غرجستان در پاراگراف اول ميخوانيم:**

***«كودتاي هفت ثور كه با زمينه سازي هاي قبلي اقتصادي، سياسي و نظامي و... سوسيال امپرياليسم شوروي باند وطنفروش"خلق و پرچم" اين نمايندگان بورژوازي بوروكراتيك وابسته را بر اريكه قدرت سياسي نشانيد مقاومت سريع و جوشان تمامي طبقات و اقشار جامعه را عليه خود بر انگيخت و تجاوز نظامي سوسيال امپرياليسم شوروي با مقاومت ملي قهرمانانه مردم ما مواجه گشت.»***

**در پروگراف اول و دوم "اعلاميه سازمان آزاديبخش مردم افغانستان "ساما"" چنين ميخوانيم:**

**«درين اواخر ورق پاره اي با عنوان «اعلاميه سازمان آزاديبخش مردم افغانستان- بخش غرجستان» بدست ما رسيد. اين اعلاميه ها بذات خود نميتواند مايه تعجب و تأسف ما باشد. چه انقلاب در مسير تكاملي اش ضرورتا عناصر هرزه و طفيلي را از سر راه خود بر ميدارد و بويژه اينكه سازمان ما در طول چند سال اخير بارها نوشته ها و "اعلاميه" هائي از عناصر فراري، بي ايمان و آلوده را ديده است و گهگاهي "خاد پنج" و "ك. ج. ب." نيز ما را با انتشار "اعلاميه هائي" بنام "ساما" افتخار بخشيده اند.**

**اعلاميۀ "آقاي‌ بخش غرجستان" نيز در سياق كلي خود نميتواند جدا از خط كلي اسلاف آن فهميده شود. ولي آنچه اين "اعلاميه" را از همزادان ديگرش متمايز ميسازد بي حيائي و ديده درائي بي نظير آنست كه با چاشني "عبارت پردازي" انقلابي نما باب مشاجره را بنام بخش غرجستان – ساما و رفقاي پاكيزه / صادق و جانبازسامائي آن ديار باز كرده است تا در سقوط ننگين خود اين آيت دوروئي و فرار، سر در جاي پاي ولينعت خود گذارد.»‌**

**بنظر ميرسد كه رهبر و "شركاء" پروگراف اول اعلاميه بخش غرجستان را به اين ترتيب پاسخ گفته باشند زيرا پروگراف سوم اعلاميه "ساما" به موضعگيري در مورد پروگراف دوم اعلاميه بخش غرجستان پرداخته است. به اين ترتيب است كه سراسر اعلاميۀ "رهبر و شركاء" در مورد موضعگيري عليه سوسيال امپرياليزم شوروي و دولت مزدور حرفي ندارد و فقط يكي دوجاي از امپرياليزم روس نام برده شده است و آنهم بصورت بسيار سطحي و اساساً در ارتباط با مسايل ديگري. بهرحال ميتوان مشاهده كرد كه جاي موضعگيري عليه سوسيال امپرياليسم شوروي و دولت مزدور آن را دشنام و لعن و نفرين بر "اعلاميه بخش غرجستان" گرفته است.**

**و اما اگر اعلاميه بخش غرجستان "ورق پاره"‌است و اين اعلاميه‌ها بذات خود نميتواند مايۀ تعجب و تأسف شما باشد، چرا اينقدر دشنام ميدهيد؟ و چرا تا اين حد بحالت هستريك دچار شده ايد؟ در مورد اينكه انقلاب در مسير تكاملي اش ضرورتا عناصر هرزه و طفيلي را از سر راه خود برميدارد در كليت خود امري است كاملا درست و بجا. ولي منظور "رهبر و شركا" از اين مرحله تكاملي "ساما" چيست؟ غرض پاسخگوئي به اين سوال ما خوانندگان اين جزوه را به مطالعه دوجزوه " تئوري سه جهان استراتيژي بين المللي پرولتارياي افغانستان" و"تئوري سه جهان استراتيژي بين المللي رويزيونيستهاي چيني" دعوت مينمائيم. نزد "رهبر و شركاء" آن افرادي كه مخالف اين مرحلۀ تكاملي جديد باشند بايد عناصر هرزه و طفيلي خوانده شوند. اما وقتيكه صحبت از عناصر فراري بي ايمان و آلوده بعمل ميآيد بايد از "رهبر" و شركاء پرسيد كه آلوده تر از عناصر و افراد دور برخود تان مي توان عناصر آلوده اي نه تنها در سازمان بلكه حتي در مجموع جنبش كمونيستي و حتي در ميان مجموع جنبش مقاومت سراغ كرد؟ مطالب بخصوص وقتي جالبتر ميگردد كه " رهبرو شركاء" ‌ادعا ميكنند كه گهگاهي "خاد پنج" و "ك. ج. ب." نيز آنها را با انتشار «اعلاميه هائي بنام "‌ساما"» افتخار بخشيده است. نمونه واقعي درين مورد پيكارجان و سخي جان با رفقاي عزيز ديگر تان هستند كه نه تنها شما را بلكه مجموع جنبش كمونيستي كشور را با امضاي پروتوكول همكاري با مسئولين درجه يك خاد دولت و همچنان ايجاد ارتباط با شبكه مستقل "ك. ج. ب." يعني گروپ گاسكيت افتخار بخشيده اند؟!!**

**پروگراف دوم اعلاميۀ "رهبر ‌و شركاء" سراپا دشنام و نفرين است و ما حيرانيم كه اين همه دشنام را با چه زباني جواب بگوئيم؟ براي اينكه ما هم به خط دشنام گوئي "رهبر و‌ شركاء" نيفتيم از جواب گوئي به دشنام ها صرفنظر مي‌كنيم.**

**در پروگرام دوم اعلاميه بخش غرجستان چنين ميخوانيم:**

**«كنفرانس ماه سرطان 58 كه اساساً بخاطر حل اختلافات ايدئولوژيك محافل سه گانه داير شده بود تحت تاثير خيزش هاي عمومي مردم و بعد از ناكامي طرح كودتا گرايانۀ به اصطلاح قيامي در واقعۀ چنداول اعلاميۀ تشكيل سازمان را انتشار داد و در نتيجه قبل از آنكه پيش شرطهاي ايدئولوژيك سياسي و تشكيلاتي ايجاد يك سازمان كمونيستي تأمين گردد ساما اعلام موجوديت كرد.»**

**در پروگراف سوم اعلاميۀ رهبر و شركاء كه به زعم خودشان به جواب گوئي درين مورد پرداخته اند چنين ميخوانيم:**

**«اين وقاحت بي مثال در روش و كنش سامائيها محدود به مسايل كنوني سازمان ما و مسئولين آن نمي ماند بلكه سازمان پر افتخار ما را از بدو ميلاد پر آوايش زير رگبار تهمت و افترا قرار ميدهد تا آنجا كه رفيق بزرگ و قافله سالار جنبش انقلابي كشور ما مجيد شهيد و ديگر مؤسسين سازمان ما مورد لعن و نفرين قرار ميگيرند كه گويا سازمان را براي همراهي با طرحهاي كودتائي قيام گونه قبل از بلوغ ايدئولوژيك سياسي آن ايجاد كرده اند و اين سازمان اساساً نه ابزار انقلاب بلكه بازيچۀ حركتهاي قدرت طلبانۀ و شوالیه مآبانۀ اين و آن بوده است.»**

**غرض روشن شدن هرچه بيشتر مطلب، متن اين پروگراف را دوقسمت ميكنيم و درهرمورد جداگانه به بحث مي نشينيم:**

**1- طرحهاي كودتائي قيام گونه.**

**2- بلوغ و عدم بلوغ ايدئولوژيك– سياسي حين تشكيل سازمان.**

**1- طرحهاي كودتائي قيام گونه:‌**

**در اعلاميۀ جبهۀ متحد ملي زير عنوان وظايف جبهه ميخوانيم:**

**«جبهه در تدارك همه جانبه قيام همگاني ملي سهم فعال ميگيرد.»**

**در قسمتي از نوشتۀ "پروسۀ تشكيل ساما"- سندی به قلم داکتر هادی محمودی- چنين ميخوانيم:**

**«.... روي همين منظور با دوسه گروه نظامي كه ديد كم و بيش روشن از افق تابناك فردا داشتند و از انديشه هاي نوين عصر ملهم بودند و آرزو داشتند كه حركات نظامي درون ارتش را با قيام توده اي تلفيق دهند رابطه برقرار ساخته اما با كمال تأسف قبل از آنكه عمل لازم در دست اجرا قرارگيرد دراثر خيانت عضوي يا گروهي افشاء و افراد آن بدام ارتجاع افتيدند.»**

**در جاي ديگر اين نوشته باز هم ميخوانيم :**

**«بايد تذكر دهيم كه درين جبهه گروه هاي نظامي و ملكي در گير ميخواستند در روز موعود قيامي براه اندازند كه بازهم در اثر خيانت افرادي نقشه بر ملا شده و افراد عامل بچنگ دولت فاسد سرا پا مطيع امپرياليزم روس افتاد. در شام همان روزي كه فرداي آن عمل انجام ميگرفت افراد باقيمانده با يكديگر تماس گرفتند و افشا شدن نقشه را اعلام داشتند.**

**اينكه چرا در يك بخش ديگر اين جبهه از افشاء شدن نقشه طرحي به ميان نيامده و يا چه عاملي آنها را وا داشت تا حادثه مشهور چنداول را ايجاد كنند به "ساما" و عضو رابط آن مربوط نيست و نبايد بدبينان و كج انديشان از آن به نفع خود و برچسب زدن نادرست برما سوء استفاده نمايند.»**

**و در جاي ديگر اين نوشته ميخوانيم:**

**«در تماس با گروه هاي سياسي مختلف به هررنگ و قماش كه بودند تماس برقرار شده بود. با افراد و دسته هاي نظامي ايكه عليه ... امپرياليزم روس مي رزمند هم ارتباط تامين گرديد.»**

**آنچه در مورد سند "پروسۀ تشكيل ساما" قابل ياد آوري است اينست كه نويسندۀ اين سند گرچه بعداً از "ساما" بريد ولي موقع نوشتن اين سند يكي از رهبران سازمان و منشي دوم سازمان بوده است و لذا اين ادعا كه اين نوشته از ساما نمی باشد قابل قبول نيست.**

**اكنون به صحبتهاي تازه انديشان كه در كنفرانس سرتاسري "ساما" بيان داشتند درين مورد توجه نماييد:**

**«در اوايل سال 1358 عكس العمل ملي در برابر دولت دست نشاندۀ شوروي در وجود جبهۀ ضد "دولت خلقي" شكل مي یافت. جبهۀ ضد "دولت خلقي" در بين افسران اردو و در بين افشار دموكراتيك ملي مذهبي و بوروكراتهاي وابسته به دربار و قدرتمندان فئودالي نيروهایي را گرد آورده بود و طرح كودتائي را در دست اجرا داشت. بعضي از اين جناحهاي جبهۀ متحد ضد دولتي از رفيق مجيد دعوت كردند تا به جبهه بپيوندد و قيام را رهبري كند و همچنان خواستار اعلام هويت سياسي تشكيلاتي خود شدند. با شركت رفیق مجيد جبهه بنام جبهۀ متحد ملي مسمي گشت. ايجاد جبهۀ متحد ملي پروسۀ وحدت جناحهاي سه گانه را كه در مراحل جروبحثهاي سياسي – ايدئولوژيك قرار داشت سرعت بخشيد.**

**كنفرانس 1358 به اشتراك يازده نفر از سه گروه متذكره برگذار گرديد.**

**كنفرانس بر دو مسئلۀ اساسي بحث كرد: حل اختلافات ايدئولوژيك – سياسي و تاسيس سازمان واحد.**

**كنفرانس به سرعت كار خود را پايان داد و براي پاسخ دادن به مسئلۀ فوري كودتا قيام تأسيس سازمان واحدي بنام "سازمان آزاديبخش مردم افغانستان" تصويب گرديد و مؤقتا اختلافات ايدئولوژيك كنار گذاشته شد. ...»**

**به قسمت ديگراين بيانات توجه نمائيد:**

**«... كميتۀ انسجام كه وظايف مشخص ساختن خط ايدئولوژيك و تاسيس سازمان واحد را عهده دار بود درگير طرحهاي كودتا قيام شد. كميتۀ انسجام كه مركزيت با صلاحيت سه گروه ياد شده بود و اهداف سياسي را كه كار ايدئولوژيك سياسي بود بايد پيش ميبرد عمدتاً طرح كودتا قيام را سازمان ميبخشيد و نيروهاي هر سه بخش درين جهت بكار مي افتاد. تمام كوشش و تلاش كميتۀ انسجام در جهت پياده كردن كودتا است. توجه لازم به اهداف اصلي كه در سرلوحۀ وظايف اين كميته است فراموش ميشود. كميتۀ انسجام براي آنكه بتواند طرح كودتا قيام را عملي كند بگونۀ عاجل و بدون تدارك كافي در سرطان 1358 عملاً دست به تأسيس سازمان آزاديبخش زد»**

**و به قسمت ديگر اين بيانات توجه نماييد:**

**«تقريباً دوهفته بعد از تأسيس سازمان سه عضو برجستۀ كميتۀ تشكيلات و يكنفر ديگر از كادرهاي سياسي نظامي از طرف دولت دستگير ميشوند. كار در كميتۀ تشكيلات همچنان در جهت حركتهاي كودتا قيام به پيش ميرود. مخالفت سريع مردم با قدرت حاكم و فضاي مساعد جو سياسي كشور ايجاب ميكرد تا نيروهاي ملي و مترقي در جهت يك قيام همگاني كار كنند. فكر ميشد از طريق كودتا قيام انجام وظايف ملي دموكراتيك از بالا ميسر است. تدارك كودتا قيام علاوه از افراد قبلي، اشرف، مسئول تشكيلات را نيز بدست دولت مي اندازد. طرح كودتا قيام موجب تجمع بيش از حد نيروها در شهر، جائي كه ضربه فرود آمدن سريع است، ميگردد و بدينگونه زبده ترين كادرهاي سازمان به چنگ دولت مي افتد. ... اميدواري براي طرح كودتا قيام هنوز وجود داشت كه انعكاس آن را در پيش نويس طرح برنامه مي بينيم: «استفاده از فرصتهاي لازم براي سرنگوني دولت» اشاره اي در همين رابطه ميتواند باشد. بهرحال اين جمله در كنگره حذف شد.**

**پس از تشكيل سازمان از سرطان الي جدي 1358 رفيق مجيد بيشتر توجه خود را درين موارد متمركز ساخت: بازسازي تشكيلات سازمان و كار روي طرح كودتا قيام. در شبنامۀ "جاويد باد پيوند خون خلقها و اقوام سراسر كشور" يكي از شعارهاي مطروحه عبارت است از: «تكامل قيامهاي پراگنده به قيام همگاني خلق سراسر كشور از طريق هماهنگي و همسوئي جبهات نبرد....»**

**و باالاخره تفسير روشن، واضح و دقيق طرح کودتا قيام را در صفحۀ ششم نشريۀ جبهۀ متحد ملي دفتر پاريس بنام "سياه روز هفت ثور يا اهرم خونين استعمار روسيه در افغانستان – هفتم ثور 1363" چنين ميخوانيم:‌**

**«ارتش افغانستان كه دو مرتبه در كودتاي نظامي فريب نوكران دولت روسيه را خورده بود و اينبار سرنگوني رژيم كودتاي وابسته به بيگانه را در صدر كار خود قرار داده بود نياز بكار وحدت طلبانه و رهبري آگاهانه احساس مينمود.**

**روي تحليل اوضاع مشخص بود كه پيش كسوتان قيام كار تأسيس جبهۀ متحد ملي افغانستان را به سرپرستي عبدالمجيد كلكاني شهيد توأم با سهم گيري فعال با كار نظامي چريكي آغاز نمود.»**

**اگر تمام موارد فوق بر طرحهاي كودتایي قيام گونه دلالت نداشته باشد برچه چيزي ديگري ميتواند دلالت نمايد؟ ما در اعلاميه نوشته ايم:**

**«طرحهاي كودتا گرايانۀ به اصطلاح قيامي»**

**"رهبر و شركاء" بجاي اينكه بجواب گوئي بپردازند بر سروصورت زنان آه و ناله سر ميدهند كه ما ميگوئيم: سازمان ... براي همراهي با طرحهاي كودتائي قيام گونه ايجاد... گرديده است. اينهم شد جواب صد در صد علمي با صد پاينت و صد آفرين!!**

**ما ميگوييم استژاتيژي جنگ توده یي طولاني در شرايط جوامعي مثل افغانستان يگانه استراتيژي علمي جهت به پيروزي رساندن انقلاب است و اين مسئله در حركت هاي نظامي اوليۀ سال 1358 براي "ساما" مطرح نبوده است.**

**اولين سند سامائي كه در آن جنگ توده یي طولاني طرح گرديده است برنامۀ سازمان است كه در كنگره تصويب گرديد. در تمامي اسناد ديگر چه آن اسنادي كه قبل از اعلاميۀ سازمان بيرون داده شده و چه آن اسنادي كه بعد از انتشار اعلاميۀ سازمان بدست نشر سپرده شده است صحبتي از جنگ توده یي طولاني درميان نمي باشد . در اعلاميۀ سازمان نيز نمي توان باور سازمان را بر استراتيژي جنگ توده یي طولاني مشاهده كرد. در تمامي شبنامه هاي سازمان كه عبارت اند از:‌**

* **جاويد باد پیوند خون خلقها و اقوام سراسر كشور**
* **فاجعه است يا حماسه**
* **خروش رعد در پکتیا**
* **از کودتا تا کودتا**
* **روس اشغالگر در سراشيب سقوط و رسوائي**

**و**

* **در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است**

**كه قبل از كنگره انتشار يافته اند حتي براي يكبار هم اشاره اي به استراتيژي جنگ توده یي طولانی صورت نگرفته است. تقريباً تمامي ضربات وارده بر سازمان كه از ضربت خوردن كميتۀ تشكيلات دوهفته بعد از كنفرانس مؤسس شروع ميگردد تا ضربه خوردن ماه اسد سال 60 دفترسياسي سازمان ادامه پيدا مي نمايد، از بركت همين خوش خيالي هاي به اصطلاح "‌پادشاهی گيري" ‌بوده و ديديم كه اين تلاشهاي مذبوحانه " به قول مجيد شهيد" نتيجه نداد كه نداد.**

**واقعيتها همين گونه بوده و ما صرف به بيان واقعيت ها پرداخته ايم. كجاي حرفهاي ما تهمت و افترا است؟‌آيا اگر ما به بيان واقعيت هاي انكار ناپذير پرداختيم «قافله سالار جنبش انقلابي كشور و ديگر مؤسسين سازمان را مورد طعن قرار» داده ايم؟ و اما در مورد قدرت طلبي و شواليه مايي؟؟ اين ديگر به "رهبروشركا " مربوط است كه گفته هاي ما را چگونه تفسير مي كنند.**

**طفره رفتن از طرح و بحث مسائل اساسي و سنگر گرفتن پشت سر شهدا و بخصوص شهيد مجيد. اينست آن شيوۀ معمولي و دايمي "رهبر" غرض گريز از جواب گوئي مستقيم و استفاده از احساسات عقبماندۀ صفوف با استفاده از"افتخارات گذشته" و "خون شهدا" و "ارزشهاي والا". ولي اين شيوه به يقين به زودي كار برد خود را از دست خواهد داد و گذشته نگري و "‌شهيد پرستي" رهبر و شركاء وبال گردن خودش و سائر رفقاي عزيز شان خواهد شد.**

**حضور عاليقدر جلالتماب رهبر صاحب!! و صداقت مآبان شركاي شان!‌! عرض است اينكه:**

**اينهمه پشت سر"قافله سالار جنبش انقلابي كشور" سنگر نگيريد، چه احترامي كه نزد جنبش كمونيستي كشور برای ايشان موجود است بهتر است حفظ گردد. نه ما ديگر بي زبانان قافله ايم و نه ديگر جنبش كمونيستي كشور مثل شما نان امروز و فردا را به نرخ ديروز مي خورند. اينگونه كه شما موضع گرفته ايد با درهم كوبيده شدن نه چندان دور خودتان اين سنگر نيز ويران خواهد شد.**

**كمونيستهاي افغانستان پس از تحمل هزاران قرباني بيشتراز پيش همديگر را درك ميكنند و راه روشن شان را روشن ميسازند و ميخواهند غرض راه يابي آتيۀ جنبش گامهايی بردارند.**

**ولي شما بجاي اينكه گذشته و وضع حاضر را در خدمت آينده قرار دهيد و از تجارب چند سال گذشته غرض راه يابي و حل مشكلات آينده سود جوئيد حال و آينده را در خدمت گذشته قرارمي دهيد و صرفا به تعريف و تمجيد "قافله سالار شهيد جنبش انقلابي كشور" مي پردازيد، در برخورد با كساني كه اين گذشته نگري منحط شما را منسوخ اعلام كرده اند كار تان به لعن و نفرين كشيده و دشنام و ناسزا.**

**رفيق عزيز!! "حاجي صاحب بزرگ"!! رفقاي محترم!!**

**كار انقلاب با تيكه داري اسقات قبور شهدا فرق دارد. شما بر قبور شهدا به مجاورت بنشینيد و كفش زائرين نگهداريد و ناني و نوائي بدست آوريد. خود جزء قافله باشيد و ديگران را نيز بي زبانان قافله دانيد و فرزندان مردم را برافتخارات گذشته و "مقدسات والا" دل خوش داريد.**

**وليكن فتح "شهر سعادت" را لشكر جرار بايد و فرماندهي دانا و توانا و شمشير داران و كمانكشان را بازوي حربي و خنجر نبرد را برندگي و تير محاربه را پيكان كارگري.**

**به مجاوران قبور و زيارت‌نامه خوانان زيارت شهدا ضرورتي نباشد.**

**يكبار ديگر پروگراف دوم اعلاميه بخش غرجستان را از نظر ميگذرانيم:**

**«كنفرانس ماه سرطان 1358 كه اساسا بخاطر حل اختلافات ايدئولوژيك محافل سه گانه دائر شده بود تحت تاثير خيزش عمومي مردم و بعد از ناكامي طرح كودتا گرايانۀ به اصطلاح قيامي در واقعه چنداول اعلاميه تشكيل سازمان را انتشار داد و در نتيجه قبل از آنكه پيش شرطهاي ايدئولوژيك – سياسي و تشكيلاتـي ايـجـاد يـك سـازمـان كمونيستي تامين گردد "ساما" اعلام موجوديت كرد.»**

**و يكبار ديگر پروگراف سوم اعلاميه " ساما" را از نظر ميگذرانيم:**

**«اين وقاحت بي مثال – در روش و كنش سامائيها محدود به مسايل كنوني سازمان ما و مسئولين آن نمي ماند بلكه سازمان پر افتخار ما را از بدوميلاد پر آوايش زير رگبار تهمت و افترا قرار ميدهد تا آنجا كه رفيق بزرگ و قافله سالار جنبش انقلابي ما مجيد شهيد و ديگر مؤسسين سازمان مورد طعن و لعن قرار ميگيرند كه گويا سازمان را براي همراهي با طرحهاي كودتایي قيام گونه قبل از بلوغ ايدئولوژيك سياسي آن ايجاد كرده اند و اين سازمان اساساً نه ابزار انقلاب بلكه بازيچه حركتهاي قدرت طلبانه و شواليه مآبانه اين و آن بوده است.»**

**در مورد طرحهاي كودتائي قيامگونه قبلا توضيحاتي داديم و اينك ميپردازيم به قسمت ديگر اين بحث:**

**‌ 2- بلوغ و عدم بلوغ ايدئولوژيك سياسي حين تشكيل سازمان:**

**كنفرانس ماه سرطان 1358 اساساً بخاطر حل اختلافات ايدئولوژيك محافل سه گانه دائر شده بود و نه بخاطر ايجاد سازمان و بيرون دادن اعلاميۀ سازمان . به عبارت ديگر مسئله ايجاد سازمان و تنظيم اعلاميۀ موجوديت آن جزء مواد اجندائي اين كنفرانس نبوده است. آيا اين گفتۀ ما تهمت و افترا است؟**

**در قسمتي از نوشته "پروسۀ تشكيل "‌ساما"" ميخوانيم:**

**«.... در بخش تحقيق تئوريك از همان جلسۀ نخست بحث تئوريك – ايدئولوژيك به راه افتيد كه فشردۀ آن در مشي ليبرالي راديكال و مشي پرولتاريایی بيان ميگردد... چون اين بحث با اصرار و تاكيد روي هريك ازين مشي هاي دوگانه تعقيب ميشد عضو مسئول بخش با كسب اجازه راپوري را به مركز ارائه داد كه در بخش تحقيق تئوريك بحث و جهت گيري دربارۀ دومشي وجود دارد كه به عقيدۀ اين فرد مسئول حل آن در يك جمع غفير هرسه بخش ميسر است ... و همان بود كه پيشنهاد مسئول بخش تحقيق تئوريك مورد قبول مركز واقع شده و جلسۀ مطلوب براي دوسه روز دائر گرديد. درين جلسه كه در آن يازده عضو شامل بودند اولتر از همه روي همين موضوع ارائه شده از جانب عضو مسئول بخش تحقيق تئوريك بحث و مذاكره صورت گرفت. ...**

**بعد ها علي العجاله از جانب يك رفيق پيشنهاد شد كه رهبري موقت مسئول و كميته هاي تشكيلات و تحقيق تئوريك به شكل دموكراتيك آن انتخاب گردد. اين پيشنهاد تصويب و به منصۀ عمل قرار گرفت كه نتايج آن بدين قرار بود:‌**

**1- اعضاي اصلي بوروي سياسي و منشي اول آن تعیين گرديد.**

**2- اعضاي كميتۀ تشكيلات تعيين شد.**

**3- اعضاي علي البدل بوروي سياسي تعين گرديد. ...»**

**همچنان در جاي ديگر اين نوشته ميخوانيم:**

**«از آنجا كه منظور نشست همگاني كميتۀ انسجام حل و فصل همان اختلافات تئوريك – سياسي بخش تحقيق تئوريك بود ضمنا انتخاب اعضاي كميته هاي دوگانه و بوروي سياسي را با جوهر دموكراسي آراسته ساخت تصميم گرفته شد تا قطعنامه اي جهت نشر تدوين كند. البته خلص و فشردۀ اين جلسۀ تاريخي كه سر آغاز مرحلۀ ديگري در تركيب دياليكتيكي گروه هاي مربوط در داخل يك سازمان ميباشد شمرده ميشود چنانچه تسميه "ساما" (‌سازمان آزاديبخش مردم افغانستان )‌ نيز يكي از اقدامات عملي چنين نشست همگاني است. منظور اين انتخابات جديد هم تسريع و رونق روز افزون كار تشكيلاتي – سياسي و تئوريك "ساما" و جواب دادن قانع كننده به نيازهاي مبرم جنبش خود بخودي پيشتازي بود كه فرسخ ها از ما به جلو ميرفت. ...**

**در نتيجۀ همين تصاميم، "ساما" كه شامل بخش هاي معين و رشد ناموزون گروه هاي خود بود رسماً به مـيـان آمـد و گروه ها عملاً از يك مركز فرماندهي بايد تبعيت ميكردند. پس از انجام اين همه كارها ختم جلسه اعلان شد.»**

**در نوشتۀ "سيماي واقعيت ها" كه از طرف "ساوو" انتشار يافته درين مورد چنين ميخوانيم:**

**«.. جانب "ساما" بيشتر روي مفهوم كنفرانس تكيه ميكرد و با فرضيه هاي آمادۀ خود ميخواست بگويد كه واقعيت هاي عيني خلاف آرزوي افراد به همين گونه مسير حركي را پيموده و سامائي را بوجود آورده. ما ميگفتيم كه واقعيات يعني اگر به آن از نظر دياليكتيك اطلاق عيني كنيم خود با اين برداشت ذهني مخدوش ميشود، وقتي ادعا شود كه اين كنفرانس كنفرانس مؤسس "‌ساما" است! در"پروسۀ تشكیل ساما" توضيح شده كه اين نشست از چه بابت بميان آمده و تدارك آن عاجل و غافلگيرانه بوده فقط روي حل مناقشه كميتۀ تئوريك – تحقيق دور ميخورد. اينكه درين جلسه بمنظور تسريع كار انقلابي كميتۀ انسجام قبلي كه مركب از كميته هاي مركزي،‌ نظامي، ‌تشكيلات و تحقيق تئوريك بود از حالت انتساب به جوهر انتخاب آرايش مي يافت و آئين سانتراليزم دموكراتيك در عمل پياده ميشد موجب خوشي خاطرما بود. اگر در همين نشست رسمي "ساما" هم مورد تائيد و تصويب رفقاي جلسه قرار گرفت اعجايي ندارد. ما ميگوئيم اين اسم بايد اسم با مسمي ميشد كه با كمال تآسف نه از نظر تشكيلاتي پايه هاي مادي .....»**

**و اكنون به صحبتهاي تازه انديشان كه در "كنفرانس سرتاسري" درين مورد بيان داشتند توجه نمائيد:**

**« ... در اوايل سال 1358 عكس العمل ملي در برابر دولت دست نشاندۀ شوروي در وجود جبهۀ ضد دولت خلقي شكل مي يافت. جبهۀ ضد دولت خلقي در بين افسران اردو، دربين اقشار دموكراتيك ملي مذهبي و بوروكرات هاي وابسته به دربار و قدرتمندان فئودالي نيروهایي را گرد آورده بود و طرح كودتائي را در دست اجرا داشت. بعضي از جناح هاي جبهۀ ضد دولت خلقي از رفيق مجيد دعوت كردند تا به جبهه بپيوندد و قيام را رهبري نمايد و همچنان خواستار اعلام هويت سياسي تشكيلاتي خود شدند. با شركت رفيق مجيد جبهه بنام "جبهه متحد ملي" مسمي شد. ايجاد جبهۀ متحد ملي پروسۀ وحدت جناح هاي سه گانه را كه در مراحل جروبحث هاي سياسي ايدئولوژيك قرار داشت سرعت بخشيد. ...**

**در كنفرانس 1358 كه به اشتراك يازده نفر از سه گروه متذكره برگذار گرديد بر دو مسئلۀ اساسي بحث گرديد: طرح اختلافات ايدئولوژيك سياسي و تاسيس سازمان واحد.**

**كنفرانس به سرعت كار خود را پايان داد و براي پاسخ دادن به مسئلۀ فوري كودتا قيام تأسيس سازمان واحدي بنام «سازمان آزاديبخش مردم افغانستان" تصويب گرديد و مؤقتاً اختلافات ايدئولوژيك كنار گذاشته شد. ...»**

**«... كميتۀ انسجام براي آنكه بتواند طرح كودتا قيام را عملي كند بگونۀ عاجل و بدون تدارك كافي در سرطان 1358 عملاً دست به تأسيس سازمان آزاديبخش زد، سازمان تآسيس شد ولي اختلافات ايدئولوژيك را همچنان در خاك بارور خويش پنهان داشت.»**

**«... در كنفرانس بحث هاي داغي روي مسائل ايدئولوژيك و سياسي آغازمي يابد ... جروبحث ها فاقد نتيجه است و نظر واحدي تصويب نميگردد. بخاطر حفظ و ايجاد وحدت، حل اين اختلافات ايدئولوژيك را به كميتۀ تحقيق تئوريك مي سپارند تا نتايج حاصله در نشست همگاني بررسي شود. ...»**

**«دستاورد كنفرانس مؤسس اينها بود:‌ تعيين اعضاي دفتر سياسي و اعضاي علي البدل آن،‌ تعيين كميتۀ تشكيلات،‌ تعيين كميتۀ تحقيق تئوريك، تعيين نام سازمان و اعلاميۀ سازمان.**

**شكستهاي كنفرانس: برنامۀ مشخص ارائه نميدهد، ‌آئين نامه و قطعنامه هم نميتواند بيرون دهد.»‌**

**در نوشتۀ جمعبندی جلسات ساما و ساوو که يك سند رسمي "سامائي" تلقي ميگردد درين مورد چنين ميخوانيم:**

**«كنفرانس ماه جوزا – سرطان (؟) كه در واقع بخاطر حل اختلافات موجود در كميتۀ تحقيق تئوريك به ميان آمد، ‌اما اين كنفرانس با انتخاب افراد براي كميته هاي تحقيق تئوريك، ‌تشكيلات، نظامي، فرهنگي و انتخاب مركزيت سازمان، ‌انتشار اعلاميۀ سازمان و نامگذاري آن، سازمان آزاديبخش را عملاً تأسيس نمود كه بخاطر همين وقايع ما آن را بنام كنفرانس مؤسس سازمان آزاديبخش ميشناسيم. ...»**

**در جاي ديگر اين نوشته ميخوانيم:**

**«كنفرانس ماه جوزا – سرطان (؟)‌ براي حل مسائل تحقيق تئوريك بود (نظر نمايندگان ساوو). كنفرانس مذكور با هر نيتي كه برگذار شده بود ولي اعمال انجام شده درين كنفرانس عملاً سازمان واحدي را تآسيس كرد و لذا از نظر ما كنفرانس مؤسس سازمان است (ساما).»**

**بلي! كنفرانس ماه جوزا – سرطان 1358 بخاطر حل اختلافات ايدئولوژيك سياسي مطروحه در كميتۀ تحقيق تئوريك برگذار ميگردد. منظور از تشكيل اين كنفرانس ايجاد سازمان واحد نبوده و بحث درين مورد جزء مواد اجندائي كنفرانس نبوده است. اختلافات ايدئولوژيك سياسي بين مشي پرولتري و مشي ليبرالي راديكال (بقول پروسه تشكل) كه قبلاً در كميتۀ تحقيق تئوريك بوجود آمده بود در كنفرانس موضوع اصلي مورد بحث است. اين اختلافات (بقول تازه انديشان) ‌لاينحل باقيمانده و بخاطر پاسخ دادن به مسئلۀ فوري كودتا قيام تأسيس سازمان واحدي بنام "‌ساما" تصويب ميگردد و مؤقتا اختلافات ايدئولوژيك كنار گذاشته ميشود. ايجاد سازمان و انتخاب رهبري و كميته هاي اساسي بدون اينكه قبلاً جزء مواد اجندائي كنفرانس باشد «بعد ها علي العجاله از جانب يك رفيق پيشنهاد» مي گردد (بقول پروسه تشكل)‌. ولي "عجله كار شيطان است" وعاقبت خوش ندارد.**

**به اين صورت است كه اعلاميۀ سازمان نيز در اثر اين پيشنهاد علي العجالۀ يك رفيق به نوشتار در مي آيد، علي العجاله سازمان تآسيس ميگردد و علي العجاله اختلافات ايدئولوژيك كنار گذاشته ميشود، تا علي العجاله به مسئلۀ عاجل كودتا پاسخ عاجل داده شده بتواند. ...**

**مختصرا اعلاميۀ سازمان را مورد بررسي قرار ميدهيم:**

**اعلاميۀ سازمان آزاديبخش مردم افغانستان نه بر اساس حل اختلافات ايدئولوژيك سياسي موجود بين محافل مختلف تنظيم گرديد و نه بر اساس پيروزي مشي مشخص در كنفرانس. اين اعلاميه آنچنان تنظيم گرديد كه علي الرغم لاينحل ماندن اختلافات، مورد توافق محافل مختلف شركت كنننده در كنفرانس قرار گرفت و لذا مخلوطي است از مطالب متناقص و تحليل هاي متضاد.**

**در پروگراف دوم اعلاميه ميخوانيم:**

**«درين نبرد سهمگين جهانخواران امپرياليست كه يكي در تلاش استيلا / با اتكا برسرمايۀ دلال دولتي ميكوشد كشور ما را به مستعمرۀ مقهور و پرشگاه توسعه جوئيهاي بعدي خود مبدل سازد و ديگري از سنگر رقابت / بادمسازي با نيروهاي رجعت گرا ميخواهد جنبش آزاديبخش خلق ما را به بيراهۀ تاريك عقبماندگي و اسارت مخفي رهنمون شود – دريك صف و خلق قهرماني كه باعشق شكوهمند به ميهن و با دلبستگي غرور انگيز به نواميس ملي در راه آزادي / رفاه و كرامت انساني خود مي رزمد در صف ديگر قرار دارد.»**

**به اين صورت مبارزۀ جاري به دوصف متخاصم تقسيم ميگردد:‌ 1- صف خلق و 2- صف جهانخواران امپرياليست. صف جهانخواران امپرياليست دولت وابسته،‌ سوسيال امپرياليسم شوروي (بقول اعلاميه امپرياليزم روس) امپرياليزم غرب و رجعت گرايان وابسته به آنرا همگي در بر ميگيرد.**

**ولي در پروگراف سوم اعلاميه ميخوانيم:**

**«.... و اما در پيكار نجاتبخش كنوني امپرياليزم روس (اين مظهر بي نظير شرارت) توحش استعماري را بـا تـوسـل به امكانات گستردۀ جنايت و ويرانگري به مدارج بيسابقه اي ارتقا ميدهد و در مقابل/ خلق آزاده ما روح بيداري ملل/ شور رستاخيز خلقها و پويۀ حماسي عصر را در حصار جهنمي استبداد و اختناق روسي/ علي الرغم تجاهل عارفانه و توطئۀ مزورانه جهان آزاد به نحو اعجاب انگيزي تمثيل مينمايد.»**

**اينجا گرچه تضاد بين خلق افغانستان و سوسيال امپرياليزم شوروي (‌بقول اعلاميه امپرياليزم روس) تلويحاً ونه صريح و روشن – عمده ميگردد ولي در برخورد با امپرياليسم غرب از توطئۀ مزورانه و تجاهل عارفانۀ جهان آزاد صحبت بعمل مي آيد. "جهان‌ آزاد" اصطلاحي است كه در ادبيات امپرياليستهاي غربي و وابستگانش به كشورهاي به اصطلاح "‌غير كمونيست" اطلاق ميگردد؛ يعني به امپرياليستهاي غربي و وابستگان شان.**

**در پروگراف دوم امپرياليستهاي غربي در صف ضد خلق افغانستان جاي دارند و درينجا نقش شان تا سطح توطئۀ مزورانه و تجاهل عارفانه پائين مي آيد و آنهم تحت عنوان "‌جهان آزاد".‌ بافت دياليكتيكي قابل تحسيني است؟!!**

**در پروگراف پنجم چنين ميخوانيم :**

**«..... امپرياليسم روس در هجوم همه جانبۀ اقتصادي/ سياسي و فرهنگي خود ناگزير بود در بخش فرهنگي علاوه بر انديشه هاي دموكراتيك طراز كهن و نوين، عقايد و شعاير اسلامي را نيز (‌علي رغم احترام رياكارانه و سوگندهاي اضطراري چا كرانش)‌ بمثابۀ سدي در برابر امحاء كامل هويت ملي ما مورد تعارض قرار دهد و در نتيجه با مقاومت ملي زير لواي اسلام روبرو گردد.»**

**از اسلام بمثابۀ سدي جهت جلوگيري از امحاء كامل هويت ملي مردم افغانستان صحبت به عمل مي آيد؛ در حاليكه مذهب هيچگاهي مشخص كنندۀ هويت ملي يك ملت به مفهوم علمي آن نميتواند باشد . هويت ملي يك مقوله بورژوائي است و مذهب بقاياي فكري جوامع ما قبل سرمايه داري.**

**اعلاميه قبول مينمايد كه مقاومت ملي مردم ما زير لواي اسلام صورت ميگيرد و اسلام يك ايدئولوژي ملي و ضد استعماري ميباشد. اين حكم هيچگونه تحليل طبقاتي را در بر ندارد. اسلام شايد بتواند يك ايدئولوژي ضد استعماري باشد؛ ولي از آنجائي كه ماهيت فئودالي دارد به هيچ صورت نميتواند يك ايدئولوژي ملي تلقي گردد. به عبارت ديگر در افغانستان اين فئوداليسم است كه از اسلام بمثابۀ ايدئولوژي طبقاتي خود عليه سوسيال امپرياليسم شوروي استفاده مينمايد.**

**بهر حال آنچه مسلم است اينست كه: به اين صورت واژه هاي "اسلام توده اي" و "اسلام مترقي" و "اسلام راديكال" يعني پايه هاي بر آمد اسلامي و مشي اعلام مواضع از همان ابتداي تشكيل سازمان رسميت پيدا مينمايد.**

**در پروگراف دوازدهم چنين ميخوانيم:**

**«در هر حال/ چه امپرياليسم روس به توطئۀ جديد و يا تشديد مداخلۀ مستقيم متوسل شود و چه محافل رجعت گرا به پاداش خدمت به امپرياليسم ديگري به نحوي در كشور تسلط يابند/ مبارزۀ خلق ما با توان و قاطعيت بيشتر/ تا پيروزي كامل و دست يابي به آزادي واقعي و تأمين عدالت اجتماعي ضروتاً ادامه خواهد يافت.»**

**طرح مسئله به اين صورت در تقابل با امر مبارزه دراز مدت توده یي ضد سوسيال امپرياليزم شوروي قرار دارد و مانع ازآن ميگردد كه براي انقلاب طرحهاي دراز مدت در نظر گرفته شود.**

**در پروگراف سيزدهم چنين ميخوانيم:**

**«سازمان آزاديبخش مردم افغانستان با تأكيد انصراف ناپذير بر اصل عدالت اجتماعي اي كه منافع تمام خلق و به ويژه منافع تاريخي ستمكش ترين طبقات جامعه و تساوي همه جانبۀ مليت هاي اين سرزمين را احتوا نمايد و با درك نيازهاي تكامل سالم جامعه بپاس خون پاك شهداي راه آزادي ميهن و با الهام از پايمردي و جانبازي خلق متعهد است ضمن سهمگيري صادقانه و قاطعانه در پيكار نجات بخش ملي كشور در دفاع از دستآورد هاي مجاهدات**

**خلق و تكامل آن در جهت تامين عدالت اجتماعي با پيگيري مبارزه كند.»**

**سازمان هيچگونه موضعگيري مستقل كارگري و هيچگونه تشخص آشكار كمونيستي ندارد و در نتيجه براي اعلاميه صرفاً مسئلۀ پيشنهاد تشكيل جبهۀ آزاديبخش ملي مطرح است بدون اينكه از ضرورت تشكيل پيشاهنگ سياسي طبقۀ كارگر كشور يعني ايجاد حزب كمونيست صحبتي در ميان باشد.**

**شعار عمدۀ اعلاميه عبارت است از «به پيش در راه تشكيل جبهۀ آزاديبخش ملي افغانستان» و آنهم صرفا بخاطر نجات ميهن. درينجا به نظر ميرسد كه "جبهـۀ متحـد ملـي افغانســتان" كه قبلاً با انتشـار اعلاميه اي عـرض وجـود كرده بود همان "جبهۀ آزاديبخش ملي" مطلوب اعلاميه نباشد، چه جبهۀ تشكيل شده دوباره تشكيل نميگردد.**

**در اعلاميه هيچگونه شعاري براي وحدت نيروهاي داخل در جنبش كمونيستي كشور مطرح نيست. گرچه بعضاً در اعلاميه صحبت از محو كامل استثمار و استعمار يا ستم ملي و طبقاتي به ميان مي آيد ولي اين مسايل هيچگونه تشخص كارگري و كمونيستي ندارد.**

**بدين صورت است كه در سرتاسر اعلاميه از ضرورت مبارزۀ ايدئولوژيك عليه رويزيونيزم هيچگونه حرفي در ميان نيست.**

**بلي! از اعلاميه اي كه در اثر پيشنهاد علي العجاله يك رفيق انتشار يافته باشد انتظار بيشتري ازين نميتوان داشت. "عجله كار شيطان است" و عاقبت خوش ندارد. اين را ما در طول اين چند سال گذشته با خون و رگ و جان مان درك كرده ايم.**

**خشت اول گر نهد معمار كج**

**تـا ثريـا مـي رود ديـوار كـج**

**طبقۀ كارگر كشور در پيكار نجاتبخش ملي – دموكراتيك جاري فقط آن وقتي قادر است نفش مستقل و در تكامل آن نقش رهبري كنندۀ خود را ايفا نموده و رسالت آزادي ملي، دموكراسي نوين و سوسياليسم را به سر انجام رساند كه پيشاهنگ سياسي اش (حزب كمونيست) در تمامي عرصه هاي ايدئولوژيك سياسي و تشكيلاتي مبارزۀ سياسي مستقلش را رهبري و هدايت نمايد.**

**سازمان آزاديبخش مردم افغانستان (ساما) فقط آنوقتي ميتوانست اين خواست مبرم طبقۀ كارگر كشور را لبيك گقته و بطرف تثبيت نقش پيشاهنگي طبقه كارگر در انقلاب ملي – دموكراتيك حركت نمايد كه اولاً اصول اساسي ايدئولوژيك – سياسي و تشكيلاتي مبارزۀ مستقل طبقۀ كارگر (اصول اساسي ايدئولوژيك – سياسي و تشكيلاتي كمونيستي) در ايجاد تشكيلات آن كاملاً در نظر گرفته ميشد و ثانياً اساسات متذكره در مراحل بعدي مبارزات به نحو پيگيري تعقيب گرديده و بخاطر حركت به سوي ايجاد حزب كمونيست كشور بيشتر از پيش تثبيت مي گرديد.**

**گرچه اكنون در مورد پيش شرط هاي ايدئولوژيك و سياسي در ايجاد و پیشرفت تشكيلات "ساما" صحبت هائي از جانب "رهبر و شركا" به عمل مي آيد، ولي در واقع چنين پيش شرط هائي (يعني اصول مشترك ايدئولوژيك و سياسي كمونيستي) با توجه به موجوديت اختلافات ايدئولوژيك – سياسي – تشكيلاتي موجود بين جناحهاي مختلف حتي براي ايجاد تشكيلات سازمان بصورت مشخص و روشن مطرح نبوده چه رسد به اينكه آن اساسات در مراحل بعدي مبارزه تعقيب گرديده و توانسته باشد خود را تثبيت نمايد.**

**به گوشه هائي ازين اختلافات كه مانع تأمين پيش شرط هاي ايدئولوژيك – سياسي و تشكيلاتي گردید توجه نمائيد:**

**در نوشته "پروسه تشكيل ساما" ميخوانيم:**

**«چنانچه در خلال همين تماسها فرصت ميسر شد تا سه رفيق به نمايندگي از سه گروه در اوقات معين گرد هم آيـنـد**

**و در پيرامون انقلاب مرحلۀ كنوني تكامل جامعه ما، برنامه و آئين معيني را به جنبش تقديم نمايند. يكي از گروه ها ذريعۀ نمايندۀ خود برنامه ای را ارائه كرد كه پس ازغور و دقت رفقا بدين نكته توافق كردند تا بر تدوين اين برنامه تجديد نظر كلي به عمل آيد و قبل از آن كه برنامه حد اقل و حد اكثر تدوين گردد پيشاوندي مشتمل بر برداشت فشرده از سيماي اقتصادي سياسي گذشته نزديك تا حال ضم برنامه گردد. ...**

**در زمان حيات مخفي سياسي اين فرصت ميسر شد تا تماس گروه هاي مشخص سريعتر و سازنده تر باشد. باز هم مطلب داغ و جدي جنبش را وحدت جنبش كمونيستي كشور تشكيل ميداد . لذا در ضمن اينكه رفقاي گروه هاي مسئول با هم تبادل نظر داشتند و تحليل هاي سابقۀ جريان شعلۀ جاويد را بر طبق برداشت خاص خود به انجام نرسانيده بودند همان تحليل ناتمام آن ها مورد مطالعه قرار گرفت. چنين تجويز گرفته شد تا با اكمال کار اين گروه ها، توحيد هر سه تحليل صورت گيرد تا با نقاط مشترك و ارائۀ آن به جنبش واقعي انقلابي چپ بتوانيم اندك خدمتي انجام دهيم. البته در ضمن بررسي تحليل هاي موجود نقاط ضعف و برخورد هاي متعصبانه و عنودانه و يك جانبۀ همه تحليلها خاطر نشان گرديد.**

**درخلال همين مباحثات بازهم يكي از جناحهاي مشترك مباحثه تصميم گرفت تا درباره طرح خام برنامه و آئين نامه و برگ وصفي كارهایي انجام دهد. از آنجا كه منابع كافي در دسترس افراد مسئول اين طرح خام وجود نداشت بيشتر مواد انباشتۀ ذهني به داد آن ها رسيد. وقتي مواد خام اين طرح يا خامه آن به انجام رسيد به سمع يكي از رفقاي مسئول گروه ديگر رسانيده شد و در ضمنِ قرائت اين خاكه، برنامه، آئين نامه، برگ وصفي با محتواي سياسي فرهنگي و اقتصادي خاص با شكل زيباتر ارائه گرديد. از يكي از رفقاي همين گروه طراح برنامۀ خام دعوت به عمل آمد تا با عبارت متن را شكل زيباتر دهد. وقتي اين خاكه به شكل جديد در آمد و مورد مطالعۀ رفقاي مسئول هرسه گروه قرار گرفت دو رفيق ديگر مربوط گروه هم حضور داشتند و عقايد شخصي را در بارۀ يك برنامۀ سياسي نظامي طرح كردند. وقتي كه يكي از رفقاي تشكيلات آنرا بطور خلص روي كاغذي ارائه داد با قبول اصل لنيني سازماندهي از جانب يك رفيق ديگر مربوط گروه ديگر تائيد شد. در همين جلسه تجويز به عمل آمد كه كميتۀ انسجامي به منظور تسريع كارها ترتيب گردد. ...»**

**در بخش ديگري ازين نوشته ميخوانيم:**

**«هركس در بخشهاي توظيف شده به روز هاي معين با رفقاي ديگرگرد هم آمده و راپور كارهاي خود را در مركز تعيين شده ارائه و مورد ارزيابي قرار ميدادند. اگر واقع گرائي را شيوۀ تحقيق و ارزيابي خود بدانيم كار بخشهاي تعيين شده با كندي و بطالت خاص توأم بوده و چنگي بدل نمي زند. در بخش تحقيق تئوريك از همان جلسۀ نخست بحث تئوريك – ايدئولوژيك به راه افتيد كه فشردۀ آن در مشي ليبرالي راديكال و مشي پرولتاريا بيان مي گردد.**

**چون اين بحثها با اصرار و تأكيد روي هريك از مشي هاي دوگانه تعقيب ميشد عضو مسئول بخش با كسب اجازه راپوري را به مركز ارائه داد كه در بخش تحقيق تئوريك بحث و جهت گيري در باره دومشي وجود دارد كه به عقيدۀ اين فرد مسئول حل آن در يك جمع غفير هر سه بخش ميسر است. ...»**

**همچنان در نوشتۀ "سيماي واقعيت" چنين ميخوانيم:**

**«.... كساني كه با وجدان آگاه انقلابي رسالت خود را در قبال جنبش اصيل انقلابي فراموش نميكنند و براي بقاي زندگي شخصي يا خوشي خاطر اين و آن بر حقايق پرده نمي اندازند نيك ميدانند كه در ظرف مدت هفت هشت ماه چه مشاجرات و منازعات ايدئولوژيك – سياسي گرم و داغي در بين دوجناح وجود داشت. حتي رفقاي ساير گروه ها بطور مثال "دسته" و "پيكار" اختلاف آشكار نظري عملي دوجناح را در ك و احساس ميكردند.»**

**همچنان در جاي ديگري ازين نوشته ميخوانيم:**

**«در مركز كه كاري از تحليل و تركيب تشكيلاتي – سياسي – ايدئولوژيك سازنده سراغ نميشـد، زيـرا از تـشـكـيـلات خبري نبود و در سياست و ايدئولوژي وحدتي وجود نداشت. بعضي كارهاي معمولي پيش پا افتاد مطرح بود و در بارۀ آن تصاميمي گرفته ميشد.»**

**در قسمت ديگري ازين نوشته چنين ميخوانيم:**

**«وقتي ازين صحبتهاي متفرق گذشته بخواهيم نتايج بدرد بخورمنطقي براي تحليل حال بدست آوريم ما ميگوئيم كه مشي جبهوي در يك هيئت كلي و مشي چريكي در يك مقطع ديگر جناح ديگر را با مشي م – ل دربارۀ وحدت واقعي جنبش م – ل در قدم اول و ايجاد حزب كمونيست به منظور تأمين وحدت جنبش كمونيستي كشور در حركات بعدي تا نيل به پيروزي انقلاب ملي – دموكراتيك مواجه مي یافتيم. لذا در ماهيت امر اين همه كشمكش ها و جدالهاي لفظي و ايدئولوژيك – سياسي بين دوجناح خود بيانگر اصطكاكات دومشي متفاوت ازهم بود. منتها در يك مشي جناح مقابل تئوري هایي با گرد و غبار آميختۀ افيون مذهبي با صيقل نقل و قولها يا عبارات سوسياليستي ملفوف ميگردد وبا شيوه هاي التقاطي تلاش بعمل مي آمد در ظاهر از رسالت تئوريهاي علمي م – ل استنكاف بعمل نيايد. چنين استدلال ميشد كه كمونيزم بدنام شده و آه و افسوس براه مي افتيد كه باند وطنفروش خلق و پرچم كمونيزم را به فضاحت كشاندند. اگر كمي درعمق اين مفاهيم توجه كنيم درك مي كنيم كه با آن استدلالات قبلي و اين بدنامي كمونيزم مدعي به چه نتيجه اي مي رسد و بايد برسد. اما جناح ما لازم نمي ديد با همرزمان همسنگر خود ديپلوماسي كند و يكدنده روي قول و عمل خود از م – ل و ماركسيست – لنينيست هاي واقعي دفاع ميكرد و ادعا داشت و دارد كه از كمونيزم كاذب خروشچف و برژنف و امثال آن متمايز است. علم است و بدنامي ندارد و به رسوائي و "گنديدگي" سير نميكند.»**

**در نوشتۀ «جمعبندي مختصر جلسات مشترك ميان سازمان وطنپرستان واقعي و ساما" اين مطالب درين مورد بچشم ميخورد:**

**«بهرحال نمايندۀ ساوو گذارش وصفي اي ازين دومرحله براي جلسه ارائه دادند كه در آن از وجود اختلافات نظر در ميان عده اي از رفقا در مورد مسائل اساسي فلسفي سياسي و اقتصادي در تمام طول جريان وحدت طلبانه تأكيد كردند. اين رفقا تذكر دادند كه در سازمان مشي ای وجود داشت كه پايۀ فلسفي آنرا پراگماتيزم، پايه سياسي آنرا ليبراليزم بورژوائي و پايۀ اقتصادي آنرا اقتصاد كينز ميساخت كه انتي تز آن بر پايۀ م- ل در همان موقع ارائه شده است.**

**علاوتا رفقاي ساوو موقف رفيق شهيد مجيد را در مورد اين اختلافات ملاحظه كارانه توصيف كردند. كمبود تئوريك، عدم وجود تشكيلات واحد و نبودن كار سياسي نيز از جملۀ انتقاداتي بود كه رفقا مطرح نمودند.»**

**تازه انديشان نیز در كنفرانس سرتاسري درين مورد بحثهایي داشتند. به قسمتي از بيانات آنها توجه نمايئد:**

**«جروبحثهاي ايدئولوژيك كه بر اساس تحليل تاريخي از گذشتۀ جنبش انقلابي صورت مي گرفت پيش شرط ايجاد سازمان واحد بود. وحدت ايدئولوژيك سياسي و ادغام تشكيلاتي بعدها در پروسۀ عمل انقلابي بوجود مي آيد. در حوت 1357 كميتۀ انسجام توسط سه گروه بالا تشكيل شد. اين كميته شامل سه بخش بود: كميتۀ تحقيق تئوريك، كميته تشكيلات و كميته نظامي. كار در كميتۀ تحقيق تئوريك پيشرفت نكرد.**

**بحث هايی كه در كميتۀ تحقيق تئوريك وجود داشت هيچگونه وحدت سياسي – ايدئولوژيك را نشان نميداد بلكه اختلافات كلي و اساسي را در ساحات ايدئولوژيك و سياسي وانمود ميساخت. ...**

**جناح ملي و انقلابي از برنامۀ ملي دموكراتيك خود كه قبلاً در كنفرانس چهار بخش متحده آنرا تدوين كرده بود جانبداري ميكرد. جناح چپ سنتي از نمونه هاي سنتي احزاب شوروي و چين جانبداري ميكرد. بر اساس فيصلۀ قبلي هر يك ازين سه گروه بايست تحليلي از گذشته جنبش انقلابي ارائه ميداد. گروه محمودي و گروه چهار بخش متحده تحليل هاي خود را ارائه دادند. گروه رفيق مجيد فرصت نيافت تا اينكار را به انجام رساند ..... فيصله شد كه بعد از تكميل نوشتۀ گروه رفيق مجيد هرسه تحليل بار ديگر توحيد و منسجم گردد و اين بخاطر آن بود كه حسن نيت در امر وحدت استوار بماند. ولي متأسفانه اين كار هرگز صورت عملي نيافت و تحليل واحدي ارائه نگرديد. ...‌**

**كار اساسي كميتۀ انسجام توحید سه تحليل از پيشينۀ جنبش انقلابي بود كه بدان توفيق نيافت تا پايۀ پرتوان فكري و سياسي در وحدت آينده و ممدي در ايجاد يك سازمان انقلابي باشد.**

**"كميتۀ انسجام" كه وظايف مشخص ساختن خط ايدئولوژيك و تأسيس سازمان واحد را عهده دار بود درگير طرح كودتا قيام شد. كميتۀ انسجام كه مركزيت با صلاحيت سه گروه ياد شده بود اهداف اساسي را كه كار ايدئولوژيكِ تشكيلات سياسي باشد بايد پيش مييرد عمدتاً طرح حركت كودتا قيام را سازمان ميبخشيد و نيروهاي هرسه بخش درين جهت بكار مي آفتاد. تمام كوشش و تمام تلاش كميتۀ انسجام در جهت پياده كردن طرح كودتا قيام است و توجه لازم به اهداف اصلي اي كه در سرلوحۀ وظايف اين كميته است فراموش ميشود. ...»**

**به اين ترتيب ميبينيم كه اساسي ترين اختلافات ايدئولوژيك سياسي كه حتي تا سرحد اختلافات فلسفي نيز بالا ميرود بين جناح هاي مختلف موجود است و همانطوريكه قبلا بيان داشتيم كنفرانس جوزا – سرطان 1358 نيز نتوانست اين اختلافات را حل و فصل نمايد. به اين صورت است كه نمي توان از تأمين پيش شرط هاي اساسي يك سازمان كمونيستي در تشكيل "ساما" صحبتي بميان آورد.**

**اين مسئله را مورد بررسي قرار ميدهيم:‌**

**1- پيش شرط هاي ايدئولوژيك:**

**"رهبر" در نوشتۀ جمعبندي مختصر جلسات مشترك ميان سازمان وطنپرستان واقعي و "ساما" درين مورد چنين ادعا دارد:**

**«كميته انسجام اولين قدم اين وحدت بود و بعد از قريب چهارده ماه مذاكره در مورد وحدت سه پيش شرط ايدئولوژيك متبلور شد كه عبارت از اعتقاد به م – ل، مبارزه با رويزيونيزم و ارتقاي تئوري رويزيونيزم تا سطح تئوري سوسيال امپرياليزم تعيين شده بود.»**

**ما نظرات دو محفل ديگر را كه در تناقص آشكار با اين ادعاي "رهبر" قرار دارد در بالا متذكر گرديديم و تكرار آنها لزومي ندارد.**

**اما ما چگونه اين مسئله را بررسي ميكنيم؟‌**

**اولين پيش شرط ايدئولوژيك غرض تشكيل يك سازمان انقلابي كارگري (سازمان كمونيستي)‌عبارت است از قبول ماركسيزم – لنينيزم – مائوتسه دون انديشه بمثابۀ ايدئولوژي رهنماي عمل در مبارزه سياسي.**

**درين مورد اختلافات اساسي اي در ميان سه محفل تشكيل دهندۀ "ساما" نمودار بود. اساسي ترين زمينۀ ايدئولوژيك نزديكي اين سه محفل عبارت بود از سوابق شركت افراد هرسه محفل در فعاليتهاي جريان دموكراتيك نوين در گذشته يعني "شعله یي" بودن شان. ولي موقعيكه اين سه محفل كار تدارك برای ايجاد سازمان را شروع كردند در مورد "انديشۀ مائوتسه دون" ديد يكساني نداشتند. محفل محمودي اساساً ماركسيزم – لنينيزم – مائوتسه دون انديشه را قبول نداشت و صرفاً اصطلاح ماركسيزم- لنينيزم را بكار ميبرد (تا حال نيز چنين است). محفل مجيد با وجوديكه ظاهراً انديشۀ مائوتسه دون را قبول داشت، ولي در عمل اجزای فوق العاده مهم اين انديشه را ناديده ميگرفت (‌مثلاً در مورد استراتژي جنگ توده یي طولاني و محاصرۀ شهرها از طريق دهات/ مبارزۀ فعال ايدئولوژيك عليه رويزيونيزم و.. )‌. محفل چهار گروه متحده از تحليل انديشۀ مائوتسه دون به آنچنان نتايج ايدئولوژيكي دست مي يافت كه اساساً در ضديت تام و تمامي با ماركسيزم – لنينیزم قرار ميگرفت. آنچه در مورد محفل چهارگروه متحده قابل يادآوري است اينست كه اساساً قبول ماركسيزم – لنينيزم – مائوتسه دون انديشه بمثابۀ يك پيش شرط اساسي ايدئولوژيك تشكيل سازمان براي اين محفل مطرح نبوده است (‌بحث تازه انديشان در كنفرانس سرتاسري)‌.**

**دومين پيش شرط ايدئولوژيك غرض تشكيل يك سازمان كمونيستي عبارت است مبارزه با رويزيونيزم بمثابۀ ايدئولوژي سرمايه داري در لباس ايدئولوژي پرولتري.**

**اين پيش شرط اساسي ايدئولوژيك كه بعد از تغيير ماهيت حزب و دولت "شوروي" در سطح بين المللي بيشتر از پيش اهميت كسب نمود در شرايط خاص كشور ما اهميت فوق العاده اي را دارا ميباشد.**

**مبارزه عليه رويزيونيسم بيان فشردۀ مبارزۀ ايدئولوژيك طبقه كارگر كشور عليه بورژوازي كمپرادوري بوروكراتيكي است كه قدرت سياسي مركزي كشور را در اثر حمايت و لشكر كشي اردوگاه امپرياليستي رويزيونيست (‌سوسيال امپرياليزم) در دست دارد.**

**مرز بندي دقيق با تجديد نظر طلبي و مبارزۀ بي امان عليه آن، تضمين كنندۀ عمدۀ استقلال سياسي طبقه كارگر بوده و درفش مبارزۀ طبقه كارگر عليه بورژوازي كمپرادوري بوروكراتيكي را كه كاذبانه ماسك كارگري به چهره زده و خود را حامي طبقه كارگرجا ميزند بر افراشته نگه ميدارد.**

**مرز بندي دقيق با رويزيونيزم و مبارزۀ بي امان عليه آن، حلقۀ كليدي اي است كه مبارزۀ طبقاتي ما را با مبارزۀ ملي و وظايف ملي ما را با وظايف انترناسيوناليستي ما (‌بصورت عمده) ‌پيوند ميدهد. دريك كلام مبارزه عليه رويزيونيزم يعني مبارزه با رژيم مزدور و مبارزه با سوسيال امپرياليزم شوروي در سطح ملي و بين المللي از ديد منافع طبقۀ كارگر كشور در تمامی عرصه های ایدیولوژیک و سیاسی.**

**محفل محمودي با وجودي كه ايدئولوژي رويزيونيستي را در نزد حزب و دولت "شوروي" قبول داشت ولي برين امر باورمند نبود كه حاكمان فعلي "شوروي" توانسته باشند شيوۀ توليد جامعه "شوروي" را يك شيوۀ توليد سرمايه داري تغيير داده باشند. اين محفل باند خلق و پرچم را سوسياليستهاي خرده بورژوایي روستائي و شهري تلقي ميكرد و به مقولات اردوگاه سوسياليستي و احزاب برادر بر سرقدرت باور داشت. همچنان در مورد رويزيونيزم سه جهاني اين محفل هيچگونه موضع مشخص نداشت.**

**محفل مجيد با وجودي كه در سطح تئوريك عليه رويزيونيزم مرزبندي داشت ولي در عمل اين مرزبندي عمق پيدا نميكرد. اين محفل نه تنها در سطح عملي مبارزاتي به شيوه هاي كودتاگرايانه گرايش داشت بلكه با شيوه هاي بس خامتري نسبت به باند هاي خلق و پرچم حرکت های کودتا قیامی ای را سازمان می داد که منحصر به افسران اردو بود و در نهايت به اقشاري از خرده بوژوازي شهري تكيه داشت و ضرورت شركت كارگران در آنها بهيچ صورت در نظر گرفته نميشد. اين نوع حركات كه نفي استراتژي جنگ توده یي طولاني را در بر داشت ضرورت مبارزۀ پيگير عليه رويزيونيزم را در نظر نمي گرفت و در سطح عملي اين ضرورت را نفي ميكرد. قبول جمهوري اسلامي اساسي ترين خواست دموكراتيك را كه عبارت از جدائي ديانت از دولت ميباشد در سطح جبهۀ متحد ملي يعني در سطح مبارزات ملي دموكراتيك و حتی در سطح سازمان ناديده گرفته و به اين صورت استقلال سياسي پرولتارياي كشور را از بين برده و مرزبندي ايدئولوژيك با ايدیاليزم مذهبي در سطح مبارزات ملي – دموكراتيك عملاً مخدوش گردانيده شد . درمورد رويزيونيزم سه جهاني هيچگونه موضع گيري روشن وجود ندارد.**

**اما موضعگيري محفل چهار گروه متحده همانطوريكه در زمينۀ كلي ماركسيزم – لنينيزم- مائوتسه دون انديشه مخدوش وغير روشن بود در مورد مرزبندي با رويزيونيزم نيز نه تنها صراحت و جديت نداشت بلكه در اكثريت قريب به اتفاق موارد طرحات ايدئولوژيك اين محفل آشكارا بسوي رويزيونيزم كهن در ميلان بود (درين مورد بعداً به تفصيل صحبت خواهيم كرد).**

**اين محفل مذهب را به عنوان ايدئولوژي رهنماي عمل مبارزات جاري توده ها قبول داشـت و بـه آن ارج مـي نـهـاد.**

**مسئلۀ جمهوري اسلامي را نه تنها در سطح جبهۀ متحد ملي (‌مبارزات ملي – دموكراتيك) بلكه در سطح سازمان يعني در قلمرو مبارزات سوسياليستي نيز مطرح مي كرد و به اين صورت نه تنها برآمد مستقل كمونيستي در مبارزات جاري مورد قبول اين محفل نبود، بلكه حتي خواستهاي ملي دموكراتيك را نيز در لفافۀ مذهب راديكال و مترقي مي پيچاند و مرزايدئولوژيك طبقۀ كارگر را با ايدیاليزم مذهبي از بين ميبرد.**

**سومين پيش شرط ايدئولوژيك غرض ايجاد يك تشكيلات كمونيستي عبارت است از موضعگیری و مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم.**

**پس از تغير ماهيت دولت "شوروي" و تبديل شدن آن به يك دولت امپرياليستي براي نيروهاي كمونیستي ضرورت مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم به شدت مطرح گرديد. ولي اين مسئله در شرايط خاص كشور ما ضرورت بس جدي و اساسي اي پيدا مينمايد. مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم بصورت عمده عبارت است از مبارزه مردم ما عليه سيستم امپرياليستي چه بعد از كودتاي ثور و بخصوص بعد از تجاوز قشون اشغالگر سوسيال امپرياليزم شوروي دشمن عمدۀ مردم ما محسوب ميگردد.**

**محفل محمودي با وجوديكه كلاً ضرورت مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم را قبول داشت ولي از آنجائيكه سيستم اقتصادي فعلي جامعه شوروي را سيستم بورژوائي نمي دانست مسئلۀ مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم برايش عمق لازمه را پيدا نميكرد. ماهيت حاكميت باند خلق و پرچم از طرف اين محفل خرده بورژوائي تحليل ميگرديد و به اين صورت در ساحۀ تئوريك بين مبارزه عليه رژيم و مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم جدائي مي افتاد.**

**محفل مجيد درين مورد در سطح تئوريك موضعگيري داشت ولي در ساحۀ عملي بر اساس همان اشتباهات عملي مبارزه عليه رويزيونيزم اشكالاتي پيش مي آمد كه مفهوم مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم گرايشات غير كارگري پيدا ميكرد و به يك مبارزه صرف ملي تمايل پيدا مينمود.**

**محفل چهار گروه متحده نظر به موضعگيري هاي كلي ايدئولوژيكش و نظر به برخورد اين محفل با پيش شرط دوم، مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم قبل از آنكه به مفهوم پرولتري برايش مطرح باشد شكل مبارزۀ مطلقاً ملي را بخود ميگرفت. به عبارت ديگر براي اين محفل مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم صرفاً عبارت بود از مبارزۀ ملي مردم ما و نه چيزي بيشتر از آن و اين يعني نفي اين پيش شرط از ديد ايدئولوژي كمونيستي.**

**2- پيش شرط هاي سياسي:**

**در نوشتۀ «جمعبندي مختصر جلسات ساوو و ساما" ادعای "رهبر" چنين بود:‌**

**«پيش شرط هاي سياسي عبارت بود از وحدت نظر در مورد گذشتۀ جنبش چپ، اوضاع كنوني و وظايف.»**

**اما واقعيتها از چه قرار بوده اند؟**

**1- در بارۀ وحدت نظردر مورد گذشتۀ جنبش چپ ما مي بينيم كه محفل مجيد تا آخر موفق به تهيۀ تحليل خود درين مورد نميشود و تحليلهاي دو محفل ديگر هم با وجودي كه تا حدودي مورد بحث قرار مي گيرد اما در فرجام ديد واحدي نسبت به گذشتۀ جنبش حاصل نمي گردد. اين مسئله قبلاً تشريح گرديد و ضرورت به بحث دوباره موجود نيست.**

**2- وحدت نظر در مورد اوضاع كنوني: در اوضاع آن وقت يك محفل كمونيزم را در اثر جنايات خلق و پرچم بدنام شده تلقي ميكرد و ديگري روي موضعگيري "علمي كمونيستي" پافشاري داشت. يكي جنبش مذهبي را ناشي از عكس العمل فئوداليزم مي دانست و ديگري به مثابۀ يك ايدئولوژي ملي و مترقي به مذهب ارج مينهاد. و .....**

**3- محافل مختلف نظر به برداشتي كه از اوضاع جاري داشتند وحدت نظر در مورد اوضاع كنوني بدست نيامده بود. دو محفل نحوۀ بر آمد يعني نحوۀ تبارزعملي وظايف مشترك مبارزاتي را به صورتهاي بر آمد "آشكار كارگري" و بر آمد "راديكال اسلامي" پيشنهاد كرده و محفل مجيد نيز درين ميان بنا به گفتۀ "رهبر" سنتز اين دوخط ليبرالي و دگماتيستي را در خط ديموكراتيزم استوار (؟؟؟‌!) خود ارائه داد . به اين صورت تعیين وظايف مشترك مبارزاتي عملاً ناممكن گرديد.**

**گذشته از اين ها تأمين پيش شرط هاي سياسي كلاً به تأمين پيش شرط هاي ايدئولوژيك متكي است و مادامي كه پيش شرط هاي ايدئولوژيك تامين نشده باشد هرگز از تأمين پيش شرط هاي سياسي [برای تشکیل یک سازمان واحد] صحبتي به عمل آمده نمي تواند.**

**در مورد حزب كمونيست:**

**پيش شرط هاي ايدئولوژيك و سياسي مادامي كه از لحاظ تشكيلاتي به قبول ضرورت تشكيل حزب كمونيست، ستاد پيشاهنگي كه اصول ايدئولوژيك و سياسي مطروحه را در عمل پياده نماید و استقلال سياسي طبقۀ كارگر را در مبارزات سياسي تأمين نمايد، منجر نگردد در آخرين تحليل پا در هوا باقي مي ماند.**

**قبول ضرورت تشكيل حزب كمونيست مبتني بر اساسات ايدئولوژيك سياسي و تشكيلاتي ماركسيزم – لنينيزم مائو تسه دون انديشه يعني قبول ضرورت استقلال سياسي طبقۀ كارگر در مبارزات سياسي و بنا برين عدم قبول اين ضرورت عبارت است از نفي استقلال مبارزاتي طبقۀ كارگر و د رآخرين تحليل حركت انحلال طلبانه.**

**در مورد قبول ضرورت تشكيل حزب كمونيست نه تنها در بين محافل مختلف در دورۀ تدارك اختلافات نظر وجود داشت بلكه حتي اكنون بعد از گذشت چند سال از تشكيل ساما از طرف "رهبر و شركاء" به فراموشي سپرده مي شود.**

**محفل محمودي ضرورت تشكيل حزب كمونيست را قبول داشت ولي آن را بصورت يك وظيفه عاجل و فوري جنبش كمونيستي كشور مطرح نميكرد.**

**محفل مجيد با طرح برنامۀ دموكراتيك مسئله تشكيل حزب طبقۀ کارگر را بپروسۀ طولاني و دشوار می دانست و بدين صورت ضرورت تشكيل آنرا از لحاظ عملي ببعد موكول ميكرد.**

**محفل چهارگروه متحده اساساً مسئلۀ تشكيل حزب كمونيست را به عنوان يك ضرورت جدي در نظر نداشت. اين محفل مسئلۀ تشكيل حزب كمونيست را نه تنها بصورت يك قضيه جدي هيچگاهي مطرح نميكرد بلكه با طرح بر آمد اسلامي راديكال ضرورت تشكيل آنرا از ميان مي برد و عملاً به يك مسئله ناممكن مبدل ميگردانيد.**

**"رهبر" ‌صاحب! به سر پيش از وقت سفيد شدۀ شما یا مصنوعاً سفيد شده شما قسم كه ما قصد طعن و لعن را به هيچ كس نداريم و صرف به بيان واقعيتها مي پردازيم. ولي شما كلان آدم كلان پوچ گوئي مي كنيد. آخر بد است و مردم شما را بد ميگويد!؟**

**رفقاي جنبش خبر باشند كه اگر دشنام گوئيهاي "رهبر و شركا" ادامه پيدا كرد چنان كاريكاتوري از "‌رهبر، سخي و پيكار" رسم كنيم كه جناب شان دوباره مرض قلبي بگيرند و غرض تداوي به اروپا بروند. البته اگر اينبار هم به به بهانۀ تداوي به چين مسافرت كردند مسئوليتش بگردن ما نيست. اين حرف را فقط به اين خاطر گفتيم كه گيله بر طرف باشد.**

**در پروگراف چهارم صفحۀ اول اعلاميۀ بخش غرجستان ميخوانيم كه:**

**«كنگرۀ سازمان كه توسط افراد دومحفل باقيمانده در سازمان تشكيل گرديد دو مشي متناقض و متضاد را قالب هاي برنامه و اعلام مواضع رسميت بخشيد. موجوديت رسمي دومشي متناقض در سازمان باعث ايجاد كشمكشها و اختلافات بعدي در سازمان گرديده و سازمان را تا مرزنابودي كشاند. بعد از پولينوم دوم مشي ليبراليستي – رويزينيستي اعلام مواضع مسلط گرديده و در نتيجه نه تنها ايدئولوژي زدائي در درون سازمان روز بروز گسترش مي‌یافت بلكه زمينۀ تفاهم و نزديكي با بخش هاي ديگر جنبش كمونيستي كشور از بين رفته و امكان ايجاد ارتباط مستحكم با جنبش كمونيستي بين المللي عملاً ناممكن گرديد.»**

**جواب متقابل "رهبر و شركا" را در صفحۀ اول پروگراف چهارم دشنامنامۀ شان درين مورد چنين ميخوانيم:**

**«علاوتاً انقلابيون بزرگ جنبش دموكراتيك نوين كشور ما كه در طي مرحلۀ معيني از زندگي پر افتخار سازمان – از پولينوم دوم تا ضربات سال 60 – مسئوليت رهبري سازمان ما را بدوش داشته و با امانت و پايداري تا آخرين رمق در سنگر دفاع از سازمان، انقلاب و مردم ايستادند و بدست نابكار روس امپرياليستي بخاطر دفاع از ساحت مقدس "ساما" به شهادت رسيدند همه بنام رويزيونيست ليبرال و.... مورد شتم و لعن قرار ميگيرند.»**

**به اين صورت نه تنها رويزيونيزم بلكه حتي ليبراليزم نيز نفي ميگردد. قضيه بايد يك مقدار بيخ داشته باشد. "رهبر" صاحب ميگفت كه رفقاي چيني توصيه كرده اند كه رنگ خاكستري تان را حفظ نمائيد. تصور ما آن است كه طرح مسئله به اين صورت چراغ سبز نشان دادن به تازه انديشان است تا با ورود دوبارۀ شان در تشكيلات "رهبر و شركا" رنگ خاكستري موجود را خاكستري تر بسازند. مبارك باشد "انشاءالله"!!؟‌**

**بنا به گفتۀ خود جناب "رهبر" «آدم بايد چقدر ساده باشد گويا چقدر هوشيار باشد» كه بتواند مسئلۀ تسلط يك مشي را با مسـايل مربـوط به افـراد و آنهـم تمامـي انقلابيـون بزرگ جنبش دموكـراتيك نويـن كه از پولينوم دوم تا ضربات سال60 مسئوليت رهبري سازمان را بدوش داشتند اين گونه با هم مخلوط نمايد.**

**ما از تسلط مشي ليبراليستي – رويزيونيستي اعلام مواضع بعد از پولينوم دوم حرف مي زنيم و نه از رويزيونيست بودن و ليبرال بودن تمامي رهبران آن وقت سازمان. آيا اين را بايد شتم و لعن به رهبران شهيد سازمان محسوب داشت؟‌**

**چنين به نظر ميرسد كه ديگر براي " رهبر و شركا " سنگر مقبرۀ شهيد مجيد كافي نيست و لذا جبهه گيري شانرا گسترش داده و پشت مقبرۀ شهداي ديگر سازمان هم سنگر مي گيرند. امر تازه اي است و ما از آن خوشحاليم. اين هم يك نوع تكامل را نشان ميدهد؟!!**

**بهرحال به نظر ما در كنفرانس سرتاسري مواضع ضد ماركسيستي ليبرال رويزيونيستها كاملا بر ملا گرديد و بنا به گفته وليد "صاحب"؟!:**

**«بالاخره تكامل مبارزه در درون "ساما" توانست افكاري را كه مثل شب پره و خفاش به گوشه و كنار از آفتاب درخشان ماركسيزم به هراس بوده ... قهراً و جبرا بيرون آورد.»**

**در مورد اينكه اين افكار قاچاقي عمل ميكرده تا حدودي موافقيم، ولي «به گوشه و كنار» را قبول نداريم، چه اين برداشت تسلط اين مشي را انكار مينمايد. ما ميگوئيم اين مشي قبلاً هم بر ملا بوده و مسلط بوده است، ولي در كنفرانس كاملاً برملا گرديد.**

**آنچه طرفداران اعلام مواضع درين كنفرانس بيان داشتند به نحو كاملا آشكاري ماهيت رويزيونيستي اين مشي را نشان داد. ما اولاً بحث هاي دوجانبه كنفرانس را مورد بررسي و تحليل قرار ميدهيم، بعدا ريشه هاي بحث تازه انديشان را در درون سازمان جستجو مي نماييم.**

**در نوشته اي بنام "نگاهي به اعلام مواضع" كه از طرف يكي از تازه انديشان در كنفرانس قرائت گرديد چنين ميخوانيم:‌**

**«تازه انديشي در جنبش چپ راديكال كشور ما پس از شاريدن و متلاشي شدن ايدئولوژيك و سياسي جنبش چپ سنتي سالهاي 50 و به ويژه پس از كودتاي حزب وابستۀ دموكراتيك خلق و عملكرد يك سالۀ آن زاده شد. قدر مسلم اين است كه تازه انديشان بي ترديد با يكي از بزرگترين ايدئولوژيهاي عصر و مخصوصا تئوري سياسي آن مقابل اند .... اين ايدئولوژي براي تدوين تئوري خود بيش از يكصد و بيست سال عمر كرده است كه نظريات آن با عملكرد ها،‌ قدرت دولتي و جنبش هاي گوناگون پشتيبان آن در كشور هاي اسير و كشور هاي سرمايه داري وجود دارد. با آنهم ما با صراحت اعتقاد داريم كه جنبش نوپاي انقلابي و ملي ما با انتخاب متد صحيح و انقلابي كه آميخته با شك علمي و جستار جهت ايدئولوژيك - سياسي تشكيلاتي است در آغاز كار قرار دارد.»**

**در بحث متقابلي كه از جانب جناب "رهبر" در مورد مسايل مطروحۀ تازه انديشان براه افتيد قبل از همه اين گفته ها جلب توجه ميكند:**

**«تازه در اواخر زندگي ماركس- انگلس بود كه جامعۀ اروپائي از مرحلۀ رقابت آزاد خود به مرحلۀ امپرياليزم گام ميگذارد، خوش خوشك گام ميگذارد (‌خوش خوشك يعني طبق اصطلاح معمول پشتو زبانان سمت مشرقي "په مزه مزه"‌!!)‌. در همان وقت است كه تزهاي انحرافي اولترا امپرياليسم و مسئلۀ اينكه ديگر ماركسيزمي كه ماركس گفته بود، افكار ماركس بيست سال پيش سي سال پيش بوده و حالا ديگر اكنون كهنه شده. بايد تازه انديشاني بوجود بيايند تا اين تفكر را صيقل بدهند و جلا بدهند و انگلس بايد در آستانۀ مرگ خود با اين تزهاي انحرافي نوآوري كه در تاريخ مبارزات كمونيستي بنام "رويزيونيزم (تجديد نظر طلبي) كه واژۀ ديگر يا نيمرخ ديگري از نو آوري است مقابله بكند.»‌**

**مطالب به خودي خود كاملاً روشن است و ضرورتي به توضيح ندارد. اما در مورد اينكه تازه انديشان در بين كمونيستهاي افغانستان چگونه بوجود آمدند و اين روند خاص بروز رويزيونيزم (تجديد نظر طلبي، نو آوري، تازه انديشي) چگونه در بين جنبش كمونيستي كشور بميان آمد بهتر است مطالب را از قول يكي از تازه انديشان كه در كنفرانس بيان داشت بشنويم:‌**

**«.... نكتۀ قابل تذكر اين است كه اين مسايل سمارق وار بيرون نمي آيد، در "سـامـا" هم و در جنبش چپ افغانستان هم. وقتي كه شعلۀ جاويد تجزيه ميشود طيف وسيعي از رهبران شعلۀ جاويد دچار شك و ترديد هائي نسبت به ماركسيزم ميشوند كه وقتي ما يك نظر اجمالي مي اندازيم مثلاً واصف، روئين، پويا صاحب، شاپور، قيوم قندهاري، داد فرصاحب، انجينير صاحب، عصمت،‌ فريد، ‌اشرف و همين قسم ده ها تن ديگر؛ چندين صد نفر شك خود را نسبت به اين مسايل پيدا ميكنند. تجزيۀ شعله جاويد يك رقم تنش است، يك حالتي است كه به حساب ميخواهند چيزي بيافند. كساني درين روند فكر ميروند تا ترتسكي و... حتي به دامن ارتجاع مي غلتند (‌واصف باختري)‌، ‌كساني هم مثل روئين سردرگم ميمانند، كساني مثل قيوم قندهاري و محفل دور و پيشش نزد ارتجاع رجوع ميكنند و نسبت نداشتن كار جمعي و ابزارمادي فرار را بر قرار ترجيح داده به كشورهاي غربي پناه ميبرند. عده اي از افراد ديگر هم به يك شكل ديگر. ولي يك برخورد انقلابي وجود دارد كه همين جناح تازه انديش، كه هشت نفر پايۀ گذاري كردند آنرا و يكي من عضو همان نشست فوق العاده شان بوده ام. در يک نشست فيصله ميكند كه ما با تمام ابتدائي بودن افكار و عقايد خود، كه ممکن است حرفهاي ما بسيار تچ كند يكي به ديگري، و با تمام گپ و خامي خود ميرويم در پي اينكه روي خط انقلابي خود را عيار بسازيم. اين عيار ساختن روی خط انقلابی توسط اين عده رفقا كه تمام برداشت هاي فكري خود را اساس گذاشتند و واقعاً پيشگام درين جهت پويا بود .... وي تمام دستگاه ها و كل گپهاي مكاتب فكري را خوانده بود و او سنتزي داشت، ولي هنوز هم وقت كار داشت تا اين شاخۀ روئيده پيوند بخورد با جنبش نقادي بين المللي. آرزويش همين بود كه يكبار بتوانیم ابزار تشكيلاتي "ساما"‌را بسازيم برويم يك دفعه همين ميوه هاي پر بار بشريت را بگيريم. بناءً از ابتدا اين مسائل مطرح بوده. ...»**

**به اين صورت در بين اردوي ده ها نفري و چند صد نفري شك كنند گان نسبت به ماركسيزم يك برخورد انقلابي وجود دارد!!؟ كه توسط همين جناح تازه انديش كه هشت نفر آنرا پايه گذاري كردند صورت ميگيرد. جناحي كه به گفته سحر "صاحب" در كنفرانس سرتاسري:**

**«مخالف ماركسيزم – لنينيزم و كمونيزم نيستند بلكه از موضع شك علمي به اين مكتب برخورد ميكنند.»**

**اين جناح در كنفرانس قوس 1357 يك مقدار موضعگيري هايش را منسجم كرده و بحث هايش را در درون كميته انسجام مي آورد. بعداً بنا به گفتۀ "رهبر" يكبار در كنفرانس مؤسس "ساما" كوشش به عمل مي آورد كه برنامۀ به اصطلاح اسلامي اش را رسمي بسازد كه مورد مخالفت اكثريت قرار ميگيرد. بار ديگر متعاقب زنداني شدن رفيق شهيد كوشش به عمل مي آورد و برنامۀ اسلامي منتشر می کند. ولي مي بينيم كه توسط كادرها و فعالين سازمان با شدت و تنفر عجيب رد ميشود و سراسر سازمان آنرا رد ميكند تا آن حدي كه طرح كننده هايش ديگر جرئت طرح آنرا در كنگره سازمان ندارند. به اين صورت كوشش دومي هم ناكام ميگردد. حال بايد از يك راه ديگر وارد شوند يعني از طريق اعلام مواضع. (1) ‌**

**به عبارت ديگر بنا به گفتۀ آرام "صاحب": در كنفرانس تازه انديشان برنامۀ شانرا آگاهانه به نام اعلام مواضع مسمي ساخته اند يعني اينكه بنام برنامه تصويب نميشد. ما اعلام مواضع را جدا گانه به بحث خواهيم گرفت.**

**اعلام مواضع در كنگره به عنوان پرچم برآمد و سند سازماني اي كه بايد به جنبش ملي ارائه گردد تصويب ميگردد. به نظرما برنامۀ يك سازمان همان پرچم بيروني و پرچم برآمد و سند سازماني اي كه بايد به جنبش ملي ارائه گردد ميباشد. به عبارت ديگر از نظر ما برنامۀ يك سازمان به جنبش ملي ارائه ميگردد و يك سند سري درون سازماني نيست. با فيصلۀ كنگره برنامه به يك سند سري درون سازماني مبدل گرديد و اعلام مواضع به معني واقعي كلمه به عنوان برنامۀ سازمان تصويب شد. به اين ترتيب بر خلاف طرح اوليه، "ساما" از يك سازمان كمونيستي اي كه بر آمد دموكراتيك داشته باشد به يك سازمان دموكراتيكِ داراي بر آمد اسلامي مبدل گرديد. (2)**

**پاورقی:**

**(1)- البته اين مسئله قابل بحث است كه علي الرغم رد شدن برنامه اسلامي؛ كنفرانس در اعلاميۀ صادره براي موضعگري برنامۀ اسلامي و اعلام مواضع سطح اتكاء محكمي بوجود آورد كه قبلا، ضمن تحليل اعلاميۀ سازمان بيان شد. لذا بر خلاف گفتۀ "رهبر" اين اولين كوشش هم نه به ناكامي بلكه به يك موفقيت نسبي منجر گردید. كوشش دومي هم ناكام نمي گردد و موفقيت نسبي را در بر دارد زيرا كه بنا به گفته وليد وسيله اي ميشود براي برآمدن جناح محمودي از سازمان كه اين امر زمينه را براي تسلط بعدي رويزيونيستها به نحوی آماده نمود.**

**(2) - از نظر ما طرح سازمان كمونيستي با بر آمد دموكراتيك نيز نادرست است؛ بخصوص در شرايط خاص امروزي جامعه افغانستان. ما اين مسئله را در نقد برنامه به بحث و ارزيابي خواهيم گرفت .**

**نه اين است كه اين افكار مثل شب پره و خفاش در گوشه و كنار از آفتاب درخشان ماركسيزم در هراس بوده باشند بلكه اين "ماركسيست هاي اصيل سامائي" بوده اند كه قدم به قدم ميدان را براي پيشروي اين مشي رويزيونيستي رها كرده اند. آخرين مقاومت ها قبل از پولينوم دوم به پايان رسيد و درين پولينوم مشي رويزيونيستي مسلط گرديده و قطعنامۀ پولينوم دوم اين تسلط را واضح و روشن انعكاس داده است. قطعنامۀ پولينوم دوم را به بحث خواهيم گرفت. بعد از پولينوم دوم اين مشي هم در سطح ارگان مركزي (نداي آزادي) هم در سطح تشكيلات و هم در سطح رهبري مسلط ميباشد. به عبارت ديگر مشي رسمي سازمان بعد از پولينوم دوم همين مشي رويزيونيستي اعلام مواضع است. شماره هاي مختلف دورۀ اول "نداي آزادي" قابل بحث است. تسليم شدن ها و پروتولول امضا كردن ها با دولت كه ثمرۀ طبيعي اين مشي است آنچنان ضرباتي بر سازمان وارد كرد كه تا اكنون قادر نگرديده از تأثيرات سوء ثمرات اين مشي رهائي يابد، زيرا رسميت اين مشي تا حال از بين نرفته است.**

**قیوم "رهبر" می گفت که:**

**«رفقاي چيني مشوره داده اند كه رنگ خاكستري تان را- رنگ اعلام مواضع را - حفظ نمائيد.»‌**

**به عبارت ديگرتا هم اكنون نه تنها سازمان قادر نگرديده رسميت اين مشي را از بين ببرد بلكه از بركت "‌شهيد پروري هاي" منحط "‌رهبر و شركاء" هر حركت تازه درين چوكات مثل شترافتاده در چوروم (دلدل عمیق) به معني بيشتر فرورفتن و پائين تر رفتن است.**

**بحث مان را در مورد تازه انديشي تازه انديشان در هر سه ساحۀ سياسي، اقتصادي و فلسفي پي ميگيريم.**

**در ساحه سياسي:**

**لنين در جزوه ماركسيزم و رويزيونيزم سياست رويزيونيستي را اينگونه تشريح مينمايد:**

**«‌در رشتۀ سياسي رويزيونيزم تلاش ميكرد همان مهمترين مطلب ماركسيزم يعني آموزش مبارزۀ طبقاتي را مورد تجديد نظر قرار دهد. بما ميگفتند آزادي سياسي، دموكراسي و حق انتخابات همگاني زمينۀ مبارزۀ طبقاتي را از بين ميبرد و اصل قديمي مانيفيست را كه ميگويد «كارگران ميهن ندارند» باطل ميسازد. در دموكراسي كه ارادۀ اكثريت حكمفرمائي ميكند ديگر به اصطلاح نميتوان به دولت مانند حكمراني طبقاتي نگريست ... مسلم است كه اين اعتراضات رويزيونيستها در سيستم كاملاً موزوني از نظريات يعني نظرات بورژوا ليبرال كه دير زماني است معروف است خلاصه ميشد. ليبرالها هميشه ميگفتند كه پارلمانتاريزم بورژوازي طبقات و تقسيمات طبقاتي را از بين ميبرد، چون افراد بدون هيچ فرقي حق رأي و حق شركت در اموردولتي دارند. ...**

**رويۀ رويزيونيسم نسبت به هدف نهائي نهضت سوسياليستي مكمل طبيعي تمايلات اقتصادي و سياسي آن شد. «هدف نهائي هيچ، جنبش همه چيز» اين كلام قصار بر نشتين ماهيت رويزيونيزم را بهتر از بسياري مباحثات طولاني بيان ميدارد. سياست رويزيونيستي عبارت است از تعيين روش خود از واقعه اي تا واقعه ديگر، تطبيق حاصل كردن با حوادث روز و با تغييرات وارده در جزئيات سياسي، فراموش كردن منافع اساسي پرولتاريا و خصايص اصلي كليه رژيم سرمايه داري و كليه تكامل تدريجي سرمايه داري، فداكردن اين منافع در مقابل منافع آني واقعي يا فرضي و از خود ماهيت اين سياست هم آشكار بر مي آيد كه مي تواند شكلهاي بينهايت گوناگوني بخود بگیرد و هر مسئله ای که تا حدی تازگی داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیر منتظره و پیش بینی نشده باشد و لو فقط سرمویی و برای مدت کوتاهی مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیزم خواهد گردید.»**

**و اما اگر رويزيونيستهاي مورد بحث لنين با تكيه بر آزادي سياسي، دموكراسي و حق انتخابات همگاني بورژوائي ادعا داشتند كه زمينۀ مبارزۀ طبقاتي از بين رفته و اصل قديمي مانيفيست «كارگران ميهن ندارند»‌ باطل گرديده است تازه انديشان "ساما" در دوران امپرياليزم و انقلابات پرولتري و در شرايطي كه از چندين سال به اينطرف حاكميت دولت مركزي در اثر تمهيدات قبلي و مداخله و لشكركشي قشون سوسيال امپرياليسم شوروي بر ميهن ما در دست نمايندگان بورژوائي كمپرادوي بوروكراتيك تيپ روسي قرار دارد و كشور به مستعمره مبدل گرديده است؛ در شرايطي كه فئوداليزم در اثر متحمل شدن ضربات دوجانبه چه از طرف بورژوازي كمپرادوري بوروكراتيك و چه از درون مقاومت رو به اضمحلال ميرود؛ ‌شرايطي كه صدها هزار و حتي ميليونها نفر هموطن ما در اثر تجاوز وحشيانۀ سوسيال امپرياليزم شوروي داروندار زندگي خود را آنچنان از دست داده اند كه صدها هزار هموطن کارگر مهاجر ما حتي مورد استثمار بورژوازي كشور هاي همسايه قرار ميگيرند؛ در شرايطي كه به يقين طبقه كارگر كشور چه در داخل و چه در مهاجرت به بيشتر از يك ميليون نفر رسيده است و رو برشد ميباشد؛ منكر موجوديت واقعي طبقه كارگر، رسالتمندي اين طبقه در مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم شوروي و بورژوازي كمپرادوري بوروكراتيك وابسته به آن و ارتجاع و امپرياليزم ميگردند. به بيانات شان در كنفرانس تحت عنوان "تئوري سياسي و اجتماعي اعلام مواضع" توجه نماييد:**

**«در كشوري كه طبقۀ كارگر آن با محاسبات دست و دلباز اندكي بيشتراز يك فيصد نفوس كشور را تشكيل ميدهد، در كشوري كه طبقۀ كارگر آن با هزار و يك رشته با روابط روستائي و نژادي و قبيلوي پيوند دارد، در كشوري كه طبقۀ كارگر آن حتي يك سازمان صنفي ندارد، در كشوري كه طبقۀ كارگر آن بجز لحظات كوتاهي كه تحت تأثير جنبش هاي دانشجويي قرار گرفته اند هيچگونه تاريخ واقعي مبارزۀ طبقاتي ندارد، در كشوري كه پرولتارياي آن هنوز به مفهوم واقعي پرولتريزه نشده و بنا به ضعف تشكيلاتي و سياسي هنوز طبقه اي در خود است نه براي خود؛ چندين سازمان خورد و بزرگ چپ سنتي كه بعضي از آنها در تركيب اجتماعي خود حتي يك كارگر هم عضو ندارند دعواي قيموميت طبقۀ كارگر را دارند و نزديكترين هدف خود را جمهوري دموكراتيك خلق، شكلي از ديكتاتوري طبقه كارگر، ميدانند. اين سازمانهاي روشنفكري با هژمونيزم تشكيلاتي خود حتي بدون در نظر گرفتن قدرت واقعي منشاء انواع مختلف سكتاريزم و گرايشها و عمكردهاي ضد دموكراتيك در جنبش ميگردند. مادامي كه اين اقليت ناچيز در اثر مساعدت اوضاع، قدر ت حاكمه را بدست آورند ناگزير اند ديكتاتوري يك اقليت ناچيز بوروكرات را كه هيچگونه رابطه اي با طبقۀ كارگر ندارد بنام طبقۀ كارگر اعلام كنند و نظام خود كامۀ استثماري خود را بوجود بياورند.»**

**اين مشي به موجوديت پرولتارياي واقعي در كشور بي باور است و مبارزه بر اساس منافع پرولتاريا را قبول ندارد و لذا براي كمونيستهاي افغانستان هم هيچگونه رسالتي درين جامعه قايل نيست.**

**"خدا بيامرز" سازش طبقاتي بين پرولتاريا و بورژوازي را توصيه ميكرد، ولي كاكه جوان هاي تازه انديش "ساما" هوشيار ترند:**

**«پرولتارياي واقعي در افغانستان وجود ندارد.»‌**

**اقرار خري، انكار نري!؟**

**"خدا بيامرز" موجوديت پرولتاريا را قبول كرد و درتئوري سازش طبقاتي خود درماند. پس چارۀ این درماندگي چيست؟**

**«پرولتارياي واقعي در كشور وجود ندارد.»**

**مي بينيد كه چقدرهوشيارهستند!! پرولتارياي واقعي كه وجود نداشت بورژوازي واقعي هم وجود ندارد و لذا امپرياليزم واقعي هم وجود ندارد. پس پروتوكول امضا كردن با بورژوازي غير واقعي و امپرياليزم واقعي چون شير مادر حلال است!!!؟**

**مـــــــــــرگ بـــــــر تســـــــــليــــم طــلبـي!**

**به قسمت ديگر اين بيانيات گهر بار توجه نماييم:‌**

**«تئوري سياسي و اجتماعي اعلام مواضع درست برعكس اين دو الترناتيف مروج – چپ سنتي واخوان – عمل مي كند و از اعتقاد خلل ناپذيرما به دموكراسي نه تنها براي امروز جامعه بلكه تا زمان محو كامل هرگونه امتيازات طبقاتي و ملي سرچشمه مي گيرد. اعتقاد پيروان اين مشي به عينيت قوانين اجتماعي ما را متكي به آن نيروهائي از درون جامعه مي سازد كه بر حسب موقعيت اجتماعي ظرفيت آموزش و تربيت با انديشه هاي انقلابي و قدرت طرد سلطۀ اجنبي و اعمار يك جامعه دموكراتيك را دارند. ...»**

**پرولتارياي واقعي وجود ندارد، دهقانان هم در قيدوبند مناسبات روستائي قبيلوي و قومي بسر ميبرند. پس نيروي قابل اتكای ادعا شده كدام است؟ اينها روشنفكران اند، روشنفكران خرده بورژوا. اينهايند مركز ثقل عالم، ميخ طويلۀ خرملا نصرالدين!! قبول نداريد اندازه گيري نمايید!! هركس ديگري براي اين اندازه گيري آمادگي نداشته باشد "رهبر" صاحب تياراست. ايشان دوسال مكمل با عالي جنابان مشغول اندازه گيري بودند و مي گويند كه تازگي ها دوباره اين شوق در وجود جناب "رهبر" ‌بيدار شده و با ايجاد روابطي با "تازه انديشان" مي خواهند اين اندازه گيري را از سر بگيرند. راد ميني اش را هم "آغا صاحب" به عهده دارند.**

**دموكراسي مافوق طبقات و اعمار يك جامعۀ دموكراتيك بر اساس اين "انديشه هاي انقلابي ملي" به اين ميخ طويلۀ خرملا نصرالدين يعني قشرروشنفكرمربوط است. ولي اينها از موجوديت دموكراسي بورژوازي و پارلمانتاريزم به نفي مبارزۀ طبقاتي نميرسند. اينها ميخواهند با تكيه بر دموكراسي اي كه فعلا در جامعه نيست و ايشان ميخواهند كه بعداً بر اساس ايدئولوژي انقلابي ملي بوجود بياورند به نفي مبارزات طبقاتي پرولتاريا و حتي به نفي موجوديت واقعي پرولتاريا ميرسند.**

**در جامعۀ ما تنها چيزهاي بد بورژوازي مثلا مد لباس نيست كه بصورت بسيار غليظ آن تقليد ميشود بلكه چيزهاي "خوب" بورژوازي مثلاً تازه انديشي – رويزيونيزم هم بصورت غليظ آن مورد تقليد قرار ميگيرد. ماكسي شهر نو كابل از ماكسي آلماني درازتراست و تازه انديشي شهر نو كابل هم از تازه انديشي برنشتين كشال تر؟!!**

**«تئوري سياسي و اجتماعي اعلام مواضع از اعتقاد خلل ناپذير به دموكراسي نه تنها براي امروز جامعه بلكه تا زمان محوكامل هرگونه امتيازات طبقاتي و ملي سرچشمه مي گيرد.»**

**روشنتر اينكه جهت ساختمان سوسياليزم آقايان به ضرورت ديكتاتوري پرولتاريا باور ندارند. به گفته هاي شان در كنفرانس سرتاسري درين مورد توجه كنيم:**

**«سوسياليزم موجود جهاني با تمركز قدرت به دست حزب پرولتاريا كه از روشنفكران است، با در دست داشتن اقتصاد دولتي، با در دست داشتن تمام نيازهاي روبنائي و افكار ميخواهد [دیکتاتوری را] تطبيق بكند. اين خود يك پديدۀ بسيار طبيعي است كه اين تطبيقی كه در مقياس جهاني بوجود آمده، امپریالیزم شوروی، ملت ما حد اقل ضربتش را مي خورد. اين سيستم تمركز قدرت يك نمونۀ منفي جهاني راعرضه كرد ...**

**چپ سنتي ما با تازه انديشان و تمامي پيشگامان عقايد بشريت در يك وجه تمايز قرار ميگيرد. من خدمت رفقا عرض ميكنم كه ديد اين مكتب در نقض دموكراسي است و اين نقض دموكراسي اشكال خاصش در مورد سوسياليزم است. سوسياليزم از ديد گاه چپ سنتي تمركز اقتصاد، سياست و تمام روبناها به دست دولت و يك حزب است كه تازه انديش ها اين را قبول ندارند ....**

**سوم هژمونيزم حزب طبقه كارگر [یعنی طبقۀ کارگر]در رأس امور. بجز رهبري طبقه كارگر ديگر اصلاً معتقد نيست كه بتواند سائر افكار دموكراتيك و پيشرو .... هم نقش خود را داشته باشد ... پيش شرط ايدئولوژيك مي دهند براي تشكل ها و يا براي رژيم هاي اجتماعي آينده و دولتِ مثلاً جمهوري دموكراتيك خلق به رهبري طبقه كارگر. همان قسميكه جمهوري اسلامي مكتبي اخواني هم پيش شرط ايدئولوژيك ميگذارد براي رژيم اجتماعي آينده. در جمهوري اسلامي بايد مكتب اسلام در رأس قدرت سياسي باشد: نمونه اش ايران. در جمهوري دموكرايتيك نوين باید در راسش طبقۀ كارگر باشد: نمونه اش چين ..... ما به آرمان كمونيزم، به آرمان بشريت كاملاً معتقد هستيم، ولي سوسياليزم موجود جهاني را كه سوسياليزم استبدادي است با سوسياليزم دموكراتيك كه هنوز در مقياس جهاني تطبيق نشده چنج ميكنيم. ...»**

**و همچنان در جاي ديگر:**

**«.... اين فاجعه در جنبش چپ سنتي ما به شكل تئوري اراده گرايانۀ ديكتاتوري دموكراتيك خلق بمثابۀ شكلي از ديكتاتوري پرولتاريا ظهور ميكند و نتيجه آن اگر امكان تحقق يابد عبارت از ديكتاتوري شمار اندكي از افراد خواهد بود كه بنام پرولتاريا اعمال ميگردد.**

**اين تئوري سياسي با وجود تضاد هاي جدي اي كه ميان چپ سنتي ضد شوروي و احزاب وابسته به شوروي وجود دارد بين شان مشترك ميباشد.»**

**تمامي مطالب فوق در واقع يك مطلب را دنبال ميكند و آن عبارت است از نفي ديكتاتوري پرولتاريا با تكيه بر انتقاداتي كه در تطبيقات اين تئوري به زعم ايشان وارد ميباشد. كاملاً روشن است كه تئوري ديكتاتوري پرولتاريا يكي از اصول ماركسيزم ميباشد و تمام رويزيونيستها در مورد نفي و رد ديكتاتوري پرولتاريا وحدت نظر دارند. درين مورد به گفتار "‌رهب" در كنفرانس توجه كنيم:‌**

**«ديكتاتوري پرولتاريا يكي از اصول ماركسيزم است. لنين مي گويد كه مسئله بر سر پذيرش مبارزۀ طبقاتي نيست. تمام بورژواها، تمام بورژوازي در هر سطحي كه هستند مبارزۀ طبقاتي را قبول دارند و اين چيزي نيست كه ماركس كشف كرده باشد؛ بلكه آن چيزي كه مربوط به ماركس است و خود ماركس هم اعلان ميكند و ميگويد چيزيكه بمن مربوط است اين است كه من مسئلۀ مبارزۀ طبقاتي را تا سطح ديكتاتوري پرولتاريا ارتقا دادم.**

**مسئلۀ ديكتاتوري پرولتاريا و مسئلۀ اينكه ديكتاتوري پرولتاريا عبارت است از ديكتاتوري حزب، عبارت است از ديكتاتوري چند فرد وغيره وغيره ..... دقيقاً رفقاي عزيز بيائيد كه برويم پيش کائوتسکی بررسي كنيم. کائوتسکی و رفقاي ديگرش که تا به امروز هم هستند. ارنست مندل نمايندۀ بسيار معروفش هست. بنام حزب و طبقه كتاب معروفي دارد. كتاب كلاني است و در آنجا افكار کائوتسکی را بيان ميكند و در آنجا عميقاً مطرح ميكند. وقتي کاوتسکی هم مي آيد و راجع به مسئلۀ بلشويزم مخالفت خود را با استالين اعلان ميكند، دقيقاً از همين تز پيروي ميكند. کائوتسکی ميگويد ديكتاتوري پرولتاريا غلط است، با همينطور استدلالي كه امروز صورت ميگيرد. [می گوید] ديكتاتوري پرولتاريا بخاطر اين غلط است كه اين ديكتاتوري ديكتاتوري طبقه نيست، بلكه ديكتاتوري طبقه بر حزب است و در حزب هم ديكتاتوري كميتۀ مركزي بر حزب است و ديكتاتوري منشي عمومي بر مجموع كميتۀ مركزي. به اين صورت ... اين نوع افكار آبشخور خود را از آنجا پيدا ميكند و بعد اين مسايل مي رسد در وضع كنوني ما كه مسئلۀ ديكتاتوري پرولتاريا بعد از تحولاتي كه صورت گرفته و بعد از مشكلاتي كه در جنبش جهاني كمونيستي در سال هاي 60 و 70 بخصوص بوجود آمد و بخصوص بوجود آمدن كمونيزم اروپائي يا آيروكمونيزم .... حزب كمونيست فرانسه رسماً و علناً اعلان كرد كه ما ديكتاتوري پرولتاريا را قبول نداريم و حزب كمونيست ايتاليا هم در ارتباط با دموكراتهاي مسيحي ايتاليا اعلان كردند كه ما اگر به قدرت برسيم ديگر ديكتاتوري اعمال نميكنيم، ديكتاتوري طبقه را، بلكه ميخواهيم كل مردم را داشته باشيم. ...»**

**خصومت با ديكتاتوري پرولتاريا محدود به کائوتسکیسم و آيروكمونيسم نيست. از ديد ماركسيسم دولت عبارت است از دستگاه حاكميت طبقاتي و مفهوم ديكتاتوري پرولتاريا دقيقاً با اين تز پيوند دارد. دولت عموم خلقي رويزيونيستهاي روسي و دموكراسي به اصطلاح سوسياليستي مطروحۀ رويزيونيستهاي چيني دولت هاي بورژوازي طراز نوين محسوب ميگردند و ديگر دستگاه هاي اعمال حاكميت طبقاتي پرولتاريا نيستند. براي دولت مفهوم ما فوق طبقاتي قايل شدن يعني لغو حاكميت طبقاتي پرولتاريا و آمدن حاكميت طبقاتي بورژوازي.**

**بر نشتين با ديكتاتوري پرولتاريا خصوصت ميورزيد و كائوتسكي همچنان و ادامه دهندگان فعلي شان يعني سوسيال دموكراسي اروپا نيز اين خصومت خود را نسبت به ديكتاتوري پرولتاريا مخفي نكرده است.**

**بدنيال تسلط رويزيونيزم در شوروي و بعداً در چين اكنون ديگر قبول تز ديكتاتوري پرولتاريا بدون قبول تز ادامۀ انقلاب تحت ديكتاتوري پرولتاريا كافي نميباشد.**

**سردمداران فعلي حزب كمونست چين ازين سبب نيز رويزيونيستهاي تمام عياري هستند كه اين تز علمي مائوتسه دون را به دور افگنده اند.**

**وقتي ديكتاتوري پرولتاريا غلط باشد، طرح هژموني طبقۀ كارگر در مبارزۀ سياسي نيز غلط است، پس بايد پرولتاريا طالب هژموني نباشد تا هژموني طبقات ديگر- و درين جا بورژوازي "تازه انديش" - بالايش تطبيق شده بتواند!! وقتي پرولتاريا حق نداشت در مبارزات سياسي طالب هژموني باشد پس نبايد در ايجاد تشكيلات، سازمان و حزب پيش شرط ايدئولوژيك بگذارد، يعني بخاطر اينكه بورژوازي بتواند حاكم بر پرولتاريا باشد وي حق ندارد سازمان و حزب خود را بسازد. البته يك مسئلۀ مهم ديگر هم است و آن اينكه گویا در افغانستان اصلا پرولتارياي واقعي وجود ندارد!!**

**برنشتين بنام پدر رويزيونيزم معروف است، ولي "تازه انديشان" ما از پدر جلوتر ميدوند. ولي چرا پرولتاريا حق ندارد سازمان و حزب خود را بسازد؟ زيرا مسايل اومانيستي و مسايل اجتماعي در ماركسيزم كمبود است! زيرا چپ سنتي به فعاليت هاي دموكراتيك توجه ندارد! زيرا چپ سنتي از لحاظ سياسي با روس پيوند مشترك دارد.**

**در مورد كمبود اومانيسم در ماركسيزم "سحر صاحب"! چنين فرمايشاتي دارند:**

**«... دانشمنداني است كه از جهت اقتصادي ميخواهند سوسياليزم را توضيح دهند و دانشمنداني از جهت سياسي و دانشمندان ديگري هم از جهت اومانيستي اش ... ماركس و انگلس بر مبناي غناي مكاتب قبلي خود ... دستگاه عقايد خود را عرضه ميكنند. آثاري كه سر جهت اومانيزم يا اخلاقيات انساني تأكيدات بكند يا كاوشهایي بكند و پژوهش هائي راه بيندازد به پايۀ كاپيتال يا به پايۀ ديگر آثار خود ندارد. يعني اين تا حدودي ازينكه ساحۀ تحقيق اين نوابغ بنا به ضرورتهاي عاجل قرن و پرابلم هاي اقتصادي و سياسي ... در انبوهي از تحقيقات اقتصادي و مشغوليت هاي سياسي همينطور فراموش ميشوند .... جهت اجتماعي آنچنان كه لازم است مورد توجه قرار نميگيرد ... اين دستگاه با خاليگاهي كه درين بخش دارد نميتواند منحيث دستگاه مكمل خود را عرضه نمايد. ... اگر سوسيال دموكراسي غرب ميرود بطرف اينكه جهت اقتصادي ماركسيزم را بگيرد و همانطور پيش ميرود. لنين هم جهت سياسي ماركسيزم را گرفته و تطبيق ماركسيزم را با اين فاكتور تمركز قدرت در شوروي در مقياس جهاني نمايندگي مينمايد. ولي يك گپ تثبيت است كه جهت اجتماعي، ‌جهت اخلاقي و اومانيستي .... از نظر اين دو گرايش فرو گذار شده است. ...»**

**در ماركسيزم اومانيسم وجود ندارد ، ماركسيزم يك ايدئولوژي سياسي و اقتصادي فاقد انسانيت و اخلاق هست. اين ديگر اتهام هم نيست بلكه دشنام است ؛‌ از آن دشنام هاي غليظي كه ارتجاع فئودالي و امپرياليزم نثار پرولتاريا و ماركسيست ها مينمايند. اينها ملامت نيستند،‌هميشه همينطور بوده است. پرولتاريا از نظر بورژوازي وقتي انسانيت دارد كه مورد استثمار قرار گرفته بتواند و هر وقتي خواست كه زنجير استثمار را پاره نمايد، از انسانيت بورژوازي خارج ميگردد .**

**ما ازينها گيله اي نداريم؛ ‌گيلۀ ما از "سالاران جنبش انقلابي" و از ماركسيستهاي كبيري است كه "معصومانه" با اين افرادي كه به انسانيت مان قبول ندارند "تشكيلات واحد" بوجود آوردند.**

**بلي فلاني ها برای وحدت طرح در حزب را داشتند،‌ فلانيها هم طرح جبهوي داشتند و ديگران هم .... ولي ما سازمان مانرا بر اساس طرح جذبب و جمع ايجاد كرديم. با همين افراد؟ كته كمال كدين!!؟‌**

**كمبود اومانيسم در ماركسيزم!! در "‌كنفرانس سرتاسري" اندرين باب "‌رهبر" صاحب ميفرمايند:**

**«كمبود اومانيزم در ماركسيزم كه بايد اين مسئله بررسي شود. اين مسايل تقريباً بيست سال است كه در اروپا مطرح است. لب و لباب اين افكار از كجا مي آيد؟‌ از دو مكتب فكري فرانكفورت و مكتب پراگماتيستي امريكا. ... اين ها هم عين همين مطالب را با همين شكل و شمايل مطرح ميكنند .... اين افكار تأثيراتش مي آيد در آيروكمونيزم، در كمونيزم اروپائي، كه جديداً بعد از سالهاي هفتاد ... بعد ازينكه از ديكتاتوري پرولتاريا صرف نظر ميكنند و ميگويند كه ما قبولش نداریم و مسايل ديكتاتوري يك طبقه را هم حذف ميكنند،‌ مسايل اخلاقي و مسائل اومانيستي و مسايل دموكراسي، مسايل رسيدن به قدرت و تمام اين مسايل را به يكبارگي مطرح ميكنند تا بتوانند در حكومتهاي موجود در آنجاها يكجا اشتراك بكنند و بتوانند ازين خوان يغما فيض ببرند؛ كه مثلاً حزب كمونيست فرانسه است و حزب كمونيست ايتاليا است. اينها علمبرداران كمونيزم اروپائي هستند كه بيشتر افكار فلسفي خود را از همين دو مكتب ميگيرند بخصوص از مكتب فرانكفورت. ...»‌**

**چون در ماركسيزم انسانيت وجود ندارد ماركسيستها به فعاليتها و نهاد هاي دموكراتيك بي توجه اند ؟؟!**

**سحر صاحب ! در" كنفرانس سرتاسري " مي فرمايند :**

**«... دو- عدم توجه به نيازها و فعاليتهاي دموكراسي است ... چپ سنتي هيچگونه فعاليت نهاد دموكراتيك خارج از كنترول دولت و حزب را قبول ندارد ... از طريق دولت تمام مجاري زندگي اجتماعي را ميخواهد كنترول بكند. ...»**

**مسائل مطروحۀ فوق اساسي ترين زمينۀ مخالفت كائوتسكي عليه بلشويك ها را ميساخت و اين افكار امروز به سوسيال دموكراسي اروپا به ارث رسيده و از آن جا به "سحر صاحب"! به گفته هاي "رهبر صاحـب" دريـن مـورد توجه نمائيم:‌**

**«چپ سنتي يا ماركسيست- لنينيست متهم ميشود به عدم توجه به فعاليتها و نهاد هاي دموكراتيك و باالاخره به سوسيال امپرياليزم ميرود. وقتي ما بيائيم روي تجارب صحبت بكنيم من فكر ميكنم رفقائي كه اين طرح ها را ميدهند، [باید بدانند که] اين طرح ها را اولاً از كجا ميگيرند؟ چرا كه ما گفته بوديم يك مقدار معلوم ميكنيم كه ريشه هاي اين افكار از كجا مي آيد و چگونه به صورت خامش عرضه مشود؟ .... مسئلۀ عدم توجه به فعاليتها و نهاد هاي دموكراتيك مسئله اي هست كه بيشتر سوسيال دموكراسي اروپا اين مسئله را مطرح ميكند. سوسيال دموكراسي اي كه امروز در اروپا هست و آنها بيشتر به اين چيزها فكر ميكنند، مثلاً اتحاديه هاي كارگري مستقل كه يكي از نهاد هايش هست و همچنان نهاد هاي ديگري.»**

**باالاخره اين عدم توجه به فعاليتهاي دموكراتيك به كجا مي انجامد؟‌**

**سحر صاحب در كنفرانس درين بابت قرمايشاتي داشتند:**

**«سوسياليزم موجود جهاني با تمركز قدرت بدست حزب پرولتاريا كه از روشنفكران است، با در دست داشتن اقتصاد دولتي، با در دست داشتن تمام نياز هاي روبنائي جامعه و افكار ميخواهد تطبيق بكند. اين خود يك پديده بسيار طبيعي است كه اين شاخه اين تطبيق را كه در مقياس جهاني بوجود آمده و ملت ما حد اقل ضربش را ميخورد – امپرياليزم شوروي – اين سيستم تمركز قدرت يك نمونه منفي جهاني را عرضه كرد.»‌**

**به اين ترتيب ظهور امپرياليزم شوروي گویا نه ناشي از تسلط رويزيونيزم بر حزب و دولت شوروي بلكه نتيجۀ طبيعي تئوري تمركز قدرت ماركسيزم- لنينزم است. باكونين "بيچاره" هم به همين نتيجه رسيده بود،‌ ناحق از انترناسيونال بيرونش كردند؟! انارشيست ها هم هميشه بر اساس همين ديد عليه ماركسيزم- لنينيزم مبارزه كرده اند. تئوري عدم تمركز و حفظ مالكيت هاي كوچك به سوسياليزم ما قبل ماركس و به دوران رشد اوليۀ سرمايه داري مربوط است و به سوسياليزم خرده بورژوائي مربوط است. ولي به زحمتكشي هاي ماركسيستها نيازي نيست، راكفلرو مورگان هم زورشان به خرده بورژوازي ميرسد. البته خرده بورژوازي وابسته تقاوي خور محاسبه اش جداگانه است .**

**بهر حال از نظر تازه انديشان "تيز انديش" ما چون چپ سنتي هم تمركز قدرت ميخواهد و امپرياليزم شوروي هم نتيجه همين تمركز قدرت است؛ بناءً چپ سنتي و روس در يك پيوند سياسي قرار دارند. آرام "صاحب" اندرين باب ميفرمايند:**

**«اين تئوري سياسي با وجود تضادهاي جدي اي كه ميان چپ سنتي ضد شوروي و احزاب وابسته به شوروي وجود دارد مشترك ميباشد. البته لازم است كه قبلاً اذعان كنيم كه ما درينجا قصد هيچگونه اتهام بستن و مماثله ميان چپ سنتي افغانستان كه اكثريت قاطع شان با نيات انقلابي به جنبش پيوسته اند با وابستگان شوروي كه حيثيت چاكران تجاوز گران روس را دارند نداريم. ولي مسايل سياسي را معمولا ازروي نتايج آن قضاوت ميكنند. ...»**

**به اين صورت تمامي بحث هاي سياسي آقايان به نتيجۀ ملموس عيني و طبقاتي فعلي خود در جامعۀ افغانستان ميرسد: وحدت نظربا نيروهاي ارتجاعي و يا بدتر از آن تسليم شدن به ارتجاع فئودالي.**

**«كمونيستها همه شان يك چيز اند. خلقي و پرچمي و شعله یي با هم هيچ تفاوتي ندارند.»**

**اين بيان موضعگيري ارتجاع فیودالی است.**

**«تئوري سياسي چپ سنتي ضد شوروي با خلقيها و پرچميها مشترك است.»**

**‌اين را تازه انديشان ميگويند. آيا نتيجه گيري "تازه انديشان" و نيروهاي ارتجاعي با هم تفاوتي دارد؟ بلي! تفاوت دارد؟! اين تفاوت همانقدر است كه بين جمهوري اسلامي مكتبي اخوان و جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع و جمهوري اسلامي جبهۀ متحد ملي تفاوت وجود دارد. اين تفاوت چقدر است؟ همان قدر كه بين كودتا و کودتا قيام تفاوت وجود دارد؟‌ ما يكي كودتا داريم، يكي هم قيام، سنتزش (‌به سبك دموكراتيزم استوار؟؟) هم ميشود كودتا- قيام. اگر ديگران مي توانند سنتز بيرون دهند، "تازه انديشان" هم مي توانند؟؟!**

**رفقا متوجه ميشويد كه جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع و جمهوري اسلامي جبهۀ متحد ملي ريشه هايش در كجااست؟ وقتي پدر به بورژوازي تسليم ميشود بايد فرزندان با فئوداليزم همسنگر شوند. به اين ميگويند پيش پزكي، نه ببخشيد پس پزكي يا شايد پس پسكي ، پس خزكي و چيزهائي ازين قبيل؟!**

**«هدف غائي هيچ، جنبش همه چيز»**

**جنبش جمهوري اسلامي ميخواهد،‌ پس زنده باد جمهوري اسلامي. جنبش ميخواهد كودتا بكند، پس زنده باد كودتا. جنبش ضد كمونيستي است؟؟؟ پس ما كمونيست نيستيم؟‌! جنبش ضد كمونيستي است، ‌پس بر آمد كمونيستي دگماتيزم است. لذا به زبان كمونيستي حرف نزنيد و از ادبيات كمونيستي كار نگيريد و لذا زنده باد دموكراتيزم استوار؛ يعني كشتي بادي ؟؟؟؟**

**ولي در عمل تمام اين سياست بازي ها به چه چيزي منجر شدند ؟‌ به رفتن [سخی]"گوساله" پيش [نجیب]"گاو"؟! شترمرغ شتر است يا مرغ؟‌ وقت بار بردن مرغ است و وقت پريدن شتر! دموكراتيزم استوار هم در خاد كمونيست است و در كلكان مسلمان!؟ مي بخشيد .**

**« سياست رويزيونيستي عبارت است از تعيين روش خود از واقعه اي تا واقعه ديگر و تطبيق حاصل كردن با حوادث روز و با تغييرات وارده در جزئيات سياسي .»**

**2- در ساحه اقتصادي:**

**به همان جزوۀ "ماركسيزم و رويزيونيزم" لنين مراجعه كنيم و اصلاحات رويزيونيستها را درين مبحث بنگريم:**

**«.... اصلاحات رويزيونيستها درين مبحت به مراتب متنوع تر و مبسوط تر بود؛ ‌آنها ميكوشند تا با اطلاعات جديد تكامل اقتصادي مردم را تحت تأثير بگيرند. ميگفتند كه در رشتۀ كشاورزي هيچگونه عمل تمركز و طرد توليد كوچك به توسط توليد بزرگ وجود ندارد و در رشته بازرگاني هم اين عمل با حد اكثر كندي انجام مي گيرد. ميگفتند بحرانها اكنون نادر تر شده و ضعيف تر شده است و احتمال دارد كارتلها و ترست ها به سرمايه امكان دهند كه بكلي بحرانها را برطرف سازد. ميگفتند "تئوري ورشكستگي" يعني اينكه سرمايه داري بسوي ورشكستگي ميرود بي پر و پا است، چونكه حدت تضاد هاي طبقاتي روبه كاستن است. باالاخره ميگفتند كه عيبي ندارد تئوري ارزش ماركس طبق نظر بم - باورك اصلاح گردد. ...**

**در مسئلۀ مورد بحث گناه رويزيونيستها از نظر علمي اين بود كه واقعياتي را بطور يكجانبه انتخاب و با هم جمع ميكردند، بدون اينكه ارتباط آن را با كليه رژيم سرمايه داري در نظر بگيرند.**

**در باره تئوري ارزش فقط بايد متذكر شد كه درين مورد رويزيونيستها غير از كنايه و آهِ حسرت بار كه بسيار مبهم و بم- باورك مآبانه است مطلقاً چيزي از خود نياروده اند و به همين سبب هم هيچ اثري در سير تكامل انديشۀ علمي باقي نگذارده اند.»**

**حالا به گفته هاي "تازه انديشانۀ" سحر در كنفرانس سرتاسری توجه كنيم:‌**

**«... ماركس و انگلس ظرفيت رژيم سرمايه داري را پيش بيني ميكنند كه دیگر توان تاريخي را از دست داده است و شايد به سرعت انقلابات پرولتري و رژيم سوسياليستي جاگزين این رژيم اجتماعي شود. ولي طوري كه ما و شما مي فهميم سرمايه داري نه تنها ظرفيت خود را در قرن نزدهم از دست نداد بلكه توانست در سطح بالاتر تا قرن بيست هم منحيث شيوۀ مسلط توليد خود را عرضه بكند. ... سرمايه يك قرن ديگر توانسته خود را تثبيت كند.»**

**در مورد اينكه چرا سرمايه داري ظرفيت بيشتر از آنچه داشته كه ماركس و انگلس پيش بيني ميكردند چنين فرمايشاتي دارند :**

**«... بارزترين تغييرات از قرن نزدهم به بيستم ديگرگوني تكنيكي است (‌يك ويژه گي).‌ بجای استفاده از ماشين بخار موترهاي سوختي، برق و آغاز بهره برداري از انرژي اتومي نشان ويژه تكامل جايگزيني كار دستي با كار ماشين است و مهمتر از آن جايگزين شدن هوش ماشيني بجاي هوش انسان ميباشد. ... در ميانۀ قرن بيستم ما شاهد گرايش براي استفاده از ماشين هائي هستيم كه از خود مغز دارند و تحول اساسي در فرهنگ توليد ببار مي آورند. ...**

**طبقۀ متوسط قديم مركب از كشاوران، سوداگران فقير و صاحبان حرفه كه شامل 70 در صد اين طبقه ميشد، ولي اكنون اين رقم فقط 44 در صد است. اين بسيار يك پرابلم است كه قرن نزده بسرعت پرولتريزه ميكند جامعه را، از تمام طبقات مي آيد در ماشين چه ميشود ولي در قرن بيست دوباره سرمايه داري طبقۀ متوسط را افزايش ميدهد، فيصدي اش را، گرايشات بسيار جالب است. ...**

**طبقه متوسط جديد يعني مديران از 2 درصد به 6 درصد، صاحبان حرفه حقوق بگير از 4 در صد به 14 در صد، فروشندگان از 2 در صد به 20 درصد و كارمندان اداري از 6 در صد به 25 در صد افزايش يافته است. بر روي هم طبقۀ متوسط جديد بين 1850- 1940 از 6 در صد به 25 در صد نيروي كار افزايش يافته است. در حاليكه كارگران مزد بگير در همين مدت از 61 در صد به 55 در صد كاهش يافته است. طبقۀ كارگر را قرن نزده زياد ميسازد، قرن بيستم كم ميكند. به گفتۀ ميلز اشخاص كمتر با اشياء سروكار دارند؟ بيشتر مردم اشخاص و يا وسايل كار را اداره ميكنند (‌منظور اتومازيسيون است).**

**به موازات افزايش اهميت شركت ها ومؤسسات غول آسا پيش آمد مهم ديگر هم به وقوع پيوسته ؛ جدائي روز افزون مديريت از مالكيت.**

**تحول ديگر سرمايه داري قرن بيسـت نسبت به قرن نزده ازدياد چشم گـيـر بازار مصرف است (يك مسئله تاريخي را سرمايه داري توانست كه جواب بگويد كه محروميت از وسايل مصرفي بود كه در قرن بيست ارضا ميشود). تمام دستگاه اقتصادي ما بر اصل توليد توده وار و مصرف توده وار استواراست. در حاليكه در قرن نزده توليد بر تمايل و گرايش به امساک و پس انداز و صرفه جوئي استوار است. سيستم فعلي كاملاً بر خلاف آن است. همه ميخواهند بيشتر بخرند. گسترش افزايش مصرف دوش به دوش وضع اجتماعي و اقتصادي طبقۀ كارگر در توليد فزايندۀ سيستم اقتصادي سهيم است. حقوق و مزاياي اجتماعي كارگران به وي امكان ميدهد تا به سطحي از مصرف برسد كه درصد سال پيش بفكرش نمي گنجيد. نيروي اجتماعي كارگران در كارخانه افزايش يافته است. ...**

**واقعيت مسلم ديگر در قرن بيستم معجزۀ توليد است. نيروي تسلط انسان قرن بيستم هزاران بار بيشتر از آن است كه طبيعت به وي داده است. ... معجزۀ توليد به معجزۀ مصرف مبدل شده. ... همه چيز در دسترس است، ميتوان خريد، ميتوان مصرف كرد . در كدام جامعه اي تا كنون چنين معجزه اي رخداده است؟ انسانها با هم در جوار يكديگر كار ميكنند، هزاران نفر مانند سيل به كارخانه ها و ادارات سرازيرميشوند با اتوموبيل، با ميترو،‌ با اتوبوس، با قطار و طبق آهنگ معيني كه كارشناسان مقرر داشته اند كار ميكنند، نه زياد سريع نه زياد كند. با اين هم هركس جزئي از كل را به عهده دارد. طرف عصر به همان نحو مراجعت ميكنند، همان روزنامه را ميخوانند، به همان راديو گوش ميدهند، به همان سينمايي ميروند كه براي اعلي و ادني و روشنفكر و كودك و بيسواد مشترك است. با هم توليد ميكنند، مصرف ميكنند و تفريح ميكنند، بدون اينكه پرسش و اعتراضي داشته باشند.»**

**به اين ترتيب تكامل تكنيك تا سطح اتوماتيزاسيون جدائي مديريت از مالكيت، معجزۀ مصرف و معجزۀ تولـيـد سـطـح زندگي پرولتاريا را بالا برده است؛ لذا تضاد هاي طبقاتي در جوامع سرمايه داري امروزي رو به كاهش است، عدالت تأمين گرديده و مبارزات ضرورتش را از دست داده است. بحرانها از بين رفته و تئوري ورشكستگي سرمايه داري غلط ثابت گرديده است و لذا نظام سرمايه داري قابليت بقا و دوام دارد.**

**ببينيم " رهبر" صاحب اندرين بابت چه فرمايند :‌**

**«مسئلۀ ديگر مسئلۀ تفقر است، تئوري تفقري كه ماركس مطرح كرده بود. سحر صاحب با نوشته ای که از جائي استنساخ كرده بودند آمدند و در مورد تئوري تفقر ماركس مطرح كردند كه این تیوری تئوری درست نيست. يعني اينكه سرمايه داري كه در مانفيست گفته ميشود که جامعه را قطبي ميسازد ،‌ بورژوازي يكطرف ميشود، ‌پرولتاريا يك طرف ميشود، ‌طبقات وسطي فرو ميريزد و در نتيجه هر قدر جامعه به پيش ميرود فقر توده هاي ميليوني مردم بيشتر ميشود، بنام تئوري تفقر ياد ميگردد.**

**تئوري تفقر ماركس براي اولين بار توسط برنشتين مورد حمله قرار گرفت و از برنشتين به آقاي كائوتسكي رسيد و امروز وارث اصلي اين مسئله سوسيال دموكراسي هست. سوسيال دموكراسي غرب هست كه مي آيد طرحات استراتژيك خود را بر روي زدن تئوري تفقر ماركسيزم مي ريزد كه يكي از نقاط اختلاف برنشين با اسپارتاكیست ها هست و بعد ها همراي انترناسيونال سوم دقيقا روي اين مسائل هست، روي طرحات اولترا امپرياليزم وغيره وغيره كه ميرسد به تئوري تفقر. درين مورد از همان وقت تا حال آگاهانه كوشش ميكنند كه از همين مكانيزم جلوگيري كنند، به مفهوم اينكه هميشه طبقات وسطي را دامن ميزنند و كلانش ميكنند. كاري ميكنند كه خرده بورژوازي بزايد تا از قطبي شدن و از حاد شدن جامعه جلوگیری گردد.**

**در مورد تئوري تفقر ماركس شما امروز در آلمان مثلا ميبينيد که براي هوتل ها و براي خرده بورژوازي در كليتش ميليونها ميليون مارك به عنوان تقاوي داده ميشود. تقاوي داده ميشود، براي شان كمك ميكنند و از سرمايه دارهاي ديگر ميگيرند. در آمريكا قانوني بنام "قانون ضد تراست ها" وجود دارد که معروف است. این قانون يكي از قوانينی است كه بعد از اقتصاد پوليزي يا اقتصاد وظيفوي بوجود مي آيد. در آنجا كينز مطرح ميكند که: دقيقاً بخاطر اينكه ما بتوانيم از بحرانات سرمايه داري جلوگيري كنيم و از تفقر جلوگيري كنيم بايد دولت خودش بعنوان سرمايه دار وارد شود. برعكس تئوريهاي سرمايه داري قبلي مثل ريكاردو و آدام اسميت و امثالش؛ آنها ميگفتند بهترين حكومت آن است كه در مسائل اقتصادي مداخله نكند. ولي بعد از بحرانهاي عميق بيست و سي قرن حاضر كينز اقتصاد وظيفوي خود را مطرح ميكند و دقيقاً اقتصاد وظيفوي اش در پي اين است كه تفقر را بزند و تا به امروز هم اقتصاد سرمايه داري اساساً بر روي تئوريهاي كينز استوار است. يكي ازين تئوريها هم مسئلۀ زدن تفقر است، يا بوجود آوردن خرده بورژوازي كه دولت خودش به عنوان سرمايه دار و معامله گر مي درآيد و وظيفه اش اين است كه اين تفقر يا قطبي شدن را بزند.**

**در ارتباط با تئوري تفقر ماركس عقيده ما اين است كه از يكطرف مكانيزمي كه ماركس پيشبيني كرده بود در جامعه سرمايه داري تا به امروز هم عمل ميكند. سرمايه داري بطرف مونوپولي انحصاري ميرود. اين يك قانون اقتصادي است که انحصارگـري بطـرف قطبي شدن ميرود. اين يك قانون اقتصادي است، انحصاريگري بطرف قطبي شدن مـی رود، قطبي شدن به طرف تفقر ميرود. اين قانوني است كه خارج و مستقل از اراده ما است و اين تزي است كه ماركس آنرا مطرح كرده، ولي از جانب ديگر هم سياستهائي است كه اكنون سرمايه داري براي حفظ و بقاي خود بكار ميبرد. بسيار چيز هائي است كه سرمایه داری اجرا ميكند.‌ يكي از راه هايش استثمار به اصطلاح جهان سوم است و يكي ديگرش هم اين است كه خرده بورژوازي را تقويت بكند و ميدانند كه اين مكانيزمي كه ماركسيزم گفته عمل ميكند و اينها بايد چل دفعش را بزنند.**

**پس اصل قانونی را كه ماركس در قوانين اقتصادي خود مطرح كرده است عمل ميكند و تا به امروزهم بقوت خود باقي است. اما اينكه سرمايه داري در تمامي ساحه ها شيوه هاي نوين را براي استثمار خلق ها و براي ادامۀ زندگي خود بكار گرفته و ميگيرد [چیز دیگری است] كه يكي ازين راه ها و شيوه هايش هم مبارزه وسيع و همه جانبه عليه قانون تفقر است. ...»‌**

**ولي اين تقديس سرمايه داري و اين تائيد گري نتايج عملي اقتصاد كينزي از كجا سرچشمه ميگيرد ؟ چرا اينها واقعياتي را بطور يكجانبه و ناقص ومحدود انتخاب و باهم جمع ميكنند بدون اينكه ارتباط آنها را با كليه رژيم سرمايه داري در نظر بگيرند؟ زيرا اينها به "تئوري نيروهاي مولده" باورمند هستند.**

**به بيانات آرام صاحــــــب توجه فرمائيد :**

**«... پيروزي يك انقلاب اجتماعي وابسته به شرايطي است كه ميتواند بصورت فراز معيني از رشد نيروهاي مولدۀ مادي و انساني در مرحلۀ معيني از روند انكشاف تاريخي جامعۀ انساني فراهم آيد. اساسي ترين دليل عدم موفقعيت جنبش هاي آزاديخواهانه در طول تاريخ را بايد در فقدان همين شرايط لازم است. ...**

**در تئوري هاي سوسياليزم بزرگترين نيروي مولد براي تحقق انقلاب طبقه كارگر است . رشد پرولتاريا نيز منوط به رشد نيروهاي مولده مادي و مشروط به رشد بورژوازي و مناسبات اقتصادي اجتماعي و فرهنگي آن است. ...**

**براي انقلاب اجتماعي رشد كمي پرولتاريا مسئله لازم است ولي به تنهائي كافي نيست . آگاهي به اقدامات رهائيبخش براي پرولتاريا امري است حتمي . رشد سازمان توليدي كه در آن فعاليت ميكند و رشد سازمان اجتماعي ايكه او را احاطه ميكند . اورا به درك موقعيت خويش و مبارزه براي تغيير آن هدايت ميكند . ولي خود مبارزه نيز تبديل به عاملي ميشود در افزايش آگاهي طبقاتي طبقه به موقع خويش. ...»**

**بازهم درين رابطه به بيانات "رهبر" ‌توجه نماييد:‌**

**«مسئله ديگري را كه رفقا بطور يكجانبه مطرح كردند مسئلۀ نيروهاي مولده با مسئلۀ انقلاب و رابطۀ شان است كه در تاريخ ماركسيزم بنام تئوري نيروهاي مولده معروفست. تئوري نيروهاي مولده براي اولين بار در جريان انترناسيونال دوم مطرح شد. در آنوقت مسئله بر سر اين بود كه در كشورهاي عقب مانده ما نميتوانيم از سوسياليزم و كمونيزم و مسايل پيشرفته صحبت بكنيم. بايد يك جامعه حتما به كاپيتالیسم برسد،‌ حتما به سرمايه داري برسد، يك مرحله اي از سرمايه داري را هم پشت سر بگذارد تا بعد بتواند بطرف سوسياليزم برود. چه اگر نيروهاي مولده رشد نكند در آنصورت مناسبات توليدي پيشرفته اي نميتواند بوجود بيايد. اين تز بنام تز نيروهاي مولده بود كه امروز به صورت مفصل مورد بحث قرار گرفت و در جامعۀ عقب مانده و بدبخت افغانستان تطبيق شد. ...**

**تئوري نيروهاي مولده از لحاظ علمي غلط و در واقع توسط خود مؤسسين تئوري نيروهاي مولده مورد انتقاد قرار گرفته و سخت هم مورد انتقاد قرارگرفته. بعداً وقتي مسئله به لنين ميرسد بر خلاف آنچه در اواخر زندگي انگلس تئوري نيروهاي مولده مطرح ميشود، ‌لنين با تطبيق خلاق ماركسيزم در روسيه ميرسد به تزي كه بايد حلقۀ ضعيف امپرياليزم را شكست بدهد و به اين صورت اين تز لنيني دقيقاً در مقابل تز نيروهاي مولده قرار دارد. يعني انقلاب دران كشوري كه نيروهاي مولده هنوز به آن سطحي از رشد نرسيده كه بطرف سوسياليزم مستقيماً حركت كند. طرح مسئلۀ پيروزي سوسياليزم در كشور واحد كه بعدها ترتسكيست ها هم در مقابل آن به مقابله برخواستند. ترتسكيسم باز خودش با تز انقلاب جهاني اش پيوند ميخورد، با تئوري نيروهاي مولده، و درنتيجه مي آيد بر خلاف پيروزي سوسياليزم در يك كشور واحد رأي ميدهد و مبارزه مي كند. به اين صورت مسئلۀ نيروهاي مولده در ديگر جاها هم گويا، در چين هم مطرح ميشود، قبل انقلاب فرهنگي، بعد از انقلاب فرهنگي و تا اكنون مسئله مطرح است؛ يعني مسئلۀ نيروهاي مولده و نقشش در تاريخ. ... البته بايد ذكر كنيم كه رويزيونيستها هم به نوعي به تئوري نيروهاي مولده معتقد هستند، يعني رويزيونيستهاي معاصر، يعني رويزيونيسم روس . اينها هم بخصوص ايدئولوگهاي نوشان به اين اعتقاد دارند كه بايد ما درهرجائي كه ميرويم نيروهاي مولده را رشد بدهيم و اين نيروهاي مولده ميتواند كه راه را براي سوسياليزم باز بكند. بهمين خاطر است كه راه رشد غير سرمايه داري خود را بر اساس اين تز رشد نيروهاي مولده يا ساخت گرائي بنا ميكنند، در برما، در هند و در كشور ها ي مانندش بايد نيروهاي مولده را رشد بدهند تا راه بطرف سوسياليزم مهيا شود. ميبينيم خويشاوندي انترناسيونال دوم، ترتسكيزم و رويزيونيزم معاصر را كه همگي دست بدست هم ميدهند و از يك چيز جلوگيري ميكنند و آن اين است: آگاهي انساني كه ميخواهد شرايط بد را تغيير بدهد ... از همین جلوگيري ميخواهد بكند. [از] نقش آگاهي انساني، نقش انديشه پيشرو و نقش حزب انقلابي. به همين خاطر است سلسله مسايلي كه درينجا بوجود مي آيد، نقش هژموني پرولتاريا وغيره، در ارتباط تنگاتنگ با تئوري نيروهاي مولده قرار دارد كه درين صورت ميبينيم اين سيستم كامل ميشود.**

**نقش آگاهي، نقش پيشروي انسان آگاه، نقش اينكه انساني آگاه ميتواند در شرايط بدي هم مبارزه بكند و ميتواند هم اوضاع موجود را مدنظر بگيرد و هم از اوضاع موجود تجاوز بكند. انسان پيشرو هميشه همينطور بوده ... هيچگاهي همگام با اوضاع و شرايط خود در هيچ انقلابي حركت نكرده، بلكه انقلابات هميشه در جهش هاي خود چند قدمي از اوضاع موجود جلو تر حركت ميكرده. در اصطلاح علمي اش ميگويند كه انقلابات هميشه راه را براي نيروهاي مولده باز ميكند. يعني چه؟ ‌يعني اينكه مناسبات توليدي با جهش انقلابي خود آنچنان پيش ميرود كه نيروهاي مولده اكنون به سطحش نيست تا باالاخراه به همان سطح برسد و بتواند خود را تكامل بدهد. اينجا است كه مسئلۀ آزادي انسان، مسئلۀ حزب آگاه، تشكل آگاه و باالاخره انسان آگاه در تاريخ به نمايش گذاشته ميشود.**

**در تئوري نيروهاي مولده بصورت كامل نقش انسان آگاه نفي ميشود، نقش سازمان انقلابي نفي ميشود. سازمان انقلابي، سازمان آگاه، بايد فقط كيفيت تسجيل كنندۀ وضع موجود را داشته باشد، در مقابل وضع موجود كنوني بايد سجده كند وليكن نمي تواند اين وضع را تغيير دهد. توده ها فقط ميتوانند در متن وضع موجود كنوني حركت بكنند ولي ما قادر نيستسم كه توده ها را تنظيم كنيم و احياناً تغيير بدهيم اين توده ها را. اين تجاوز يا پيشرفت و ترقي يكي از نقاطي است كه تئوري نيروهاي مولده در تضاد مطلق با اين قضيه قرار دارد.»**

**به اين صورت استادان اعظم تازه انديشان در اقتصاد عبارت اند از برنشتين، كائوتسكي، ترتسكي، ‌خروشچف و تين هسيائوپينگ كه البته "رهبر" پاس رفاقت را نگاه ميدارند و تين را، "رفيق" تين را، در رديف آنهاي ديگر قرار نميدهند. البته درين رابطه "رهبر صاحب" بحث فلسفي دارند نه بحث اقتصادي و ميگويند اگر تين در رديف ديگران قرار داده شود خلط تضاد ها صورت ميگيرد و اين درست نيست. ولي البته اين فقط ظاهر قضيه است، مگر در اصل اين مسئله نيز مربوط به بحث هاي اقتصادي است. مسئله مربوط به "تئوري خط تداركات" است و مربوط به "انعطاف سياسي معروف" كه البته آنهم پايۀ اقتصادي دارد. رابطه بين تئوري نيروهاي مولده و"تئوري خط تداركات" و مسئلۀ انعطاف سياسي معروف چگونه بايد مورد بررسي قرار بگيرد؟ به شيوۀ "دموكراتيزم استوار"؟؟!**

**3- در ساحه فلسفي :**

**لنين در جزوه ماركسيزم و رويزيونيزم در مورد تمايلات فلسفي رويزيونيستها چنين مي نويسد:‌**

**«رويزيونيزم در رشتۀ فلسفه بدنبال علم پروفيسور مآبانۀ بورژوازي ميرفت. پروفيسورها بسوي كانت رجعت ميكردند. رويزيونيستها هم بدنبال نئوكانتيستها كشيده ميشدند. پرفيسورها هزار بار سفسطه هاي كشيشي را عليه ماترياليزم فلسفي تكرار ميكردند، رويزيونيست ها هم با تبسم اغماض آميز زير لب (كلمه به كلمه طبق آخرين هندبوك) زمزمه ميكردند كه ماترياليزم مدتها است رد شده است. پروفيسور ها با دادن لقب سگ مرده به هگل او را مورد تحقير قرار ميدادند، در حاليكه خود شان ايدآليزمي راترويج مي كردند كه هزار بار پست تر و مبتذلتر از ايده آليزم هگل بود. پروفيسورها با نظر حقارت به دياليكتيك مي نگريستند. رويزيونيست ها هم از پي آنها در منجلاب لوث فلسفي غوطه ورشده "اولوسيون ساده و آرام"‌را جاگزين دياليتيك زرنگ و انقلابي ميكردند. پروفيسورها در مقابل دريافت مستمري دولتي خود سيستم هاي ايده آليستي و "‌انتقادي" ‌خود را با فلسفۀ رايج قرون وسطائي (‌يعني يزدان شناسي) دمساز ميكردند. رويزيونيستها هم خود را به آنها نزديك كرده كوشش داشتند مذهب را "كار خصوصي" اشخاص كنند، منتهي نه در مورد دولت معاصربلكه در مورد حزب طبقه پيشرو.»**

**قبلاً در مورد موضعگيري محفل چهار گروه متحده در قبال مذهب گفتيم كه اين محفل مذهب را به عنوان ايدئولوژي رهنماي عمل مبارزات جاري سياسي توده ها قبول داشت و به آن ارج مينهاد؛‌ مسئله جمهوري اسلامي را نه تنها در سطح جبهۀ متحد ملي (‌مبارزات ملي – دموكراتيك) بلكه در سطح سازماني يعني در قلمرو مبارزات سوسياليستي نيز مطرح ميكرد و به اين صورت نه تنها بر آمد مستقل كمونيستي در مبارزات جاري مورد قبول اين محفل نبود، بلكه حتي خواست هاي ملي – دموكراتيك را نيز در لفافۀ مذهب راديكال ومترقي ميپيچاند و مرز ايدئولوژيك طبقۀ كارگر را با ايده آليزم مذهبي از بين ميبرد.**

**به گفته هاي تازه انديشان در كنفرانس توجه نماييم:**

**«ما گروه تحقيقاتي نيستيم بلكه عناصر انقلابي و ميهند وست يك ملت مسلمان ميباشيم كه كشور شان تحت اشغال امپرياليزم شوروي است.**

**آنها – منظور "چپ سنتي" است – عملاً به نقش مردم، شعارها و خواسته هاي واقعي آنها ارزش قايل نيستند. اين افراد هنوز نميدانند كه پس از تجاوز روس به افغانستان تحت لواي كمونيزم مقاومت ملي مردم ما تحت لواي اسلام عليه آن بر پا گرديد.**

**عمل مبارزاتي مردم نشان ميدهد كه اسلام مردمي نقش رزمنده و سازنده اي عليه استعمار گران داشته است. اين عنصر فرهنگي دير پا بدون ترديد تا ساليان درازي در تعيين هويت ملي مردم ما نقش بازي ميكند ... ما انقلاب را نقش توده هاي مردم در سرنگوني استعمار و ارتجاع ميدانيم و منحيث عناصر انقلابي و ملي مؤظف به انعكاس خواسته هاي عيني نيروهاي انقلاب و شكل دادن آن دريك مسير مترقي هستيم.‌**

**جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع مطابق به تمام فقراتي كه در فصل سياست داخلي آن تذكر داده شده يك جمهوري دموكراتيك است كه بر مبناي پرولريسم سياسي و تفكيك قوا بوجود ميآيد. اين نوع جمهوري دموكراتيك نياز عاجل طبقات انقلابي و پيش شرط هر فرآيند انقلابي آينده است.»**

**اينطور است!؟ رويزيونيستها كوشش داشتند مذهب را در داخل حزب طبقۀ پيشرو كار خصوصي اشخاص بسازند، ولي براي "تازه انديشان" ما جمهوري اسلامي مردمي نيازعاجل طبقات انقلابي و پيش شرط هر فرآيند متعالي بعدي است. به اين ميگويند رويزيونيزم به توان دو.**

**جمهوري اسلامي مردمي يك جمهوري دموكراتيك است؟ اينها از دموكراسي چه چيز را درك ميكنند؟؟ خواست جدائي دين از دولت يعني اينكه مسايل ديني كار خصوصي افراد گردانيده شود و مذهب و عقايد مذهبي مردم در بازي هاي سياسي مورد استفادۀ نيروهاي ارتجاعي قرار نگيرد، يكي از اساسي ترين و ابتدائي ترين خواست هاي دموكراتيك است. آنگاه نظام مورد خواست "تازه انديشان" كه حتي اين خواست ابتدائي دموكراتيك را مدنظر ندارد، ‌نه تنها دموكراتيك است، بلكه نيازعاجل طبقات انقلابي و پيش شرط هر فرآيند متعالي بعدي نيز هست!؟ ايراني ها به اين ميگويند چاخان!!**

**اما در مورد جانشين ساختن " اولوسيون ساده و آرام " بجاي دياليكتيك زرنگ و انقلابي بايد گفت كه آنچه جنابان در مورد نقش نيروهاي مولده و نفي كامل حز ب پيشرو و طرح مسايل دموكراسي، اومانيزم و... طرح مينمايند در قسمت ساختمان سوسياليزم كاملاً اولوسيون ساده و آرام بجاي دياليكيتيك زرنگ و انقلابي برايشان مطرح است.**

**اگر رويزيونيستهاي مورد بحث لنين بر اساس رجعت پروفيسورها بسوي كانت بدنبال نئوكانتيستها كشيده ميشدند؛ "تازه انديشان" ما هم در مورد نحوۀ برخورد با مسئلۀ ايدئولوژي و ايجاد سيستم ايدئولوژيك به همان ورطۀ هولناك اگنوستيسيزم در غلطيده اند. كانت گفته بود: «‌در همه چيز شك دارم، اما درين شك ندارم كه شك دارم، پس من هستم.» "تازه انديشان" ما هم دليل وجود شان همان شك داشتن شان اسـت. قـيـوم قـنـدهـاري نـيـسـت، واصـف**

**باختري نيست، چون اينها به ارتجاع تسليم شدند؛ ولي اينها هستند چون كه شك دارند؟؟!**

**براي اينها متد صحيح و انقلابي كه آميخته با شك علمي باشد مطرح است!! اينها مخالف ماركسيزم- لنينيزم نيستند بلكه از موضع شك علمي به اين مكتب برخورد ميكنند. ازين رو اينها معترف اند كه: «بسياري مسايل را جواب گفته نميتوانيم و بايد هم جواب نگوئيم.» به همين سبب اينها حامل "آگاه" تاريخ اند؛‌ حامل "آگاه" اگنوستي سيست؟؟!**

**بنا بر همين واقعيات انكار ناپذير تاريخي است كه تئوري اجتماعي و سياسي اعلام مواضع نه بر حسب الگوهاي متداول قبلاً پذيرفته شده بلكه با رجوع به جامعه و بيرون كشيدن رهنمود هاي سياسي از درون آن بوجود آمده است!!**

**هميشه همينطور است. اگنوستيسيزم و امپريزم قرابت بسيار نزديكي باهم دارند . به همين سبب است كه برخورد اينها نسبت به مسايل ايدئولوژيك برخوردي است انقلابي و آزاد!! "«انقلابي بدان جهت كه هيچگونه تعبدي را پذيرا نيست يعني آزاد است.» اينها هيچگونه تعهدي ندارند، چه به هيچ نصي قبل از تحقيق و پژوهش تاريخي و عيني آن تحقيق و پژوهش امپريك اتكاء نميكنند. و باالاخره پيروان اين "مشي انقلابي و ملي" نه تنها نقايص كوچك بلکه اشتباهات جدي را نيز متحمل و حتمي ميدانند. البته نه صرفاً اشتباهات جدي، بلكه اشتباهات بزرگ از نوع اشتباهات بزرگ سخي و پيكار نيز حتمي است (‌اشتباه بزرگ، طبق نظر كنفرانس).**

**آيا رويزيونيسم مطروحۀ آشكار در كنفرانس، فقط و فقط همانوقت متولد شد؟‌ نه. علي الرغم خجالتي بودن اين ايدئولوژي و هميشه در تاريكي عمل كردنش طبق گفتۀ رهبر صاحب؟! ما نشانه هاي كاملاً واضح و آشكار اين رويزيونيزم را در اسناد قبلي سازمان ميبينيم، به خصوص در اسناد دوران تسلط اين مشي يعني در اسنادي كه بين پولينوم دوم و ضربت ماه اسد 60 بيرون داده شده. اين اسناد را مورد مطالعه قرار ميدهيم**

**بررســي نداي آزادي دوره اول**

**1 – مقالۀ "در رابطۀ بقاء و مبارزه" شماره پنجم و ششم دوره اول**

**چگونگي برخورد در مورد بقاء و مبارزه، سكون و حركت، ثبات و تحول و همگونی و تضاد در واقع مرز بين ديالكتيك و متافيزيك را مشخص ميسازد. در حاليكه متافزيك بقا، سكون، ثبات، و همگونی را اصل و مبارزه، حركت و تحول را فرع بر آنها ميداند، ديد دياليكتيكي بر اصالت مبارزه، حركت، تحول و تضاد باورمند است.**

**مقاله از مبارزه آغاز ميكند:**

**«زندگي يعني مبارزه... تاريخ انسان تاريخ مبارزۀ او است با طبعيت و تاريخ، كشمكش او است با انساني كه در بندش كشيده است. و اين دوازهم جدائي نا پذير است.»**

**مقاله مستقيماً به قسمت دوم يعني تاريخ كشمكش انسان با كساني كه در بندش كشيده است وارد ميشود. سبك بيان نويسنده به سبك بيان ارسطو و ابن سينا شباهت دارد. مقاله از حاكميت و محكوميت و از حاكم و محكوم در طول تاريخ صحبت مينمايد. با اين ديد به تاريخ بشري نگاه كردن و به اين صورت مسايل تاريخي جوامع بشري را به بحث گرفتن آشكارا خلاف منطق ماترياليزم تاريخي است. حاكميت چيست و محكوميت كدام است؟ بقول معروف"المعني في بطن الشاعر".**

**«بقاي اين دو سيما – حاكم و محكوم - در كنار هم همانطور ناگزير است كه مبارزۀ اين دو باهمديگر. مبارزۀ هريك ازين دو چهره در تاريخ بشر بر شيرازه جداگانه پيوند يافته است. در حاليكه مبارزۀ اين دو قدرت صف كشيده در برابر هم نسبي است بقاي يكي از آنها مطلق است. زيرا مبارزه عاقبت به سر انجام محتوم خويش قدم ميگذارد ...»**

**به اين ميگويند دياليكتيك پويان؟! (‌بقول تازه انديشان در كنفرانس سرتاسري)‌. مبارزه بين حاكم و محكوم بين دو چهره متضاد تاريخ بشري نسبي است . ولي از آنجائيكه مبارزه عاقبت به سر انجامي محتوم قدم ميگذارد بقاي يكي از آنها مطلق است و اين مطلقيت بقا هم نصيب محكوم . ولي:**

**«اين مطلق بودن دليل ثابت ماني و ماندگاري محكوم به همان حالت و چگونگي نخستينش پنداري واهي وغير واقعي است. جوهر و اصالت محكوم عصاره اش را در بقاي نسل متكامل تر محكوم فرو مي ريزاند و ازين شرايط نوين در مقابل محكوم دامن ميگسترد.»**

**حالا كه اين معني مطلق بودن را هم دانستيم بايد درك كنيم كه اين مطلق بودن مربوط به جوهر و اصالت محكوم است نه مربوط به مسايل عرضي و فرعي.**

**«چهرۀ محكوم همان نيست كه بوده است.»**

**ولي جوهر و اصلش همان است و لذا:**

**«آنچه پايدار و پابرجاي، استوارانه تاريخ را بدوش ميكشد بازهم چهرۀ محكوم است و بدينگونه در كاروان پيشرفت جامعۀ انساني بقاي محكوم كه توسط مبارزۀ پياپي او تجسم يافته مطلقيت خويش را هميشگي ميسازد.»**

**مبارزه بخاطر بقاي محكوميت؟! بقاي محكوم توسط مبارزۀ پياپي او تجسم يافته و مطلقيت خويش را هميشگي ميسازد؟؟! مبارزۀ پياپي بخاطر بقاي محكوميت، آنهم محكوميت مطلق و هميشگي؟! محكوم اين مقاله بي عقل است يا نويسنده اش؟؟؟ بقاي محكوم مطلقيت خويش را دائمي ميسازد زيرا:**

**«اين شكستها اگر در مرحله اي از تاريخ مطلق است پيروزي هاي هر نوبت از شكست محكوم نسبي است.»‌**

**«... مبارزه شكست مبارزه شكست در تداومش پيروزي مطلق محكوم را در برابر سيماي تاريخي هر مرحله حاكم به همراه دارد.»**

**پيروزي ها نسبي است، شكستها مطلق است. شكست، شكست، سرانجام پيروزي مطلق محكوم. ضد و نقيص گوئي يا نشانۀ آشكاري از "‌دياليكتيك پويان تازه انديشان"!!**

**مقاله نويس از مبارزۀ افقي حاكم براي بقايش حرف ميزند. اين زبان، زبان "اجنه" است. مبارزه افقي، مبارزه عمودي و لايد يكي هم مبارزه مايل . شايد مبارزۀ عمودي عبارت باشد از مبارزه به شيوۀ دگماتيستي (طبق تقسيمات رهبر)‌، مبارزه افقي عبارت باشد از مبارزه به شيوه ليبراليستي و مبارزۀ مايل هم عبارت باشد از مبارزه به شيوۀ دموكراتيك استوار، يعني "سنتز" افقي و عمودي؟؟! بهر حال ما معني دقيق اين مبارزۀ افقي را ندانستيم!!**

**وقتي «مبارزۀ افقي حاكم براي حفظ بقايش» مورد تحليل و ارزيابي قرار ميگيرد آشكارا عليه انترناسيوناليسم پرولتري موضعگيري ميشود. به اين قسمت مقاله توجه نماييد:**

**«ولي تاريخ چند دهۀ اخير مبارزۀ افقي، كشورهاي پيشرفته را به حدي از اعتلايش رسانده است كه محكوم كشورهاي پيشرفته براي محكوم كشور عقب نگداشته شده در حكم حاكم درجه دومي در آمده است. حاكم جهاني توانسته است هرچند براي مدت نه چندان دير محكوم كشور پيشرفته را بر خواني بنشاند كه غذايش از نتيجۀ تلاش صعب كشورهاي جهان سوم تهيه شده است و اين امر را توانسته است طوري براي محكوم اين كشورها عملي موجه و در خور طبع نمودار كند كه هنوز هم كه تا هنوز است محكوم كشور پيشرفته درين اغواي پرنگار هر شب خواب راحت خود را فارغ از هر نوع دغدغه و اطلاعي از رنج بي پايان محكومين اين كشورها حاصر نيست برهم زند.»**

**محكوم كشور پيشرفته (كشور پيشرفتۀ سرمايه داري)‌ خواب راحت دارد، آنهم هر شب!! از رنج بي پايان محكومين كشورهاي جهان سوم اطلاعي ندارد و از هر نوع دغدغه ای فارغ است.‌ اينست مفهوم محكوميت در كشورهاي پيشرفته؛‌ پس زنده باد چنين محكوميتي!؟**

**مقاله نويس از كشورهاي جهان سوم زياد حرف ميزند. جناب "رهبر"‌ميگفت كه من وقتي به اصطلاح جهان سوم در نداي آ‍زادي برخوردم به رفقا نوشتم كه: «جهان سوم يعني چه؟‌ نكند كه ما هم فردا داكتر فيضي داشته باشيم.» كه البته منظور خودشان بوده اند.**

**سحر "صاحب" در كنفرانس در بابت بيدردي و بي غمي كارگران كشورهاي پيشرفته سر مايه داري اينچنين بياناتي داشتند:**

**«حقوق و مزاياي اجتماعي كارگران به وي امكان ميدهد تا به سطحي از مصرف برسد كه در صد سال پيش به فكرش نميگنجيد... همچنان يك مسئلۀ تاريخي را سرمايه داري توانست كه جواب بگويد كه محروميت از وسايل مصرفي است كه در قرن يبست ارضا ميشود ... [زيرا كه] هيچگونه مانع سنتي در برابر خريد چيزي كه بشر امروزي به آن تمايل پيدا كند وجود ندارد و كافي است پول داشته باشد تا بخرد و مردمان زيادي داراي پول هستند. [به همين سبب است كه عدالت تامين گرديده و همه] طرف عصر به همان نحو مراجعه ميكنند،‌ همان روزنامه را ميخوانند، ‌به همان راديو گوش ميدهند، به همان سينمائي ميروند كه براي اعلي و ادني و روشنفكران و كودك و بيسواد مشترك است. باهم توليد ميكنند و تفريح ميكنند بدون اينكه پرسش و اعتراضي داشته باشند.»**

**پس بفرمايئد اينهم بهشت شداد؟!**

**ولی اگر چنين است، بايد شعار "‌پرولتارياي سراسر جهان متحد شويد " غلط باشد و انترناسيوناليزم پرولتري همچنان. لذا زنده باد ايدئولوژي ملي انقلابي و زنده باد مشي مستقل ملي و انقلابي و در تداومش سردادن شعار ابلهانه ای که بنیادگرایان شیعه بر دیوار یک مکتب نوشته اند: «مرگ بر كارگر! مرگ بر دهقان! مرگ بر خلق! زنده باد مجاهدين مسلمان! ياعلي مدد!!؟**

**نويسنده مقاله پيشتررفته و مي نويسد :**

**«باري حاكميت هائيكه تا اكنون بدست محكوم در تاريخ فراچنگ آمده است حاكم محكوم شده را به چهره ديگر بر مسند فرمانروائي از دست رفته اش واپس نصب كرده است. اين امر خواه بخاطر به افقي كشاندن مبارزه حاكم جهان خواه به دليل سـرنگون سـازي يك رخۀ حاكميت هاي حاكم از طرف احزاب سياسي محكوم صرفاً در ساحه سياسي و هم بخـاطـر برتري اجتماعي و فرهنگي تاريخي حاكـم و خواه به دلايل ديگري كه از حوصلۀ اين مقال بيرون است حادثه و رويداد نوي است در تاريخ مبارزه و بقاي حاكم و محكوم بخصوص در پيدائي اشكال تازه تر ميان اين دو كتلۀ عظيم انساني.»**

**اگر حاكيمت هائيكه تا كنون بدست محكوم در تاريخ فراچنگ آمده است حاكم محكوم شده را به چهرۀ ديگر بر مسند فرمانروائي از دست رفته اش واپس نصب كرده است، چرا اين قضيه حالا حادثه و رويداد نوي باشد؟ ‌بقول نويسنده، محكوميت محكوم هميشگي و مطلق بوده است و لذا حادثۀ فعلي هم كدام تازگي ندارد. بهر حال اين پروگراف دوجمله دارد كه جمله اول آن با جمله دومش در تضاد قرار دارد.**

**درين مورد آرام "صاحب" هم در كنفرانس بياناتي داشتند:**

**«تاريخ يك مطلب ... را نشان ميدهد و آن اينكه با بقدرت رسيدن ... جنبشهاي انقلابي در رأس دولت، آنـهـا ديـر يـا زود به بيداد گري و پايمال نمودن آرمانهاي نخستين خود آغاز نموده اند.»**

**در جاي ديگري از مقاله چنين ميخوانيم:**

**«بهر حال انسان امروز در برزخ مبارزۀ انسان محكوم قرار دارد. در برزخ گذاشتن از دوزخ "حاكم محكومي". دنياي وسيعتري در برابر انسان بساط بر گسترده وعبور ازين برزخ شاق ترين، رنج آورترين و بلاهت خيز ترين دوراني است كه سپيدۀ كاذب را، كه طلايه دار سپيده صادق است، با پيام مرغ پيام آور زمان به فغان واداشته است و اين فغان مرغ پيام آور زمان در هرجاي دنيا بگوش همه محكومين تاريخ معاصر رسيده است.»**

**"برزخ" سردِ سرد است، مثل تازه انديشي ،‌ مثل ايدئولوژي ملي انقلابي،‌ مثل مشي مستقل ملي و نويسنده برزخ را با "پل صراط" عوضي گرفته است. شرط گذاشتن از دوزخ (كه بايد گذشتن باشد) عبور از "پل صراط" است و نه عبور از "برزخ". "برزخ" قبل از "دوزخ" و قبل از "پل صراط" و قبل از "قيام قيامت" است. وقتي "قيام قيامت" بر پا شود، مردمان ديگر از "برزخ" سردي و كرختي گذشته اند. سپس "پل صراط" مي آيد و موقع محاسبه. آنهائي كه محاسبۀ شان پاك است و باك شان نيست از "پل" ميگذرند و به "بهشت موعود" قدم ميگذارند. ولي آنهایي كه حسابهاي شان "خدشه دار" است از "پل" پائين مي افتند و به "قعردوزخ" سرنگون مي شوند. به اين صورت است كه "سرخ رويان" به بهشت ميروند و "سياه رويان" به "جهنم" و "خاكستري رويان" هم در "پل" آويزان مي مانند؟؟!!**

**بايد از نويسنده پرسيد كه: «محكوم كشور پيشرفته، كه در اغواي پرنگار،هرشب خواب راحت خود را فارغ از هر نوع دغدغه و اطلاعي از رنج بي پايان محكومين كشورهاي عقبمانده حاضر نيست برهم زند.» مي تواند فغان مرغ پيام آور زمان را بشنود؟؟‌ قبل از سپيده صادق و در سپيده كاذب؟ مي تواند اين موقع شب از خواب بيدار شود؟؟**

**اما در مورد سپيدۀ كاذب و مرغ پيام آور زما ن و به فغان آمدنش در سپيده كاذب؟‌ يعني كه هنوز شب است، سپيده دميده ولي اين سپيده كاذب است؛ عصر"عصر امپرياليزم و انقلابات پرولتري" نيست بلكه "عصر امپرياليزم" است.‌ ماركس و انگلس مرغان پيام آور زمان قبل از سپيدۀ صادق به فغان آمدند و انقلابيون قرن نزده كه نمونۀ درخشان شان كموناردهاي پاريس اند، در شب جنگيدند و شكست خوردند. لنين قبل از سپيدۀ صادق پيامش را فغان كرد و انقلابيون بلشويك در شب جنگيدند و سر انجام شكست خوردند. مائوتسه دون و کمونیست های چین سراسر خاك پهناور چين را وجب به وجب در نورديدند و جنگیدند، ولي چون شب بود در فرجام شكست خوردند و ديگران همچنان .**

**سپيدۀ كاذب طلايه دار سپيده صادق هست ولي هنوز شب است و در شب مسير مشخص و روشن شده نميتواند. انقلابيون تا حال در تاريكي جنگيده اند!؟**

**"تازه انديشان" در كنفرانس ميفرمودند كه:**

**«سرمايه داري هنوز قابليت بقا و دوام دارد. ديگرگوني تكنيكي، معجزۀ توليد، معجزه مصرف، جدائي مديريت از مالكيت و ... براي سرمايه داري قابليت بقاء و دوام بخشيده است.»**

**تفاوت فقط همين قدر اسـت كه نويسـنده به زبان اجنه حرف ميزند و سحـر و آرام صریح و روشن. اما مـرغ بيچـاره فغان سربدهد يا ندهـد صبح كه شـد هوا روشن ميشود و مسير و طريقت مشخص. مرغ پيام آور فقط و فقط ميتواند حيثيت پيام آوري را داشته باشد و در دير آمدن و زود آمدن صبح نقشي ندارد. اين يعني تئوري نيروهاي مولده. "تازه انديشان" در كنفرانس ما را از انسانيت خارج كردند و نويسندۀ مقاله ما را "مرغ" پنداشته است، حد اقل اگر "شير" و "پلنگ" هم فكر ميكرد باز هم غنيمت بود!؟‌**

**ماركس و انگلس هر قدر پيام زمان را فغان كردند صبح ندميد، چه سپيدۀ كاذب را سپيدۀ صادق پنداشته بودند. انقلاب زودرس اروپا به نتيجه نرسيد و باالاخره انگلس بعد از يك عمر فغان پيام در اواخرعمرش خسته شد و نوشت: «تاريخ بما حق نداد» يعني كه شب هنوز شب است. سحر "صاحب" درين بابت در كنفرانس بيانات مفصلي داشتند و بقول "رهبر" در باب اين "طعنه بيني" با طمآنيه و وقار صحبت كردند.**

**و ديگران لنين، استالين، مائوتسه دون و .... همگي پيام زمان را فغان كردند و فغان كردند تا باالاخره سرهاي شان تركيد و شب هنوز شب ماند.**

**پس زنده باد سوسيال دموكراسي اروپا كه حاضر نيست قبل از سپيدۀ صادق مردم را بي جهت از خواب بيدار كرده و مزاحمت ايجاد نمايد!**

**گفتيم كه نويسندۀ مقاله ما را مرغ پنداشته است، آنهم مرغ خسك، چه مرغ خسك سپيدۀ كاذب را صبح ميپندارد و فغان بر مي آورد. ولي مرغ كلنگي با دميدن صبح صادق آواز سر ميدهد. سحر "صاحب" در كنفرانس ادعا داشت كه ماركسيست لنينيستها سپيدۀ كاذب را صبح ميپندارند، ولي آن ها خود كلنگي هستند:**

**«واي چه بسا كه ماركس اصلي خدا ناكرده از طرف ما معرفي شود يكبار.»**

**و همچنان آرام "صاحب":**

**«از بين رفتن مناسبات اجتماعي مبتني بر استثمار يا موفقيت انقلاب اجتماعي امري نيست كه فقط با يك قيام عليه اين مناسبات تحقق پذيرد. پيروزي يك انقلاب اجتماعي وابسته به شرايطي است كه ميتواند بصورت فراز معيني از رشد نيروهاي مولدۀ مادي و انساني در مرحلۀ معيني از روند انكشاف اجتماعي جامعۀ انساني فراهم آيد.»**

**پس تا زماني كه اين فراز معين سپيدۀ صادق سر نرسيده است آنها ميخوابند و ديگران را هم از خواب بيدار نميكنند، چون آنها كلنگي هستند؟؟!**

**مبارزات انقلابی ضرورتی ندارد، سپيدۀ صادق كه دميد و صبح شد خود بخود روشني زياد ميشود و مردم همه از خواب بر ميخيزند .**

**پس حالا كه شب است بايد درشب زندگي كرد. زنده باد جمهوري اسلامي مردمي! پاينده باد شب! برقرار باد رنگ خاكستري!**

**و باالاخره:**

**«براي استعمار زده، گرماي آفتاب سرزمينش با گرماي چراغ دزد شب بطور بيمانندي قابل لمس است. با اينهم او باز تا دوراني كه عمق مخرب افكار بيگانه را هنوز در نيافته. ...»**

**درين رابطه به اين گفتۀ آرام "صاحب" توجه نماييد كه در كنفرانس بيان داشتند: «در برزخ ايدئولوژيهاي رنگارنگ وغيرمنطبق با شـرايط جامعـۀ ما ... تئوري سـياسـي ما نه بر حسـب الگوهاي متداول قبلاً پذيرفته شـده و طبعاً افكار بيگانه بلكه با رجوع به جامعه و بيرون كشيدن رهنمود هاي سياسي از درون آن بوجود مي آيد.»**

**پس زنده باد ايدئولوژي ملي انقلابي و مرگ بر انديشه هاي بيگانه كه يكي اش ماركسيزم لنينيزم است ؟!**

**اذان در سپيده كاذب با شب بيگانه است و گرماي چراغ شب جاي گرمهاي آفتاب را نمي گيرد. اكنون كه شب است بايد سياه بود بايد خاكستري بود ؟!**

**آخرین قسمت این سطور به تاریخ 5/1/1365 به رشتۀ تحریر درآمد.**

**نـــــوت: قسمت دوم مقالۀ مورد بحث باقيمانده بود و بعلت متوقف شدن نشرات نداي آزادي دورۀ اول مدتهاي زيادي به رشته تحرير در نيامد تا اينكه "تازه انديشان" در كنفرانس مقاله را كاملاً تشريح كردند. البته در پراتيك، نويسندۀ مقاله مندرجات نوشته اش را در رابطۀ پروتوكولي با دولت مزدور به معرض امتحان قرار داد؟؟**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**تذكر لازم- قسمت های اول تا پنجم " پاسخ ما به دشنامنامه رهبر وشركاء " در زمان فعالت بخش غرجستان "ساما" و قسمت های ششم، هفتم و هشتم آن، که سطور بعدی ان سند را در بر میگیرد، در زمان فعالیت هستۀ انقلابی کمونیست های افغانستان پخش گردیده بود.**

**2 - بررسي مقاله "‌فرهنگ آزادگان و فرهنگ بردگان " شماره پنجم و ششم ندای آزادی:**

**مقاله قبل از عنوان نقل قولي دارد از تذكرة الاولياي شيخ عطار – باب 43: «... و گفت به حقيقت آزادي نرسي تا از عبوديت بر تو هيچ مانده بود...» متأسفانه كه صفحه و سطر نقل قول مشخص نگرديده است تا مشتاقان شيخ عطار عليه الرحمه ميتوانستند به آساني اين نقل قول گرانبها را در خودش پيدا كنند. اين اولين انتقاد جدي بر مقاله ومقاله نويس! ؟**

**گذشته از اين انتقاد جدي!؟‌ مايه خوشوقتي است كه حد اقل صحبت از برزخ و سردي و گرمي نيست و بساط بساط شيخ عطار عليه الرحمه است با عطرهاي خوشبو كه باعث انبساط خاطر است. البته شاگرد خوب شيخ عطار عليه الرحمه!؟‌ يعني نويسنده مقاله نيز بايد نشاني و مايه اي از استاد عاليقدر داشته باشد. ببينيم در دوكان عطاري شاگرد شيخ عطار عليه الرحمه چه عطرهاي خوشبوئي به مشام ميرسد!!؟‌**

**«... كار براي انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نيست زيرا انحصارات غول پيكر جهان محصول كارش را از او مي ربايد، بر باروري معنوي و شخصيتش صدمه مي زند و رفته رفته از او سلب آزادي وهويت و شخصيت ميكند و اين عبوديت اقتصادي در فرجام علت العلل عبوديت فرهنگي را باعث ميگردد كه سرآغاز از خود بيگانگي انسان است...»**

**«كار براي انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نيست.» براي انسان تاراج نشدۀ جهان سوم چطور؟ از جملات بعدي مقاله بر ميآيد كه نويسنده موجوديت انسان تاراج نشده در جهان سوم را قبول ندارد و در نظر وي تمامي انسانهاي "جهان سوم...‌" ‌انسانهاي تاراج شده هستند، هم كارگر و بزرگر اين جهان و هم فیودال و سرمايه دارش. بيچاره فئودالان و سرمايه داران ..."جهان سوم" كه از كارشان لذت نمي برند!؟**

**گذشته از اينها همينكه انساني مورد تاراج قرار گرفت چنين نيست كه بصورت اتوماتيك كار ديگر برايش لذت آور نباشد. انساني كه بر موقعيت تاراج شده اش واقف نيست در حالتي كه مورد تاراج قرار مي گيرد از كارش لذت مي برد و اين حالت فقط و فقط وقتي از بين ميرود كه اين انسان برموقعيت واقعي اش آگاهي حاصل كند. دهقان زاده ايكه برموقعيت طبقاتي خود آگاه نيست نه تنها از جنگيدن به نفع فئوداليزم لذت مي برد بلكه داعيه رفتن به بهشت را درصورت كشته شدن نيز در سر مي پروراند. نمونه زنده ديگرش خود نويسنده است كه به تطهير فئوداليزم و بورژوازي در "جهان سوم" مي پردازد. آيا نوشتن اين مقاله براي نويسنده لذت آور نبوده است؟‌ حتماً لذت آور بوده است زيرا اگر چنين نمي بود زحمت مطالعه تذكرة الاولياي شيخ عطار عليه الرحمه را برخود هموار نمي كرد!؟**

**براي نويسنده مقاله آگاهي وعدم آگاهي بر موقعيت اجتماعي اهميت ندارد و صرفاً موجوديت عيني انسان تاراج شده كفايت مي كند. اين در آخرين تحليل يعني اكونوميزم و باالاخره دنباله روي از جنبش خود بخودي: "جنبش همه چيز – هدف غائي هيچ". وقتي صرفاً موقعيت مشخص واقعي انسان به عدم لذت‌آوري كارش منجر شود و نقش آگاهي به هيچ گرفته شود هرحركت اين انسان تاراج شده بصورت اتومات از آن موقعيت واقعي سرچشمه مي گيرد و لذا مورد تائيد است. اين يعني پوپوليزم و تائيد دربست حركت توده ها ولو اين توده‌ها بخاطر منطقه شان طرفدار ارتباط با دولت باشند.**

**«كار براي انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نيست.» براي انسان تاراج شده جهان دوم و "جهان اول" كار لذت آور است‌؟ در آنجا تاراج شده هایي وجود ندارند!! اين را هم نويسنده مقاله "در رابطه بقا و مبـارزه" بيـان داشته است و هم سحر صاحب در"كنفرانس سرتاسري".**

**اما چرا كار براي انسان تاراج شده جهان سوم لذت آور نيست؟ زيرا كه «انحصارات غول پيكر جهان محصول كارش را از او مي ربايد.» في الواقع ميتوان درك كرد كه از نظر نويسنده چنين ربودنهائي در كشور هاي "جهان دوم" و "جهان اول" وجود ندارد و لذا تئوري ارزش اضافي ماركس كه ميگويد قسمتي از محصول كاركارگر در هرحالتي از طرف بورژوازي بصورت ارزش اضافي ربوده مي شود نادرست است.**

**انحصارات غول پيكر جهان محصول كار انسان جهان سوم را مي ربايد و لذا كارش لذت آورنيست. ولي اگر بجاي انحصارات غول پيكر، فئوداليزم سگ پيكر و يا بورژوازي روباه پيكر غير انحصاري محصول كار انسان جهان سوم را بربايد اين انسان از كارش لذت خواهد برد؟ قبل از آنكه پاي انحصارات غول پيكر جهان به اين كشور ها برسد در تحت حاكميت فئوداليزم چنين لذتي وجود داشت ‌ از نظر نويسنده مقاله بايد چنين بوده باشد.**

**«انحصارات غول پيكر جهان .... بر باروري معنوي و شخصيتش صدمه مي زند و از او سلب آزادي، هويت و شخصيت مي كند.» انحصارات غول پيكر جهان فقط و فقط در كشورهاي جهان سوم به اين اعمال زشت مبادرت مي ورزد؟ در كشورهاي سرمايه داري پيشرفته بر باروري معنوي و شخصيت انسان ها صدمه نمي زند و از آنها سلب آزادي و هويت و شخصيت نمي كند؟‌ سحر صاحب در "كنفرانس سرتاسري ساما" مي گفت كه: «در كشورهاي پيشرفته سرمايه داري كارگر و ميليونر به يك سينما مي روند.» و لابد در چنين سينماهائي لوژ بالا و لوژ پائين وجود ندارد؟‌**

**«اين عبوديت اقتصادي عبوديت فرهنگي را باعث مي گردد كه سرآغاز از خود بيگانگي انسان است.» پس از خود بيگانگي صرفا بعد از باز شدن پاي انحصارات به كشورهاي "جهان سوم" بوجود آمده است و قبل از آن تمامي انسانهاي اين كشورها خود آگاهي داشته اند!؟‌ اين خود آگاهي شبيه خود آگاهي تازه انديشان بوده است. تازه انديشان در "كنفرانس سر تاسري ساما" گفتند كه: «برنامه شان را آگاهانه بنام اعلام مواضع مسمي ساخته اند.»**

**«امروزه با وجود امكانات مثبت طبيعي جهان به بدترين تقسيم بندي ژئوپوليتيك تقسيم شده است. ميتوان گفت 700 ميليون انسانها در كشورهاي ثروتمند % 85 توليد جهان را در اختيار دارند و بالا تر از2300 ميليون انسان يعني 3 / 2 (دوسوم) باشندگان زمين در كشورهاي فقير فقط از % 15 توليد جهاني استفاده ميكنند.»**

**محاسبات جالبي است. 2300 ميليون انسان دوسوم نفوس جهان است و لذا نفوس عمومي جهان مي شود 2300 + 1150 مساوي به 3450 ميليون. حالا 2300 ميليون % 15 توليد جهاني را در اختيار دارند و 700 ميليون ديگر هم % 85 ديگر را يعني سهم اين 2300 ميليون و 700 ميليون رويهم ميشود % 100 توليد جهاني. مجموعه اين دو كتله رويهم ميشود 3000 ميليون، در حالي كه نفوس جهان 3450 ميليون است. پس 450 ميليون نفوس جهان در توليد جهاني سهمي ندارند و اينها باشندگان جهان چهارم هستند كه به بعد چهارم جهان طبق فرضيه نسبيت انشتين مربوط مي باشند!!؟ آرام صاحب در "كنفرانس سرتاسري ساما" گفته بودند كه ايدئولوژي آنها «ديالكتيك پويان را كه با همه دستآورد هاي عام طبيعي منطبق است همراه دارد.»‌**

**مقاله در ماه حمل و ثور سال 1360 بچاپ رسيده است. طبق احصائيه هاي جهاني نفوس آنوقت جهان در حدود4500 ميليون نفر بوده است. به اين صورت ميتوان به اين نتيجه رسيد كه 700 ميليون نفوس به كشورهاي ثروتمند (جهان اول و جهان دوم)،2300 ميليون نفوس به كشورهاي "جهان سوم"، 450 ميليون نفوس به كشورهاي "جهان چهارم" و 1150 ميليون نفوس باقيمانده به كشورهاي "جهان پنجم" (طبق فرضيه برنشتين بر وزن انشتين!!) تعلق داشته اند!!؟**

**«وجود امكانات طبيعي»؟ ولي برادر جان مسئله قبل از آنكه مربوط به امكانات مثبت طبيعي باشد مربوط به امكانات مثبت علمي و تخنيكي است كه توانسته است امكانات طبيعي را به امكانات مثبت قابل استفاده براي بشريت مبدل گرداند. گذشته از آن مسئله مربوط به امكانات مثبت توليدي در مجموع است نه صرفا امكانات مثبت طبيعي.**

**نويسنده مقاله به ادامه اين احصائيه گيري دقيق ژئوپوليتيكي از بشريت وابسته و ملل فقير آنچنان بصورت كلي حرف مي زند كه موجوديت تضاد هاي طبقاتي در كشورهاي جهان سوم نفي ميگردد و بشريت وابسته و ملل فقير بصورت يك كل واحد در مقابل انحصارات غول پيكر جهاني قرار داده ميشود. اين چنين است كه: «روشنفكران جهان سوم بايد اين حقايق تاريخي را درست درك كنند.» روشنفكران كه اين حقايق را درك كردند دنيا گل وگلزار مي شود و به اينكه خلق هاي "جهان سوم" اين حقايق تاريخي را درك كنند نيازي نيست، چه العوام كل انعام (تذاكرة الاولياي شيخ عطار باب 24 – صفحه 15 سطر دوم!!؟ - مآخذ توسط ما داده شده است.)**

**«دنياي آزاد كه روزگاري خود را قافله سالار تمدن جهاني ميدانست ديريست كه به نهادهاي اجتماعي و اخلاقي خود بي اطمينان گشته است و آنرا با شك و ترديد مي نگرد و آينده اي برايش نمي بيند. فرهنگ رسمي غرب به انحطاط و بي ثباتي عجيبي دچار گشته است. دنياي غرب اكنون به يك بحران لجام گسيخته فرهنگي روبروست كه براي ملل فقير نمي تواند مدد گار رهائي و ثبات باشد.»**

**ملاحظه مي كنيد كه درج اصطلاح جهان آزاد در اعلاميه سازمان تصادفي نبوده است. دنياي آزاد يا «دنياي غرب كه روزي خود را قافله سالار تمدن جهان مي دانست اكنون .... براي ملل فقير نمي تواند مددگار رهائي و ثبات باشد.»**

**اكنون نمي تواند، ‌ولي قبلاً مي توانسته، چه «روزگاري خود را قافله سالار تمدن جهاني مي دانست» و البته در آينده نيز شايد بتواند اين نقش را بازي نمايد!!‌؟ چه وقت مي تواند اين نقش را بازي نمايد؟ وقتي كه ديگر به تجاهل عارفانه و توطئه مزورانه متوسل نشود! مثلا ميتران آدمي خوبي است – البته اگر تجاهل عارفانه و توطئه هاي مزورانه ژاك شيراك راحتش بگذارد مي تواند اين نقش را بازي نمايد.**

**«براي جهان سوم آفرينشي در زمينه فرهنگ پر ارزش است كه انسان را به استقلال، آزادي‌، آزادي انديشـه وعمـل برساند و تارهاي تنيده شدۀ عبوديت فرهنگي بيگانه را از دورادور كره مغزي اش دور سازد. يعني چيزيكه هرگز با سيستم اسارت بار انحصارات جهاني موافق نيست و حتي اين نوع طرز فكر را فكري خرابكارانه و قابل مجازات ميداند.»**

**اطلاعات بيولوژيكي نويسنده خيلي جالب است. عبوديت فرهنگي بصورت تارهائي دورادوركره مغزي پيجانده ميشود!!‌؟ ‌نويسنده مقاله مغز انسان را با كرم ابريشم عوضي گرفته است. برادر جان! عبوديت فرهنگي بصورت تارهائي دورادور كرۀ مغزي پيچانده نمي شود زيرا كه كرۀ مغزي(!؟)‌ دورادور خود جائي براي پيچانده شدن تارها ندارد. عبوديت فرهنگي در درون سلول هاي مغز نفوذ مي كند،‌ در بيرون نمي پيچد. در درون نفوذ ميكند، قشر را نمي پوشاند، درون را تسخير ميكند. براي رسيدن به آزادي انديشه و عمل صرفا كافي نيست كه بصورت قشري و ظاهري افكار مربوط به انحصارات جهاني دورانداخته شود بلكه بايد عميقاً سلول هاي مغزي و درون كره مغزي (!) از اين افكار تصفيه شوند، در غير آن «چيزي كه هرگز با سيستم اسارت بار انحصارات جهاني موافق نباشد و حتي اين طرز فكر را فكري خرابكارانه و مقابل مجازات بداند» بوجود نمي آيد، ‌بلكه تحت نام "تازه انديشي" كهنه ترين افكار و ارتجاعي ترين برداشت هاي فكري مربوط به انحصارات جهاني به نام افكار تازه و انديشه هاي تازه تبارز مي نمايد كه حاصل آن نه استقلال است و نه آزادي بلكه امضاي پروتوكول تسليمي به دشمن مي باشد.**

**گذشته از اينها كرۀ مغزي چه معني دارد؟ مگر مغز انسان گرد و كروي است ؟ البته مغز نويسنده شايد گرد باشد، مثل عقلش. مغز كه گرد بود، عقل هم گرد ميشود و از آن ايدئولوژي گرد، يعني ايدئولوژي ملي و انقلابي و شيوه تفكر گرد‌، يعني شيوه تفكر تازه انديشانه (!؟)‌ ميتواند تراوش نمايد!؟ به همين سبب است كه براي نويسنده صرفا آزادي انديشه و عمل در جهان سوم مطرح است. گوئي در"جهان اول" و "جهان دوم" (و همچنان در "جهان چهارم" و "جهان پنجم"!؟‌) اين مشكل كاملاً حل گرديده است.**

**«.... در شعاع روشني چنين وجدان رزمنده و شريفي است كه ميتوان اسارت چند قرنه را از ميان برد و زمينه را براي ايجاد سنت هاي تازه زندگي آماده ساخت، زيرا معيارهاي جهاني آزادي و دموكراسي اكنون در افق هاي تازه گام بر ميدارد. براي ما آزادي ملي و فرهنگ ملي مطرح است هرچند كه از ارزش هاي عالي جهان نيز نمي توانيم چشم بپوشيم...»**

**اين استدلالي است "تازه انديشانه". يكبار بخاطر اينكه معيارهاي جهاني ازادي و دموكراسي در افق هاي تازه گام برميدارد، بايد كه براي ايجاد سنت هاي تازۀ زندگي زمينه سازي شود و بار ديگر مسئلۀ قابل طرح، ‌آزادي ملي و فرهنگ ملي وانمود ميگردد و معيارهاي تازه تر جهاني آزادي و دموكراسي، به هرچند وغيره مربوط ميگردد.**

**در"كنفرانس سرتاسري ساما" هم تازه انديشان هينگونه تناقض گویي ميكردند. يكبار تیوري سياسي شان «نه برحسب الگو هاي متداول قبلا پذيرفته شده بلكه با رجوع به جامعه و بيرون كشيدن رهنمود هاي سياسي از درون آن» بوجود ميآيد و بار ديگر بزرگترين آرزويشان را اين مسئله تشكيل ميداد كه «بعد از جورشدن ابراز تشكيلاتي ساما» ‌برآيند و ميوه هاي پر بار بشريت و ميوه هاي پر بار جنبش نقادي بين المللي اش را بگيرند.**

**اينها ارتجاعي ترين افكار و منحط ترين شيوه تفكر را كه مربوط به همان "افق هاي تازۀ آزادي و دموكراسي" است و تازه ترين افقش افق يوروكمونيزم، بنام ايدئولوژي ملي و انقلابي و مشي مستقل ملي و انقلابي قاچاق مي كنند. ما چهره كريه انحصارات بين المللي را در پشت سر اين افكار به اصطلاح ملي به صراحت مشاهده مي كنيم. مثلا به اين جمله مقاله توجه كنيم: «دولت روس كه تا چند دهه قبل در حرف خود را از طرفداران صلح و مسالمت معرفي مي كرد...» منظور نويسنده از روس همان دولت شوروي بطور اعم است، چه شوروي سوسياليستي و چه شوروي سوسیال امپرياليستي. نويسنده عقيده دارد كه شوروي سوسياليستي خود را در حرف طرفدار صلح معرفي ميكرد و لنين و استالين شارلاتان هاي سياسي اي بوده اند كه حرف از صلح مي زدند ولي سياست تزار ها را تعقيب ميكردند. آيا اين طرز فكر هرگز با سيستم اسارت بار انحصارات جهاني موافق نيست؟ نه تنها عدم توافق مطرح نيست بلكه اين افكار مستقيما ساخته و پرداخته انحصارات جهاني است.**

**در ارگان مركزي سازمان آزاديبخش مردم افغانستان يعني سازماني كه طبق نياز مبرم طبقه كارگر كشور پيريزي شده است (؟) چگونه طرح اين مسايل قابل توجيه است؟! "رهبر" كه سينه چاك طرح سه پيش شرط ايدئولوژيك حين تشكيل سازمان مي باشد كدام يك از اين پيش شرط ها را در اينجا ميتواند نشان دهد؟‌**

**«با تكيه بر چنين عواملي است كه فرهنگ ملي و واقعا مترقي ملت هاي اسير "‌جهان سوم "بايد در راه ايجاد انسان تازه و جامعه تازه مبارزه كند و انسان اين جوامع را از اسارت بيگانه پرستي واز خودبيگانگي برهاند.»**

**فرهنگ ملي و واقعا مترقي زايش ايدئولوژي ملي و انقلابي (واقعا مترقي!؟‌) را در بردارد. آرام صاحب در كنفرانس سرتاسري در توصيف اين ايدئولوژي بيان داشتند:- «در برزخ ايدئولوژي هاي رنگارنگ و غير منطبق با شرايط جامعه ما اين ايدئولوژي بايد چراغ معرفتي براي ملت افغانستان و آنهم محروم ترين اقشار اين ملت براي نجات وطن از استيلاي تجاوزگران امپرياليست شوروي و ساختمان يك جامعه عادل آينده كه بناي آن بر محو هرگونه ستم ملي و طبقاتي استوار است گردد. برخورد رئاليستي ما به جنگ آزادي بخش ملي و رهائي اجتماعي اصولا از اعتماد فلسفي و آرمان اجتماعي ما منشاء ميگيرد و نه تنها با امپرياليزم شوروي، سيستم امپرياليستي و فئوداليزم در تضاد است و نه تنها با انواع مكاتب رفورميستي اجتماعي كه با آه و ناله و نصيحت به زعم خود راه سوم را مطرح ميدارند در جنگ است بلكه با همه تئوري هاي دهن پركن چپ نما كه در نهايت چيزي جز يك سرمايه داري نوين را بر گرده مردم تحميل نمي كند و مقدرات مردم و كشور ما را با مقاله هاي رنگين در گروگان قرار ميدهد از ريشه فرق دارد ....»**

**«ما در اين زمينه هرگز طالب تكرار آن تجارب تاريخي تلخي نمي باشيم كه در اثر بردگي معنوي و وابستگي به مراكز سياسي و ايدئولوژيك بزرگ، انقلابيون تعداد كثيري از كشورها را پس از جانفشاني بي نظيرميليونها انسان زحمتكش به اقمار امپرياليست هاي نوين مبدل گردانيده است و يا به نحوي از انحاء نيروهاي انقلابي اين كشورها را به ركود و آشفتگي مواجه ساخته است.....»**

**فرهنگ ملي و واقعا مترقي و در نتيجه ايدئولوژي ملي و انقلابي (واقعا مترقي!؟)، «هرنوع سيستمي را كه بر اصل ديكتاتوري اقليت بر اكثريت اتكاء دارد، ‌افشا ميسازد (امپرياليزم روس در تئوري ديكتاتوري اقليت را رد ميكند نه درعمل).»**

**قبلا دانستيم كه امپرياليزم روس از نظر آقايان دولت شوروي بطور اعم بوده و شوروي سوسيال امپرياليستي و شوروي سوسياليستي از نظرشان با هم فرقي ندارد. با توجه به بحث هاي قبلي ميدانيم كه منظور از رد ديكتاتوري اقليت رد ديكتاتوري پرولتاريا است. اين جمله با جمله بعدي مقاله كاملا در ارتباط است. ديكتاتوري پرولتاريا مردود است زيرا كه اين ديكتاتوري ديكتاتوري اقليت بر اكثريت است و پامال كننده حقوق – سياسي اكثريت و لذا فرهنگ ملي و واقعا مترقي و ايدئولوژي ملي و انقلابي! "واقعا مترقي!‌؟ " تازه انديشان بايد: «به مردمش بينديشد و دموكراسي اقتصادي را با دموكراسي سياسي همراه سازد و به مردم حق بدهد. بدون موجوديت اين دموكراسي مسآله آزادي وجدان و حقوق مردم / مردمي كه همواره كاخ ساخته ولي بر خاك زيسته / حرف مفتي بيش نخواهد بود.» دموكراسي اقتصادي بدون دموكراسي سياسي حرف مفتي بيش نيست!؟ ‌به همين سبب است كه اينها به قول سحر صاحب در كنفرانس سرتاسري «‌سوسياليزم موجود جهاني را كه سوسياليزم اسبتدادي است با سوسياليزم دموكراتيك كه هنوز در مقياس جهاني تطبيق نشده چنج ميكنند و به همين جهت است كه: «‌تئوري سياسي و اجتماعي اعلام مواضع از اعتقاد خلل ناپذير به دموكراسي نه تنها براي امروز جامعه بلكه تا زمان محو كامل هرگونه امتيازات طبقاتي و ملي سرچشمه ميگيرد....»؟!**

**و باالاخره "«فرهنگ روشنفكران جهان سوم و شناخت او از جهان و از روابط ميان مردم در اثر اين تلاش و درگيري» بايد ميسر گردد. تلاش و درگيري ايكه ديكتاتوري پرولتاريا را مردود ميشمارد، طالب ساختمان سوسياليزم دموكراتيك!؟‌ است، ايدئولوژي چپ سنتي را قبول ندارد و در پهلوي كار هاي ديگر«تدوين يك ايدئولوژي» ‌را حتمي ميسازد؛ زيرا كه: «ملت افغانستان هم به عنوان يك ملت حق دارد كه در اين تاريخ – تاريخ ايدئولوژي سازي – سهم داشته باشد.» و نويسنده مقاله با رفقايش يعني سحر صاحب و آرام صاحب نيز به عنوان فيلسوفان و ايدئولوگ هاي چنین ملتي حق دارند ايدئولوژي بسازند.**

**و باالاخره مباحث نويسنده در مورد "جهان سوم" شله گي (سه جهاني) "رهبر" را بياد ميآورد و نشان ميدهد كه اين ‌"شله گي" پايه هايش همان وقت ها ريخته شده است.**

**3- بررسي قطعنامۀ دومين پولينوم اولين دورۀ كميتۀ مركزي "‌ساما‌"‌**

**قبلا گفتيم در پولينوم دوم کمیتۀ مرکزی "ساما"مشي تازه انديشانه اعلام مواضع بر "ساما" مسلط گرديد كه قطعنامه پولينوم دوم اين تسلط را به نحو بسيار روشني بيان مي دارد. به بررسي اين قطعنامه مي پردازيم:‌**

**در پروگراف اول قطعنامه چنين مي خوانيم:‌ «همانندي و ناهمانندي/ وحدت و جدائي سرشت و خصيصه همه پديده ها – اعم از طبيعي و اجتماعي – است كه در يگانگي جهان مادي كليت مي يابد. يگانه راه سردرآوردن از نسج بغرنج و تودرتوي اين پديده ها درك ويژگي هريك و بازيابي امورمشترك آنهاست كه در بررسي متوالي شناخت هاي نسبي نه تنها خصلت و ماهيت پديده ها را بهتر و درست تر آشكار مينمايد/ بلكه موجد يك نظام بنيادين فكري است كه قانونمندي و مسير تكامل جهان عيني را به نحو درستي تبيين ميكند.»**

**بيان اينكه تمامي پديده هاي طبيعي و اجتماعي در يگانگي جهان مادي كليت مي يابند در واقع بيان درك ماترياليستي جهان است ولي هنوز بيان درك ديالكتيكي جهان مادي نيست. در اين جهان مادي تمامي پديده هاي طبيعي و اجتماعي متحول بوده و پديده هاي غير قابل تغييري وجود ندارند. اساس و پايه تحول و پايه تكامل پديده ها را بايد در درون خود پديده ها جستجو كرد يعني در تضادهائي كه در درون اين پديده ها وجود دارند و در مبارزه بين اين اضداد - كه پديده ها را با مساعدت شرايط بيروني – بطرف تكامل وتحول سوق ميدهد.**

**اذعان برهمانندي و ناهمانندي، وحدت و جدائي و ... به تنهائي حكم ديالكتيكي نيست. ناهمانندي، جدائي و مبارزه ... را متافزيك هم قبول دارد ولي بر اصالت آنها تكيه نمي نمايد بلكه هماننديها و وحدتها را اصالت مي بخشد. اگر بگوئيم همانندي و ناهمانندي، ‌وحدت و جدائي سرشت و خصيصه تمامي پديده هاي طبيعي و اجتماعي است بدون اينكه برجنبه تحول – تكامل و اصالت مبارزه تكيه شود يك حكم غير ديالكتيكي كرده ايم.**

**ويژگي هر پديده و امور مشترك پديده هاي مختلف ساكن وغير متحرك است و در نتيجه ايجاد نظام بنيادين فكري كه يك عمليه اجتماعي تاريخي است بصورت ايستا و يك جانبه مورد تصديق قرار داده شده و از پراتيك پوياي اجتماعي جداگانه مورد مطالعه قرار مي گيرد.**

**سه پراتيك اجتماعي، مبارزه طبقاتي، مبارزه توليدي و آزمونهاي علمي با هم ارتباط ديالكتيكي دارند و آزمونهاي علمي اساسا بر دو ساحه مبارزه طبقاتي و مبارزه توليدي متكي است و نتايج مبارزات طبقاتي و مبارزات توليدي در ساحه آزمونهاي علمي انعكاس مي يابد و تنظيم مي گردد. به همين جهت است كه در جوامع طبقاتي زاويه درك ويژگی پديده هاي اجتماعي و بازيابي امورمشترك شان براي طبقات مختلف يكسان نيست. در جوامع طبقاتي هيچ فكر و انديشه اي نيست كه برآن مهر طبقاتي نخورده باشد. نظام فكري در جوامع طبقاتي مستقيما به موضعگيري طبقاتي مربوط و متكي است و هيچ دركي و هيچ بازيابي اي جدا از موضعگيري هاي طبقاتي وجودندارد. ولي نظام بنيادين فكري قطعنامه مهر طبقاتي ندارد و به طبقه خاصي متعلق نيست و نظام بنيادين فكري انقلابي و ملي بوده و براي تمامي ملت است. به عبارت ديگر ايدئولوژي قطعنامه تشریح ساكت، ساكن و غير متحرك پديده هاي طبيعي و اجتماعي، كه گويا در يگانگي جهان مادي كليت مي يابد، بيان فلسفي آن موضع سازماني است كه در "ساما" حاكميت دارد. درينجا يگانگي جهان مادي بيان همان يگانگي جهان سازماني است كه دران همانندي و ناهمانندي، ‌وحدت و جدائي وجود دارند و بايد بطرف يگانگي بروند. یعنی تضاد ها نه بطرف مبارزه بلكه بايد در جهت سازش رهسپار گردند.**

**ايدئولوژي ایدئولوژی پرولتري نيست بلكه ايدئولوژي انقلابي و ملي است!؟‌**

**در پروگراف دوم قطعنامه چنين مي خوانيم‌:‌ «يك ساخت معين اقتصادي بمثابه يك پديده اجتماعي با ساخت معين اقتصادي ديگر در جهات عمده و اساسي همگون و داراي وجوه مشتركي است بسيار ولي تحت شرايط امپريك و خود ويژگي محيطي تبارز بخصوص دارد كه هيئت كلي اجتماع معيني را از اجتماعات ديگر مشخص مي نمايد. نظام اقتصادي و اجتماعي جامعه ما نيز بمثابه يك ساخت اقتصادي ضمن وجوه مشترك با نظامات اقتصادي و اجتماعي يك سري ممالك، خصوصيات و صفات مميزه اي دارد كه جامعه ما را از جوامع ديگر متمايز مي سازد و تنها با روش امپريك و كاربست متود علمي مي توان قانونمندي ويژه تكامل آنرا كشف و مظاهر قضائي و حقوقي آن را بازشناخت.»**

**وقتي يك ساخت معين اقتصادي – اجتماعي با ساخت معين اقتصادي – اجتماعي ديگري در جهات عمده و اساسي همگون و داراي وجود مشترك بسیار باشد قانونمندي هاي تكامل اين دو ساخت اقتصادي و اجتماعي نيز در جهات عمده و اساسي يكسان است و ماهيت شان نيز اساسا وعمدتا مشابه اند. اين نوع برخورد نه تنها در ساحه اجتماع بلكه در تمامي عرصه هاي معرفت انساني صادق است. اساسا تعیین احكام و مقوله ها بر اساس ارزيابي امور مشترك تعداد زيادي از پديده هاي يكسان بوجود مي آيند. وقتي چند جامعه مختلف انساني را در جهات عمده و اساسي همگون و داراي وجوه مشترك يافتيم مفهوم يك ساخت معين اقتصادي – اجتماعي را در مي يابيم و قانونمندي هاي تكامل اين جوامع مختلف را در داخل چوكات يك ساخت معين اقتصادي اجتماعي مطالعه مي نمائيم. مثلا وقتي دو جامعه مختلف انساني در جهات عمده و اساسي داراي مشخصات بورژوائي بودند قانونمندي های تكامل اين دو جامعه نيز براساس قانونمندي هاي تكامل ساخت بورژوائي استوار است. البته اين غير ممكن است كه جوامع مختلف انساني در تمامي جهات، ‌با هم مشابه و يكسان باشند ولی موقعي كه در جهات عمده و اساسي مشخصات مشابه و يكسان موجود باشند "خود ويژگي محيطي" كه در جهات غير عمده و غير اساسي موجود است هيئت كلي اين جوامع انساني را از هم متمايز نمي سازد بلكه صرفا تفاوت هاي جزئي و غير عمده و غيراساسي اي را به نمايش خواهد گذاشت.**

**نظام اقتصادي و اجتماعي جامعه ما كه در جهات عمده و اساسي با نظامات اقتصادي و اجتماعي يك سري ممالك داراي وجود مشترك است قانونمندي تكاملش نيز در جهات عمده و اساسي با قانونمندي هاي تكامل نظام هاي اقتصادي - اجتماعي آن كشور ها يكسان مي باشد. البته تفاوت هاي نيز وجود دارند كه بايد آنها را با شركت فعال در سه پراتيك اجتماعي مبارزه طبقاتي، مبارزه توليدي و آزمونهاي علمي مشخص ساخت و قانونمندي هاي تكاملي جامعه ما را در موارد فرعي و غير اساسي كشف كرد.**

**حالا وقتي قطعنامه بين روش امپريك و متود علمي آشتي برقرار مي سازد و با تكيه بيشتر بر روشي امپريك ميخواهد قانونمندي ويژه تكامل جامعه ما را كشف نمايد ، سرانجام به كشف چه چيزي نايل خواهد شد و يا به بيان روشنتر چه چيز كشف شده را ميخواهد توجيه تئوريك نمايد؟ ‌«تئوري اجتماعي و سياسي اعلام مواضع [را كه] نه برحسب الگو هاي متداول قبلا پذيرفته شده بلكه با رجوع به جامعه و بيرون كشيدن رهنمود هاي سياسي از درون آن به وجود آمده .... » (آرام – كنفرانس سرتاسري ساما)**

**امپريزم روش شناختي تئوري سياسي و اجتماعي اعلام مواضع را مي سازد و قطعنامه با تكيه بر امپريزم با توسل به خصوصيات و صفات مميزه اي كه جامعه ما را از جوامع ديگر متمايز مي سازد براي جامعه ما قانونمندي هاي ويژه تكامل و مظاهر قضائي و حقوقي كاملا مخصوص قايل مي گردد. تازه انديشان هميشه ورد زبان شان بود كه جامعه افغانستان تافتۀ جدا بافته اي است و قانونمندي هاي تكامل جوامع ديگر اينجا قابل تطبيق نيست. ماركسيزم محصول اروپاست، ‌لنينيزم محصول روسيه و انديشه مائوتسه دون هم محصول چين. براي افغانستان بايد ايدئولوژي ديگري ساخت كه نامش ايدئولوژي ملي انقلابي است. به همين سبب تازه انديشان در "كنفرانس سرتاسري" ساما گفتند كه وظيفه (شان) در پهلوي كارهاي ديگر تدوين يك ايدئولوژي است.**

**در پروگراف سوم قطعنامه چنين ميخوانيم: «ازآنجا كه هر سيستم اقتصادي آميزه اي است از بقاياي مناسبات گذشته / پايه اي از حال و نطفه اي از روابط آينده / بنابرين در جنب شيوه توليد حاكم فئودالي بقايایي از مناسبات توليد گذشته و در متن آن نطفه اي از مناسبات كالائي بمثابه يك رابطه نوين اقتصادي و اجتماعي با شيوه توليد مسلط تضاد بهم مي رساند و در نتيجه جامعه ما را به دو قطب متضاد دموكراتيزم و ضد دموكراتيزم كه يكي پيام آور رشد و بالندگي نيروهاي مؤلده و آن ديگري ضمن هم آغوشي با قدرت استعمار نوين پاسدار انسداد و ركود آن است منقسم مي نمايد.»**

**بهتر است قدري روي مفهوم سيستم اقتصادي يا به بيان ديگر روي مفهوم شيوه توليدي مكث نمائيم. شيوه توليد عبار است از تجمع نيروهاي مولده و مناسبات توليدي. نيروهاي مؤلده عبارت اند از نيروي كار، ابزار كار و محمول كار یا موضوع کار. مناسبات توليدي يا روابط توليدي عبارت اند از چگونگي مالكیت بر وسايل توليد، چگونگي نقش انسانها در جريان توليد اجتماعي و چگونگي توزيع نعم مادي در جامع. در بطن يك شيوه توليد معين به تدريج نيروهاي مؤلده نوين رشد كرده و اين نيروها در مسير تكاملش با مناسبات توليدي حاكم تضاد بهم مي رساند. ضرورت رشد نيروهاي مؤلده نوين ايجاب مي كند كه مناسبات توليدي كهن كنار زده شود و مناسبات توليدي متناسب با اين نيروها به وجود بيايد. به اين ترتيب قبل از آن كه در متن يك شيوه توليد حاكم، ما از بوجود آمدن روابط آينده صحبت نمائيم بايد از بوجود آمدن نيروهاي مولده نوين صحبت بعمل آوريم.**

**اساسا بدون بوجود آمدن نيروهاي مؤلده نوين بوجود آمدن مناسبات یا روابط آينده در متن شيوه توليد حاكم غيرممكن است. مثلا اگر در جامعه نيروهاي مؤلدۀ سرمايه داري نباشد آیا ميتوان از مالكيت سرمايه دارانه بر وسايل توليد حرف زد؟ آیا ‌درجامعه ايكه نيروهاي مؤلده سرمايه داري نباشد ميتوان نقش انسانها را در جريان توليد اجتماعي متناسب با شيوه سرمايه داري بررسي كرد؟ آیا در جامعه اي که نيروي هاي مولده سرمايه داري نباشد ميتوان توزيع نعم مادي را در جامعه بر معيارهاي سرمايه دارانه متكي ساخت؟‌ نه ممكن نيست.**

**گذشته ازين ها در متن شيوه مسلط فئودالي نطفه هایي از مناسبات كالائي را بمثابه يك رابطه نوين اقتصادي و اجتماعي یا نطفه اي از روابط آينده سرمايه داري تلقي كردن از آن برداشت نادرستي ناشي ميشود كه توليد سرمايه داري را با توليد كالائي بطور اعم يكي مي داند. موجوديت كالا و پول دلالت برموجوديت سرمايه داري نمي نمايد زيرا پول و كالا در شيوه هاي توليد ماقبل سرمايه داري نيز موجود بوده اند. نظام سرمايه داري وقتي بوجود ميآيد كه نيروي كار انساني به كالا مبدل شود . البته مناسبات كالائي ميتواند زمينه و پيش شرط نظام سرمايه داري تلقي شود، ولي اين زمينه و پيش شرط از درون شيوه فئودالي بيرون نيامده بلكه اساسا مناسبات پولي و مناسبات مبادلوي و كالائي از همان نخستين روزهائي كه تقسيم اجتماعي كار در جوامع بشري بوجود آمد كم كم نطفه بست و اشكال بسيار ابتدائي پول و نوعي مناسبات مبادلوي حتي در بين جوامع مختلف كمون اوليه موجود بوده است. همچنان موجوديت پيشه وران آزاد كه توليد كالائي داشته اند در دوران برده داري در روم، ايران، يونان، چين، هند و جاهاي ديگر يك مسئله تثبيت شده است. راه ابريشم كه دلالت بر موجوديت تجارت بين شرق و غرب مي نمود نشان ميدهد كه حتي بعضی اوقات در دوران برده داري تجارت و فروش كالاها و همچنان بازارها پررونق بوده اند. در دوران سلاطين ساماني، غزنوي، خوارزم شاهي، سلاطين مغلي هند و ... در شهرهاي بزرگ نيشاپور، سمرقند، بخارا، غزني، دهلي و ... بازار ها بسيار پررونق بوده اند و اصناف مختلف پيشه وران در اين شهرها كميت قابل ملاحظه از ساكنين اين شهرها را تشكيل ميدادند و همچنان تاجران بزرگي در اين شهرها اقامت داشته اند.**

**بهرحال اگر از بحث مفصل در اين مورد صرف نظر نمائيم بايد بگوئيم كه نطفه هاي مناسبات كالائي در متن شيوه توليد فيودالي به مثابه يك رابطه نوين اقتصادي و اجتماعي به مفهوم سرمايه داري آن تلقي شده نميتواند. رابطه نوين اقتصادي و اجتماعي سرمايه دارانه فقط آنوقتي بوجود ميآيد كه توليد كنندگان مستقيم از وسايل توليد جدا گرديده و اين وسايل در دست افرادي كه توليد كننده مستقيم نيستند قرار بگيرد و به سرمايه تبديل شود و در نتيجه توليد كننده مستقيم بخاطر امرار معاش مجبور باشد نيروي كارش را به صاحبان وسايل توليد بفروشد و صاحبان وسايل توليد كه سرمايه در دستانشان متمركز گرديده است نيروي كار كارگران را به عنوان يك كالا خريداري كرده بتوانند. به عبارت ديگر پيدايش مناسبات يا روابط توليدي سرمايه داري مستقيما با پيدايش آن وسايل توليدي و آن حد از تمركز سرمايه ارتباط دارد كه بتواند روند جدائي نيروي كار را از وسايل توليد متحقق سازد و نيروي كار را به كالائي قابل خريد و فروش مبدل نمايد، درغير آن نميتوان از مناسبات سرمايه داري يا مناسبات نوين در بطن شيوه توليد مسلط فيودالي صحبت به عمل آورد.**

**نتيجه اي كه از اين مبحث ميگيريم اين است كه در متن شيوه توليد فيودالي از مناسبات نوين اقتصادي و اجتماعي صحبت به عمل آوردن بدون در نظرگرفتن نيروهاي مولده نوين يعني بدون درنظر گرفتن وسايل توليد سرمايه داري و مهم تر از همه بدون درنظر گرفتن نيروي كار سرمايه داري يعني كارگران نادرست وغلط است.**

**براساس ديد قطعنامه در جامعه ما كه شيوه توليد فئودالي مسلط است روابط نوين اقتصادي و اجتماعي وجود دارد ولي نيروهاي مولده نوين و قبل ازهمه "پرولتارياي واقعي" وجود ندارد. (تازه انديشان – كنفرانس سرتاسري ساما)**

**چون مناسبات و روابط سرمايه داري وجود دارد لذا سرمايه داري نيز وجود دارد ولي نيروهاي مولده سرمايه داري وجود ندارد و وقتي پرولتاريائي وجود نداشت نقش سياسي مستقلي نيز نباید برايش قايل شد و لذا در جامعه فقط ميتوان از دموكراتيزم و ضد دموكراتيزم صحبت بعمل آورد يعني از تضاد بين سرمايه داري و فئوداليزم و لذا شعار مبارزاتي صرفا "آزادي ودموكراسي".**

**اين حكم كه سرمايه داري در جامعه ما به قطب دموكراتيزم تعلق دارد و پيام آور رشد و بالندگي نيروهاي مولده است چه سرانجامي مي يابد؟ واقعيت اين است كه سرمايه داري در جامعه ما عمدتا به شكل سرمايه داري كمپرادور بميان آمده است. البته سرمايه داري كمپرادور در تضاد با شيوه توليد فيودالي قرار دارد ولي رشد و گسترش سرمايه داري كمپرادور را با رشد و بالندگي نيروهاي مؤلده نوين يكي فرض كردن نادرست و گمراه كننده است. بورژوازي كمپرادور نه در خدمت مردم افغانستان بلكه در خدمت امپرياليزم جهاني قراردارد و هرقدر دامنه رشد و گسترش آن بيشتر شود بر بدبختي و سيه روزي مردم ما خواهد افزود. از جانب ديگر در عصر حاضر (عصر امپرياليزم و انقلابات پرولتري) ديگر نظام سرمايه داري در مجموع به يك نظام كهنه و فرسوده مبدل گرديده و لذا گرچه در مقايسه با فئوداليزم پيشرفته و متكامل تر است ولي درعصر حاضر يك نظام فرسوده است و نه يك نظام نوين و در سطح جهاني اكنون خود به عمده ترين مانع رشد نيروهاي مؤلده مبدل گرديده است.**

**ولي مهم تر از همه نتيجه گيري اي است كه ازين حكم بدست مي آيد. سرمايه داري كمپرادوري بوروكراتيك (دولت پوشالي) به قطب دموكراتيزم تعلق دارد و فئوداليزم به قطب ضد دموكراتيزم و لذا دولت دموكرات تر از اخوان است و سرانجام تضاد عمدۀ ما تضاد با فئوداليزم و اخوان است، لذا بايد حكم اعدام مولوي ها صادر گردد. اعدام هاي دسته جمعي عناصر اخواني و غير اخواني اجرا شود و .... باالاخره امضاء پروتوكول همكاري با دولت دموكراتيك در مبارزه با اشرار و ارتجاع ضد دموكراتيك!؟‌**

**از جانب ديگر صرفا فئوداليزم را با استعمار و امپرياليزم هم آغوش و هم نوا دانستن يعني نقش ضد امپرياليستي براي بورژوازي كمپرادوري بوروكراتيك قايل شدن و سرانجام صحه گذاشتن به اين امر كه:‌ «قواي دوست بزرگ ما اتحاد شوروي سوسياليستي غرض كمك به مردم افغانستان و براي جلوگيري از تجاوزات امپرياليست ها و نيروهاي ارتجاعي به كشورما آمده...» (پروتوكول بين دولت و ساما)**

**در پروكراف چهارم قطعنامه مي خوانيم: «درتداوم دو جريان متضاد نو و كهن ([بورژوازي كمپرادور و فئوداليزم]) كودتاي ننگين ثور و تجاوز آشكار امپرياليزم غدار روس بر حريم مقدس كشور ما چرخش عظيمي است كه نه تنها نردبان عروج امپرياليزم خود كامه روس بر قله نظارت و كنترل آبهاي گرم هند محسوب ميشود بلكه يك گام برگزيده در جهت وابسته كردن كامل اقتصادي، سياسي و فرهنگي كشورما و در نهايت امحاء‌ هويت ملي و بلعيدن ملت ما است. چنانچه رفورم ارضي و انتقال سرمايه بوروكراتيك به روستا و تبديل كشاورزي افغانستان به تيول هاي سوسيال امپرياليزم، اشاعه و تبلیغ فرهنگ به اصطلاح مترقي و ... تلاش هاي نامبارك و شوميست كه از چشمه سار اين سياست غارتگرانه و توسعه طلبانه آب مي خورد. نتيجه اين امر دو الترناتيف تضاد و آشتي ناپذير تجاوز و ضد تجاوز، جنگ تجاوزي و جنگ ضد تجاوزي در برابر هم مصاف داده و آزادي ميهن را از قيد اسارت دولت عنان گسيخته روس، در يك مرحله استراتيژيك قرار داد. همه تضاد هاي دروني جامعه با آنكه به مثابه تضاد موجود و به بقاي خود ادامه ميدهند، دريك تضاد، تضاد ملت محكوم ما و دولت استعمارگر روس گره خورد و آزادي ميهن از يوغ استعمار در خط مقدم اهداف قرار گرفت.»**

**كودتا و تجاوز اگر تداوم نبرد دو جريان متضاد نو و كهن دانسته شود بايد پرسيد كه كودتاي ثور و تجاوز سـوسـيال امپرياليزم شوروي بر كشور به كدام يكي ازين دو جريان تعلق دارد‌؟‌ از ذكر كلمه چرخش برمي آيد كه قطعنامه كودتا و تجاوز را به جريان كهن مربوط مي داند يعني به قطب فئوداليزم كه «ضمن همآغوشي با قدرت استعمار همنواي آن پاسدار انسداد و ركود» نيروهاي مؤلده نوين است. حال اگر بين سوسيال امپرياليزم شوروي و فئوداليزم درگيري و تضادي هم موجود باشد اين درگيري و تضاد مؤقتي است و سازش و همكاري شان اساسي است و لذا از تضاد هاي شان بايد عليه هم ديگر كار گرفت يعني مي توان از اخوان اسلحه گرفت و با روسها جنگيد و در موقعش مي توان از روس اسلحه گرفت و اخوان را زد!؟**

**ولي پروگراف به بيان احكام ضد و نقيض مي پردازد: ‌در قسمت اول پروگراف كودتا و تجاوز را چرخش در تداوم نبرد دو جريان متضاد نو و كهن ميداند ولي بعدا از انتقال سرمايه بوروكراتيك به روستا و تبديل كشاورزي افغانستان به يكي از تيول هاي سوسيال امپرياليزم حرف ميزند يعني اين كه سوسيال امپرياليزم تسلط فئوداليزم را از بين ميبرد و تسلط سرمايه بوروكراتيك را جايگزين آن ميسازد. البته در اينجا سرمايه بازهم خصلت دموكراتيك خود را در مقابل فئوداليزم حفظ مي نمايد، چه صحبت صرفا از سرمايه بوروكراتيك است و نه سرمايۀ بوروكراتيك كمپرادور و البته سرمايه بوروكراتيك كه خصلت كمپرادوري نداشته باشد با سرمايۀ كمپرادوري ضد دموكراتيك فرق دارد.**

**اين كه آزادي ميهن از يوغ استعمار سوسيال امپرياليزم شوروي در خط مقدم اهداف قرار گرفت درست؛ ولي از تضاد بين خلق افغانستان و فئوداليزم صرفا به مثابه تضادي كه باقي مانده وعمل ميكند يادآوري كردن گمراه كننده است. مبارزه با فئوداليزم اگرچه در شرايط فعلي وظيفه غير عمده است ولي بهرحال يك وظيفه اساسي است و به هيچ صورت نميتوان اهميت آنرا ناديده گرفت و از آن چشم پوشيد.**

**در پروگراف پنجم چنين بيان ميگردد: «‌از آنجا كه جنگ ملي و جنبش دموكراتيك دو امر باهمساز اند و اگر جنگ ملي بازتابي از تضاد ملت و استعمار روس است/ جنبش دموكراتيك جلوه اي از تضاد عنصر كهن و نوين/ و اگر تضاد ملت با استعمار روس جنگ ملي را ببار آورده است تضاد دموكراتيزم و ضد دموكراتيزم پي آمدي جز جنگ داخلي نخواهد داشت. روي اين ملحوظ جنگ آزاديبخش ملي امروز بار جنبش دموكراسي با اهداف دموكراتيزه كردن تمام ساحات اقتصادي – سياسي و فرهنگي است، بدون اينكه مانع جدي در راه تكامل تدريجي اين جنبش در جو نظامي خود باشد.»**

**«جنگ ملي و جنبش دموكراتيك دو امر باهم سازاند.»‌ اين حكم ابتدای پروگراف است ولي بعدا جنگ ملي و جنبش دموكراتيك كاملا ازهم جدا ساخته ميشوند «جنگ ملي بازتابي از تضاد ملت با استعمار روس است» و «جنبش دموكراتيك هم جلوه اي از تضاد عنصر كهن و نوين.» جنگ ملي به تضاد عنصر كهن و نوين ارتباط ندارد و جنبش دموكراتيك هم به جنگ ملي و به همين سبب است كه «‌تضاد ملت با استعمار روس جنگ ملي را ببار ميآورد.» يعني يك تضاد صرفا ملي است و «تضاد دموكراتيزم و ضد دموكراتيزم پي آمدي جز جنگ داخلي نخواهد داشت.» يعني كه مبارزه دموكراتيك متوجه استعمار روس نيست. بناءً ازين ديدگاه "امپرياليزم روس‌"‌ با وجودي كه دشمن ملي است ولي امپرياليزم دموكرات است!؟‌ و فئوداليزم افغانستان (اخوان) با وجودي كه ضد دموكراتيك است بايد جنگش، جنگ آزاديبخش ملي خوانده شود.**

**بايد گفت كه سوسيال امپرياليزم شوروي و نوكران بومي اش دشمنان ملي مردم ما و درعين حال دشمنان عمده دموكراسي در جامعه ما نيز مي باشند، چه بورژوازي كمپرادور بوروكراتيك و سيستم سوسيال امپرياليستي دشمنان بزرگ دموكراسي نيز محسوب مي گردند. از جانب دیگر فئوداليزم(اخوان) به تنهائي ضد دموكراتيك نيست بلكه ضد ملي هم است و مي بينيم كه هم عليه دموكراسي شعار مي دهد و هم عليه ملي گرائي. فئوداليزم ضد دموكراتيك درعين حال ضد ملي است، زيرا كه اولا فئوداليزم با امپرياليزم غرب روابط ناگسستني سنتي دارد و اساسا بر امپرياليزم غرب متكي است و ثانيا سيستم فئودالي به مثابه يك سيستم توليد با روبناهاي مربوط به خودش يك سيستم ما قبل ملي بوده و در تضاد با آن قرار دارد. بناءً سوسيال امپرياليزم شوروي و نوكران بومي اش هم ضد ملي اند و هم ضد دموكراتيك و همچنان فئوداليزم (اخوان) هم ضد دموكراتيك است و هم ضد ملي. نبايد جنبه دموكراتيك مبارزه عليه سوسيال امپرياليزم شوروي را از ياد برد وهمچنان نبايد جنبه ملي مبارزه عليه فئوداليزم (اخوان) را فرامـوش كرد.**

**در لحظه فعلي و در مقطع كنوني انقلاب ملي دموكراتيك كشور ما تضاد با سوسيال امپرياليزم شوروي از آن رو عمده است كه اولا باند خلق و پرچم (نمايندگان بورژوازي كمپرادور بوروكراتيك) قدرت مركزي را در دست دارند و ثانياً قشون 150 هزار نفري دولت سوسيال امپرياليستي شوروي كشور ما را به اشغال درآورده است. ولي اگر در لحظه فعلي تضاد خلق افغانستان با دولت سوسيال امپرياليست شوروي و نوكران بومي اش عمدگي كسب كرده هرگز به اين معني نيست كه تضاد با فئوداليزم و امپرياليزم غرب به فراموشي سپرده شود. اين تضاد بمثابه يك تضاد اساسي وجود دارد، در تحرك است وعمل مينمايد‌. شيوۀ مناسب و اصولي حل اين تضاد اينست كه از يك جانب نبايد با تضاد عمده مرحله فعلي مساوي دانسته شده و يا برآن تقدم داده شود و از جانب ديگر بمثابه يك تضاد اساسي با آن برخورد صورت گيرد يعني اين كه اين مسئله بايد براي ما روش باشد كه بدون از بين بردن فئوداليزم انقلاب ملي دموكراتيك به پيروزي نمي رسد.**

**در لحظه فعلي تبليغات سياسي هم عليه سوسيال امپرياليزم شوروي و نوكران بومي اش ضروري است و هم عليه فئوداليزم و حاميان امپرياليستي غربي اش. البته بايد تكيۀ عمده بر تبليغات سياسي عليه سوسيال امپرياليزم شوروي و نوكران آن صورت گيرد و تبليغات عليه فئوداليزم و اخوان هم بايد بر محور تبليغات عليه سوسيال امپرياليزم و نوكران بومي اش تنظيم گردد.**

**ولي در بعد نظامي قضيه يك مقدار فرق ميكند، باين معني كه ما در اين ساحه اساسا به جنگ ضد قواي اشغالگر سوسيال امپرياليزم شوروي و ارتش دولت پوشالي بايد برويم و نقشه هاي جنگي خود را اساسا عليه قواي اشغالگر و ارتش پوشالي طرح ريزي نمائيم. ما ميتوانيم و حق داريم كه درجنگ با قواي اشغالگر و ارتش پوشالي با نيروهاي فئودالي همكاري نمائيم و يا همكاري آنها را جلب نمائيم، ولي حق نداريم كه به همكاري قواي اشغالگر و ارتش پوشالي با نيروهاي فئودالي درگيرشويم. ما مي توانيم و حق داريم كه از امكانات نظامي نيروهاي فئودالي عليه قواي اشغالگر و ارتش پوشالي استفاده نمایيم ولي هرگز حق نداريم با استفاده از امكانات نظامي قواي اشغالگر و ارتش پوشالي به جنگ نيروهاي فئودالي برويم. البته از تعرضات نيروهاي فئودالي بايد جلوگيری كرد، ‌يعني در صورتي كه اين نيرو ها بالاي قواي ما حمله ور شوند بايد به دفاع متوسل شد و البته دفاع فعال ولي هرگز حق نداريم بخاطر حفظ منطقه مان از تعرضات نيروهاي فئودالي از امكانات نظامي قواي اشغالگر و ارتش پوشالي استفاده نمائيم، در حاليكه ميتوانيم و حق داريم كه بخاطر حفظ مناطق تحت تسلط مان در مقابل حملات قواي اشغالگر و ارتش پوشالي از امكانات نظامي نيروهاي فئودالي در صورت امكان استفاده نمائيم. در جنگ عليه قواي اشغالگر و ارتش پوشالي بايد نقشه ها را با دقت و مطالعه همه جانبه تهيه كرده و با قاطعيت عملي كرد و عليه كساني كه مخالف اجراي نقشه هاي جنگي مان هستند بايد با قاطعيت برخورد كرد. ولي ما دامي كه مجبور شويم در مقابل نيروهاي فئودالي نقشه هاي نظامي طرح ريزي نمائيم قضيه فرق ميكند؛ زيرا كه اين جنگ در چوكات جنگ داخلي قرار مي گيرد و نبايد با هر مخالفي آن گونه بشدت برخورد كرد كه در مورد قبلي ضرورت شديد آن مطرح ميباشد.**

**البته وقتي ما از جنگ داخلي صحبت مينمائيم منظور ما آن نيست كه نيروهاي فئودالي ضد ملي نمي باشند. مفهوم جنگ داخلي را بايد در مقابل جنگ ضد قواي اشغالگر قرار داد و نه در مقابل جنگ ملي، زيرا كه جنگ هاي داخلي ملي نيز وجود دارند و نمونۀ آن جنگ هاي دفاعي اي است كه نيروهاي انقلابي و ملي در مقابله با تعرضات نيروهاي فئودالي به آن دست مي زنند. از جانب ديگر جنگ فئوداليزم عليه قواي اشغالگر و ارتش پوشالي جنگ داخلي نيست و جنگ ضد قواي اشغالگر است ولي نمي توان آن را جنگ ملي ناميد بلكه آن را در چوكات كلي جنگ مقاومت بايد مطالعه كرد.**

**اين كه قطعنامه ازين مسئله صحبت مينمايد كه: «جنگ آزاديبخش ملي امروز حامل بار جنبش دموكراسي است بدون اين كه مانع جدي در راه تكامل تدريجي اين جنبش در جو نظامي خود باشد.» ناشي ازين ديد غلط مي باشد كه هر جنگ ضد تجاوزي را جنگ ملي مي داند. جنگ ملي و آنهم جنگ آزاديبخش ملي نه تنها در راه تكامل تدريجي جنبش دموكراسي مانع جدي نمي آفريند بلكه جنگ ملي بدون جنبش دموكراسي مفهومي ندارد. اگر جنگ ضد تجاوزي فئوداليزم را هم در چوكات جنگ آزاديبخش مطالعه نمائيم در آن صورت اين حكم كه اين جنگ مانع جدي تكامل تدريجي جنبش دموكراتيك نيست كاملاً غلط و غير اصولي است. فئوداليزمم و حاميان غربيش نه تنها موانع جدي در راه تكامل جنبش دموكراسي به وجود مي آورند بلكه اساسا دشمن سوگند خورده جنبش دموكراسي در كشور ما ميباشند.**

**در ساحۀ مبارزات ايدئولوژيك و اقتصادي بايد بر اين مسئله تاكيد كرد كه ما در مبارزه عليه فئوداليزم نيازمند يك دورۀ اقناعي و توضيحي به آن صورت نيازي نداريم . از جانب ديگر مبارزات ايدئولوژيك و اقتصادي عليه فئوداليزم نبايد با مبارزه ايدئولوژيك و اقتصادي عليه سوسياليزم شوروي و نوكران بومي اش همسنگ تلقي شوند. همچنان اين مبارزات بايد بر محور مبارزات عليه سوسيال امپرياليزم شوروي و نوكران بومي اش تنظيم گردد.**

**در پروگراف ششم ميخوانيم:‌ «سازمان آزاديبخش مردم افغانستان كه به حكم ضرورتهاي موجود و روي هدف تحول تاريخي كشور ايجاد شده است، طرح و حل مسائل بغرنج و پيچيده اعم از مبارزه ملي و مبارزه به خاطر دموكراسي را همگام با همه نيروهاي اصيل انقلابي، رسالت تاريخي خويش ميداند. هم اكنون سيماي معنوي سازمان و فعاليت سياسي سازمان منظره اي از توليد و مصرف داده هاي عيني و دريافت هایي است كه در پراتيك داغ مبارزه قويا تلالو مي يابد.»**

**صحبت صرفا از ضرورتهاي موجود و هدف تحول تاريخي كشور است ولي ضرورتهاي موجود چيست و تحول تاريخي كشور كدام است؟‌ قطعنامه صرفاً از مبارزه بخاطر دموكراسي و مبارزه ملي نام مي برد. ضرورتهاي موجود و تحول تاريخي كشور در مرحله فعلي فقط و فقط مبارزه ملي و مبارزه بخاطر دموكراسي است و لذا "ساما" ‌يك سازمان ملي است يعني يك سازمان طبقاتي نيست و مخصوصاً يك سازمان طبقاتي پرولتري نميباشد،‌ زيرا كه مرحله فعلي انقلاب مرحلۀ ملي و دموكراتيك است و لذا به سازمان كمونيستي ضرورتي نيست، بلكه به يك سازمان ملي و دموكراتيك نيازمندي احساس ميگردد كه نه داراي ايدئولوژي كمونيستي بلكه داراي ايدئولوژي ملي و انقلابي باشد. به همين سبب است كه برآمد كمونيستي نادرست است؟! "رهبر‌"‌ در نامه اي به دوست عزيزش صديق فرهنگ باري نوشته بود كه: «"ساما"‌ وظيفه ندارد به تبليغ كمونيستي بپردازد.»**

**اينكه «سيماي معنوي و فعاليت سياسي سازمان منظره اي از توليد و مصرف داده هاي عيني و دريافتهایي است كه در پراتيك داغ مبارزه قويا تلالو مييابد» دقيقاً با امپريزم، كه قبلا بيان داشتيم، ارتباط دارد. توليد داده هاي عيني يعني اينكه:‌ «تئوري اجتماعي و سياسي اعلام مواضع (و همچنان قطعنامه) نه بر حسب الگوهاي متداول قبلا پذيرفته شده بلكه با رجوع به جامعه و بيرون كشيدن رهنمود هاي سياسي از درون آن بوجود آمده.» (تازه انديشان– كنفرانس سرتاسري ساما )**

**«مصرف داده های عینی و دريافت هایي كه در پراتيك داغ مبارزه قوياً تلالو مي يابد»‌ يعني اين كه: «ما عجالتاً ابزار تشكيلاتي و مبارزات فكري خود را گسترش مي دهيم. مسايل عاجل سه شعار آزادي، دموكراسي و عدالت اجتماعي است (شعار عدالت اجتماعي در آرم ساما نيست. شعار عدالت اجتماعي بعد ها بيشتر از طرف جبهه متحد ملي مطرح شد يعني اينكه جبهه يك شعار بيشتر از آرم ساما مطرح كرد) و پيش ميرويم، كه در اعلاميه ساما ذكر است، و در تكامل "‌ساما" و در تكامل جنبش، ما اين سازمان را ايدئولوژيك مي سازيم.» (تازه انديشان – كنفرانس سرتاسري ساما)**

**به اين صورت سيماي معنوي سازمان يك سيماي علمي نيست، بلكه يك سيماي پراتيسيست است و فعاليت سياسي سازمان هم نه بر متود علمي بلكه بر امپريزم استوار مي باشد و "‌ساما"‌ يك سازمان كمونيستي هم نيست.**

**در پروگراف هفتم ميخوانيم: «اشتراك فعال در عرصه جوشان پراتيك و تجلي ناهمگون صحيح و سقيم و اصيل و وارونۀ واقعيت در ذهن، ‌آن چشمه سار لايزال جويبار نظرات و معرفت متضادي است كه به ارزيابي ها و استنتاج هاي گوناگون از قضايا و پديده ها منتهي ميشود. وجود برداشت هاي متضاد از چشم انداز مبارزه اجتماعي، پراگندگي و گروهيگري و فقدان يك سيستم نظري تعميمي در مورد جهات متفاوت و ناموزون حيات اجتماعي و اقتصادي همان عوامل نامساعدي اند كه اگر يك جريان پيشرو را كاملا منهدم هم نسازند، در بهترين حالت پراگنده تر و يا تهديد به تلاشي مي نمايد.»**

**قطعنامه ارزيابي ها و استنتاجات گوناگون از قضايا و پديده ها را به اشتراك فعال در عرصه جوشان پراتيك مربوط مي سازد. در درون سازمان از قضايا و پديده ها ارزيابي ها و استنتاجات گوناگون وجود دارد و قطعنامه ميگويد كه اينها بخاطري وجود دارند كه "ساما" در عرصه جوشان پراتيك شـركت فـعـال دارد؟! بـه عـبـارت ديـگـر اخـتـلافـات ايدئولوژيك در "ساما" انعكاس تضاد هاي طبقاتي جامعه در درون سازمان نمي باشد.**

**از لحاظ آرماني در درون سازمان از چشم انداز (دورنماي) مبارزه اجتماعي برداشت هاي متضادي وجود دارند، از لحاظ تشكيلاتي پراگندگي و گروهيگري موجود است و از لحاظ ايدئولوژيك در مورد جهات متفاوت و ناموزون حيات اجتماعي و اقتصادي، سازمان به فقدان يك سيستم نظر تعميمي (سيستم ايدئولوژيك‌) دچار است و اينها از نظر قطعنامه عوامل نامساعدي اند كه اگر جريان پيشرو (جنبش سامائي) را كاملاً منهدم هم نسازند در بهترين حالت پراگنده تر و يا تهديد به تلاشي مي نمايد؟!!**

**«‌براي بنيان گذاران مشي انقلابي و ملي، سازمان آزادي بخش مردم افغانستان يك اسم با مسمي است و نه يك عنوان پر طنطنه و حاكي از تهيۀ هويت سياسي يا ايدئولوژيك.» ‌(تازه انديشان– كنفرانس سرتاسري ساما)**

**«آنچه كه رفقا ادعا ميكنند درست نيست. سازمان آزاديبخش، ‌سازمان آ‍زاديبخش است كه در خود گرايشات و نقطه نظرهاي گوناگون را حمل مي كند و ما خوشبختانه نمونه هاي زنده اي از مؤسسين "ساما‌" داريم منحيث تاريخچه زنده. باید تمام كادرهاي سازمان مسئولانه بخواهند به اين مسايل برخورد كنند و ذهن خود را روشن نمايند.» (تازه انديشان – كنفرانس سرتاسري ساما)**

**حالا كه با توجه به موجوديت اين مسايل خطر تلاشي سازمان موجود است چه بايد كرد؟ پروگراف بعدي جواب مي‌دهد:**

**در پروگراف هشتم ميخوانيم: «مجامع و مجالس سازماني چون كنگره / كنفرانس و جلسات پولينوم / مؤجد آن محيط پلميك و آن شرايط تفاهمي اند كه پروسۀ وحدت را در جهت عمده و اساسي تسريح و به ايجاد يك سيستم نظري بر پايۀ تعميم تجارب ياري داده و يا حد اقل زمينۀ تكامل مطلوب آتي سازمان را هموار مي سازند.»‌**

**گرچه از چشم انداز و دورنماي مبارزۀ اجتماعي و سياسي واحدي در سازمان خبري نيست و سيستم ايدئولوژيك واحد نيز وجود ندارد، ولي از نظر قطعنامه با دايركردن كنگره ها، پولينوم ها و كنفرانسها ميتوان شرايط تفاهم را بوجود آورد. به عبارت ديگر اين مجامع سازماني از نظر قطعنامه وظيفه دارند كه عليرغم موجوديت اختلافات ايدئولوژيك حاد و اساسي شرايط تفاهم و سازش را به وجود بياورند. اين شرايط تفاهم كه به وجود آمد پروسۀ وحدت سازمان در جهات عمده و اساسي تسريع ميگردد. بي جهت نبود كه رهبر قبل از"كنفرانس سرتاسري‌" دستور داده بودند كه مبارزات ايدئولوژيك در سازمان متوقف گردد. وقتي قطعنامه ميگويد كه مجامع سازماني به امر ايجاد يك سيستم نظري بر پايۀ تعميم تجارب ياري ميدهد امپريزم خالص و نابي را بيان ميدارد كه در تضاد ماهوي با ايدئولوژي پرولتري قرار دارد. تازه انديشان در "كنفرانس سرتاسري ساما‌" بار بار متذكر شدند كه ما بايد ايدئولوژي خود را در جريان مبارزه بسازيم و از متن جامعه بسازيم و بر اساس تجارب مبارزاتي خود مان بسازيم. اين مجامع با ايجاد شرايط تفاهم و سازش اگر هم نتوانند پروسه وحدت را در جهات عمده واساسي تسريع نمايند و اگرهم نتوانند به ايجاد يك سيستم ايدئولوژيك بر پايۀ تعميم تجارب ياري دهند حد اقل زمينه تكامل مطلوب آتي سازمان را هموار ميسازند. به بيان ديگر قطعنامه معتقد است كه اگر پروسۀ وحدت در جهات عمده و اساسي تسريع هم نگردد و اگر سيستم نظري اي بر پايۀ تعميم تجارب ايجاد هم نگردد؛ موقعي كه تفاهم موجود باشد ميتوان زمينه تكامل مطلوب آتي سازمان را هموار ديد؟! واقعيت اين است كه در "ساما" نه ‌پروسۀ وحدت در جهات عمده و اساسي بوجود آمد و نه سيستم نظري واحدي برآن حاكم گرديد ولي تفاهم موجود بود و اين تفاهم زمينۀ تكامل مطلوب سازمان را گاهي بطرف امضاي پروتوكول همكاري با دولت پوشالي هموار كرد و زماني هم زمينۀ تكامل مطلوب سازمان را بطرف سانيتاگو و پكن!؟**

**در پروگراف نهم ميخوانيم :‌ «كنگره و پولينوم اول سازمان آزاديبخش مردم افغانستان هرچند در مسير حركت يك گام به پيش محسوب ميشود ولي بنا بر كم آزمودگي / تدارك ناكافي و معيارهاي نادقيق نه تنها نتوانست به كمبودهاي گوناگون پاسخ جدي گويد / بلكه روز تا روز / انارشي تشكيلاتي بيشتر از پيش مستولي / رهبري ناتوان و شكاف پهن رهبري و صفوف عميق ترگرديد.»**

**اگر ايجاد محيط تفاهم را يك گام به پيش قبول نمائيم البته كنگره و پولينوم اول چنين نقشي را بازي نمودند يعني نقش سازش وتفاهم را. مشكلات بعدي هم دقيقا ازين امر ناشي ميشود كه در كنگره و پولينوم اول تضادها حل نشدند بلكه با تفاهم و سازش ماستمالي گرديدند و به همين جهت اين دو مجمع سازماني نتوانست به كمبودهاي گوناگون پاسخ جدي بگويد. ماستمالي تضاد ها اين مشكلات را بارآوردند و نه كم آزمودگي، تدارك ناكافي و معيارهاي نادقيق و چيزهاي ديگري ازين قبيل مسايل كلي و گنگ . قطعنامه موقعي كه از پرابلم ها سخن ميگويد صرفا مشكلات تشكيلاتي را بيان ميدارد / انارشی تشكيلاتي / ناتواني رهبري و شكاف بين رهبري و صفوف را؛ در حاليكه مشكلات اصلي مشكلات ايدئولوژيك – سياسي است.**

**وقتي در پروگراف دهم ميخوانيم كه:‌ «اجلاس دومين پولينوم كميته مركزي سازمان آزاديبخش مردم افغانستان براي رفع اين كمبود ها و روي ضرورت پاسخ به نياز مبرم سازمان صورت گرفت كه ضمن بررسي دستاورد هاي عملي و فعاليت سياسي سازمان نتايج زير را به تصويب رسانيد.»‌ دقيقاً به اين مسئله پي مي بريم كه براي قطعنامه حفط كالبد مادي تشكيلاتي سازمان مطرح است يعني قطعنامه معتقد است كه عجالتا ابزار تشكيلاتي را بسازد، براي مسايل ايدئولوژيك هنوز خيلي وقت است‌.» (تازه انديشان – كنفرانس سرتاسري ساما)**

**باالاخره نتايجي را كه پولينوم به تصويب رسانيده مورد بررسي قرار مي دهيم: ‌**

**در پروگراف يازدهم ميخوانيم: ‌»پولينوم با تحليل واقعيت هاي موجود جامعه و مجموع موقعيت افغانستان در صحنه بين المللي تضاد بين ملت افغانستان و امپرياليزم تجاوز كار روس را جهت عمده تشخيص مي دهد و معتقد است كه ..... »**

**از نظر قطعنامه تضاد بين ملت افغانستان و امپرياليزم تجاوزكار روس جهت عمده تضاد را مي سازد و لذا جهت غيرعمده تضاد را بايد تضاد بين خلق افغانستان و فئوداليزم بسازد. مي بينيم كه براي قطعنامه مفاهيم "تضاد عمده" و"‌جهت عمده تضاد"‌ مغشوش بوده و روشن مي باشد.**

**در يك پديدۀ بغرنج و پيچيده تضاد هاي بيشماري ميتوانند موجود باشند كه از ميان آنها يكي از ايشان تضاد عمده همان پديده را مي سازد. مثلا در جامعه فعلي افغانستان تضاد هاي فراواني وجود دارند و در شرايط فعلي دو تضاد اساسي وجود دارد: يكي تضاد خلق افغانستان با امپرياليزم (و بصورت برجسته وعمده با سوسيال امپرياليزم) و ديگري تضاد خلق افغانستان با فئوداليزم. ولي تضاد بين خلق افغانستان و سوسيال امپرياليزم شوروي تضاد عمده مرحله فعلي جامعه ما را مي سازد. اين تضاد كه يك جهت آن را سوسيال امپرياليزم شوروي مي سازد و جهت ديگرآنرا خلق افغانستان فعلاً تضاد عمدۀ جامعه ما است ولي درين تضاد مشخص جهت عمده را سوسيال امپرياليزم شوروي مي سازد و جهت غير عمده را خلق افغانستان.**

**"جهت عمده"‌و "تضاد عمده"‌ را با هم خلط كردند كه سرانجام به خلط تضاد عمده وغيرعمده رسيدند و رفتند پاي امضاي پروتوكول با دولت پوشالي....**

**فيصـله‌هـا:‌**

**«1 - سواي رفع تجاوز و آزادي ميهن / پيروزي و تحقق دموكراتيزم ممكن نيست / بناءً طرح وحدت با تمام نيروها را در يك جبهه وسيع ملي به پيش مي كشد، بدون اينكه مبارزه به خاطر دموكراسي و ارتباط لاينفك اين مبارزه با جنگ ملي را براي يك لحظه فراموش نمايد.» ميبينيم كه نخستين فيصله قطعنامه به پيش كشيدن طرح وحدت در يك جبهه وسيع متحد ملي با تمام نيروها است. اولا كه طرح وحدت و طرح جبهه وسيع ملي قطعنامه براي نيروهاي ضد ملي فئودالي قابل قبول نيست و اساساً طرح مبارزه ملي با نيروهائي كه مبارزۀ جاري را نه مبارزه بخاطر دفع تجاوز و آزادي ميهن بلكه جنگ ميان كفر و اسلام ميداند؛ به اين معني است كه ما در رابطه با واقعيت هاي سرسخت جامعه مان با چشمان بسته قضاوت كنيم و واقعيت ها را نبينيم. ثانياً رفع تجاوز و آزادي ميهن و مبارزه بخاطر دموكراسي قبل ازآنكه به جبهۀ متحد ملي نياز داشته باشد به حزب انقلابي ئي نيازمند است كه به مثابه هسته مركزي مبارزه ملي دموكراتيك عمل نمايد. مادامي كه چنين حزبي موجود نباشد طرحات جبهوي در آخرين تحليل به نفع نيروهاي ضد ملي و ضد دموكراتیک فئودالي تمام خواهد شد. لذا براي اينكه هم در جهت دفع تجاوز و آزادي ميهن به مبارزات اصولي مان ادامه دهيم و هم مبارزه به خاطر دموكراسي را فراموش نكنيم و ارتباط لاينفك اين دو مبارزه را درنظر بگيريم بايد حزب انقلابي پرولتري داشته باشيم. در شرايطي كه حريفان سياسي ما از تشكلات حزبي نيرومندي برخوردارند و امكانات وسيع در اختيار دارند نيروهاي انقلابي غرض جلوگيري از منحل شدن و بطرف انحلال رفتن فقط و فقط يك وسيلۀ مطمئن میتوانند در اختيار داشته باشند و آن حزب انقلابي و تشكيلات منضبط و پرولتري اين حزب است و بس.**

**« 2 - در برخورد با گروه هاي انقلابي، اصل حركت از موضع وحدت؛ وحدت از طريق مبارزه و يافتن تجارب مشترك در پراتيك مبارزۀ اجتماعي و زمينه سازي هاي مشخص براي تسريع اين پروسه را تاكيد و همكاري هاي تكنيكي و عمل مشترك برضد دشمنان را قابل تائيد مي داند.»‌ قطعنامه در برخورد با نيروهاي غير كمونيست طرح جبهۀ وسيع متحد ملي را بصورت فوري و بمثابه يك ضرورت عاجل مطرح مي نمايد ولي در برخورد با نيروهاي كمونيست و مسئلۀ ايجاد حزب كمونيست بسيار محتاط و خود دار است و فقط وفقط از حركت از موضع وحدت / يافتن تجارب در پراتيك مبارزه اجتماعي/ همكاري هاي تكنيكي/ عمل مشترك بر ضد دشمنان و زمينه سازي هاي مشخص براي تسريع امر وحدت ؛ صحبت بعمل مي آورد. از نظر قطعنامه، جبهه متحد ملي را بلا فاصله بايد ساخت ولي براي ايجاد حزب – كه قطعنامه حتي بصورت مشخص ازآن حرفي هم بميان نمي آورد و صرفا به مسئله وحدت نيروهاي انقلابي اشاره دارد- بايد با تأني و آهستگي حركت كرد و درين زمينه محتاط بود. بعبارت ديگر براي قطعنامه مسئله تشكيل حزب كمونيست يك امر ضروري جدي و عاجل نيست و براي آن هنوز وقت است. از جانب ديگر اصل حركت از موضع وحدت با گروه هاي انقلابي و قبل از همه با "گروه انقلابي..."‌ در خور دقت است و براي قطعنامه موجوديت رويزيونيزم سه جهاني هيچگونه مانعي در امر وحدت ايجاد نميكند. همچنان رويزيونيزم چپ خواجه یي بمثابه مانع وحدت براي قطعنامه مطرح نيست. قطعنامه همان طوري كه در رابطه با حل تضادهاي لاينحل سازمان راه تفاهم و سازش را پيشنهاد مي نمايد؛ در رابطه با تضاد هاي لاينحل جنبش كمونيستي كشور نيز جز تفاهم و سازش پيشنهادي ندارد. ولي راه هاي پيشنهادي قطعنامه در مورد وحدت جنبش كمونيستي كشور جز اينكه اهميت بسيار اساسي و عمدۀ مبارزات ايدئولوژيك – سياسي درون جنبش را ناديده بگيرد به هيچ چيز ديگري منجر نميشود و بناءً نه تنها اين راههاي پيشنهادي، پراكندگي جنبش را از بين نمي برد بلكه برآن صحه مي گذارد و آنرا عملا تائيد مي نمايد.**

**« 3 - موضعگيري سازمان در قبال نيروهاي رجعت گرا در مناطق مختلف بنا بر ويژگي شرايط و تناسب قوا متفاوت مي باشد/ بدون آنكه از خط ديد عمومي سازمان عدول نمايد/ يعني اينكه سازمان در مواقعي كه از طرف نيروهاي رجعت گرا مورد تهاجم قرار گيرد/ قاطعانه به دفاع فعال از خود خواهد پرداخت.» از نظر قطعنامه خط ديد عمومي سازمان در قبال نيروهاي رجعتگرا اين است كه سازمان در قبال تهاجمات نيروهاي رجعت گرا به دفاع فعال از خود خواهد پرداخت، به اين صورت خط ديد عمومي سازمان در قبال نيروهاي رجعت گرا به يك مسئله صرف نظامي تبديل مي گردد و امر تبليغات سياسي عليه نيروهاي ارتجاعي از اهميت اساسي خود مي افتد. از جانب ديگر خط كلي صرفا دفاع فعال است و عقب نشيني و تخليۀ مناطق در صورت عدم توانمندي دفاعي در نظر گرفته نمي شود. طرح دفاع فعال در تاريخ "‌ساما" ‌فاجعۀ امضاي پروتوكول همكاري با دولت را بميان آورد.**

**« 4 - اعضاي سازمان در هيچ يك از مراحل رشد سازماني نبايستي امر تبليغات و افشاگري سياسي و ارتقاي سطح آگاهي سياسي توده ها را از نظر دور بدارند. البته تلاش مداوم براي دريافت شيوه هاي مؤثر اين تبليغات و افشاگريها نقش اساسي دارد.»‌ تبليغات و افشاگري هاي سياسي و ارتقاي سطح آگاهي سياسي توده ها را نبايد اعضاي سازمان از نظر دوردارند ولي براي ترويج ايدئولوژي پرولتري در میان اعضاي سازمان هيچ وظيفه اي ندارند و قطعنامه درين مورد هيچگونه احساس مسئوليتي را متقبل نمي گردد. در مقطعي كه اين مسئله مطرح مي گردد بزرگترين مشكل سازمان را پرابلم هاي ايدئولوژيك سياسي دروني ميسازد، ولي قطعنامه براي آموزش ايدئولوژيك- سياسي اعضاي سازمان و تدوين برنامۀ آموزشي هيچگونه اهميتي را قايل نيست؛ زيرا اگر تلاش هاي درين مورد صورت گيرد، به اصطلاح تفاهم از بين ميرود. تبليغات و سروصداي سياسي براه انداختن ولي استحكام دروني را فراموش كردن همان نتيجه اي را در بردارد كه باالاخره "ساما" به آن دچار گرديد يعني ضربات پيهم، تلفات سنگين و باالاخره تسليم طلبي چند جانبه.**

**«5 – در مورد استعفاي سه نفر از اعضاي هيئت رهبري دقت بعمل آورده استعفاي دو نفر از آنها را پذيرفت و به آنها وظايف ديگري محول كرد. استعفاي فردسوم رد شد.» پولينوم مي بايست علل اساسي استعفاي سه نفر از اعضاي هيئت رهبري را تحليل ميكرد و صرفا به طرح اين مسئله كه استعفاي آنها قبول شد و يا رد گرديد بسنده نمي كرد. ولي البته كه چنين تحليلي صورت نگرفته است.**

**«6 - گرايش گروهيگري و فرار طلبي را از ريشه ارزيابي نموده و نمونه مشخص آن را در سيماي عده معيني از افراد تثبيت و مورد انقتاد جدي قرار داد.» مسئله بر سرگرايش گروهيگري و فرار طلبي نبود بلكه مسئله ازين قرار بود كه تازه انديشان در اثر مقاومت هاي جناح ديگر زمينه را براي فعاليت شان مساعد نمي بينند و تعدادي استعفا مي دهند و تعدادي بصورت گروهي از كشور خارج مي گردند تا در بيرون از مرزهاي كشور خود را سروسامان دهند. ولي وقتي كه مقاومت ها از بين ميرود دوباره بر مي گردند و بر امورسازماني مسلط ميشوند. بيان ارزيابي گرايش گروهيگري و فرار طلبي از طرف قطعنامه جز اينكه برخورد دومشي را مستور نگهدارد و مسئله را در حد خصوصيات افراد و اشخاص وانمود نمايد كار ديگري از دستش ساخته نيست.**

**« ‌7 - در مورد شهادت مجاهد كبير مجيد قهرمان و دست نيافتن سازمان به شيوه هاي اساسي و مؤثر نجات وي از چنگ دشمن، وضع متشتت تشكيلاتي و اهمال، سطح نگري و تردد مسئولين مشخص را عوامل اصلي تشخيص داده و آنها را مورد انتقاد جدي قرار داد.» ‌اولاً مجاهد كبير خواندن مجيد مسئله جالبي است. وقتي مجيد مجاهد كبير باشد اعضاي سازمان هم مجاهدين متوسط و مجاهدين صغير هستند و سازمان هم، ‌"سازمان مجاهدين كبير، ‌متوسط و صغير" است كه به جهاد في سبيل الله مي پردازد ، الله اكبر ميگويد و جمهوري اسلامي ميخواهد. ثانياً در مورد مجيد مسئۀه اساسي علل دستگير شدن وي بود كه بايد روشن ميشد و بايد به ارزيابي گرفته ميشد. ولي در "ساما" ‌اين مسئله كمتر به ارزيابي گرفته شده است. درعوض شهادت مجيد به مسئله بدل گرديد كه در اوقات مختلف از آن به عنوان چماقي غرض كوبيدن مخالفين درون سازمان استفاده به عمل آمده است. اميد واريم بتوانيم اين مسئله را بعد ها مورد ارزيابي قرار دهيم.**

**« 8 - طبع و نشر هرچه زودتر جريده نداي ازادي را تآكيد و همچنين نشر مجدد اعلاميه جبهه متحد ملي را با تعديل و اصلاح مواد آن تصويب نمود.» طبع و نشر نداي ازادي بعد از پولينوم شروع گرديد و به تسجيل و تسريع تسلط مشي تازه انديشانه اعلام مواضع ساما پرداخت ولي براي اعلاميه جبهه متحد ملي ديگر ضرورتي محسوس نبود، زيرا كه زمينه حركات قيامي كودتاگرايانه از بين رفته بود و لذا اعلاميه بهمان حالت قديمي ماند و دوباره منتشر نگرديد.**

**« 9 - تجديد و تقسيم وظايف و تجديد تشكيلات را به خاطر بهبود وظايف سياسي و تشكيلاتي در دستور كار خود قرار داد و تصاميم لازم در زمينه اتخاذ گرديد.» مسايل اساسي براي قطعنامه مسايل تشكيلاتي هستند و مسايل ايدئولوژيك سازمان با تفاهم كنار گذاشته شده است. بايد تشكيلات بازسازي شود و وظايف مجددا تقسيم شوند تا فعاليت سياسي سازمان بهبود يابد و تبليغات سياسي توده یي صورت بگيرد. كارهاي ديگر مورد ضرورت نيست وروشنفكر بازي است!؟**

**«هيئت رهبري ايقان كامل دارد كه در يك جوسالم سازماني كه تمام ارزشهاي سانتراليزم دموكراتيك از طرف رفقا با شور و ايمان انقلابي در همه موارد بطور كامل اجرا گردد، سازمان قادر است با الهام از ارزشهاي قطعنامه و روح تصاميم متخذه در راه امر كبير نجات ميهن و دفاع و پاسداري از منافع توده هاي استثمارشده مردم افغانستان به پيروزيهاي هرچه بيشتر نائل آيد.» مي بينيم كه ماهيت پرولتري و هويت كمونيستي سازمان روشن نيست يعني قطعنامه براي "‌ساما"‌ اين هويت و اين ماهيت را به رسميت نمي شناسد. اما منظور از جوسالم سازماني طبعا همان جو تفاهم و تحمل متقابل است كه بايد به مفهوم سانتراليزم دموكراتيك در نظر گرفته شود.**

**باالاخره شعار نهائي قطعنامه:‌ «به اميد تحكيم كار تشكيلاتي سازمان و به اميد شگوفائي روحيۀ سالم انتقاد از خود وانتقاد از ديگران!» سرانجام قطعنامه حرف نهائي و اساسي اش را به ميان مي آورد: تحكيم مباني كار تشكيلاتي سازمان و شگوفائي روحيۀ سالم و البته در جهت تسلط مشي رويزيونيستي (تازه انديشانه) اعلام مواضع.**

**بررسی ما از قطعنامۀ پولینوم دوم کمیتۀ مرکزی ساما البته يك بررسي كامل نيست و درين نوشته ما در صدد نبوده ايم كه اين قطعنامه را بصورت همه جانبه مورد تحليل و ارزيابي قرار دهيم. منظورما از تحليل وبررسي مختصر فعلي آن بود كه نشان دهيم مضمون اصلي بحث هاي تازه انديشان را كه در"كنفرانس سرتاسري" ساما بيان داشتند به نحو بسيار واضح و روشن درین قطعنامه مي بينيم. مشي تازه انديشانه بعد از پولينوم دوم بود كه بر ساما مسلط گرديد. اين مشي در قدم اول در سطح رهبري مسلط گرديد، بعد ارگان مركزي (نداي آزادي) را تحت كنترول خويش درآورد و سرانجام تشكيلات را قبضه كرد و روز و روزگاري را بر سر ساما آورد كه همه ديديم و شنيديم.**

**4 – بررســي متن اعــلام مواضــع " سـاما "**

**«روياي ديرين كهن تزاران روس با دستياري چاكران زبون وتاريخزدۀ آن فاجعه خونين هفت ثور را در حريم مقدس و مردخيز كشور گرامي ما به منصه اجرا درآورد.»‌**

**در مورد "تزاران روس" منظور شانرا بصورت بسيار ظريفانه اي مطرح كرده اند. از زمان پيروزي انقلاب در 1917 تا زمان وفات استالين، دولت شوروي اساساً با تعقيب سياست خارجي سوسياليستي، نه براساس "روياي ديرين كهن تزاران روس"‌ بلكه بر اساس انترناسيوناليزم پرولتري حركاتش را در سطح بين المللي تنظيم ميكرد. بعد از آنكه استالين وفات يافت و رويزيونيستها قدرت را قبضه كردند، دولت شوروي از يك دولت سوسياليستي به يك دولت سوسيال امپرياليستي تغييير ماهيت داد و همچنانكه سياست داخلي سوسياليستي دولت شوروي از بين رفت در سطح بين المللي نيز به امر انترناسيوناليزم پرولتري پشت‌ پا زده شد و سياست خارجي سوسياليستي قبلي به سياست ضد سوسياليستي، يعني سياست خارجی سوسيال امپرياليستي مبدل گرديد. اتخاذ سياست خارجي سوسيال امپرياليستي– در اثر احياء سرمايه داري– از جانب رويزيونيستهاي حاكم بر دولت شوروي دقيقاً بدان معني بود و هست كه سياست هاي انقلابي دوران لنين و استالين ديگر مورد قبول نيست و دولت شوروي بعد از استالين همان سياستهاي قبلي تزاران روس را تعقيب مينمايد. از اينجا بود که برای تعریف حاكميت جديد "شوروي" اصطلاح "تزاران نوين" بميان آمد. اين اصطلاح مبين آن است كه سوسيال امپرياليزم شوروي عيناً همان امپرياليزم نظامي فئودالي قبلي تزاران نيست؛ زيرا كه بر ويرانه هاي جامعۀ سوسياليستي دوران لنين و استالين بميان آمده و با ماهيت نوين و در شرايط نوين، سياست خارجي امپرياليستي را انتخاب نموده است.**

**"اعلام مواضع..." از رؤياي ديرين كهن تزاران روس حرف ميزند و نه از خيالات سوسيال امپرياليستي تزاران نوين. اين بدان معني است كه "اعلام مواضع..." مطالبي را كه فوقاً در مورد ماهيت دولت شوروي بعد از وفات استالين بيان داشتيم قبول ندارد و سياستهاي فعلي را عيناً و كاملاً تعقيب همان سياستهاي قبلي لنين و استالين و سياستهاي آن دوران را تعقيب سياستهاي تزاران ميداند. به همين سبب است كه حاكمين فعلي شوروي را نه بمثابۀ تزاران نوين بلكه بدون هيچگونه تفاوت به همان صورت تزاران كهن ميشناسد. به عبارت ديگر اعلام مواضع معتقد است كه سياست تزاري در زمان لنين و استالين نيز از بين نرفته و به همان صورت قبلي تعقيب گرديده بود. اين مطلب كه در مقالۀ "فرهنگ آزادگان و فرهنگ بردگان" در شمارۀ پنجم و ششم دورۀ اول نداي آزادي بصورت بسيار روشن مطرح شده است و ما آنرا در شمارۀ قبلي بيان داشتيم؛ در اعلام مواضع با عبارت ظـريـفـانـۀ "رؤياي ديرين كهن تزاران روس" بيان گرديده است.**

**پروگراف بعدي مطلب را روشنتر ميسازد:**

**«عروسكهاي دست آموز امپرياليزم روس با نعره هاي پيروزمندانه و انقلابي نما دست از آستين كين بسوي مردم ما دراز نموده گویي ميخواهند با كشتار وحشيانۀ مردم دلير و جوانان رزمجوي ميهن گرامي بر مقدم ناميمون اربابان خود صحه گذارند و در زير جفاي سودجويانۀ آنان استقلال و آزادي ما را تا ابد قرباني نمايند. ولي روح رزمجويانه و شكست ناپذير مردم آزاده و با شهامت افغانستان با وجود دستگيريهاي جوقه جوقه و همه روزه، كشتار هاي فردي و دسته جمعي، ‌شكنجه هاي بالاتر از قرون وسطائي و با همه غل و زنجيريكه مظهر مغز بيمارگونۀ استعمارگران روس و جلادان بومي آن ميباشد؛ تسخير ناپذير بوده و مژده پيروزي و افتخار شانرا نميتوان از صفحۀ تاريخ زدود و پا گير كرد.»**

**درينجا ميبينيم كه صحبت از امپرياليزم روس و استعمارگران روس در ميان است و نه سوسيال امپرياليزم شوروي. "اعلام مواضع..." چيزي را بنام سوسيال امپرياليزم شوروي قبول ندارد و بين وضع فعلي حاكم بر شوروي با وضع دوران تزارها هيچگونه فرقي را قايل نيست.**

**اصطلاحاتي كه در مورد باند پرچم و خلق بكار ميرود خيلي جالب است: «‌عروسكهاي دست آموز امپرياليزم روس» و «جلادان بومي استعمارگران روس» ‌ولي از همه جالبتر اينكه اين «عروسكهاي دست آموز... و اين جلادان بومي... گويي ميخواهند بر مقدم ناميمون اربابان خود و در زير جفاي سودجويانۀ آنان استقلال و آزادي ما را تا ابد قرباني نمايند.» "گويي ميخواهند" يعني تصور ميرود كه ميخواهند و نه اينكه واقعاً ميخواهند. آيا نميتوان از لابلاي اين جملات و كلمات نطفه هاي اوليۀ پروتوكول امضا شده بين "ساما"‌ و دولت مزدور سوسيال امپرياليزم شوروي را پيدا كرد؟**

**اما در مورد اينكه «مژدۀ پيروزي و افتخار مردم ما را نميتوان پاگير كرد» ‌ما نتوانستيم چيزي بدانيم. ادبياتش از سويه ما بالا است!؟**

**«بلي! اولين شليك استقلال طلبانه و رزمجويانۀ مردم ما از ميان دره ها و كوهپايه هاي نورستان بصدا درآمد. هنوز نشئۀ پيروزي خدعه گرانۀ روس و معامله گران بومي آن از سر فرو نرفته بود؛ كه نائرۀ جنگ آزاديبخش در چهار كنار افغانستان بلند آوازه شد و تب لرزۀ مرگ آفرين؛ مغز بيمار كرملين را به هزيان در آورد و چون گاو وحشي در حلقۀ محاصرۀ آتش دشمن سوز جبهات گرم پكتيا، هزاره جات، ‌بدخشان، هرات، پنجشير، فارياب، جوزجان، سمنگان، بلخ، لغمان، بادغيس، كاپيسا ... به تنگنا افتاد ....»‌**

**اينجا «‌شليك استقلال طلبانه» ‌در خدمت سرپوش گذاردن روي ماهيت طبقاتي مبارزۀ مردم ما قرار مي گيرد. مبارزۀ مسلحانه ايكه عليه دولت مزدور كودتا از جانب مردم ما آغاز گرديد و بزودي فراگير شد بطور عمده مبارزه اي بود كه از جانب طبقات و اقشار مختلف اجتماعي جامعۀ ما عليه بورژوازي كمپرادوري بوروكراتيك وابسته به سوسيال امپرياليزم شوروي براه انداخته شد. درين مرحله- قبل از ششم جدي- جنگ مردم ما در بعد ضد سوسيال امپرياليستي اش اساساً عليه وابستگي است و نه عليه اشغال. به بيان ديگر سياست سوسيال امپرياليزم شوروي قبل از ششم جدي سياست نو استعماري است و دقيقا با شكست اين سياست است كه توسل به شيوه هاي استعماري كهن براي سوسيال امپرياليزم شوروي ضرورت پيدا ميكند و كشور ما توسط قشون اشغالگر سوسيال امپرياليستي اشغال ميگردد.**

**شعار استقلال طلبي قبل از اشغال ميهن توسط قواي متجاوز سوسيال امپرياليستي؛ براي اولين بار از جانب رويزيونیستهاي سه جهاني به راه انداخته شد و بعد توسط رويزيونيستهاي "تازه انديش"‌ سامایی به عاريت گرفته شد. شعار استقلال طلبي بعد از اشغال كشور قابل طرح گرديد و بايد مطرح میگردید– البته نه به مفهوم نفي مبارزۀ طبقاتي بلكه در خدمت آن– ولي قبل از آن در مبارزه عليه باند خلق و پرچم و در مبارزه عليه وابستگي به سوسيال امپرياليزم شوروي نميتوانست قابل طرح باشد و طرح آن روپوشي بود كه در خدمت سياست انحلال طلبانۀ رويزيونيستي قرار ميگرفت و مبارزۀ طبقات را مستور نگه ميداشت.**

**اما «از سر فرو نرفتن نشئۀ پيروزي خدعه گرانۀ روس و معامله گران بومي آن» ‌را نتوانستيم درك نمائيم. يا جمله معني ندارد يا اينكه ما نتوانستيم معنايش را دريابيم.**

**«اوج خشم و نفرت مردم بلند همت ما تازه به نردبان قيام عمومي رسيده بود كه طراحان روس با سازوبرگ نظامي و سيل قشون اشغالگر همچون دزدان دريایي به كشور ما هجوم تاراجگرانه نمود.»‌**

**نردبان قيام عمومي، نردبان خوبي است و جويندگان نام ميتوانند توسط آن بسيار به سرعت به قصر قدرت عروج نمايند. پس مرده باد «‌طراحان روس» ‌كه با سيل قشون اشغالگر همچون دزدان دريایي به كشورما هجوم تاراجگرانه نمود و اين نردبان خوب و با كيفيت را غير قابل استفاده ساخت.**

**"طراحان روس"‌؛ اين اصطلاح چقدر بيرنگ است، چقدر گنگ است و تا چه حد عاري از كينه و عاري از نفرت؛ گویي خبرنگاران بي بي سي در مورد قضيۀ افغانستان حرف ميزنند. ولي اين اصطلاح هرچه هست در خدمت نفي مفهوم سوسيال امپرياليزم شوروي قرار ميگيرد و با مفاهيم قبلي "تزاران روس"‌ و امپرياليزم روس در ارتباط ميباشد. "ساما" حاضر نيست براساس ايدئولوژي پرولتري (ماركسيزم – لنينيزم – انديشه مائوتسه دون) عليه سوسيال امپرياليزم شوروي و دولت پوشالي دست نشانده اش اعلام موضع نمايد؛ و "اعلام مواضع..." تلاش دارد كه كوچكترين شك و ترديدي درين مورد بوجود نيايد.**

**«نقشۀ ننگين روس بخاطر فريب و اغفال مردم افغانستان و تحكيم استعمار حسابگرانه آن چنان پيريزي ميشود كه گويي نعشهاي فاسد و بي گور و وطن را در راه دولتمداري شان به خطا اندر ميداند.»‌**

**فقط تازه انديشان قادراند با "عقل گرد" شان اينگونه "‌جمله گرد" ‌بنويسند!**

**«يا للعجب! ازين شعبده بازي تهوع انگيزي كه روز تا روز توان مقاومت جانبازانه و حماسه هاي گلگون قباي مرد م ما را به ارمغان مي آورد.»**

**«بلي ! مردم ما سوگند خورده و پيوند خون بسته تا در رزمگاه جهاد كبير ملي به پيشواز جنگ نابرابر با غول استعمار برود.»‌**

**و ما هم سوگند ميخوريم كه جملاتي شبيه به جملات فوق را بنام اعلام موضع سياسي مطرح كردن وقاحت «تازه انديشانه» ميخواهد و ديده درائي رويزيونيستي!!**

**«ما اين خشم رزمجويانه و قهرمان آفرين را در وجنات صغير و كبير كه طلوع پيروزي را مژده ميدهد مينگريم! چنانچه مظهر زنده و شورانگيز آنرا دختران و پسران جوان و پر آرمان ما به طارم رسانده و با شعار يا مرگ يا آزادي پيكر پوسيدۀ سران كرملين را به لرزه درآورده اند.»**

**«سران كرملين» ‌و نه سردمداران دولت سوسيال امپرياليستي شوروي. بازهم همان خط "‌تزاران روس"،‌ "‌امپرياليزم روس"‌ و "طراحان روس"‌.**

**«درين فرصتي كه آزادي از كشور ما رخت بربسته و حريم پاك نام آور ما به مذبح جوانان، مردان و زنان مبدل شده؛ درين هنگاميكه هزاران جوان پاكباز در ميان تونلها و سلولهاي نمناك و تاريك بـه امـيـد افـق روشن فــرداي زنـدگـي گرسنه بسر ميبرند.»**

**«درين آوانيكه مدرسه و پوهنتون كانون خشم جوانان رستگار شده و دسته دسته با گردن فراز و غرور ملي بسوي باستيلها ميروند.»**

**«درين اياميكه جام شهادت پيك آزادي شده و هزاران مادر داغديده بين سايه روشنهاي بيم و اميد بخاطر نجات وطن و رهایي جگرگوشه هايشان دقيقه شماري ميكنند.»**

**«درين روزگاري كه خانه و كاشانه و سرومال مردم دستخوش هوسهاي شوم وبيمارگونه روس شده...»**

**«با يك كلام راه اگر دشوار است، جنگ اگر نابرابر؛ اگر غم و اندوه مردمگير شده و مشكلات اگر بزرگ است، بگذار باشد.»**

**«عزم آهنين و غيرت ملي ما دشمن نابرابر و غرق در سلاح را مأيوس و گريزان و سرافگنده ساخته.»**

**«درين زمانيكه جنگجويان ما همچو پولاد ناب در برابر حوادث و قتل عام خدشه ناپذير شده و به استقبال مرگ شرافتمندانه چنان ميروند مثل ماه بسوي تاريكي.» تشبيه شاعرانۀ عالي!!!؟**

**«پس برما است كه جنگ آزاديبخش ملي را با حماسه هاي ابتكاري آن كه از باور تاريخ و داستان بيرون جهيده بايد با خط زرين به افتخار و سرفرازي بر سر كارنامه هاي رزمي جهان زنيم تا بدانند كه بوديم وهستيم.»**

**بلي! اينچنين است. براي اعلام مواضع جنگ جاري صرفاً يك جنگ ملي است و هيچگونه بعد طبقاتي و جنبۀ طبقاتي ندارد و از همين موضع است كه هموطنان را مورد خطاب قرار ميدهد.**

**«هموطنان! با پشتيباني و ستايش از مقاومت شجاعانۀ مردم و گروه هاي ملي در مبارزۀ دليرانه و جانبازانه درين جهاد كبير ملي، تمام مردم را بسوي وحدت‌، ايجاد جبهۀ متحد به اميد پيروزي محتوم در جنگ آزاديبخش ضد امپرياليزم اشغالگر روس دوستانه ودردمندانه دعوت ميكنيم.»**

**«سازمان آزاديبخش مردم افغانستان تعهد ميسپارد كه در راه ايجاد جبهۀ متحد ملي سرتاسري بخاطر همسوئي بخشيدن نبردهاي شكوهمند و حماسه افرين مردم دلير و غيور كشور بپاخاستۀ خود لحظه اي درنگ را جائز ندانسته و براي برآوردن اين مأمول سعي بليغ بخرچ خواهد داد.»‌**

**ميبينيم همچنانكه وظايف ملي مبارزه مطلق گردانيده شده وظايف طبقاتي كاملا به فراموشي سپرده شده است و در نتيجه "ساما" بجز پيشبرد وظايف ملي هيچگونه وظيفه طبقاتي ندارد. "ساما" ‌در "اعلام مواضع..." نه تنها هويت كاملاً غير كارگري دارد بلكه اساساً با هرگونه موضعگيري طبقاتي بيگانه است. براي "ساما"‌ در "اعلام مواضع..." فقط يك مسئله مطرح است: پيشبرد جنگ ضد روسي و تأمين وحدت ملي از طريق ايجاد جبهۀ متحد ملي و لذا لحظه اي درنگ را هم در مورد جبهۀ متحد ملي جايز نميداند. به عبارت ديگر صاف و ساده صرف نظر كردن از تلاش بخاطر تأمين رهبري كمونيستي بر جبهۀ متحد ملي؛‌ يعني سياست جبهوي اي كه رويزيونيستهاي روسی وطني در دوران مبارزات "‌مسالمت آميز"‌ شان به آن اظهار باور مي كردند.**

**«لذا سازمان آزاديبخش مردم افغانستان با پيش كشيدن اهداف زيرين؛ با توجه و اتكاء به خواستها و آرمانهاي مردم ما پس از اخراج ارتش اشغالگر روس و سرنگوني دارودسته ميهن فروش "‌پرچم وخلق"‌ به يمن بازوان پرتواناي مردم دلير كشور، در راه تحقق آن مبارزه ميكند.»‌**

**"رهبر" ‌مدعي است كه: «تمام موادي كه در اعلام مواضع آمده موادي است كه از برنامه گرفته شده و كلمۀ كارگرش زده شده، در هرجایي كه هست. ما اگر يك مقايسه بكنيم بين برنامه و اعلام مواضع- هركس حق دارد اين كار را بكند، ما كرده ايم– مثل اين است كه يك چيز را بگيريد قيچي كنيد.»**

**ما هم "اعلام مواضع..." را در تمامي ساحات با مندرچات برنامۀ "ساما" مورد مقايسه و مطالعه قرار ميدهيم نه از آن جهت كه مندرجات آن برنامه را كاملاً قبول داريم بلكه از آن جهت كه بدانيم آيا واقعاً اهداف مطروحۀ اعلام مواضع صرفاً قيچي شدۀ مندرجات برنامۀ سازمان است و يا مسئله ازين حدود فرا تر ميرود.**

**در زمينۀ سياســت داخـلي**

**"اعلام مواضع...":**

**«- تآسيس دولت جمهوري اسلامي مردمي كه انعكاس دهندۀ راستين خواسته ها و آرمانهاي ملي و دموكراسي مردم افغانستان باشد.**

**- دعوت مجلس مقننه مركب از نمايندگان مردم از طريق انتخابات مساوي، سري، مستقيم و عمومي.**

**- تفويض صلاحيت تدوين قانون اساسي، نامگذاري دولت و تعيين آرم وبيرق ملي و توظيف نظارت هيئت حكومت به مجلس نمايندگان مردم.**

**- تأمين استقلال قوۀ قضائيه.**

**- مبارزه در راه بسيج تمام امكانات مادي و معنوي كشور در جهت مبارزۀ پيگير عليه امپرياليستهاي جهانخوار مخصوصا امپرياليزم روس بخاطر دفاع از تماميت ارضي و تأمين استقلال اقتصادي و حاكميت ملي كشور.**

**- تأمين و دفاع از حقوق و آزاديهاي سياسي و مدني افراد اعم از آزادي عقيده، مذهب، بيان، مطبوعات، اجتماعات، شغل، تجارت، حق تشكيل احزاب سياسي و اتحاديه هاي صنفي، تحصيل، كار، مسافرت، مصئونيت مسكن، ‌مكاتبه و مخابره.**

**- مبارزه در جهت تحكيم و تكامل همه جانبه و سالم وحدت داوطلبانۀ مليتهاي برادر كشور- كه هم اكنون در جريان پيكار آزاديبخش ملي با خون قوام يافته است – با اعتقاد صادقانه برحق تعيين سرنوشت ملل؛ بر اساس مبارزۀ پيگير و متحدانۀ ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي براي ايجاد يك افغانستان مستقل، واحد، متمركز، نيرومند، پيشرفته و شگوفان.**

**- تأسيس اردوي ملي و انقلابي براي دفاع و تضمين دست آورد هاي مبارزات مردم و دفاع از تماميت ارضي و حق حاكميت ملي و استقلال ملي كشور.»**

**"بـرنـامـه...":**

**«- ايجاد دولت جمهوري اي كه ممثل راستين خواستها و آرمانهاي ملي و دموكراتيك مردم افغانستان باشد.**

**- دعوت مجلس مقننه مركب از نمايندگان مردم از طريق انتخابات مساوي، سري، مستقيم و همگاني.**

**- تفويض صلاحيت تدوين قانون اساسي، نام گذاري دولت، تعيين آرم و درفش ملي و توظيف و نظارت هيئت حكومت به مجلس نمايندگان مردم.**

**- مبارزه در راه بسيج تمام امكانات مادي و معنوي كشور در جهت مبارزۀ پيگير عليه امپرياليزم (بويژه سوسيال امپرياليزم) و ريشه كن ساختن مناسبات فيودالي به خاطر دفاع از تماميت ارضي و استقلال سياسي و تأمين استقلال اقتصادي و حاكميت ملي كشور.**

**- دفاع از حقوق و آزاديهاي دموكراتيك سياسي و مدني افراد اعم از آزادي عقيده، بيان، مطبوعات و اجتماعات، شغل، تجارت، حق تشكيل احزاب سياسي و اتحاديه هاي صنفي، تحصيل، كار، مسافرت، مصئونيت مسكن، مكاتبه و مخابره بر مبناي مبارزۀ قاطع و سازش ناپذير عليه فیوداليزم و امپرياليزم.**

**- مبارزه در جهت تحكيم و تكامل انقلابي وحدت داوطلبانۀ مليتهاي برادر كشور (كه هم اكنون در جريان پيكار نجاتبخش ملي با خون قوام يافته است) با اعتقاد صادقانه بر حق تعيين سرنوشت ملل بر اساس مبارزۀ پيگير و متحدانۀ ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي براي ايجاد يك افغانستان واحد، متمركز، نيرومند، مترقي و شگوفان.**

**- ايجاد جرگه هاي كارگري، دهقاني و سربازي و تأسيس اردوي داوطلب انقلابي مردم براي تضمين دست آورد هاي مبارزات مردم از توطئه هاي امپرياليستي و ارتجاعي و تكامل انقلابي آن.»**

**آیا جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع ميتواند اساساً انعكاس دهندۀ راستين خواسته ها و آرمان هاي ملي و دموكراسي مردم افغانستان باشد؟‌ نه اين اصلاً ناممكن است.**

**يكي از خواسته هاي اساسي دموكراتيك مردم، خواست جدایي دين ازدولت است. مفهوم مذهبي بودن يا ديني بودن دولت مثلاً اسلامي بودن، مسيحي بودن، يهودي بودن و ... اين است كه نيروهاي سياسي غير مذهبي در چنين دولت هایي ازهيچگونه حقوق سياسي برخوردارنيستند. در يك دولت اسلامي – چه سلطنت اسلامي و چه جمهوريت اسلامي – اسلام دين رسمي كشوراست و قوانين مملكت بايد بر اساس دين اسلام پايه ريزي شود؛ يعني درين دولت قدرت سياسي بر مذهب متكي است و فعاليت نيروهاي سياسي غير مذهبي ممنوع و تحت پيگرد. اين حالت هم در سلطنت اسلامي رضاشاه وجود داشت؛ هم در رژيم جمهوري اسلامي خميني موجود است و بيگمان در جمهوري دموكراتيك اسلامي مجاهدين خلق موجود خواهد بود. همچنانكه در كشور خود ما اين حالت در سلطنت اسلامي نادر و ظاهر موجود بود؛ در سيستم ادارۀ اخوان موجود است و يقيناً در "جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع..." نيز موجود خواهد بود. اساساً تا زمانيكه دولت از حالت مذهبي خارج نشود و رژيم اجتماعي "حالت مقدس الهي" خود را از دست ندهد؛ حاكميت انحصاري مذهبيون سياسي از بين نميرود و با موجوديت اين حاكميت انحصاري تحقق خواسته ها و آرمانهاي دموكراتيك غير ممكن است. در چنين حالتي طرح پلوراليزم سياسي و مسئلۀ تفكيك قوا فقط و فقط ميتواند طرحهاي پا در هوا باقي بماند.**

**از جانب ديگر تحقق راستين خواسته ها و آرمانهاي ملي و دموكراتیک مردم افغانستان بدون مبارزۀ پيگير و قاطع عليه فیوداليزم ناممكن است و استقرار دموكراسي فقط و فقط با نابودي فیوداليزم ميتواند زمينه پيدا نمايد. ببينيم "اعلام مواضع..." درين مورد چگونه برخورد مينمايد:**

**در بند پنجم سياست داخلي "اعلام مواضع..." مي بينيم كه مبارزۀ پيگير صرفاً عليه امـپـريـاليسـتـهـاي جـهـانـخـوار مخصوصاً امپرياليزم روس مطرح ميگردد. اما در برنامۀ "ساما" مبارزۀ پيگير عليه امپرياليزم (بويژه سوسيال امپرياليزم) و ريشه كن كردن مناسبات فیودالي مطرح است. درينجا به صراحت مشاهده مي گردد كه "اعلام مواضع..." مبارزه عليه امپرياليزم را جدا از مبارزه عليه فِیوداليزم دانسته و مسئلۀ ريشه كن ساختن مناسبات فیودالي اساساً برايش مطرح نيست. به عبارت ديگر "اعلام مواضع..." هيچگونه وظيفۀ ضد فیودالي برايش قایل نيست و خواسته ها و آرمانهاي ملي و دموكرامیک مردم افغانستان را همدوش با فیوداليزم- و در واقع تحت رهبري آن– بصورت "راستين" انعكاس ميدهد!!‌؟‌ اين "جمهوري دموكراتيك" صاف و ساده يك جمهوري فیودالي است!! جمهوريت فیودالي و دموكراسي فیودالي!!! «كه پيش شرط هر فرآيند متعالي بعدي است.»؟!!**

**در يك سيستم دموكراتيك صرفاً مسئلۀ دفاع از حقوق و آزاديهاي دموكراتيك سياسي و مدني افراد مي تواند مطرح باشد، در حاليكه "اعلام مواضع..." تأمين و دفاع از حقوق و ازاديهاي سياسي و مدني افراد را بطور اعم بميان ميكشد. با توجه به مذهبي بودن دولت مورد خواست "اعلام مواضع..." و با توجه به عدم موضع گيري ضد فیودالي– و در واقع موضع فیودالي– آن مبتوان بخوبي دريافت كه منظور از طرح حقوق و آزاديهاي سياسي و مدني افراد– بدون توجه به اين امر كه اين حقوق و آزاديها دموكراتيك هستند يا ضد دموكراتيك– چه چيزي ميتواند باشد؟ حاكميت مذهبي برقرار و سيستم فیودالي هم پا برجا و حقوق و آزاديهاي سياسي و مدني (!) نيروهاي سياسي- مذهبي انحصارگر و همچنان نيروهاي فیودالي قابل دفاع و تأمين؛ يعني خيلي صريح و روشن تأمين و دفاع از حقوق و ازاديهاي ضد دموكراتيك انحصارگران مذهبي و فئودالي.**

**يقيناً جمهوري اسلامي مردمي "اعلام مواضع..." جمهوري دموكراتيكي است كه: «‌نياز عاجل طبقات انقلابي و پيش شرط هرفرآيند متعالي بعدي است.»؟! و لابد به همين سبب است كه "اعلام مواضع..." تأمين و دفاع از حقوق و آزاديهاي سياسي و مدني افراد را نه بر مبناي مبارزۀ قاطع و سازش ناپذير عليه فیوداليزم و امپرياليزم بلكه بصورت كاملاً مستقل بيان ميدارد؛ يعني اينكه نه تنها از حقوق و آزاديهاي سياسي و "مدني" عناصر فیودالي بايد دفاع صورت بگيرد بلكه همچنان بايد از حقوق و آزاديهاي سياسي و مدني عناصر وابسته و مزدور امپرياليزم نيز دفاع صورت بگيرد. مشرب دموكراتيك اعلام مواضع اينچنين وسعت دارد!!؟ ‌اين "دموكراسي" نه ضد فیوداليزم است و نه ضد امپرياليزم.**

**اگر به مطالب مشروحۀ فوق دقت كنيم يقيناً تفاوت بسيار ظريفانه اي را كه در بند هفتم سياست داخلي "اعلام مواضع..." با مسئلۀ مشابه آن در "برنامه..." وجود دارد ميتوانيم دريابيم. براي "اعلام مواضع..." مسئلۀ وحدت مليتهاي كشور براي يك افغانستان مستقل، ‌واحد، ‌متمركز، نيرومند، پيشرفته و شگوفان مطرح است و براي "برنامه..." ايجاد يك افغانستان واحد، متمركز، نيرومند، مترقي و شگوفان.**

**ميبينيم كه "اعلام مواضع..." كمبود كلمۀ "افغانستان مستقل" ‌را در برنامه درك كرده و آنرا در طرح خودش گنجانده است!!؟ ‌ولي «افغانستان مترقي» را قبول ندارد و بجاي آن «افغانستان پيشرفته» را ميپسندد! وقتي عمق ارتجاع "اعلام مواضع..." تا آن حدي است كه ترجيح ميدهد كلمۀ مترقي را با كلمۀ پيشرفته عوض كند، آنوقت چه مبنایي براي مبارزۀ مشترك مليتهاي كشور عليه ارتجاع و امپرياليزم باقي ميماند.**

**"اعلام مواضع..." از «مبارزه در جهت تحكيم و تكامل همه جانبه و سالم وحدت داوطلبانۀ مليتهاي برادر » حرف می زند ولی "برنامه..." به تکامل انقلابی وحدت ملیتها باورمند است. از تكامل انقلابي تا تكامل همه جانبه و سالم چقدر تفاوت وجود دارد؟‌!! بهرحال "اعلام مواضع..." تكامل انقلابي وحدت مليتها را قبول ندارد و بجاي آن به تكامل همه جانبه و سالم وحدت مليتها معتقد است. دموكراسي "اعلام مواضع..." به اصطلاح همه جانبه و سالم است!! و لذا تكامل وحدت مليتها نيز بايد "همه جانبه و سالم" باشد؛ ‌يعني انقلابي نباشد، يعني ضد فیودالي نباشد، يعني ضد امپرياليستي نباشد و در فرجام ضد حاكميت سياسي دشمنان دموكراسي نباشد.**

**اعلام مواضع ايجاد جرگه هاي كارگري، دهقاني و سربازي را قبول ندارد. آخر در تحت حاكميت انحصاري انحصارگران و در تحت حاكميت فیوداليزم، ‌ايجاد اين جرگه ها نميتواند مطرح باشد. اين جرگه ها تكامل انقلابي ببار ميآورند و نه "تكامل همه جانبه وسالم"!!! و براي فیوداليزم و ارتجاع خطرناك هستند.**

**"اعلام مواضع..." تأسيس "اردوي داوطلب انقلابي مردم" را نيز قبول ندارد. اردوي مورد پسند "اعلام مواضع..." چیزی بنام "اردوي ملي و انقلابي" است!‌! و نه "اردوي داوطلب انقلابي مردم". ماداميكه جرگه هاي كارگري،‌ دهقاني و سربازي وجود نداشته باشند و مسئلۀ تسليح خلق كشور در دستور كارقرار نداشته باشد، دولت فیودالي جمهوري اسلامي "اعلام مواضع..." خود از بالا به تأسيس "اردوي ملي و انقلابي" اقدام كرده و به مردم اجازه نخواهد داد كه اردوي داوطلب انقلابي خود را بوجود بياورند!‌!! اردویي كه به اين صورت از بالا بوجود مي آيد فقط و فقط گویا «از دستاورد هاي مبارزات مردم، تماميت ارضي و حق حاكميت ملي و استقلال ملي كشور دفاع خواهد كرد.»!؟ ‌البته كه موضوع توطئه هاي امپرياليستي و ارتجاعي درين ميان نميتواند مطرح باشد زيرا كه دولت جمهوري اسلامي اعلام مواضع نه ضد امپرياليستي است و نه ضد ارتجاعي و امپرياليزم و ارتجاع هم مزاحمش نيستند. البته ماداميكه جرگه ها ي كارگري، ‌دهقاني و سربازي و اردوي داوطلب انقلابي مردم در جمهوري اسلامي "اعلام مواضع..." اصلاً موجود نباشد؛ ‌مسئلۀ تكامل انقلابي آنها هم منتفي است. ولي "اعلام مواضع..." تكامل انقلابي اردوي ملي و انقلابي مورد خواست خود را نيز قبول ندارد؛ همانطوري كه تكامل انقلابي وحدت داوطلبانۀ مليتهاي برادر كشور را قبول ندارد. ولي متأسفانه درينجا حتي مسئلۀ "تكامل همه جانبه و سالم" نيز به فـرامـوشـي سپرده شده است!!!**

**اينچنين است جمهوري دموكراتيكي كه "اعلام مواضع..." خواستارآن است. اين "جمهوري دموكراتيك"!!! اصل جدائي ديانت از دولت را قبول ندارد؛‌ با نظام فیودالي مخالف نيست، با امپرياليزم مخالف نيست، "افغانستان پيشرفته" ميخواهد و نه "افغانستان مترقي"، ‌جرگه هاي كارگري، دهقاني و سربازي را قبول ندارد، "اردوي ملي و انقلابي" ميخواهد و نه "اردوي انقلابي مردم"، با تكامل انقلابي مخالف است، يعني اينكه بالاتر از سياهي رنگي نيست!!!؟**

**در زمينۀ سياســت خـارجـي**

**"اعـلام مـواضـع...":**

**- دفاع و پشتيباني همه جانبه از جنبشهاي اسلامي ضد امپرياليستي و نهضت هاي آزاديبخش ملي و مردمي در سراسر جهان.**

**- مبارزه عليه استعمار كهن و نوين و ارتجاع جهاني در رأس آن امپرياليزم مخصوصاً امپرياليزم روس.**

**- افشاء‌ و طرد دسته بنديهاي نظامي، مسابقات تسليحاتي، جنگ افروزي، توسعه طلبي، تجاوز، مداخله، تهديد و توطئه هاي سوسيال امپرياليستي و امپرياليستي.**

**- مبارزه عليه سياست ننگين اپارتايد و نژاد گرائي و صهيونيزم.**

**- برقراري مناسبات سياسي با تمام كشور هاي جهان بر مبناي پنج اصل همزيستي مسالمت آميز و منشور ملل متحد.**

**- برقراري مناسبات اقتصادي و فرهنگي بر اساس منافع متقابلۀ ملتها.**

**- ايجاد روابط حسنه و همكاري نزديك با كشورهاي همجوار و منطقه بر اساس مبارزۀ مشترك عليه ابرقدرت ها.**

**- الغاي تمام قرارداد هاي خاینانه اي كه با منافع مردم و حاكميت ملي ما در تضاد باشد.**

**"بـرنــامـه...":**

**«ساما با الهام از دانش پيشرو عصر و با اتكاء به واقعيتهاي ملي و بين المللي در چوكات مشي مستقل ملي و انقلابي خود در زمينۀ سياست خارجي از اصول ذيل پيروي مينمايد:**

**- دفاع همه جانبه از جنبشهاي پيشتازعصر و پشتيباني از نهضت هاي آزاديبخش ملي و دموكراتيك.**

**- مبارزه عليه استعمار كهن و نوين، ارتجاع جهاني در رأس آن امپرياليزم و به ويژه سوسيال امپرياليزم.**

**- افشاء ‌و طرد دسته بنديهاي نظامي، مسابقات تسليحاتي، جنگ افروزي، توسعه جوئي، تجاوز، مداخله، تهديد و توطئه هاي امپرياليستي و سوسيال امپرياليستي.**

**- مبارزه عليه سياست ننگين اپارتايد و صهيونيزم و نژادگرائي.**

**- برقراري مناسبات سياسي با تمام كشورهاي جهان بر مبناي پنج اصل همزيستي مسـالـمـت آمـيـز و مـنـشـور مـلـل متحد.**

**- برقراري مناسبات اقتصادي و فرهنگي بر اساس منافع متقابلۀ ملي كشورها.**

**- ايجاد روابط حسنه و همكاري نزديك با كشورهاي منطقه بر اساس مبارزۀ مشترك ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي كشورهاي منطقه.**

**- الغاي تمام قراردادهاي خاینانه ايكه با منافع مردم و حاكميت ملي ما درتضاد باشد.**

**در "برنامه..." دفاع همه جانبه از جنبشهاي پيشتازعصر مطرح است و در "اعلام مواضع..." دفاع و پشتيباني از جنبشهاي اسلامي ضد امپرياليستي. از يك ديد خوشبينانه و بر اساس حدسيات دست و دل باز، جنبش هاي پيشتاز عصر مندرج در "برنامه..." را به مفهوم جنبش كمونيستي و كارگري مي گيريم؛ يعني تطبيق انترناسيوناليزم پرولتري. "اعلام مواضع..." بجاي اين مسئلهً دفاع و پشتيباني همه جانبه از جنبشهاي اسلامي ضد امپرياليستي را مطرح مينمايد و بسيار صريح و روشن به موضع پان اسلاميستي سقوط ميكند و آنرا جاگزين انترناسيوناليزم پرولتري ميسازد. پان اسلاميزم و "انترناسيوناليزم اسلامي"، در سياست خارجي جمهوري اسلامي "اعلام مواضع..." مطابق به ماهيت اين رژيم و در ارتباط با سياست داخلي آن ميباشد و كاملاً طبيعي است كه اين جمهوري اسلامي افغانستان با آن سياست داخلي اش– كه قبلاً بيان داشتيم– در سطح سياست خارجي در تقابل با جنبش بين المللي كمونيستي قرار بگيرد. اين بندِ سياست خارجي "اعلام مواضع..." داراي جنبۀ بسيار قوي ضد كمونيستي است و جمهوري اسلامی "اعلام مواضع..." با دفاع و پشتيباني همه جانبه از جنبشهاي اسلامي در سطح بين المللي در تقابل با جنبش كمونيستي قرار ميگيرد؛ آنچنانكه در زمينۀ سياست داخلي اش نيز اين تقابل و خصومت موجود بود.**

**در بند هاي بعدي، سوسيال امپرياليزم شوروي، براي "اعلام مواضع..." گاهي بصورت امپرياليزم روس مطرح است و گاهي بصورت سوسيال امپرياليزم و اين حاكي از سردرگمي "اعلام مواضع..." در مورد شناخت از سوسيال امپرياليزم شوروي است.**

**در بند هفتم مي بينيم كه براي "اعلام مواضع..." ايجاد روابط حسنه و همكاري نزديك با كشورهاي همجوار و منطقه براساس مبارزۀ مشترك عليه ابرقدرتها مطرح است و نه براساس مبارزۀ مشترك ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي كشورهاي منطقه. براي "اعلام مواضع..." در ايجاد روابط حسنه و نزديك با كشورهاي همجوار و منطقه، مبارزۀ مشترك ضد ارتجاعي كشورهاي منطقه اصلاً قابل قبول نيست و جاي مبارزۀ مشترك ضد امپرياليستي را هم مبارزۀ مشترك ضد ابرقدرتها گرفته است. فقط مبارزه عليه ابرقدرتها و نه عليه ارتجاع و امپرياليزم درمجموع. مگر صريحتر ازين هم ميتوان ماهيت رويزيونيستي و ارتجاعي براي يك "اعلام مواضع" سراغ كرد؟ اين طرح چه خوب باب دندان سه جهانيها در مجموع و به خصوص رويزيونيستهاي حاكم بر حزب و دولت چين ميباشد. بي جهت نيست كه رفقاي چيني "رهبر" به ايشان توصيه كرده اند كه رنگ خاكستري "ساما"‌را تا ميتوانند حفظ نمايند.**

**در زمينۀ اقتصــادي**

**در بخش زراعت:**

**"اعـلام مـواضـع...":**

**- اصلاحات عادلانه زمين به نفع دهقانان كم زمين و بي زمين بنا بر درخواست آگاهانه و دواطلبانه مردم بمنظور افزايش توليد زراعتي و پايه ريزي اقتصاد مستقل ملي.**

**- اسکان کوچها و ارتقا سطح زندگ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان و تهیۀ زمین برای دهاقین ملیتهای کم زمین از طرق اعمار بندها و آبادانی اراضی بایر.**

**- ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت با اتکاء به صنایع داخلی بموازات رشد صنعت در داخل کشور.**

**- ايجاد سازمانهاي مالداري، حفاظت و توسعه چراگاه ها، اصلاح نسل حيوانات و انكشاف وترنري به نفع پيشرفت اقتصادي جامعه.**

**- حفاظت و توسعۀ جنگلزارها و بهره برداری معقول از آن به منظور بهبود سطح زندگی زحمتکشان محلات مجاور و تقویت اقتصاد جامعه.**

**"بـرنـامـه...":**

**«- ريشه كن ساختن مناسبات فرتوت فیودالي بمنظور افزايش توليدات زراعتي و پايه ريزي اقتصاد مستقل ملي با نظرداشت تناسب منطقي بين بهبود سطح زندگي دهقانان و انباشت سرمايه هاي لازم انكشافي.**

**- واگذاري اراضي مستملكه به دهاقين بي زمين، تشكل آنها در تعاونيهاي زارعتي – با حق نظارت، آگاهي و رأي دهي در بارۀ توزيع ارزشهاي توليد شدۀ شان در موارد استهلاكي و انكشافي – و گذاشتن امكانات لازم با شرايط مساعد در دسترس آنان.**

**- حمايت دهاقين خورد و متوسط و تشويق آنها به پيوستن تعاونيهاي ايجاد شده و يا ايجاد تعاونيهاي نوين براساس اصل داوطلبي از طريق ارائۀ نمونه هاي نويد بخش.**

**- اسكان كوچي ها و ارتقاي سطح زندگي اقتصادي و اجتماعي و فرهنگي آنان و تهيۀ زمين براي دهاقين مليتهاي كم زمين از طريق اعمار بند ها و آباداني اراضي باير.**

**- ماشيني كردن و عصري ساختن زراعت با اتكاء به منابع داخلي بموازات رشد صنعت در داخل كشور.**

**- سازماندهي و بهبود دامپروري به نفع ترقي اقتصادي جامعه از طريق ايجاد تعاوني هاي مالداري، حفاظت و توسعۀ چراگاه ها،‌ اصلاح نسل حيوانات و انكشاف وترنري.**

**- حفاظت و توسعۀ جنگلزارها و بهره برداري معقول از آن بمنظور بهبود سطح زندگي زحمتكشان محلات مجاور و تقويت اقتصاد جامعه.»**

**براي اعلام مواضع ريشه كن ساختن مناسبات فرتوت فیودالي بمثابۀ هدف اقتصادي اصلاً مطرح نيست. اعلام مواضع صرفاً اصلاحات عادلانۀ زمين را به نفع دهقانان كم زمين و بي زمين بنا بر درخواست آگاهانه و داوطلبانۀ مردم درخواست مينمايد. البته روشن است كه در تحت حاكميت جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع آن اصلاحاتي عادلانه خواهد بود كه در آن "‌عدالت اسلامي" به نفع فئوداليزم رعايت شده باشد. البته اين اصلاحات عادلانۀ زمين بنا به درخواست آگاهانه و داوطلبانۀ مردم بايد صورت بگيرد. در تحت حاكميت "جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع..." ديانت از دولت جدا نميگردد؛ با مناسبات فیودالي مبارزه نشده و اين مناسبات ريشه كن نميگردد و لذا "حقوق اسلامي فیودالي" به قوت خود باقي ميماند. در چنين شرايطي بوجود آمدن درخواست آگاهانه و داوطلبانۀ مردم چه زمينه اي ميتواند داشته باشد؟‌ البته "اعلام مواضع..." جهت ايجاد آگاهي و داوطلبي مردم هيچگونه مسئوليتي را متقبل نميگردد زيرا در آن صورت جانبداري از دهاقين بميان آمده و دموكراسي نقض ميگردد؟؟؟‌ به اين صورت اين اصلاحات زمين بمورد اجرا قرار نخواهد گرفت و اگر هم مورد اجرا قرار بگيرد از ديد اعلام مواضع نبايد به تشكل و سازمانيابي دهقانان بينجامد.**

**"اعلام مواضع..." با به اجرا گذاشتن اصلاحات ارضي مورد درخواستش صرفاً طرفدار اين است كه زمين به قطعات كوچكي تقسيم شده و به دهقانان بي زمين و كم زمين توزيع گردد. اين اصلاحات ارضي نخواهد توانست توليد زراعتي را افزايش داده و اقتصاد مستقل ملي را پايه ريزي نمايد و مخصوصاً قادر نيست مسئلۀ عصري ساختن و ماشيني كردن زراعت افغانستان را عملي نمايد. تنظيم توليد زمينهاي توزيع شده به دهاقين در تعاوني هاي زراعتي از آنرو ضروري است كه زمينه را براي استفاده از وسايل عصري مساعد مي سازد زيرا كه ماشين آلات مدرن زراعتي در قطعات كوچك زمين قابل استفاده نيست و صرفاً ميتوان در قطعات بزرگ از آنها كارگرفت. از جانب ديگر تهيه وسايل ماشيني براي دهقانان مشكل و حتي ناممكن است مگر اينكه در تعاونيهاي زراعتي متشكل شوند. ولي "اعلام مواضع..." با ايجاد تعاونيهاي زراعتي موافق نيست، زيرا كه اين تعاونيها ميتوانند زمينۀ تكامل آتي توليد زراعتي را بسوي توليد سوسياليستي هموار نمايند. دموكراسي اعلام مواضع با سمت يابي سوسياليستي اقتصاد جامعه مخالف است و به همين سبب است كه هم مخالف ايجاد تعاونيهاي زراعتي است و هم مخالف تشكل و سازمان يابي دهقانان و هم مخالف حق نظارت، آگاهي و رأي دهی آنها در بارۀ توزيع ارزشهاي توليد شدۀ شان در موارد استهلاكي و انكشافي يعني مخالف حق شركت توده هاي وسيع دهقاني در امر پلانگذاري اقتصادي كشور. "اعلام مواضع..." به دهقانان حق ميدهد كه نماينده به پارلمان بفرستند؛ ولي پلانگذاري اقتصادي كشور منحصراً كار افراد متخصص است و كار وزارت پلان و دهقانان درين مورد هيچگونه حقي ندارند؛ آنچنانكه حق ندارند تعاوني هاي زراعتي تشكيل بدهند. البته در بخش مالداري هم اعلام مواضع بجاي تشكيل تعاونيهاي مالداري طرفدار ايجاد سازمانهاي مالداري است!!‌؟‌ يك مشي سياسي بايد چقدر ارتجاعي باشد تا اينگونه از نام تعاونيهاي زحمتكشان بترسد و يا امر تشكل دهقانان و مالداران موافق نباشد؟‌**

**در بـخـش صــنعـت:**

**"اعلام مواضع...":**

**- ايجاد صنايع سنگين، بسيج و بهره برداري از منابع سرشار طبيعي و انساني كشور و جلب كمكهاي مساعد خارجي كه ناقض حاكميت ملي و مانع رشد سالم اقتصادي جامعۀ ما نباشد.**

**- توسعه و تنوع صنايع سبك و استهلاكي از طريق اختلاط سرمايه هاي خصوصي ملي و سرمايۀ دولتي و رهنمایي سرمايه هاي خصوصي در مجاري صنعتي.**

**- حمايت از صنايع داخلي در برابر كالاهاي رقيب خارجي.**

**- پشتيباني از صنايع دستي و پيشه وري با فراهم ساختن مساعدت هاي مالي، تكنيكي و تجاري به آنها.**

**"بـرنـامـه...":**

**- ايجاد صنايع سنگين با بسيج و بهره برداري از منابع سرشار طبيعي و انساني كشور و جـلـب كـمـكـهـاي مـسـاعـد خارجي كه ناقض حاكميت ملي و مانع رشد سالم اقتصادي جامعۀ ما نباشد.**

**- توسعه و تنوع صنايع سبك و استهلاكي از طريق اختلاط سرمايه هاي خصوصي ملي و سرمايۀ دولتي و رهنمایي سرمايه هاي خصوصي در مجاري صنعتي.**

**- حمايت از صنايع داخلي در برابر كالاهاي رقيب خارجي.**

**- پشتيباني از صنايع دستي و پيشه وري با فراهم ساختن مساعدت هاي مالي، تكنيكي و تجاري به آنها.**

**در بند اول اين فصل براي برنامۀ "ساما" ايجاد صنايع سنگين از دو طريق عملي است:‌ 1– بسيج و بهره برداري از منابع سرشار طبيعي و انساني كشور و 2- جلب كمكهاي مساعد خارجي كه ناقض حاكميت ملي و مانع رشد سالم اقتصادي جامعه نباشد كه البته بايد بر بسيج و بهره برداري از منابع داخلي كشور بصورت عمده تكيه ميشد كه نشده است. ولي براي "اعلام مواضع..." بسيج و بهره برداري از منابع سرشار طبيعي و انساني كشور و جلب كمكهاي خارجي نه بمثابۀ دو طريق ايجاد صنايع سنگين بلكه با برداشتن يك كلمۀ "با"، مسايل اساسي همسنگ و همطراز صنايع سنگين دانسته ميشود. به اين صورت "اعلام مواضع..." در حاليكه اهميت جلب كمكهاي خارجي را به اندازۀ ايجاد صنايع سنگين بالا ميبرد يقيناً قادر خواهد بود پايه هاي اقتصاد مستقل ملي را به نحو شايسته اي بوجود بياورد!‌!؟**

**از جانب ديگر اگر به سرمايه هاي خصوصي اجازه فعاليت در ساحه صنايع سنگين داده شود در آن صورت راه براي ايجاد مالكيت هاي بزرگ بورژوائي باز ميشود كه البته جلوگيري ازين مسئله براي "اعلام مواضع..." اصلاً مطرح نيست (و برنامه نيز درين زمينه روشن نميباشد.).**

**بخش تجــارت و مـــاليه:**

**"اعلام مواضع ..."**

**- تنظیم و نظارت تجارت داخلی و خارجی به نفع اکثریت جامعه.**

**- تطبیق مالیۀ مترقی و مستقیم.**

**"بـرنـامـه...":**

**- تنظيم و نظارت تجارت داخلي و خارجي به نفع اكثريت جامعه .**

**- تطبيق اصل ماليۀ مترقي و مستقيم.**

**دولت بايد بر تجارت خارجي و داخلي به نفع اكثريت جامعه صرفاً نظارت داشته و آنرا تنظيم نمايد؟! تاجران بايد چقدر خوشوقت باشند كه در تحت حاكميت دولت مورد درخواست "ساما" ‌ميتوانند نفع تمامي شقوق تجارت داخلي و خارجي را به جيب بزنند؛ البته تحت كنترل و انتظام دولت از طريق تطبيق اصل ماليۀ مترقي و مستقيم؟! در ساحۀ تجارت هم مثل ساحۀ صنايع راه براي رشد مالكيت هاي بزرگ بورژوائي باز است. اين است مفهوم "ديموكراتيزم استوار و پيگير؟؟" يعني صنايع و تجارت از سرمايه داران و حاكميت فیوداليزم هم بر قرار يعـنـي دولـت فـیـودالـهـا و بورژوازي و يقيناً بورژوازي كمپرادور.**

**عـمـــــومــــيـات:**

**"اعـلام مـواضـع...":**

**- ملي ساختن تمام سرمايه هاي اسارتبار امپرياليستي و مؤسسات خارجي كه ثروت هاي ملي ما را به يغما مي برند.**

**- گسترش و تعميق پلانگذاري دولتي مطابق به نيازمنديهاي شگوفایي اقتصاد مستقل ملي و در جهت رهایي از زنجير وابستگي هاي امپرياليستي.**

**"بـرنـامـه...":**

**- ملي ساختن تمام سرمايه هاي اسارتبار امپرياليستي و مؤسسات خارجي كه ثروت هاي ملي ما را به يغما مي برند.**

**- گسترش و تعميق پلانگذاري دولتي مطابق به نيازمنديهاي شگوفایي اقتصاد مستقل ملي و در جهت رهایي از زنجير وابستگي هاي امپرياليستي.**

**- تبديل سكتور دولتي كنوني – كه اهرم نفوذ و وسيلۀ تاراجگري امپرياليستي و علت تباهي مردم ما است – به سكتور راستين عامه و تقويت هرچه بيشتر آن به نفع رفاه عامه و تكامل متوازن جامعه.**

**آنچه در بخش صنعت و تجارت بيان كرديم درينجا بيشتر از پيش روشن ميگردد. "اعلام مواضع..." نقش دولت را بالاتر از پلانگذاري قبول ندارد. ولي معلوم نيست با سكتور دولتي كنوني چه برخوردي دارد؟ آيا پيشنهاد فروش آنرا به سرمايه داران خصوصي مدنظر دارد يا ميخواهد بهمين حالت فعلي نگاهش دارد؟‌ روشن است كه براي اعلام مواضع تبديل سكتور دولتي كنوني به سكتور راستين عامه اصلاً مطرح نيست و البته تقويت هرچه بيشتر سكتور عامه يعني ايجاد تمركز و از بين رفتن دموكراسي؟! و "اعلام مواضع..." در قبال دموكراسي حساسيت اومانيستي دارد و اين حساسيت بسيار شديد است:**

**«چپ سنتي كه مي خواهد قدرت اقتصادي جامعه در دست دولت متمركز شود مخالف دموكراسي هست!»**

**پس براي اينكه دموكراسي با خطري مواجه نگردد بايد از تمركز اقتصاد جامعه در دست دولت جلوگيري كرد و آن را در دست سرمايه داران و فیودالان قرار داد و به نحو دموكراتيك اصل ماليۀ مترقي و مستقيم را بر آن ها تطبيق نمود ؟!!!!‌**

**در زمــينۀ اجــتماعــي:**

**"اعلام مواضع...":**

**- تأمين و تساوي حقوق زن و مرد.**

**- وضع و تطبيق قوانين عادلانه ای که حق كار، شرايط مساعد كار، حق بيمه هاي صحي و اجتماعي، حق تشكيل اتحاديه هاي صنفي، اعتصاب، مظاهره، ‌نشرات و داشتن نماينده در جريان بازرسي و فيصله دعاوي مربوط به مسايل كار را براي عموم مردم تضمين نمايد و وضع اقتصادي- اجتماعي آنها را بهبود بخشد.**

**- مبارزه عليه بوروكراسي و فساد اداري با برقراري و گسترش سيستم نظارت مردمي و قايل شدن حق انتقاد رهنمایي و طرد مآمورين خود سر و استفاده جو بموازات تفتيش جدي از بالا و فراهم ساختن امكانات زندگي شرافتمندانه بخصوص براي كارمندان پائين رتبه.**

**- تعميم و افزايش خدمات صحي بصورت متوازن و عادلانه در سراسر كشور.**

**- تخصيص كمكهاي لازم براي حمايه طفل و مادر، معيوبين و مخصوصاً خانواده هاي شهداي راه آزادي.**

**- اعمار منازل صحي و ارزان قيمت و واگذاري آن به هموطنان خانه بدوش با شرايط مساعد.**

**- فراهم ساختن امكانات تفريحات و سرگرمي هاي سالم براي عموم افراد جامعه و مبارزه عليه انحرافات و مفاسد اخلاقي و اجتماعي.**

**"بـرنـامـه...":**

**- وضع و تطبيق قوانين دموکراتیکی که حق كار، شرايط مساعد كار ، حق بيمه هاي صحي و اجتماعي، حق تشكيل اتحاديه هاي صنفي، اعتصاب، مظاهره، ‌نشرات و داشتن نماينده در جريان بازرسي و فيصله دعاوي مربوط به مسايل كار را براي زحمتكشان تضمين نمايد، وضع اقتصادي- اجتماعي آنها را بهبود بخشد و شعور سياسي – طبقاتي شانرا ارتقاء دهد.**

**- مبارزه علیه بوروکراسی و فساد اداری با برقراری و گسترش سیستم نظارت توده یی و قـایـل شـدن حـق انـتـقـاد، رهنمایی و طرد مامورین خودسر و استفاده جو به موازات تفتش دقیق و پیگیر از بالا و فراهم ساختن امکانات زندگی شرافتمندانه (بویژه) برای کارمندان پایین رتبه.**

**- تأمين استقلال قوۀ قضائي بر مبناي تخلف ناپذيري از منافع والاي انقلابي مردم.**

**- تعمیم و افزایش خدمات صحی به صورت متوازن و عادلانه در سراسر کشور.**

**- تأمین تساوی حقوق زن و مرد و فراهم ساختن زیربنای مادی آن.**

**- تخصص کمک های ویژه برای حمایۀ طفل و مادر، معیوبین و خانواده های شهدای راه آزادی.**

**- اعمار منازل صحی و ارزان قیمت و واگذاری آن به هموطنان خانه بدوش با شرایط مساعد.**

**- تثبيت كرايه عادلانۀ منازل ودكاكين.**

**- فراهم ساختن امکانات تفرحات و سرگرمی های سالم برای عموم افراد جامعه و مبارزه علیه انحرافات و مفاسد اخلاقی و اجتماعی.**

**در بند اول اين فصل اگر "‌رهبر" دقت ميكرد ميديد كه ... بلكه بين دو كلمۀ تأمين و تساوي يك حرف "و" بـصـورت**

**اضافي علاوه گرديده كه البته معلوم نيست اين "‌و" لعنتي از كجا آمده و اينجاي بيجا قرار گرفته است؟ سؤالي كه بايد از نويسندگان اعلام مواضع پرسيد.**

**براي "اعلام مواضع..." مسئلۀ حقوق زن و مرد بصورت "تأمين و تساوي حقوق زن و مرد‌" مطرح است و فراهم ساختن زير بناي مادي اين خواست از آن اهميتي برخوردار نيست كه بمثابه جزء جدائي ناپذير اين خواست بميان كشيده شود . شايد اعلام مواضع معتقد باشد كه عدم تساوي حقوق زن و مرد ريشۀ اقتصادي ندارد بلكه داراي ريشه هاي طبيعي ميباشد!**

**در مورد وضع قوانين "اعلام مواضع..." به قوانين عادلانه معتقد است و نه به قوانين دموكراتيك، زيرا كه قوانين دموكراتيك اصل عدالت را در مورد فیودالها و بورژوازي بزرگ نميتواند تطبيق نمايد!‌!؟ البته اين قوانين براي عموم مردم (مردم اعلام مواضعي) بايد باشد و نه براي زحمتكشان كشور!؟ اين قوانين بايد وضع اقتصادي- اجتماعي مردم را بهبود بخشد و اينكه اين قوانين ضمن بهبود بخشيدن به وضع اقتصادي – اجتماعي مردم شعور سياسي – طبقاتي زحمتكشان را ارتقاء بدهد براي "اعلام مواضع..." قابل قبول نيست زيرا كه در جمهوري اسلامي مردمي "اعلام مواضع..." قرار نيست شعورسياسي – طبقاتي زحمتكشان ارتقاء داده شود؟!**

**درين فصل، "برنامه..." از تأمين استقلال قوۀ قضائي بر مبناي تخلف ناپذيري از منافع والاي انقلابي مردم حرف ميزند. "اعلام مواضع..." اين مسئله را در بند چهارم فصل سياست داخلي خود به اين صورت بميان كشيده است: «تأمين استقلال قوۀ قضائيه»‌. لابد اين تأمين استقلال صرفاً تأمين استقلال است و تحت قوانين "جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع..." به مرحلۀ اجرا در خواهد آمد و گويا اين اصل يك اصل سياسي دموكراسي است و به منافع والاي انقلابي مردم و تخلف ناپذيري از آن ضرورتي ندارد؟!!**

**همچنان مي بينيم كه مسئلۀ تثبيت كرايۀ عادلانه منازل و دكاكين كه در "برنامه..." مطرح است، در "اعلام مواضع..." از قلم انداخته شده است. شايد نويسنده و يا نويسندگان "اعلام مواضع..." منازل و دكاكين كرایي زياد داشته و اين مسئله را بخاطريكه پول كرايۀ دكانها و منازل شان نقصان پيدا نكند از قلم انداخته اند؟!**

**در زمـــينۀ فـرهـنگي:**

**"اعـلام مـواضـع...":**

**- تحصيل اجباري ابتدائي و متوسط در سراسر كشور.**

**- فراهم ساختن امكانات عملي تحصيل ابتدائي و متوسط به زبان مادري فرزندان مليتهاي كشور.**

**- مسلكي ساختن تحصيلات ثانوي.**

**- مهيا ساختن زمينۀ تحصيلات عالي و تخصصی به خرج دولت.**

**- ايجاد شرايط مساعد ادامۀ تحصيل بعد از وقت براي كسانيكه بنا به عللي نتوانسته اند تحصيل خود را تكميل نمايند.**

**- مبارزۀ وسیع و همه جانبه علیه بیسوادی، بینش های خرافی و جهل سیاسی.**

**- احیاء و شگوفایی فرهنگهای اصیل ملیتهای کشور و تکامل همآهنگ آنها.**

**- اعطای مساعدتهای مالی به پیشتازان جبهۀ فرهنگ ملی.**

**"بـرنـامـه...":**

**"ساما" تعميم فرهنگ علمي، توده اي و زدودن آلودگيهاي فرهنگ استعماري و ارتجاعي را در موارد زير دنبال ميكند:**

**- تحصيل اجباري ابتدائي و متوسط در سراسر كشور.**

**- فراهم ساختن امكانات عملي تحصيل ابتدائي و متوسط به زبان مادري فرزندان مليتهاي كشور.**

**- مسلكي ساختن تحصيلات ثانوي و درآميختن آن با پروسه توليد.**

**- مهيا ساختن زمينۀ تحصيلات عالي و تخصصی برای فرزندان زحمتکشان کشور به خرج دولت.**

**- ايجاد شرايط مساعد ادامۀ تحصيل بعد از وقت براي كساني كه بنا به عللي نتوانسته اند تحصيل خود را تكميل نمايند.**

**- مبارزه وسيع و همه جانبه عليه بيسوادي، بينشهاي خرافي و جهل سياسي.**

**- برخورد انتقادي و انقلابي نسبت به مواريث فرهنگ ملي و جهاني.**

**- احياء و شگوفائي فرهنگهاي اصيل مليت هاي كشور و تكامل همآهنگ آنها.**

**- ايجاد وسيع ترين زمينه براي استفاده از دستاورد هاي فرهنگ علمي توده اي و انقلابي ملي و جهاني براي عموم افراد كشور.**

**- تبليغ ايده هاي انقلابي و وطنپرستانه در ميان مردم و به ويژه جوانان كشور.**

**- اعطاي مساعدت هاي ويژه به پيشتازان جبهۀ فرهنگ مردم.**

**براي اعلام مواضع نه تعميم فرهنگ علمي و توده اي مطرح است و نه زدودن آلودگيهاي فرهنگ استعماري و ارتجاعي. نكند كه طرح اين مسايل در تحت حاكميت "جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع..." كفر و زندقه بحساب آيد و طرح كنندگانش مهدورالدم وواجب القتل؟!!**

**اعلام مواضع با درآميختن تحصيلات ثانوي مسلكي با پروسه توليد مخالف است چون ممكن است اين امر شعور سياسي – طبقاتي فرزندان زحمتكشان كشور را ارتقاء دهد!! "دولت جمهوري اسلامي مردمي" نه تنها بايد براي تحصيلات عالي و تخصصي فرزندان زحمتكشان خرچ نمايد بلكه همچنان مكلف است كه مصارف تحصيلات عالي و تخصصي فرزندان فیودالها و سرمايه داران را نيز متقبل گردد. البته پولي كه ازين طريق در كيسه هاي فیودالها و سرمايه داران ذخيره ميگردد بايد در مجاري صنعتي و تجارتي بكار افتد تا اقتصاد جامعه شگوفا گردد!!‌ گذشته ازين اگر دولت اين حق را صرفاً براي فرزندان زحمتكشان كشور قايل گردد برخورد جانبدارانه صورت ميگيرد و دموكراسي نقض ميگردد؟!!**

**براي "اعلام مواضع..." برخورد انتقادي و انقلابي نسبت به مواريث فرهنگي ملي و جهاني آنقدر اهميت ندارد كه از جملۀ وظايف فرهنگي "دولت جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع..." دانسته شود. همچنان ايجاد وسيع ترين زمينه براي استفاده از دستاورد هاي فرهنگ علمي، توده اي و انقلابي ملي و جهاني براي عموم افراد كشور مسئله خطرناكي است كه نبايد طرحش كرد چون "چپ سنتي"‌ آنرا مطرح نموده و لذا حتماً براي دموكراسي خطري را در بردارد؟! از جانب ديگر اگر در ميان مردم و بويژه جوانان كشور ايده هاي انقلابي و وطنپرستانه تبليغ گردد شعور سياسي فرزندان زحمتكشان بالا رفته و دستاورد هاي مبارزات مردم بسوي تكامل ميرود و چه بسا كه به متشكل شدن كارگران و دهقانان بينجامد. امري كه نهايت خطرناك است و صرفاً "چپ سنتي"‌ميتواند از آن به نفع خود استفاده نمايد و دموكراسي را از بين ببرد؟! كه حتماً اين امر سرنگوني جمهوري اسلامي مردمي را در پي خواهد داشت!‌!!؟**

**فرهنگ، فرهنگ ملي است و جبهۀ فرهنگي هم جبهۀ فرهنگي ملي و پيشتازان اين فرهنگ است كه سزاوار مساعدت هاي مالي ميباشند. فرهنگ مردم را "‌چپ سنتي"‌ بميان ميكشد و بخصوص اگر اين جبهه بصورت روشن نام جبهۀ خلق را برخود داشته باشد آنوقت نهايت خطرناك است و براي دموكراسي بسيارمضر!!؟ البته با اين پيشتازان جبهۀ فرهنگ بايد صرفا مساعدت هاي مالي بعمل آورد و نه هرنوع مساعدت ويژۀ مورد لزوم زيرا كه "چپ سنتي"‌ تحت نام مساعدت به جبهۀ فرهنگ به پخش "كتب ضاله" و اشاعۀ "افكار مضره" اي ميپردازد كه افكار مردم را ميتواند سنگك بسازد!!؟**

**ما ديگر لزومي نمي بينيم كه در مورد محتويات رويزيونيستي و نهايت ارتجاعي اعلام مواضع بيشتر ازين حرف بزنيم و آنرا با ادعاهاي "تازه انديشان" و جناب "‌رهبر" مقايسه نمائيم. اين رجعتگرائي آشكار تا سرحد تسليم شدن به فیوداليزم – چه رسد به بورژوازي – بالا ميرود، ضد منافع زحمتكشان و بخصوص پرولتارياي كشور قرار ميگيرد، با انترناسيوناليزم پرولتري خصومت ميورزد و باالاخره در خدمت تأمين منافع امپرياليزم به نحو شايسته اي نقش بازي مينمايد. خلاصه، مفهوم آرم و سرنامۀ آن به روشني در متن "اعلام مواضع..." تشريح شده و بصورت يك برنامۀ برآمدي ملي – دموكراتيك به خورد روستایياني مثل ما داده شد كه تا از "حماقت" مان بيرون آمديم و مضمون آنرا كاملاً درك كرديم و عليه آن بصورت قاطع ايستاديم، ‌زماني در خاد پنج، زماني در سانتياگو و زماني در پكن مورد معامله قرار گرفته بوديم.**

**ما گفتيم كه برنامۀ "ساما" را يك برنامۀ قابل پذيرش نميدانيم ولي براي اينكه نشان داده باشيم كه دفاع "رهبر و شركاء" از رهبران "مشي تازه انديشانۀ اعلام مواضع..." تا چه حد غير اصولي، ارتجاعي و سازشكارانه و فرصت طلبانه است جملات آخرين برنامۀ "ساما" و اعلام مواضعش را پهلوي هم نقل ميكنيم و قضاوت را به خود خواننده مي گذاريم:**

**"اعـلام مـواضـع...":**

**«سازمان آزاديبخش مردم افغانستان (ساما) براي نجات كشور از چنگال اهريمن استعمار و نوكران دست نشانده اش تلاش پر شكوه و هدفمند خويش را دنبال نموده و براي تحقق اين هدف با تكيه بر نيروي عظيم ملت بپاخاستۀ افغانستان با طرد هرگونه وابستگي و خارج كردن كشور از مجراي رقابت ابرقدرت ها در رزمگاه ملت قهرمان خود جانبازانه سنگر جهاد مقدس و كبير ملي را آتشين نگهداشته؛ با درك مسئوليت و دين تاريخي خويش وحدت رزمنده و شورانگيز تمام ميهن دوستان را در يك صف واحد فشرده و آهنين بر اساس مصالح و منافع والاي مردم آرزو ميكند.**

**شهداي راه آزادي! به روان پاك تان قسم كه درفش جهاد مقدس را برافراشته تر و سنگر رزم تانرا گلگون تر و پرفروغ تر ميداريم.**

**پس بيائيد، عزيزان دلاوران كه با پخش اين اعلام مواضع خود جهاد عظيم و برحق ملي مردم به پا خاستۀ خود را شگوفاتر ساخته بر سرومال عاريتي و دست انداز روس خط بطلان بكشيم.**

**بلي، ما ميگویيم! روسها باد كاشتند ولي توفان درو ميكنند!**

**يا مرگ يا آزادي!»**

**"بـرنـامـه...":**

**«"ساما" مصمم است در خلال تحقق برنامۀ فوق در مرحلۀ انقلاب ملي و دموكراتيك طراز نوين راه تكامل جامعه را بسوي گذار به جامعه فارغ از بهره كشي و ستم طبقاتي و ملي باز كند و بنابرين رهبري طبقۀ كارگر را در انقلاب ملي و دموكراتيك طراز نوين و سيادت طبقۀ كارگر را در مرحلۀ گذار به جامعۀ بدون طبقات شرط اساسي تحقق برنامۀ حد اقل و حد اكثر خود ميداند. دشواري راه هرچه باشد بشريت به زير درفش طبقۀ كارگر دوران ساز از قلمرو جبر طبيعي و اجتماعي به قلمرو اختيار و آزادي رهسپار است.**

**سازمان آزاديبخش مردم افغانستان با اعلام يورش بر دژ ارتجاع داخلي و امپرياليزم جهاني (بويژه سوسيال امپرياليزم) همگام با مارش شورانگيز تاريخي زحمتكشان و ملل زنجيرشكن سراسر جهان به استقبال افق هاي روشن دنياي نوين به پيش مي رود.**

**با عشق به آزادي!**

**با ايمان به انقلاب!**

**با اتكاء برتوده!**

**يامرگ يا پيروزي!»**

**طرح قبلي بيان شدۀ ما در اخير قسمت چهارم اين پاسخنامه آن بود كه اسنادي را از دوران تسلط اين مشي يعني از پولينوم دوم تا ضربت ماه اسد 1356 مورد بررسي قرار دهيم. ولي ما در ادامۀ اين بررسي، متن اعلام مواضع "ساما" را نيز مورد بحث قرارداديم. غرض روشن شدن هرچه بيشتر تازه انديشي (رويزيونيزم) مشي "اعلام مواضع.." متن كامل بيانات مربوط به "تازه انديشی" در "كنفرانس سرتاسري ساما" ضميمۀ اين شماره انتشار مي يابد و همچنان اعلام مواضع "‌ساما" تكثيرميگردد.**

**\*\*\*\*\*\*\*\***

**سند شماره هشتم:**

**عــمــق فــاجــعــه**

**يادداشت هایي از سه جلسۀ كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي و يك نوشتۀ كوتاه دست خطي مربوط به تحقيقات اين كميسون از "سردار" از جملۀ آن اسنادي است كه از دستبرد گماشتۀ خاص "رهبر" در امان مانده است. با مطالعه اين اوراق مي توان به عمق فاجعه پي برد.**

**متن سخنان سردار در جلسۀ كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي**

**10/ 3 / 1364**

**«در اشتباهت همگي سهيم اند: كادرها، اعضاي عادي سازمان و روابط توده یي؛ مسئله صرفا بر سر كميت اشتباهات است، جريان نيرومند نا مساعدتها همگي را كشاند. ميزان اشتباهات غير ارادي فرق كرده است. كميتۀ مركزي به تنهایي مسئول نيست و افراد رابطه گيرنده نيز به تنهايي مسئول نيستند. رفقایي كه بطور غيرمستقيم نقش داشتند نيز مسئوليت دارند. شرايط عمومي و جريان عمومي قبلاً بوجود آمده بود. مركزيت بحد خود اشتباه كرده و افراد ديگر هم به اندازۀ خود شان اشتباه كرده اند. كسان ديگري هم كه قبلاً مسايل را مطرح مي كردند اشتباهاتي دارند. كساني كه اعتراض داشته اند حتي چند ماه قبل از جريان ارتباط گيري فيصله كرده بودند كه خصوصي با دولت رابطه بگيرند (ياسين، پويان، موسي ......).**

**اگر پيكار ارتباط گرفته زمينه هايش نزد ديگران نيز بوده. كساني كه ماندند حتي از رابطه گيري با دولت استقبال كردند، چنانچه موقع بمباران اخوانيها توسط دولت اكثريت خوشحالي داشتند. باقيمانده ها اعتراض نكردند و تواقق مستقيم يا غير مستقيم داشتند. فقط عدۀ معدودي مخالفت مي كردند و ديگران يا موافق بودند و يا خاموش. تمايل به ارتباط گيري فقط تبارز علني در وجود سخي و پيكار داشته است.**

**در جلسات مركزيت روي موضوعات بحث نشد؛ مثلاً قضيۀ هرات، كشيدگي ها و نظريات مختلف. مثلي كه قبلاً رفقا به توافق رسيده بودند و همگي در انتخاب من همنظر بودند.**

**همگي سهيم اند و باراندازي درست نيست. بايد همگي به اشتباهات خود اعترف كنند، ولي اشتباهات سخي و پيكار بيشتر است، تفاوت كمي است.**

**جلسۀ مركزيت دوام رابطه گيري را تاكتيكي قيد كرد و صرفاً براي شش ماه و بخاطرخروج بوده است.**

**رفقائي كه هم آمدند عدۀ زيادي از ايشان از جنگ فرار كردند و مسئلۀ مخالفت اصولي شان مطرح نبوده است. مثلاً "ا. و ب." كه هيچ گاهي كار جدي نكردند و اين حرف براي شان برگه ای شد براي فرار.**

**در مورد مسئلۀ خلط تضاد ها در پروان صلاحيت كافي ندارم. شناخت من بعد از شكست شان است و شناخت قبلي ندارم. در ماه اسد 59 در ديداري با رفقا (پ. و رفقاي ديگر) درخواست كردم به كوهدامن بروم. در ماه اسد 59 به قره باغ رفتم، قبلاً در بغلان بودم و دهقاني ميكردم. در ماه عقرب و قوس رفقاي پروان به كوهدامن مي آيند. از مناسبات دروني و انكشافات شان آشنائي نداشته ام و با منطقه هم آشنائي ندارم. موضوع خلط تضاد ها را در پروان در نوشتۀ قبلي بعنوان يك فاكت مطرح كرده ام ولي فعلاً نظري داده نمي توانم. با جمع آوري فاكتهاي زيادي ميتوان در مورد ابراز نظر كرد.**

**مسئله ارتباط گيري از لحاظ ذهني تا حدودي از كاپيسا پروان آمد و از لحاظ عيني شكست هاي پي در پي اوضاعي بوجود آورد كه روحیات شكستي و عقده یي را با خود داشت.**

**در مورد ريشه هاي ايدئولوژيك قضيه بايد گفت كه مسئله از تضاد اصلي ناشي ميشود كه تضاد بين خرده بورژواهاي "ساما" با ايدئولوژي طبقه كارگر است. ساخت طبقاتي سازمان از لحاظ منشاء اجتماعي كلاً خرده بورژوائي بوده و اگر افراد تجديد تربيت كارگري شده باشند، جزئي است و هنوز جهت عمده را اختيار نكرده. ايدئولوژي افراد و منش فردي با ايدئولوژي ادعائي در تضاد است. از همين لحاظ است كه تا حال نقش پيشآهنگ دموكراسي نوين و پيشآهنگي طبقه كارگر را مستقيماً و عيناً نتوانسته ايم برعهده بگيريم و با طبقۀ كارگر هيچگونه رابطه اي موجود نيست. اين تضاد اصلي و ريشه اي است. انحرافات خرده بورژوائي كاملاً بديهي است. جهت عمده را ايدئولوژي خرده بورژوازي ميساخته است.**

**در مورد حكم استراتژيك و حكم تاكتيكي در مورد رابطه گيري با دولت باد گفت كه بعد از روان كردن خط حاجي صاحب و خواهش قطع رابطه مسئله بصورت جدي مطرح است. در جريان پيش از جلسۀ بابه قشقار" زكريا " چون در شفاخانه است عملاً مداخله ندارد و صرفاً مشوره هائي ازش گرفته ميشود و مستقيما در جريان كارها نيست. بعد از ارتباط گيري- بيان و اقعيتها- رفقا سخي و پيكار بخاطر ارتباط گيري با دولت از طرف باقي رفقا زير فشارهستند. پيكار بارها از طرف حاجي صاحب موظف به رفتن به كوهدامن شده بود. پيكار با اكراه كابل را رها ميكند و كوهدامن ميرود. وي زياد افشاگري ميكرد در فاميلها، در بازار و كوچه كه انعكاسات اين حرف ها پاكستان رسيده بود. بعد از دوماه اصرار، من و سخي وي را از كابل كشيديم. بر اساس اين افشاگري ها بود كه "ب." بندي شد. بعد از رفتن پيكار به كوهدامن با هم اختلافي نداريم و نظرات ما واحد است. اختلاف نظر بين من و سخي وجود دارد كه سخي زياد بي پروائي ميكرد و لاقيد بود. در هوتل كابل بارها هركس را مي آورد و در مكرويان همچنان (كار وي از من پيشرفته تر بود). سخي هم در كابل ايلا گشتي ميكرد. از لحاظ گپ زدن در بين اتاق نيز بي احتياطي ميكرد و از تاكتيكي بودن حركت و مسايل داخلي خود ما صحبت به عمل مي آورد. درين مورد تجربۀ منفي وجود داشت. در روز اول گرفتاري "هراتي ها" يعقوبي گفت كه صداي آنها ثبت شده و در جلسات خصوصي خود عليه ما صحبت ميكردند. سخي زياد بي احتياطي ميكرد. چون سخي ارتباط گيري با دولت را تأمين كرده بود و ميخواست گناه خود را به هر قيمت بشويد اينطور رفتار ميكرد. دولت براي ما ميگفت كه ارتباط شما تاكتيكي است، زيرا حرف هاي ما بين شان ميرفت.**

**اين ارتباط تضادي در خود نهفته داشت يعني ما بايد در عمل كاري ميكرديم كه مسايل را تاكتيكي حل ميكرديم ولی در ظاهر استراتژيك جلوه ميداديم. روز اول هم اين حرف ها را گفته بودند. اين تضاد بصورت ماهوي وجود داشت و در سبك كار تبارز كرد.**

**در راه انحراف، اصول انقلابي كاربري ندارد. با دشمن نيرومند روبرو هستي و بايد با وي ديپلماسي كني. ما مجبور بوديم تا حد ممكن از حرف تاكتيكي جلوگيري كنيم. گذشته از آن از لحاظ اصولي من دولت را تائيد نكرده ام و بارها عليه انجينير اولين كسي بودم كه حرف هايشان را رد ميكردم. استدلالات مرا سخي و پيكار براي ديگر رفقا بيان ميكردند. در قسمت مشي مستقل ملي من حرف ميزدم كه اگر مشي مستقل ملي ني پس چي؟ مشي ديگر مشي وابستگي ملي و انقياد ملي است. من حرف ميزدم و استدلالات مرا سخي و پيكار براي رفقاي ديگر انتقال مي دادند. حساسيت و لطافت كار من با آنها فرق ميكرد. آنها در بين رفقا بودند و من در بين دشمن. بارها به رفقا از وضع بغرنجي كه در آن قرار داشتم ياد كرده ام و با من شوخي مي كردند كه مزه دهانتان چطور است؟ انحراف و كثافتي كه در آن قرار داشتم و تهديدات دشمن باعث ميشد كه چند شبانه روز مزه دهان تلخ ميبود. موقعيت من با ديگران فرق ميكرد و اصلاً بالاي حرف من حساب ميشد نه بالاي حرف سخي و پيكار؛ زيرا من نمايندۀ رسمي بودم. قبل از جلسۀ بابه قشقار ما جلساتي داريم كه نظرات ما با هم تفاوتي ندارد. مدرك دوم رفقاي ديگري هم هستند. حرف ما بعد از برآمدن انجينير جنجالي ميشود، زيرا انجينير بعد از برآمدن از شفاخانه فعال ميشود و براي اولين بار در جلسۀ بابه قشقار شركت ميكند. دستور حاجي صاحب از لحاظ موقعيت و از لحاظ امكانات درست نبود. يك جريان اجتماعي به ارادۀ افراد تعلق ندارد. دوران دوران رونق كار ارتباط گيري بود. پول، تجهيزات و سلاح دولت ميداد. لچكان و بابه قشقار به تنهائي مانده بود و توانستيم طي مدت ارتباط با دولت تا كلكان برسيم. مشواني، صوفيا، لچكان، زمين اوغور پس گرفته شد. اين دوران دوران ثمر بخشي كار بود. رفقا نمي برآمدند و توده ها هم قناعت نداشتند.**

**در جلسه انجنير مسئله ارتباط با دولت را بعنوان يك قضيه استراتيژيك مطرح كرد. من يك ونيم ساعت بالاي حرف انجينير حرف زدم. من گفتم كه آمدن شوروي تجاوز است و استعمار است كه ديده ميشود و لمس مي گردد. درين مورد ما خود را هم قناعت داده نميتوانيم. همچنان بالاي مشي مستقل ملي حرف زدم. البته من حرف انجنير را ماست مالي كردم و مطلب من اين بود كه انجنير اصلاح شود . سخي با وي برخورد رفيقانه نداشته است و سخي فقط او را به دند تيله كرد. درين مجلس در ضمن اينكه حرفهاي انجنير را رد كردم گفتم كه تا زانو در بين كثافت پيش ميرويم ولي براي فعلاً چارۀ ديگري نداريم. با حرف حاجي صاحب موافق نبودم. در آن زمان جز پنج نفر ديگران نمي برآمدند. باقي رفقا ميگفتند چون در خط، امكانات و چگونگي اجراي كار روشن نيست بايد رفقا توضيح**

**بدهند. روحيات رفقا و مردم موافق حفظ وضع موجود بود. با سنگين با واجد و منير كسي موافق برآمدن نبود.**

**من گفتم اگر يك نفر راضي نباشد من نمايندگي را قبول ندارم. صرف سخي قبول نداشت. تمامي رفقا با سخي مخالفت كردند. رفقا ادامۀ كار نمايندگي را به عذر از من خواستند. چند روز با سخي حرف نميزدم. در اخير اين جلسه چيزي نوشتم: « چنانچه اگر رفتن به اردوگاه سوسياليزم و يا رفتن به طرف امپرياليزم مطرح باشد و بايد يكي انتخاب شود ما بطرف سوسياليزم ميرويم . ما بر مواضع انقلابي خود كما في السابق پا برجا هستيم. »**

**به تدريج مناسبات من با هر سه نفر خراب شد. من بارها به ياسين گفته ام كه بايد انجينير را نجات داد.**

**بعد خواستهاي دولت افزايش يافت. درخواست عسكر گيري، بيرق بالا كردن، تشكيل كئوپراتيف، مارش و ميتينگ و مصاحبۀ تلويزيوني. از مواضع انقلابي من دفاع ميكردم و رفقا را قانع ميساختم و سخي و پيكار تبليغ مي كردند. سخي از لحاظ فكري مخمصه داشت. در مقابل دولت من يا مخالفت كرده ام يا درخواستهايش را به تعويق انداخته ام و يا استدلال كرده ام. در درون دولت و در رابطه با رفقا من مدافع مواضع درست بودم. اينكه دولت نتوانست افراد سياسي بياورد، در منطقه جلسات تبليغاتي دائر نموده نتوانست و افراد مسلح دولتي داخل منطقه نشد، كارهاي من بود، نه از كس ديگري . با مصاحبه تلويزيوني من مخالفت كردم و با ساختن جبهۀ ملي پدر وطن همچنان و لذا ارتباط گيري اوليه عملاً در حدود آتس بس باقي ماند. از لحاظ عملي و از لحاظ تئوريك مدافع اصلي من بودم. در ظرف يازده ماه، ارتباط گيري با دولت عملاً از حدود آتش بس تجاوز نكرد و دولت پيشروي نكرد.**

**با افزايش خواست دولت و تهديد و سركوب دولت مثل بمبارد مشواني و قلعۀ منگلي ها و شروع بگير بگير من براي برآمدن كار كردم. در جلسات سخي و پيكار در اقليت بوده اند و حتي يكبار سخي از جلسه گريان كرده برآمد. زمينۀ عيني براي بر آمدن مساعد ميشود و من براي رفقا تبليغ مينمايم. در بابه قشقار بيرق دولتي را پائين كردم. روزهاي اخير سخي را گفتم رفقا بايد كشيده شوند و وي گفت كه به گفت شما مي برآيند. دوران بحران بود و ما با تجربه ميتوانستيم ثابت كنيم. رفتيم و از "گذر" شروع كرديم. از سرباز و از سنگين همچنان كلكان و از بابه قشقار كه انجنير نفوذ داشت. من خودم كابل آمدم كه با لاله كو اينطرف بيايم. اينكه چرا به سنگين احوال داده نشده است، قابل بحث است. با تمام كادرها صحبت كردم كه قبول داشتند. سخي حرف خود را عملي كرد. در برآمدن يك شبانه روز تأخير تفاوت زياد ايجاد ميكند. دولت تضمين مي خواهد – دولت آنها را نوازش كرد – سنگين خودش قبول كرده بود كه مي برآيد.**

**اما در مورد حملۀ دولت بايد بگويم كه حملۀ دولت تا ساعت يازده بجه دوام كرد و بعدا آرامي بود. امكان ارتباط گيري وجود داشت و امكان خبر دادن بوده است. چنانچه اين روز سه بار با من ارتباط گرفتند. اينگونه برآمدن قمار زدن با ديگر مناطق بوده است. صبح من كابل آمدم و آنها وظيفه گرفتند كه آنها را – سنگين شانرا – خبر كنند. جنگ از طرف مشواني و بوينه قره بود، ازين طرف سرك و كلكان هيچوقت در محاصره نبوده است. در لچكان جنگ نبود و صرف يك ضلع قريۀ كلكان جنگ بود. اين حرفها از برداشت ناقص خود ما سرچشمه ميگيرد . ولي البته اگر مركزيت دستور برآمدن دو ضربه اي را داده باشد؟ كه البته درست نيست و من اطلاع ندارم. رفقا با حاجي صاحب ارتباط خصوصي تر داشتند و ذهنيت حاجي صاحب بنا به گزارشات سخي فرق كرده بود و حاجي صاحب جداگانه با آنها مكاتبه داشت. البته من بخاطر ندارم كه درين مورد از كسي جوياي معلومات شده باشم.**

**چند ماه از مدت گذشت، جلسۀ مركزيت در ماه قوس بود و بايد ماه جوزا مي برآمديم، ولي ما در ماه ميزان برآمديم. من دوم عقرب اينجا رسيدم.**

**در جريان ارتباط گيري ابتدا پيكار با بها و نجيب ديده بود. بعدا من و پيكار با نجيب ديديم. بعد از امضاء پروتوكول با پيكار يكجا همراه يعقوبي ديديم. يكبار من، سخي و انجينير با نجيب ديديم. بعداً اينها بدون اينكه من خبر باشم با آنها ميديد. انجنير هم با آنها ميديد. سه بار پيكار با نجيب ديده است و دوبار سخي.»**

**متن سخنان "سردار" در جلسه كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي**

**11 / 3 / 1364**

**«در مورد امضاي پروتوكول همكاري با دولت به عنوان يك قضيۀ قابل بحث:**

**مسودۀ پروتوكول از طرف پيكار آورده شد كه حاوي نظرات دولت بود. در جلسۀ مركزيت در متن مسوده اصلاحات آمد و موادي حذف شد و به تصويب رسيد كه در همين چوكات بايد با دولت پروتوكول امضاء شود. چند روز بعد شاكر خصوصاً از پيكار شكايت داشت. وي گفت كه اگر شما نميتوانيد كاري كنيد ما مستقيم مداخله مي نمائيم (موضوع شكايت، ايجاد مزاحمت)**

**شاكر برايم گفت كه شما و پيكار تحت تعقيب هستيد، اين را موتروان خاد احوال آورده. پيكار به بها گفت كه شما ما را تعقيب مي كنيد و اگر تكرار شود ما تعقيب كنندگان را ميزنيم. وي گفت كه شما فرد تعقيب كننده را به ما معرفي نمائيد. شاكر بعداً اين قضيه را تمسك گرفت و پاكستان آمد. سحر هم آمد و آذر گرفتار شد. يكي از تصاويب اين بود كه بايد مركزيت در جريان امضاء پروتوكول باشد. در جريان كار كسي نبود كه ما دستور مي گرفتيم. در كوهدامن هم اوضاع به ضرر ما پيش ميرفت. از طرف مجموعۀ رفقا بخاطر جلب كمك از دولت فشارآورده ميشد. در جروبحث در مورد امضاي پروتوكول با دولت با پيكار يكجا بودم. آنها مي گفتند كه پروتوكول امضاء كردن مواد زيادترش جنبۀ تطبيقي ندارد. ولي با آنهم بدون پروتوكول سلاح نمي دادند. قسماً تجربه در مورد هرات هم وجود داشت (در هرات ابلاغيه داده شده بود) بعد از مشوره با سخي به اين نتيجه رسيديم كه بايد پروتوكول امضاء شود. بارها به گريه افتاديم. باالاخره امضاء كرديم.**

**در پروتوكول يك ماده به اضافه پيش بيني هاي دولت و به اضافه پروتوكول چوكات سازمان بنا به پيشنهاد من علاوه گرديد: «رابطه گيري ما با دولت بجز از رهبري حزب به جاي ديگر و حتي به صفوف حزب نبايد انتشار يابد ». ما در قسمت هاي ديگر گذشت كرديم و ايشان درين مورد. پروتوكول بعد از دستگيري آذر، رفتن شاكر و سحر امضاء شد (17 جدي 1360)**

**از لحاظ بوروكراتيك گذشت هایي صورت گرفته و با پروتوكول اول مركزيت فرق دارد. بعد از امضاء پروتوكول سلاح دادند. هفتاد و چند ميل كلاشينكوف و يك ميل هاوان. فرد اصلي سازمان من بودم و استدلالات هم از من بود و پيكار كسي را نداشت.**

**در مورد پيش بيني قابل اجرا نبودن پروتوكول ما كاري كرديم كه اجرا نشود و دولت كش گرفت.**

**1 - آتش بس كه رعايت شد.**

**2 – تبليغات بر ضد دشمنان داخلي و خارجي دولت، اجرا نشد.**

**3 – كوشش آتش بس در جاهاي ديگر كوهدامن؛ اجرا نشد.**

**4 – نشرات مشترك عليه فعاليت هاي ضد امنيتي اشرار، عملي نشد.**

**5 – تبليغات ضد مائوئيستي در يك ابلاغيه و كوبيدن مائوتسه دون بعنوان انشعابگر بزرگ. يكبار به بهانه عدم مساعدت شرايط قبول نكردم و بار ديگر هم ابلاغيه را من اصلاح كردم كه دولت قبول نكرد.**

**6 – موجوديت نمايندۀ سياسي دولت درهر قريه در بين افراد نظامي؛ اجرا نشد.**

**7 – دائركردن جلسات تبليغاتي؛ به بهانۀ عدم امنيت براي افراد دولت و احساسات رفقاي ما عملي نگرديد.**

**8 – ميتينگ و مارش اجرا نشد.**

**9 – آمدن نمايندۀ دولت در منطقه بخاطر اطلاع دادن؛ حدود ده بار به منطقه آمده. يكبار چهار نفر افراد دولتي تبليغات كرده بودند كه سنگين آنها را بي آب كرد.**

**10 – تبعيت از قوانين دولت؛ پياده نشد.**

**11 – همكاري با دولت در قسمت تأمين امنيت سرك و مناطق خود ما، اجرا نشد. ولي تنظيم هاي ديگر را جلوگيري نكرديم.**

**12 – عسكري، بعد ها زياد شديد گرفتند. بها در جلسه ايكه سخي پيكار و سنگين بودند گفت كه شما صد عسكر بدهيد ما به شما صد ميل سلاح مي دهيم. بعد از شروع تهديدات تلاش شد كه ما بعد ها آنها را رها كرديم.**

**13 – موضعگيري عليه مجاهدين عمليات كننده. اكثراً مجاهدين در منطقۀ ما مي آمدند. چنانچه څارنوال قره باغ چهل روز در منطقه ماند. سنگين و سخي گفته بودند كه آنها را خلع سلاح مي كنيم كه من موافقت نكردم.**

**در راه استالف، كوه صافي و فرزه ده ها بار گروپها انتقال داده شد و به گروپ ها مخصوصاً مرمي داده شده است. شايد مجموع مجاهدين قابل حمايت ما در حدود ده هزار نفر شود. در جريان ارتباط گيري درعمل از پروتوكول موضوعۀ مركزيت يك گام هم پيش نرفتيم.**

**14 – كشف اجراء نشده؛ البته در مورد حزب اسلامي شده و رابطه گيري حزب اسلامي با دولت قبل از ما صورت گرفته بود. حزب در هفتۀ اول ارتباط گيري در سراي خواجه مارش كرد و بيرق بالا نمود. فشارها چند بار باعث بمباران ما شد. افراد حزب اسلامي معاش مي گرفتند. ما پول مي گرفتيم ولي اجراآت آن دست خود ما بود. ما به دولت اجازه نداديم كه بگويد پول را به فلان كس بدهيد. در مورد سلاح هم اختيار دست خود ما بود. اختيار پول دست خود ما بود و افراد سياسي و نظامي هم دربست از خود ما بود. دولت اطلاع يافته بود كه ما به حركت مرمي مي دهيم. بالاي ما فشار آوردند و مرمي ما را كم كردند.**

**به اين ترتيب ارتباط گيري با دولت عملاً در سطح آتش بس باقي ماند.**

**در بين خود ما نواقص وجود داشت. پول درست توزيع نميشد و همه از سخي شكايت داشتند. من در مورد محدوديت صلاحيت رفقا كاري نكردم. در قسمت استفاده از مرمي بي مبالاتي وجود داشت. من فشار مي آوردم كه مرمي ذخيره كنيد و بيجا مصرف نكنيد. وقتي سخي شان نكردند استحقاق مرمي سنگين را زياد كردم. من ده ها بار براي ذخيرۀ مرمي توصيه كرده ام.**

**از سراي خواجه نام افراد نظامي داده شده است. افراد ناشناخته كوهدامن را ليست نداده بوديم. از شكردره، استالف و از قره باغ نام كسي را نداده بوديم.**

**افراد قسماً به تحليل رفته بودند. "ن." شامل اين افراد است. عده اي شامل مكتب شده بودند. رفقاي نظامي افشا شده نام شان داده شده بود.**

**در مورد ضربت خوردن جبهۀ كندز البته بعد از ارتباط گيري ها انتظار مي رفت، ولي مهارت انجينير خوردن ضربت را به تعويق انداخته بود. موقع ارتباط گيري؛ كندز زير فشار جبهات ديگر قرار مي گرفت و تبليغات اخوان در بين مردم اوج مي گرفت. گزارشات حاكي است كه بعد از ارتباط گيري روحيۀ رفقا خراب شده و زمينۀ تبليغات اخوان را هم مساعد ساخت.**

**قبلاً مسعود به ارباب حيدر نامه نوشته بود كه بايد جبهۀ كندز را از بين ببرد ولي وي با يك عسكر نزد انجينير آمده بود و با وي در مورد اين نامۀ مسعود صحبت كرده بود.**

**البته ارتباط گيري با دولت در مورد، اثر تسريع كننده داشته است و البته تاثيرات منفي خود را در همه جاها داشته است. در مورد ضربت خوردن جبهۀ كندز من توسـط دولت اطلاع يافتم. من در كنـدز رفتم، دو نـفـر نامداشت، ارباب حيدر و انجينير سرور. كندز از طرف اندراب جلب مي شود.**

**در مورد جلسۀ قبلي رفقاي كوهدامن بايد بگويم كه در جلسۀ دوم "م." مسئله را به ميدان انداخت كه من از خود انتقاد مي كنم. من اعتراض كردم و درخواست انتقاد تحريري را نمودم كه كسي حاضر به نوشتن انتقاد تحريري نشد.»**

**متن سخنان سردار، سخي و پيكار در جلسۀ كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي**

**18 / 19 / 4 / 1364**

**مسايل و مطالبي كه بيشتر جنبه هاي شخصي داشته و نشاندهندۀ كشيدگيها بين اين افراد است درين نوشته حذف ميشود و صرف آن قسمت از سخنان اين افراد كه مستقيماً به مسايل تسليم طلبي مربوط مي باشد، مطرح ميگردد.**

**.... سردار: «.... در قسمت پروتوكول بايد بگويم كه از روي اجبار امضاء كرده ام. در آنموقع مـركـزيـت نـبـود، در حاليكه مركزيت دستور امضاء پروتوكول را داده بود. پروتوكول امضاء شده صرف در روي كاغذ با پروتوكول پيشنهادي مركزيت فرق داشت، ولي در عمل از پروتوكول مركزيت پيش نرفتيم. در جلسۀ امضاء پروتوكول استدلال بيشتر از جانب من بوده و پيكار شنونده بوده. در هر حال مركزيت دستور امضاء پروتوكول را داده بود.»**

**پيكار : «مركزيت دستور امضاء پروتوكول را داده بود. آذر گفت كه پروتوكول آتش بس را امضاء كن.»**

**سردار: «در مورد حكم تاكتيكي و حكم استراتيژيك ارتباط گيري با دولت بايد بگويم كه قبل از جلسۀ بابه قشقار حرفي نبود. سخي ميداند كه ما تفاوت نظر نداشتيم. در جلسۀ بابه قشقار است كه مسايل مطرح ميشود و زماني است كه انجينير از شفاخانه مي برآيد. جلسه در مورد كسي است كه حاجي صاحب فرستاده. درين جلسه انجنير حرف هاي خود را ميزند كه البته انجنير بي پرده صحبت مي نمايد.**

**وي از ارتباط صادقانه با دولت حرف مي زند و از اينكه روس استعمارگر نيست. مشي مستقل ملي غلط است. سخي و پيكار مؤقتي بودن و تاكتيكي بودن رابطه را بميان كشيدند.**

**بعد از ختم صحبت هاي انجنير من گفته هايش را از لحاظ تئوريك و از لحاظ سياسي رد كردم. در مورد استعمار، سوسيال امپرياليزم روس، تجاوز روس، مشي مستقل ملي و ... توضيح سياسي تئوريك را من دادم. من در مورد تجاوز روس گفتم كه مثل پياله عيان است و وجدان ما نميگويد که تجاوز نيست. در مورد مشي مستقل ملي من استدلال كردم. من گفتم يا مشي مستقل ملی و يا مشي وابستگي ملي، حتي مرتجعين و دولت ها هم مشي مستقل ملي را رد نميكنند. اما در مورد حكم استراتيژيك بايد بگويم كه با وجوديكه در عمل يك گام از ديگران پيشتر نرفته ام، ولي چرا مطرح كردم؟ من يكبار اين مسئله را تائيد كردم چرا؟ مطلب اين بود كه انجنير با يك برخورد قاطع از ما جدا ميشد و دوم اينكه در مورد اصلاح انجنير بايد چند قدمي برداريم. من بارها گفته هاي انجنير را اصلاح كردم كه رفقا اعتراض كردند. بعد از جلسه در نامه حرف هاي من دو پهلو است: «اگر رفتن بطرف امپرياليزم امريكا مطرح باشد ما ترجيح ميدهيم بطرف اردوگاه سوسياليزم برويم.». «ما بر مواضع انقلابي خود كمافي السابق پابند خواهيم بود.» از لحاظ عملي صد مرتبه در مقابل خواسته هاي انجينير مقاومت كرده ام. در قسمت تبليغات، در قسمت ميتنيگ، در قسمت مصاحبۀ تلويزيوني ... باالاخره انجنير از طرف من مأيوس شد. من بارها فشار دولت را رد كردم. از لحاظ عملي بيشتر از اينها يك گام عملي نگذاشته ام. من بارها و بارها خواسته هاي دولت را رد كرده ام.**

**بعد از سركوب مشواني و ديدن نجيب براي اولين بار به رفقا گفتم كه بايد براي بيرون شدن تدارك ببينند. رفقا بعد از تلفات كلكان قانع ميشوند كه قطع رابطه صورت بگيرد.**

**در مورد ساختن تشكيلات من هم مثل رفقا سخي و پيكار ميتوانستم تشكيلات مخفي بسازم. مواقع رفتن به كوهدامن بنا به علل مختلف رفقا بارها نزد من مراجعه ميكردند. رفقا پيشنهاد ميكردند كه امكانات را خودت توزيع نما. اينها همه زمينه بودند. ولي من حق رفقا را و اتوريته شانرا نزده ام و دسته بندي نساخته ام. قبل از جلسۀ بابه قشقار اين مسايل مطرح نبود. بعد از آمدن انجينير مسايل اينگونه مطرح گرديد. من چرا به سخي و پيكار نگفتم؟ زيرا سخي بعضي حرفها از نزدش ميرفت و پيكار هم حرفهايش از نزدش ميرفت. پيكار و من هميشه از جار زدن تاكتيكي سخي با وي جنجال داشتيم. وي اين مسايل را در هوتل كابل و در مكرويان جاز ميزد. سخي هوتل كابل را به هركس افشاء ميكرد؛ پيكار همچنان. گشت و گذار شان در كابل افشاگرانه بود و بي توجهي ميكردند. بارها درين موارد تبصره شد. اما من مسايل را رعايت ميكردم.**

**در قسمت ساختن تشكيلات اين سوال مطرح است كه چه علت داشته است؟ بر اساس گذارشات، به سخي و پيكار دستور داده شده. سخي و پيكار كار كرده و حاجي صاحب دستور داده. سخي در بابه قشقار مخالف نمايندگي من بود كه حتي پيكار حرفش را قبول نكرد. من استعفا دادم. تمام رفقا جز سخي مرا به عذر دوباره مؤظف كردند. در كوهدامن گذشته هم داشته ام. خر سوار تير شدن از الف تا يا در مورد تشكيلات درست نيست. جز سخي هجده يا بيست نفر موافق بوده. من همان وقت يكی دو بار گفتم كه شما مكاتبات خصوصي داريد. من از لحاظ راز داري سخی مطمئن نبودم و رفقا سركوب مي شدند. متأسفانه فعلا "م." حاضر نيست. من خواستم كنايتاً به سخي بفهمانم و "ق." را گفتم كه به سخي بگويد كه من نامردي نميكنم. من مسايل سازماني را تبليغ مي كردم. توصيه ميكردم رفقا مرمي ذخيره نمايند. سخي پشت گوش ميكرد و وقتيكه شروع كرد بمن نگفت. من استحقاق مرمي سنگين را بخاطر بي مبالاتي سخي و پيكار زياد كردم. با وجود حساسيت كارم من از اينها پيش بوده ام نه عقب. رفقا بايد فاكت وار صحبت نمايند و واضح حرف بزنند نه اينكه شاهپردازي نمايند.»**

**سخي: «من گفته ام كه سردار را مركزيت دستور داده و وي خيانت نكرده است. نامه اي عليه سردار به سازمان نداده ايم. پس اختلافات ما از كجا شروع شد؟ رفيق در نامه اش گفته كه با گفته هاي زكريا موافق بوده. ما گفتيم در يك مرحله اختلافات بين ما آمد. سردار دونامه نوشته بود، يك نامه براي برطرفي من به قوماندان هاي گروپ. شما در نامۀ هاي تان نوشته بوديد كه شما در پي تجريد من هستيد. البته اين مسايل بعد از موضع گيري هاي مخالف با شما بميان آمد.**

**سه نظر جلسه بنا به فيصله به سازمان فرستاده شد. پي آمد اختلافات ما جلسۀ سراي خواجه است. بعد از جلسه دو خط ترسيم مي شود. لاله كو و آرام كستي از حاجي صاحب آوردند. در كست رهنمود داده شده بود. در خانۀ زكريا من، زكريا، سردار و لاله كو كست را شنيديم. پيكار، زكريا، سردار و سخي نظريات خود را ارائه كنند و نظر توحیدی به مركزيت فرستاده شود. اختلافات قبل از كست نيست.»**

**پيكار: «در شفاخانۀ 400 بستر "ي."، سردار، من و "ج." باهم بوديم. برخورد زكريا عليه سوسيال امپرياليزم خشن نيست. بعد از مدتي آمرخاد شش آمد. زكريا نزد وي عذر كرد. دقيق يادم نيست كه شما بوده ايد يا نه؟ (اشاره به سردار ) احتمالا نبوده ايد. من به زكريا گفتم چاپلوسي نكنيد. زخمي بودن انجنير يكي از عوامل ماندنش در دولت شد. بعد ازين انجينير حرف هايش را از من جمع كرد. در قسمت شما (اشاره به سردار) چيزي نمي گفت. اين صرفاً يك تذكر بود.»**

**سخي: «هدف پي بردن به اشتباهات است. ذهنيت من اين بوده كه رفيق سردار در يك مرحله انحراف فكري پيدا نموده بود . من مي خواستم اين مسئله را مستقيم حل نمايم. اكنون صحبت مي نمايم.**

**بعد از آمدن سردار به قره باغ كه من با ايشان ديدم بين ما رابطه بوجود آمد. بعد تفاهم بوجود آمد و رابطۀ نزديك برقرار گرديد. آمر زلمي بر سر سردار با من آزرده شد. مناسبات ما كاملاً نزديك بوده است. بعد از شنيدن كست من نظرياتم را نوشتم و نوشته را به سردار دادم كه نوشته ام را تا حال بمن نداده است. من فكر كردم كه برگه نگه داشته است. رفقا حاضر نبودند چيزي بنويسند. سردار كتابچه را هم نزد خود نگه داشت. باالاخره من نظراتم را نوشتم و فرستادم.»**

**پيكار: «من گفتم در جلسه خطرات امنيتي وجود دارد. سخي گفت بايد طرح شود. من بر سر دادن كست به زكريا با وي مخالفت كردم. سخي مي گفت خطر رفتن به دولت وجود دارد.»**

**سخي: «سردار هميشه به خانۀ زكريا رفت وآمد داشت و با زكريا داراي مناسبات نزديك بود. رفقا نوشته ندارند. جلسه را من تعيين كننده خواندم و به رفقا در مورد تذكراتي دادم. جلسه به اشتراك تقريبا 27 نفر دائر گرديد. من مسئله كست را مطرح كردم. براي من برآمدن "م." و سائرين از منطقه بعنوان يك تجربه موجود بود. من مسايل را مطرح مي نمايم. در جلسه ميتوانست دو نظر وجود داشته باشد. ما بحث را شروع كرديم. اعضاي جلسه ما سه نفر، زكريا، "م."، "و."، "ن."، آمر زلمي، "د." و ... .**

**انجنير زكريا برخورد صادقانه را با دولت مطرح مي نمايد و حركت را استراتيژيكي بيان مي كند. من گفته هاي وي را معني كردم كه بايد پرچمي و مليشه شويد. پيكار نظر مرا تائيد كرد و رابطه با دولت را مؤقتي و تاكتيكي خواند. وي گفت سامائي بودن و مردن و انديشۀ مائوتسه دون.**

**اما نظر سردار: نظر زكريا درست است و گفته هايش را هم گفته. نتيجه اينكه چاره نيست و راهي نداريم. يا اخوان (امريكا) و يا دولت(روس). آمدن اخوان به مفهوم ضربت خوردن خود ما و افكار و انديشه هاي ما است. خلاصه روس نسبت به اخوان و امريكا برتري دارد. به اين صورت نظر زكريا مورد تائيد قرار گرفت. من گفتم رفيق بنويسيد و وي نوشت.**

**رفقاي باقيمانده نظر هيچكدام را نپذيرفت و درخواست نماينده از مركزيت كردند. آنها گفتند كه ما آگاهانه موضع گيري كرده ايم. درين جلسۀ سياسي نظامي سه موضع گيري بوجود آمد. من به پيكار گفتم كه موقف ما خطرناك شد و بايد تشكيلات سري ساخت. ما آگاهانه اين كار را كرديم. مخالفت با نمايندگي سردار يعني مخالفت با نمايندگي فرد دولتي براي دولت، مخالفت با نمايندگي پرچمي براي پرچم. با اين ديد بود كه ميگفتم سردار نمايندۀ ما نيست. رفقا گفتند باشد، ولي من مخالف بودم و گفتم پيكار دوباره برود. من براي "و." گفتم كه بايد چكار نمايد. وي گفت كه همرايت ایستاد هستم. بعد مسئله را با تعداد زيادي از رفقا طرح كرديم. يازده نماينده در شوراي نظامي كوهدامن انتخاب گرديد. رفقا فيصله كردند كه با سردار و زكريا حركت تاكتيكي داشته باشند. ما فعاليت خود را با در ميدان گذاشتن تفنگ رفيق بزرگ و سوگند وفاداري شروع كرديم. نامۀ وفاداري به حاجي صاحب نوشته شد. تبليغ در پسته ها فيصله گرديد. حاجي صاحب "ي. م."، آمر زلمي، "م. و "و.". ما به تمام رفقا از توده یي تا تمام افراد نظامي قول داديم.»**

**پيكار: «در همين موقع من قوماندان نظامي پايان سرك ميشوم.»**

**سخي: «ما براي تمامي رفقا تبليغ ميكنيم. افرادي براي تبليغ در پسته ها مؤظف ميشوند. من افشاگري ها را آگاهانه ميكرده ام. بنا به پيشنهاد شما دوبار كابل آمدم. من به افرادي مثل "ن." و "و." گفته ام كه با دولت رابطه داريم. سردار هميشه بمن ميگفت كه شما عليه دولت صحبت مي نمائيد.**

**در يك وقفه رفيق ما از لحاظ فكري سقوط كرده بودند كه بعد از دريافت تجربۀ مستقيم شان بر ميگردند. البته بزود ترين فرصت. ولي در طي اين مدت سقوط كرده بود. روزي ضمن بحث بر سر دولت مسئلۀ صداقت پرچمي ها از جانب ايشان مطرح شد و گفتند كه در صورت راست رفتن ما با آنها كار ما پيشرفت ميكند. ولي ما ميگفتيم كه برخورد شان صادقانه نيست. من از رفتن به كندز منع كردم ولي وي با "بها" رفت و استدلال كرد كه بخاطر نجات انجنير ميرود. رابطۀ نزديك انحرافي با "ي." و زكريا برقرار كرده و به "ي." كمك مالي نمود. نامه اي از "ي." در مورد حكم استراتيژيك ارتباط گيري موجود است. بعد ازين رابطۀ "ي." با دولت تأمين ميگردد. بعد ازين حركات مستقل ديده ميشود. "ي." در مكرويان مي آيد. "خ." با خاد مزار رابطه ميگيرد (من از شركت "ي." خبر ندارم) با اندراب ارتباط تامين مي گردد؛ كه درآن وقت "م." از طرف تشكيلات مسئول بود. با لطيف ستمي ديدار صورت ميگيرد. سردار ميگفت كه لطيف داكتر بها را بي آب ميكند و يك نيرو است. سردار بحث ميكرد كه از لحاظ سياسي و از لحاظ تئوريك خلق و پرچم متضاد اند. روسها در تدارك گروه هاي ديگر اند و اگر پشتوانۀ توده یي موجود باشد امكان موفقيت در آينده موجود است.**

**تمامي اين مسايل ما را وادار ميكرد بيشتر فاصله بگيريم. استنتاج من آن است كه درين مرحله رفيق سقوط كرده بود. البته براي دوماه يا سه ماه. رفيق يكماه قبل از برآمدن افكارش را عوض مينمايد و شروع به تبليغ عليه دولت مينمايد و البته "م." گفته هايش را تائيد ميكرد. اوائل ما باور نميكرديم. در مورد مصاحبۀ تلويزيوني من رد كردم و وي گفت كه به دنبالت مي آيم.»**

**پيكار: «در مورد ذخيرۀ مرمي وغيره.»**

**سخي: «رفيق ميگفت كه تجربۀ ستمي ها است كه در مواقع حساس و ختم مرمي ها دولت مطالباتش را اضافه ميكند.»**

**پيكار: «در عين حال عليه دولت موضعگيري داشت.»**

**سخي: «قطع رابطه براي شما حرف جديد است و براي ما بعد از تشكيل شورا. ما كوه صافي رفتيم.»**

**پيكار: «سردار هم مسئلۀ رفتن به كوه صافي را مطرح ميكرد.»**

**سردار: «من چگونه در صدد دادن امتيازات به دولت برآمدم؟ رفيقانه بايد مطرح كرد. سخي جان شما پرچمي ها را به منطقه آورديد. شما "ن." را به پسته فرستاديد. شما ستمي ها را به پسته فرستاديد. پيكار گفت كه شما ازين فرد ميتوانيد كمك بگيريد. شما براي ... هاوان خواسته بوديد. من براي ديدار از بمباران فرستاده ام نه براي تبليغ. افراد دولت از كلكان با دوربين و غيره آمدند.»**

**پيكار: «يازده بار مورد حمله قرار گرفتيم.»**

**سردار: «بخاطر ديدار از نتايج تجاوز فرستاده ام. اگر خود سرآمده باشند و شما مانده باشيد شما ملامت هستيد.»**

**پيكار: «رفيق با بها برخورد خشن كرد. وي گفت كه تجاوز روس و سوسياليزم؟ بعد از جلسه من به سردار گفتم كه بحث روشنفكري ميكند. وي گفت كه بايد بحث نرم نكنيم. سردار در مورد سقوط انجنير صحبت ميكند؛ البته بعد از جلسۀ بابه قشقار و بعد از نزديك شدن با وي.»**

**پيكار: «سردار خانۀ انجينير را در خيرخانه بما نشان داد. انجينير در خيرخانه پت شده بود. انجينير از من و سخي شكايت داشت كه گويا پيكار دستور اعدام مرا صادر كرده است. سردار در جلسۀ بابه قشقار بر ضد انجنير صحبت كرد ولي در اخير حكم بر استراتيژيك بودن رابطه با دولت نمود. در نتيجه ما مظنون شديم.»**

**سخي: «گفتار و كردار يكي دو ماه نشاندهنده سقوط وي بوده.»**

**پيكار: «ما وظيفه داريم كه سنگين و ديگران با شما تاكتيكي برخورد نمايند.»**

**سردار: «مسئلۀ كوه صافي را بمن گفتيد. من يك سوال دارم؟ در جلسۀ بابه قشقار هرچه واقع شد واقع شد و شما بعد تشكيلات ساختيد. چرا تا زمانيكه من پيشنهاد نكردم رابطه را قطع نكرديد؟»**

**سخي: «ما در تدارك بوديم. "خ. ا." را روان كرديم. به شما بيست سنبله گفتيم. در اثر گذارش "م.".»**

**سردار: «براي تدارك كار ميكرديد ولي در كابل افشاگري ميكرديد؟ چرا؟»**

**سخي: «من به رفقايم گفته ام نه به ديگران.»**

**سردار: «چرا مرا دوباره فرستاديد؟»**

**سخي: «"ش." و "د." با انجينير بايد مي بود و "م." با سردار.»**

**\* \* \* \* \* \* \* \* \***

**سردار: «تضاد شكل و مضمون رابطه گيري – فهماندن حكم استراتيژيك به دولت بنا به فيصلۀ مركزيت. حركت در دو خط از جانب شما و از جانب من و تضاد در سبك كار ما. اگر تشكيلات سري ضرور بود كارمن هم ضروري بود ...»**

**\* \* \* \* \***

**سردار: «مسئلۀ بيرق را چه ميگوئيد؟»**

**پيكار: «بيرق را انجينير بالا كرده بود، من دوباره پائين كردم.»**

**سردار: «من مسئلۀ بيرق را در بابه قشقار رد كردم.»**

**اما در مورد مسئله "ي.": بعد از زخمي شدن انجنير "ي." با وي ديدار مينمايد. بعد من و پيكار توافق مينمائيم كه با "ي." ببينيم. در شفاخانه حرف هاي "ي." را قبول نكرديم. ما گفتيم براي سازمان كار ميكنيم. بعد بما نزديك شد. روزگار شان در كابل بد بود پيكار كمك را موافقه كرد و سخي موافقت نكرد. حدود يك لك و چند هزار به آنها كمك شديم. در رابطۀ شان با دولت، در مورد عادي شدن زندگي شان، قانوني شدن شان، با دولت حرف زديم و من نميدانم با شما (اشاره به سخي) مشوره كردم يا نه؟ در هر حال چون موافقه نداشتيد يكجانبه رفتم. بعد آنها با داكتر بها و ديگران ديدند و درخواست زندگي قانوني كردند. اول درست شد، ولي بعد ها جنبۀ عملي نگرفت.**

**با اندراب هيچگونه رابطه نداشته ام. با "ع." پنج سال در حلقه كاركرده بودم. برادرش در كندز بود و با وي رابطه گرفتم و از "ع." در مورد انجينير معلومات خواستم. بعد از آن اطلاع ندارم، چيز ديگري نبود.»**

**سخي: «در مورد اندراب از زبان "م." شنيدم.»**

**سردار: «در مورد لطيف من خودم گزارش دادم. در كندز در طياره با هم آشنا شديم. ابتدا در طياره در يك چوكي نشسته بوديم. من پشت خود را دور داده بودم. بعد در هوتل سپين زر كندز با افراد هموطنش از درواز صحبت آغاز كرد. بعد از صحبت پرسيدم كه از بدخشان ايد؟ گفت بلي – گفتم از رفقاي باحث؟ گفت بلي. وي سوال كرد كه شما چگونه؟ من گفتم از شمالي مربوط "ساما". غير ارادي صحبت ها آغاز شد و شكايات و حكايات خود را با هم گفتيم. نيم ساعت بعد دوسه صد نفر جمع شدند. عساكري كه داده بودند و مردمان درواز به ملاقات وي آمده بودند. اين عساكر در كندز پسته داشتند. بعداً با هم يكجا بازار رفتيم. شباهت هاي كار زياد بود و وي با نفوذ بود. بعد با داكتر "بها " درواز رفتند. من ده روز معطل ماندم. قبل از ششم ثور كابل آمدم. در مكرويان جاي ما يكجا بود. گاهگاهي با هم مي ديديم و تبادل تجربه ميكرديم. من جاسوسي ازش نديدم. در خاد پنج عليه "بها" ايستادگي كرد. بيشتر ازين چيزي نداشتيم.»**

**سخي: «دولت از طريق وي افكاري را نمي آورد؟»**

**سردار: «نه در صورت مساعدت شرايط با دولت قطع رابطه مي كنند ولي عده اي به تحليل رفته اند.**

**"ل." خسر بره "خ." درخواست زندگي عادي داشت. وي در مزار بود. من برايش كارت گرفته بودم. وي مزار رفت ولي "خ." خواست خودش بوده كه در مزار از طرف دولت كاري بنمايد. مدتي مسئله معطل شد و "خ." دوباره درخواست كرد. "ل." مزار رفت ولي "خ." قبلاً تماس گرفته بود.**

**اما در مورد "م.": با من هم حرف داشت. در مورد "م." ميدانستم كه از جانب مركزيت وظيفه دارد. وي دو طرفه ميزد. يكبار آمد كه ترا ميزنند به دستور مركزيت. مسئله زدن من در بعضي جا ها بحث شده ولي رفقاي ديگر موافقت نكرده بودند.»**

**\* \* \* \* \* \* \* \* \* \***

**سردار: «علل رفتن من به ايران: به رفقا گفته بودم در صورت مساعدت شرايط مي آيم در غير آن ميروم ايران. وقتي مسئله را با حاجي صاحب مطرح كردم بار اول و دوم قبول كرد ولي بار سوم مخالفت كرد. "س." و "م." اخبار رنگارنگ مي آوردند. "م." گفته بود اگر من نمي بودم اين آدم كشته شده بود. بودن من و آمدن انشعاب بر پاي من مي افتاد. حاجي صاحب گفته بود در راه اينها را بكشيد. بعد حاجي صاحب قبول داشت و عصبانيت را دليل آورد و گفت مضمون خواست ما را ندانستيد. من موقع آمدن هم حدس زده بودم در ميدان "م." قصد برگشت داشت و من گفتم مي رويم.**

**در حاليكه وظايف را كميتۀ مركزي بمن داده بود، بعد ها طرح از ميان بردن من مطرح ميشود. چرا ؟»**

**صحــبت بر سـر پروتوكـول**

**سردار: «درين مورد با سخي مشوره صورت گرفت.»**

**سخي: «اين مسئله دروغ است.**

**جنجال طولاني توأم با عصبانيت ... .**

**پيكار بعد ها به يكي از اعضاي مركزيت گفته بود كه با سخي مشوره صورت گرفته و وي مجرم درجه اول در سازمان است و اگر بنا باشد كسي درين رابطه قابل اعدام باشد آن فرد سخي است.»**

**در مـورد رابطۀ هـرات با دولـت**

**سردار: «يونس حكايت كرد. داكتر صديق در زمان خلقي ها از بعضي از پرچمي ها حفاظت كرده است و رابطه با آنها داشته است. بپاس خدمات قبلي پرچمي ها حاضر ميشوند با هرات كمك نمايند. بعد زدن خلقي ها مطرح ميشود. يونس پيشنهاد كرده بود كه كوهستان توسط ريش سفيد ها با دولت رابطه بگيرد. همينقدر صرف.»**

**سخي: «شير آقا بايد توسط صديق رابطه داده شده باشد.»**

**پيكار: «قضاياي مزار و اندراب را با جزئيات نميدانستم.»**

**19 / 4 / 1364**

**در مورد لیست تشكيلات:**

**سردار: «رفقا اطلاع داشتند. دولت از ما لیست خواست تا سلاح بدهد. صرفاً افراد نظامي با سرگروپها.»**

**سخي: «روابط ما مجموعاً صد نفر ميشد، ولي ما تمام اهالي قريه را لیست داديم.»**

**سردار: «صرفاً افراد نظامي داده شده، ولي لیست تشكيلات داده نشده است.»**

**سخي: «به دولت گفته ميشد كه همين تشكيلات ما بود.»**

**سردار: «دولت هم لیست تشكيلات سياسي را از ما خواسته بود و درين كار هرسه ما دخيل بوديم و به مشوره هم اينكار را كرديم.»**

**سخي: «بعضي از رفقا طرفدار اين گپ نبودند كه ما لیست تمامي افراد را بدهيم.»**

**پيكار: «دولت براي من گفت كه لیست افراد شما نيست. شما چال ميزنيد. لیست پنجاه شصت نفري را شاكر قبلاً از خاد آورده بود كه دولت در رابطه تحقيق داشته است. شاكر قبلاً ارتباط داشت، اما من نشنيده ام.»**

**يكي از اعضاي كميسيون: «من شنيده ام از زبان خودش كه با دولت ارتباط داشته.»**

**سردار: «سند هم نيست و صرفاً تلقيات شخصي است. يونس براي بار اول وقتيكه شاكر را آورد برايم الهام گونه اين فكر بوجود آمد كه پرچمي است. چند بار جرئت كردم و خود را قانع هم ساخته نتوانستم ولي حرف خود را به يونس هم نگفتم.»**

**يكي از اعضاي كميسيون: «بعد از جلسۀ اضطراري در راه گفت كه من خودم هم يك وقت در خاد بودم. چرا عاميانه فكر مي كنيد. وقتي خواستيم مسئله تسليم طلبي را در كميتۀ تدارك كنگره بررسي كنيم، وي گفت كه رفيقي از خاد بمن گفت كه دولت ترا ميزند. من نام اين رفيق را خواستم وي نگفت گرچه ديگران بالايش غالمغال كردند.»**

**سخي: «تا جایي كه من شنيده ام وي ميگفت كه رفيقي از خاد مفقود شده و عكس هايم گرفته شده لذا من برآمدم.»**

**يكي از اعضاي كميسيون: «قبل از كنگره كنفرانس بخشي گرفتيم. شاكر ما را مشروط جاي داد و آن اينكه در عوض به كنگره بايد شامل گردد. شاكر در جلسات سهم فعال نگرفته و حرف نميزد و ميخواست صرفاً در گوشه اي خود را بگيرد. وي دايم تشويش دارد كه مورد سوء قصد قرار خواهد گرفت.»**

**پيكار: «سوانح "گ." را خواستم كه نداد. وي نداي آزادي ميخواست و من بعداً بردم. من در قبرستاني وي را گفتم كه ترا ميزنم.»**

**مسئلۀ سنگين و نه برآمدن شان:**

**سردار: «من و سخي تصميم به ابلاغ نظر مشترك گرفتيم. سنگين، "م."، "ش." و "س." موافقه كردند. كلكان هم موافقه كرد. بعد من كابل آمدم و جريان به رفقا معلوم است كه از كابل به اين طرف آمدم. سنگين و "م." و "ش." از جملۀ رفقاي تشكيلات مخفي هم بودند و توافق قبلي هم در مورد وجود داشته است.»**

**سخي: «از تدارك گذشته صحبت گرديد. در جلسۀ كلكان به منظور قطع رابطه و موضع عليه زكريا ميخواستيم تمام روابط قطع شوند. حدس من اينست كه دولت ما را غافلگير كرد. ممكن از همان جلسه راپور رفته باشد. افراد مشكوكي هم در جلسه بودند. دولت اين فرصت را بما نداد، يكروز بعد از ابلاغيه و جلسه يا دو روز بعد بالاي ما حمله ميشود. (در ارتبا ط با فرد روسي ما و شما در كلكان نبوديم) ساعت چهار صبح بالاي ما حمله كردند و آنهم از سه چهار طرف. قبلاً در جاهاي ديگر جلسات موفقانه داشته ايم. فردا كه ميخواستيم ابلاغيه را با كاربن تكثير نمائيم بالاي ما حمله ميشود. ما نتوانستيم تعهدات خود را با سنگين شان اجرا نمائيم. ولي با آنهم به سنگين نامه نوشتيم كه ما شب مي برآئيم. نامه عنواني سنگين، "م." و "ش." بود. آنها گفتند كه نفر شما يك بجه براي ما نامه آورد. سردار بايد مدتي دولت را بازي ميداد.»**

**پيكار: «تا ساعت سه عمليات شان دوام كرد. اخوان و دولت تا قلعۀ شكور تصرف كرده بودند و بالا را جمعيت تصرف كرده بود.»**

**سخي: «ما در حالی كوه صافي رفتيم كه هيچ پول نداشتيم. من يكي دو روز نزد آنها ماندم و گفتم شما بعداً ميتوانيد بيائيد يك شب در ميان به كوه رسيديم. من يك شب و دو روز نزد آنها باقي ماندم. دولت با آنها ارتباط گرفت و آنـهـا را دلداري داد.»**

**پيكار: «فردا شب كه من رفتم آنها نيامدند. يكمقدار پول كم از سنگين شان گرفتم. براي يكماه نه فرش بود و نه ظرف و نه غذا و لباس. رفقا بوته و علف ميخوردند. رفيقي ميگفت چوب كوه صافي تلخ است. معلوم نبود سرنوشت رفقاي ديگر چه ميشد و لذا آنها نه برآمدند. ما از خانه هاي كوه صافي نان خيراتي جمع ميكرديم.»**

**سخي: «اينها تا آخر حاضر نشدند بی سرنوشت برآيند. در خط كلي در شورا توافق بود ولي اختلافات نيز بود. امكانات ديدن با رهبران وغيره وغيره ... . ديدن "ح. ع. ر." خوب بود ولي فايده نكرد. بعد از جابجائي در كوه صافي دوباره از آنها دعوت كرديم برآيند. جمع آوري حاصلات را بهانه آوردند. زمستان آمد و در بهار براي ماه جوزا موافقه ميكنند كه مي برآيند. كوه صافي كه ضربت ميخورد باز بايد در فصل خزان برآيند و من وقتي مكتوب را به آنها نشان دادم قبول نكردند و فيصله كردند كه اول بهار مي برآيند، بدون قيد و شرط.. باالاخره در عمليات يا مرگ يا آزادي نيز موافقت نمي نمايند. ما صرفاً "م." را با تعدادي مي كشيم كه در آنهم نود در صد نقش پدر "م." بوده است و نقش "و." بوده است. خود شان بي ثباتي داشتند. من گفتم كه شما كه فعلاً آمادگي نداريد، اگر تير ماه مي برآئيد من با شما مي مانم. گفتند نه. گفتم بهار سال آينده مي برآئيد؟ گفتند شما فعلاً برويد تا وضع سازمان چگونه ميشود. رفقائيكه در جلگه بودند به تعهدات شان وفادار نماندند. آنها سوء استفاده و آدم كشي ميكردند و در ضمن رابطه با دولت با روسها ديد و بازديد ميكردند. ما پيهم بالاي شان انتقاد ميكرديم. من به رفقاي مركزيت گفتم كه شما بايد مدتي در بين اينها كار كنيد تا اينها را آماده بسازيد براي برآمدن. سنگين نه بخاطر خيانت بلكه بخاطر ضعف ايدئولوژيك درين وضع گرفتار مانده است. "م." نامه فرستاده بود. وقتي با وي صحبت شد گفت نظر جمع هر چه باشد و بعد از بحث قانع شد. من در مورد ابلاغيۀ همان وقت سوال داشته ام. وليد نامه فرستاد كه تعلل نكنيد. اگر با انعطاف برخورد ميشد ميتوانستيم مدام از بين شان افرادي را بيرون نمائيم.»**

**پيكار: «مسئله اي از كنفرانس دارم كه بايد بگويم. مسئله اي كه در كنفرانس نگفته بودم.**

**زكريا خود سر تماس ميگيرد. بابه قشقار را سي ميل كلكوف وعده ميدهند. وي زخمي است و ما نزدش ميرويم. "ج." بمن ميگويد كه انجنير با روسها ديده و ميگويد كه بدون من امكانات را در دست كس ديگر قرار ندهيد. اتاق انجنير زير نظر روسها است كه پرچمي ها و خلقي ها وي را نكشند. موقع زخمي شدن انجنير پرچمي ها گفتند كه حادثه بدي اتفاق افتاده. "ع." بچۀ "پ." ميگفت كه انجنير بحالت كوما است و پرچمي ها چنان تلاش ميكنند مثل اينكه ببرك كارمل زخمي شده باشد. من بالاي سخي بعداً اعتراض كردم كه شما گذاشتيد و وي گفت كه عليرغم مخالفت من وي رفت. قرار گفته "ج." وي با مسئول وزارت دفاع شوروي ديده و تعهد كرده و به دولت شوروي نامه فرستاده و فعلاً اتاقش زير نظر روسها است. من به رفقا گزارش دادم كه بايد سر رشته پيدا شود. با "ج." در كارته وزير اكبر خان ديدن روسي رفتيم. اين گروه ميخواست از درون دسته هاي ناراضي حزب كمونيست را بسازد. افراد ديگري هم بودند، يك فرد تاجك، يك عسكر روسي. روز ديگر رفتيم و روسي را ديديم و من خود را دوست انجينير وانمود كردم ولي به آنها گفتم كه انجنير فرد عادي است و از تعهدات شان پرسيدم. گفتند تا وقتيكه وي جور نشود ما سلاح نمي دهيم. با انجنير بعدها صحبت كردم و وي در مورد اين ارتباطات گفت كه اين شبكۀ مخفي روسها است و من به شوروي نامه نوشته ام. وي مركزيت را رد ميكرد و عليه آذر حرف ميزد. من به رفيق سردار گفتم بعد من و سردار رفتيم كه در مورد با روسها حرف بزنيم. روسي آمد (از گروپ گاسگت). در جلسۀ اول درخواست كمك كرديم و گفتيم كه پرجمي ها نيرو ندارند. در جلسۀ دوم بهانه آورد كه سلاح ما در ميدان هوائي است. من برايش گفتم كه شما در مورد افغانستان اشتباه ميكنيد. با ده چند اين قوا هم كاري را پيش برده نميتوانيد. من گفتم كه ما بلشويك هاي افغانستان هستيم كه بعداً برآمديم. بعد از رفتن سخي، كشته شدن تورن فيض، اوضاع مغشوش و ديدن سخي با روسها. روسي ميگفت انجنير تفنگ هاي اخوان را بما آورده و ما سي ميل كلكوف ميدهيم. من گفتم ما بلشويك های افغانستان هستيم.»[**

**سردار: «ريشۀ حرف تا حال هم برايم معلوم نشده است.»**

**سخي: «از همان وقتيكه عليه مشي مستقل ملي حرف زده ميشد بايد روابطي ايجاد شده باشد. چنانچه نجيب از نامــه هاي وي تشكر كرده بود. پرابلم ارتباط گرفتن رفقا چيزي نيست، ولي آيا قبلاً نفوذي صورت نگرفته بوده؟ ممكن رابطه گيري هاي قبلي و اوضاع جديد رابطه گيري را بوجود آورده باشد. قبلاً افرادي رابطه گرفتند و ما خواستيم آنها را جمع كنيم. به اين اميد كه آنها را از دولت بكشيم، افراطي ترين افراد عليه اخوان قبلاً با دولت رابطه گرفتند. مثلاً خادم، انجنير قره باغي و... كه فعلا هم در دولت هستند. مسئله اين است كه چه افرادي در بين ما نفوذي بوده اند از طرف دولت. مثلاً رابطه گيري با دولت براي كساني آسان بود. رئيس در مشواني و كارنده هميشه جنگ افروز بود و انجينير در قره باغ (لنگر). بايد پاي تحقيقات رفت. رئيس در دولت بوده و فعلاً بعد از زخمي شدن نزد سنگين است. در مورد انجنير قره باغي هم بايد گفت كه چگونه قبلاً رابطه داشته. داكتر استالف كه شهيد شد جنگ افروز بود و فاميلش فعلاً همگي دولتي هستند. جنگ افروز ترين افراد بزودي با دولت رابطه گرفتند. مثلاً يك برادر داكتر استالفي پرچمي بوده است. بايد خط حركت عناصر دولتي را در درون جبهات يافت و افكار شان را تنظيم كرد. ميرزا گل در كلكان قبلا خلقي بود؛ بعد اصلاح شد و با ملاي اخواني هميشه تضاد داشت. ميرزا گل به "ع." نوشته بود كه شليك ما به سينه سخي و پيكار صدا خواهد كرد.»**

**سردار: «اين يكي از موارد صحبت در سيمينار است.»**

**سخي: «انجنير در ابتدا ضد دولتي بود و افراد فاميلش را دولت كشته بود. عمليات ضد دولتي داشت. ابتدا حركات وي لومپنانه بوده است.»**

**افرادي كه با دولت رابطه داشته اند:**

**سردار: «از لحاظ تشكيلاتي من و پيكار، سخي، "ق."، "ح. ف. ا.". "ج." با زكريا بود. سخي در ارتباط با زنداني ها يعقوبي را ديد. من به يعقوبي گفتم كه زن ها را رها كنيد.»**

**پيكار: «"بها" در مورد داكتر فيض معلومات خواست.»**

**سردار: «سخي هم در مورد معرفي كردنها دست داشته است. "ص. ق." و "م. ا." در خاد چهار معرفي شده بود از طرف سخي.»**

**پيكار: «در جريان ارتباط گيري اخوانيها از ما درخواست داشتند كه آنها را با دولت رابطه بدهيم. من منع كردم. محمد حركتي ميخواست رابطه بگيرد، سخي منع كرد. بعد دولت با خبر شد و بالاي ما برآشفته گرديد. دولت گفت كه بايد بگذاريد ديگران مستقل با ما رابطه بگيرند.»**

**سردار: «سخي ميگفت از استالف "ص. ق." و "م." را با "ج." در خاد چهار رابطه داده ايم. من "ج." را نمي شناسم.»**

**سخي: «يعقوبي از شكر دره و استالف از ما معلومات خواست. من گفتم كه شما بايد سه صد ميل سلاح براي ما بدهيد براي استالف و دوصد ميل براي شكر دره.»**

**سردار: «من بياد دارم كه گفتيد با "ج." ايد.»**

**سخي: «"ج." را من از ارتباط گيري منع كردم. "م." را منع كردم. "ظ." را منع كردم. "م." را منع كردم. البته در مواقعي با دولتي ها مي ديدم و سه چهار صد ميل سلاح مي خواستيم.**

**"ح. ك." از كلكان، من "ح." را منع كردم از رابطه گيری با دولت.»**

**سردار: «در شكر دره رفقا را منع كرديم.»**

**سخي: «ما ميخواستيم دولت براي شكر دره چند صد ميل سلاح بدهد.»**

**ضرورت ارتباط گيري سخي با دولت:**

**پيكار: «دولت در مورد سخي مشكوك بود و ميخواست وي را ببيند.»**

**سخي: «بعد از تأمين ارتباط من ميخواستم نروم. داكتر "بها" دوبار آمد كه مرا ببيند، ولي من حاضر نشدم. رفقا مرا گفتند حاضر شدم. اينها گفتند كه تو كار ما را اخلال ميكني، بايد ارتباط بگيري. در اثر پافشاري دو رفيق با "نجيب"، "يعقوبي" و "بها" ديدم. شب در تعمير صدارت با ريش رسيده و پيراهن و تنبان با سردار و انجنير با آنها ديدم. البته بعد از امضاي پروتوكول. آنها گفتند علاقه داريم حرف هاي شما را بشنويم. نجيب گفت ما همكاري كرده ايم. جنجال داشتيم و نجيب تهديد كنان حرف ميزد. نان آوردند كه من شراب نخوردم. بعد من برآمدم و رفتم دولت بالاي من مشكوك بود.»**

**سخي: «دولت پلان دارد كه مشواني را بزند. پيكار بيخبر روز بمبارد مشواني را ميگيرد.»**

**پيكار: «درين روز "ا." شهيد ميشود. ده نفر شكردره را كه بعداً دولتي شدند من خلع سلاح كردم كه دولت اعتراض كرد.»**

**سخي: «"ج." در بمباران مشواني بيشتر نقش دارد، زيرا درين وقت پيكار كابل رفته نميتواند.»**

**پيكار: «برادرِ "ا." در كوه صافي شهيد شد.»**

**سردار: «بنا به اختلافات در دولت گاهي اوقات ميخورديم.»**

**سخي: «من براي "بها" تلفن كردم كه اشرار طياره دارند (در بمباران صوفيا). وي ميگفت با خود ببرك درين مورد صحبت مي نمائيم.»**

**سخي: «در طول ارتباط گيري در جنگ با اخوان، "ص." ، "د."، "ص." و يكنفر ديگر هفت نفر از بابه قشقار. در كلكان و صوفيا دو نفر زخمي داشتيم. مجموعاً در طول جنگ در حدود ده نفر از بين رفته اند.»**

**اواسط زمستان 1364**

**یادداشت: متأسفانه حین تصور برداری از سند اصلی، که از بین برده شده است، به علت عدم دقت تاریخ دقیق سند در پای نسخۀ تصویری موجود نیست. تاریخ تقریبی فعلی در پای سند توسط ما درج گردیده است.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید**

**25 میزان 1396**

**سند شماره نهم:**

**جلسۀ طولانی و پر جنجال ماه ثور 1364 کمیتۀ مرکزی "ساما" مسایل بسیاری را به بحث گرفت. آنچه درین جزوه میخوانید عبارت است از متن بیانات رهبر در مورد ریشه های ایدئولوژیک تسلیم طلبی در "ساما".**

**ما نظرات خود را پیرامون مسایل مورد مشاجره در جزوۀ جدا گانه تنظیم مینمائیم.**

**جدی 1364**

**"رهبر"**

**پراگماتیســم**

**پایـۀ ایدئولوژیک تســلیم طلـبی**

**مواضع بخش غرجستان بر اساس مدارک واهی و ضد سازمانی ترتیب شده و رفیق "ضیاء" خود در کنفرانس سر تاسری بر مواضع مذکور انتقاد کرده است. رفیق "ضیاء" حق ندارد از مواضع غلط بخش جانبداری کند. در غیر آن ما مجبوریم دوسیه را ا ز چند سال قبل باز نمائیم.**

**در رفتن به جلگه شورای نظامی کوه صافی مسئول است. مسئله تا سرحد متهم ساختن مرکزیت مطرح است که طراح بوده و صدور حکم به تنهایی توسط "ضیاء" درست نیست. پیش داوری است، گستاخانه است. از اینچنین برخورد نباید حرکت وحدت طلبانه انتظار داشت.**

**رفتن آغا به کوه صافی، رفتن به جلگه و کلاً رفتنش مسئولیتش با من است. از هر دو رفیق مسئولیتش با من است. لطفاً رفیق کمسیون تحقیق با من داخل تماس شود.**

**"ضیاء" در تحلیل های خود پایۀ ایدئولوژیک تسلیم طلبی را رویزیونیسم ارزیابی کردند، در حالیکه بیشتر بر پایۀ ایدئولوژیک پراگماتیسم بوده است. پراگماتیسم سیاسی بوده که زمینۀ نفوذ صدیق را در هرات فراهم کرد. این پراگماتیسم بود که تعدادی از کادرهای کوهدامن را به دامن دولت انداخت. این پراگماتیسم سیاسی بود که فاریاب و بعضی را در مزار به دامن دولت انداخت. در هیچ کدام اینها ما رویزیونیسم دو اردوگاه را به عنوان پیش درآمد نمی بینیم بلکه پراگماتیسم بوده است. گرایش دو اردوگاه از یکطرف در یک محدودۀ کوچک بوجود آمده و از جانب دیگر بسیاری از کادرها خیلی دیر و بعد از آنکه به دامن دولت افتادند اینگونه طرح کردند و آنهم بصورت گذرا. هم اکنون عناصری مانند سنگی بر پایه پراگماتیسم است که در دولت مانده است. از اینکه تعدادی از کادرهایی که منسوب به جناح چپ "ساما" بوده اند و در این منجلاب غلتیده اند به مفهوم این نیست که اینها از کلیت مارکسیسم- لنینیسم به رویزیونیسم تقرب کرده اند، بلکه بنا به آن جو حاکم در سازمان بوده است که مظاهر مشخص آن ایدئولوژی زدائی، گرفتن پراگماتیسم بجای مارکسیسم و رفتن پای طرح های ماجراجویانه و توطئه گرانه بوده است. این نه پوپولیسم سیاسی بلکه پراگماتیسم سیاسی بود که عناصر تسلیم طلب را در سازمان ما بار آورد. چنانچه ما در تفصیلات قضیه دقیق شویم عناصر مختلف از مواضع مختلف سیاسی با دولت رابطه گرفته اند و عناصر پوپولیست زود تر از همه به اشتباه خود پی برده اند و در صدد اصلاح خود شدند. ولی پراگماتیست ها تا آخرین لحظه ها مقاومت کردند. ما نمیتوانیم بگوئیم که انگیزه های واحدی چهار کوهدامنی را به دامن دولت انداخت. این اختلاف در تمام مدت ارتباط گیری با دولت متجاوز عیان بوده و هم اکنون عیان است. بناءً از لحاظ ایدئولوژیک برخورد ما نسبت به این قضیه نادرست است. از لحاظ سیاسی هم برخورد اشتباه آلود است و از موقف عاطفی احساسی انتقام جویانه به این قضیه برخورد کرده ایم. ما شکایت داریم که برخورد پرولتری صورت نگرفته است. من با وجود اینکه این اصرار را قبول دارم ولی در توضیح این مسئله توافق ندارم.**

**ما نسبت به قضیۀ تسلیم طلبی با یک دید مذهبی برخورد میکنیم. مضمون دید مذهبی نسبت به خطا کاریها این است**

**که اشتباه کار گناهکار است و این گناه تا قیامت پاک نمیشود. باز هم از دید مذهبی حرکت میکنیم و آن این است که خطاکار مجازات میشود. در برخورد با تسلیم طلبی از روحیه مجازاتی حرکت میکنیم، در حالیکه برخورد مارکسیستی- لنینیستی اینگونه نیست. بازهم در ارتباط با تسلیم طلبی در عمق وجدان خود از طینت خوب و بد افراد حرکت میکنیم در حالیکه برخورد مارکسیستی پرولتری رفیقانه بر ضد و علیه این برخورد است. ما از عنصری که تسلیم طلب اند مانند جزامی فرار میکنیم و حتی کسانی که به آنها نزدیک هستند آنها را هم تسلیم طلب میخوانیم. این برداشتی است کاملاً مذهبی. ما رفقا را که بزرگترین قربانی ها را بی مهابا در این راه متقبل شده اند حداقل متهم به بی عملی مینمائیم.**

**مارکسیسم- لنینیسسم با اینگونه مسایل کاملاً خط روشن خود را دارد و آن اینکه اعمال و کردار انسانها اولاً زاده شرایط اجتماعی شان است و ثانیاً اینکه مبارزین بزرگ یا کوچک همیشه دچار اشتباهات خورد و بزرگی میشوند. این اشتباهات گاهی آنقدر بزرگ است که حتی میلیونها نفر را به کشتن میدهد. دیگر اینکه در ارزیابی اعمال افراد، بخصوص افراد حزبی، گذشته و حال آینده این افراد باید به دقت مورد مطالعه قرار گیرد. دیگر اینکه خیانت فقط به آن کسانی اطلاق میگردد که فقط آگاهانه در پی تخریت انقلاب باشند و در شرایط مشخص و معینی هیچگونه راهی برای اصلاح شان وجود نداشته باشد. بخصوص که در مبارزه با اینگونه مسایل آنچه اساسی و تعیین کننده است یک مبارزۀ ایدئولوژیک سیاسی است که این مبارزه بازتاب خود را در مبارزۀ سیاسی تشکیلاتی بخصوص اقدامات انضباطی آن بدهد.**

**بدون یک مبارزۀ سیاسی – ایدئولوژیک رفتن پای مجازات و مکافات درست نیست. یعنی اینکه پایه های ایدئولوژیک انحراف زده میشود یا نه؟ عملکرد سیاسی چه بوده جبران میشود یا نه؟ رفتن پای مجازات و مکافات اصول مارکسیستی نیست.**

**مهمتر از همه آنچه مهم است در اینگونه موارد بخصوص فرمول حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن است. ما در مورد تسلیم طلبی به این اصول توجه نکرده ایم. ما به آنجاهایی دست انداخته ایم که هیچ حق نداشتیم. رفقای مرکزیت سازمان را که بعنوان عناصر رهبری بیرون آمدند به سازشکاری مورد اتهام قرار دادیم و کسانیرا که در شرایط کنونی تمام دارو ندار معنوی سازمان ما را میسازد و خود از لحاظ وجدانی به آن اعتقاد داریم به این صورت و با آنصورت پای شانرا به این مسئله بند میکنیم. حتی تا سرحد به لجن کشیدن مجید هم پیش میرویم و این را ما حق نداریم. این برخوردی است غیر مارکسیستی و هیچ گونه قرابتی با حل قضیۀ تسلیم طلبی ندارد. ما در برخورد نسبت به قضیۀ تسلیم طلبی به اصل اندازه نگه اشتن حتی توجه نکرده ایم. برخورد ما در قبال این قضیه بر سرسود و زیان انقلاب نبوده بلکه شیوه باداباد را انتخاب کرده ایم. ما هیچگاهی در طرح اینگونه مسایل سود و زیان سازمان را مورد نظر نداشته ایم مخصوصا در مورد اصل اندازه نگه داشتن که عبارت از لگام زدن به آن گرایش منفی است که نیروی ما را ضعیف میسازد و نیروی دشمن را تقویه مینماید. ما در زیر نام مبارزه علیه تسلیم طلبی تمام نیروهای فعال خود را غیر فعال ساخته ایم. عملاً بجانب پراگنده کردن و تجزیه کردن نیروهای خود رفته ایم و تعداد زیادی از عناصری را که دارای پتانسیل مبارزاتی اند در زیر این نام از خود رانده ایم. صدها و هزارها نفری را که در طول ده ها سال محصول تلاش کار های کادر های ما بوده اند بدون اینکه ارجی بکار آنها بگذاریم به پائین ترین غلام زر خرید خود و بردۀ خود با آنها برخورد کرده ایم و میکنیم. کسانی را که از این دید شبه مذهبی ما پا را فراتر بگذارند هزار لعن و تکفیر میفرستیم. منی که برای شما وقت رفتن خارج خود به خارج چک سفید میدهم و هنوز در خارج هستم که تبلیغات شروع میگردد که حاجی صاحب قاطعیت ندارد و بخاطر اینکه پای رفیق مجید در میان می آید به هیچ کاری اقدام نمی کند.**

**یک و نیم سال است که ما عناصری را بنام تجدید تربیت بدست شما سپرده ایم. یگانه تجدید تربیت دشنام تحقیر و توهین است، تا کسانی را که خواسته اند ازین حدود زنگ زده پا فراتر بگذارند به سازش کاری متهم کنیم. ما عناصری را میبینم که آمده اند و سرنوشت خود را بدست شما سپرده اند که رهبران پرولتاریا سرنوشت ما بدست شما. شما حتی جرئت اینرا نیافته اید که بگوئید بروید پی کار تان. بارها زیر تعهد تان زده اید و شما فقط برای یک چیز آنها را ضرورت دارید، برای گرد آوری اسناد برای محکومیت شان. این است برخورد رهبران پرولتاریا با پایۀ ایدئولوژیک تسلیم طلبی.**

**پایۀ ایدئولوژیک این برخوردهای به اصطلاح پرولتری عبارت است از سوبژکتیویسم مذهبی و انتقام جویی از پرولتاریا. از انتقاد رفیق ضیاء متأسفم. مسئله بر سر دو شیوۀ برخورد است. یکی شیوۀ درست و یکی شیوۀ نادرست. این شیوه برای ما صرف از غرجستان مطرح شده است. از غرجستان بخاطر اعلامیه فشار وجود داشته. اما مسئله تنها محدود به غرجستان و هرات نبود. افراد مرکزیت مشغلۀ فکری شان تسلیم طلبی نبود و به عنوان یک فرد علیه تسلیم طلبی رفتم. دو مسئلۀ کلیدی مطرح کردم: سیاست مبارزه علیه تسلیم طلبی و کار تشکیلاتی برای احیای تشکیلات. در حالت تنهائی مبارزه علیه تسلیم طلبی را جزء وجدان سازمان قرار دادم.**

**آنوقت غرجستان وجود نداشت. ... تسلیم طلبی برایش مطرح نبود، برای کربلائی مطرح نبود و در کنفرانس اول مطرح نبود، در حالیکه آنوقت مسئلۀ تسلیم طلبی در سازمان مطرح شده بود. مسئله بر سر دو شیوۀ کار است و نه بر سر عدم مبارزه علیه تسلیم طلبی. در کوه صافی رفقا وظیفۀ پرافتخاری را انجام دادند. من متأسفم که هنوز هم رفقای معینی اعتقاد دارند که من قاطعیت ندارم. این مسئلۀ ایدئولوژیک است، نه مسئله ای بر سر شیوه های کار مختلف. ازین اصطلاح عدم قاطعیت ضعف ایدئولوژیک هویدا است. شما باید نظر جمع را انعکاس دهید. به نظر من رفیق دچار اشتباه شده است.**

**در مورد پایۀ ایدئولوژیک هنوز هم به همان اعتقاد هستم که پایۀ ایدئولوژیک آن در سازمان پراگماتیسیم است. هم پایۀ انحلال طلبی و هم پایۀ تسلیم طلبی. عقیده من این است که پراگماتیسم دو جناح شده است: یک جناج به ایدآلیسم مذهبی رفته و جناج دیگر بطرف اگنوستیسیسم که خمیر مایۀ رویزیونیسم است.**

**مقالۀ "در قلمرو بقا و مبارزه" مایۀ اگنوستیسیستی دارد. البته با وجودیکه قسمت دوم مقاله ناتمام است ولی شک و تردید در آن روشن است.**

**این مسئله در سطح سیاسی انحراف از خط مشی مستقل ملی و همچنان بحث بر سر تضاد عمده و تضاد غیر عمده را بار آورده است.**

**تمام رفقا در اگنوستیسیسم خود غرق بوده اند. یاسین همیشه بحث داشته است و مسایل خود را به صورت ندانستن قضایا مطرح میکرد. او بخاطر اختلاف سیاسی حتی کمک مالی سازمان را رد کرد. ولی از بطن اگنوستیسیسم ریشه های رویزیونیستم بیرون می آید. تمایلات دو اردوگاه پیدا میشود و از آن طرف رویزیونیسم حرکت مینماید. نامۀ زکریا عبارت است از یک اظهار آلودگی درد آور و رنج آلود و باید نقطۀ خطر برای آینده محسوب گردد. خلط تظاد ها نزد آذر در اگنوستیسیسمش نهفته است. وی در زندان مرگ را پذیرا میشود ولی تسلیم را قبول نمیکند. از لحاظ ایدئولوژیک کمبود نداشته است.**

**سند شماره دهم:**

**آنچه در این جزوه میخوانید بحث مختصری است پیرامون سخنان رهبر که در مجلس ماه ثور 1364 مرکزیت بیان شده بود و ما آنرا در جزوه ای بنام "روزیونیزم پایۀ ایدئولوژیک تسلیم طلبی" تنظیم کرده ایم.**

**نظرات خود را بصورت مفصل پیرامون مسایل مشخص در جزوات جداگانه ای تنظیم خواهیم کرد.**

**"ضــیاء"**

**رویـزیونیســم**

**پایـۀ ایدئولوژیک تســلیم طلـبی**

**مقدمه:**

**باید با گذشته خود نقادانه برخورد کرد و این بینش ناپسندیده غیر علمی و غیر مارکسیستی را که هر گروه و سازمان دو دسته به افتخارارات گذشتۀ خود چسپیده را از میان برد. جنبش کمونیستی افغانستان اگر با گذشته خود بصورت قاطعانه تصفیه حساب ننماید قادر به هیچ کاری نخواهد بود. با نقد از گذشته است که میتوان برای آینده آلترناتیو مناسب و اصولی بیرون کشید. نه تنها این سازمان و آن گروه که جنبش کمونیستی افغانستان در مجموع به چنین الترناتیوی ضرورت دارد تا بن بست موجود از میان رفته و با ایجاد وحدت ایدئولوژیک- سیاسی صفوف پراگندۀ کمونیستهای افغانستان در رابطۀ نزدیک و عمیق با جنبش توده یی گستردۀ کنونی حزب پیشاهنگ طبقۀ کارگر کشور بوجود بیاید. رهبران دو دسته به افتخارات گذشته و ارزشهای والای گروپیک خود چسپیده اند. باید این افتخارات گذشته و مقدسات و ارزشهای والا را درهم کوفت و وحدت جنبش کمونیستی کشور را که همۀ این مواریث شخصی و خانوادگی و محفلی مانع بزرگ تحقق آن است تامین کرد.**

**بعد از انتشار اعلامیۀ بخش غرجستان این روند در "ساما" آغاز گردیده است. ما میتوانیم بر "مقدسات غیر قابل ایراد" خط بطلان کشیم و گذشتۀ "پرافتخار" خود را انتقادی بررسی کرده و با این گذشته پر افتخار بی باکانه قطع رابطه نمائیم.**

**آیا موضعگیری ما ناشی از موقف عاطفی احساسی انتقام جویانه ما است؟ انتقام جوئی اصطلاحی است که مدام از جانب "رهبر و شرکاء" در مورد ما بکار برده میشود. عمق این برداشت هنوز دارای مضمون پس منظری است.**

**مجید در نوشتۀ پس منظر تاریخی سهم داشته است و همچنان در نوشتۀ شبنامۀ "ببرک و یاری از یک گریبان سر بر می آورند" و با داکتر فیض وحدت کرده است. آیا این مسایل ضرورت به انتقام جوئیی دارد؟ مجید و یاری هر دو رهبران بزرگ جنبش کمونیستی افغانستان بودند و شهدای گرامی خلق ما هستند. گذشته از آن مجید خود بعد ها در نوشتۀ "برخورد به گذشته" از برخورد اپورتونیستی و سوبژکتویستی شان در مورد یاری و سازمان جوانان مترقی انتقاد کرده اند. محفل مجید در جوزای 1358 رسماً از داکتر فیض برید (ما خود آن وقت جزء این محفل بودیم) و بعد در ایجاد "ساما" در پهلوی محافل دیگر سهم گرفت. چه ضرورتی برای انتقامجوئی وجود دارد؟ چرا شهدای خلق ما را در مقابل هم قرار میدهند؟ نه مجید معصوم بوده و نه یاری. چرا باید انتقاد بر یکی به مفهوم انتقام گیری آن دیگری مطرح گردد؟ گذشته ازینها موضعگیری فعلی ما از درون محفل مجید بیرون آمده و نمیتوان آنرا به عنوان انتقام جویی آنچنانی مطرح کرد.**

**ضرورتی به انتقام جوئی نیست و اگر هم باشد باید این انتقام را از انجنیر عثمان و رفقای فعلی اش گرفت که با نامردی در زندگی بورژوا مآبانه ای بسرمیبرند و به نظاره گر بیطرف کشتار خلق ما توسط سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران خلقی و پرچمی اش مبدل گردیده اند. اگر انتقامی هم لازم باشد باید این انتقام را از باند فیض گرفت که تروریسم را در جنبش چپ ترویج کرد و راه رهبر را به سوی پکن باز نمود. اگر انتقامی لازم باشد باید این انتقام را از باند تسلیم طلبان گرفت که خون سیدال، خون یاری و خون هزاران شهید جنبش کمونییستی افغانستان پیش چشم شان را نگرفت و دست در دست قاتلین آنها گذاشت. و این یکی انتقامگیری ای است که حتماً باید پای اجرایش رفت.**

**برخورد نقادانه نسبت به گذشتۀ ساما قبل از هر چیزی برخورد نسبت به زندگی مبارزاتی گذشتۀ خودما است. ما بیشتر از "رهبر" رنج "ساما" را کشیده ایم و تکالیف آنرا بجان خریده ایم. ولی شاید ایشان که کوچکترین رنج "ساما" را در داخل کشور ندیده اند و باری هم تفنگ "ساما" را به شانه نینداخته اند "ساما" را چیزی شبیه به یک میراث خانوادگی، که از "مجید" به وی رسیده است، میپندارند و به همین جهت مدام پشت "مجید" سنگر میگیرند. دید رهبر از مسایل "ساما" یک دید خانوادگی است، از مجید تا خودش و تا نامردی که دست در دست قاتلان مجید گذاشت.مسایل غرجستان همیشه از دید رهبر از انتقام جویی ریشه میگیرد. او در این باره به یکی از رفقای سازمان گفته بود که:**

**«این هزاره ها را کسی خودشان را دو پیسه نمی‌خرد، شما با آنها رفت آمد دارید و به حرف های شان گوش میدهید.»**

**این رفیق از این برخورد نزد بعضی از رفقای غرجستان یاد کرده بود. این مسئله در واقع تشنج هایی ایجاد کرد. از آنموقع ببعد رهبر به ترس از هزاره ها دچار شده و همیشه "خواب های عبدالرحمان خانی" می بیند.**

**باری بگذریم! وقتی ما گذشتۀ ساما را به نقد میکشیم از زندگی مبارزاتی گذشتۀ خود مان انتقاد میکنیم. بگذار این را رهبر و شرکاء انتقام جوئی بپندارند.**

**شاید برای اولین بار در محفلی که به مناسبت تجلیل از قیام 24 حوت هرات از طرف خود رفقای غرجستان دایر شده بود این مسئله مطرح شد که پایۀ ایدئولوژیک تسلیم طلبی را در "ساما" رویزیونیسم تشکیل میدهد (24حوت1362). البته برداشت ما آنوقت از قضیه ابتدائی بود و ناقص، ولی بهرحال "رهبر و شرکاء" درین مورد سکوت کردند. در آن موقع آنها به مسافرت های پکن مصروف بودند و پس از چهارده ماه این مسئله را در سازمان به بحث گرفتند و آنهم توأم با دهها توهین و دشنام و تهدید. آنها اتهام افشای اسرار سازمان را و زیر پا گذاشتن خط سازمان و توهین به مقدسات و ارزشهای والا را بر من وارد کرده بودند.**

**"رهبر و شرکاء" رابطه با رویزیونیستهای چینی را آنچنان اسراری میپندارند که نباید افراد سازمان را از آن با خبر کرد و لذا از افشا کردن این رابطه به رفقای سازمان مفهوم زیر پا گذاشتن شرافت سازمان را بیرون میکشیدند (شرافت تین هسیائوپینگی). اینها هر انتقادی بر گذشتۀ سازمان را که مستقیم یا غیر مستقیم متوجه "مجید" گردد توهین به مقدسات و ارزشهای والا تعبیر میکنند.**

**رویزیونیسم پایۀ ایدئولوژیک تسلیم طلبی را میسازد. آیا این یک مسئلۀ پیچیده است و ضرورت به بحث مفصل و خاصی دارد؟ نه. بسیار به سادگی میتوان دید که جریان تسلیم طلبی در "ساما" قضیه و یا قضایای محلی نبوده و جریان مجزایی نیست. لذا مسئله مربوط به انگیزه های چهارکوهدامنی و قضایای از این قبیل نیست، بلکه اساساً مسئله ای است که به خط سازمان مربوط میشود. بعبارت دیگر بروز جریان تسلیم طلبی ملی در "ساما" بصورت عمده مربوط به ضعفهای شخصی افراد نه بلکه مربوط به خط سازمان میباشد. باید خط مشخصی را که تحت رهبری آن، این جریان بوجود آمد مورد برسی قرار داد.**

**ایجاد سازمان و تنظیم اعلامیۀ سازمان نتیجۀ یک سازش ایدیولوژیک در کنفرانس ماه سرطان 58 بود. هر یکی از محافل سه گانه خط جداگانه ای داشتند و اختلافات ایدئولوژیک اساسی وجود داشت.**

**بعد از ایجاد سازمان ادغام تشکیلاتی صورت نگرفت و لذا با وجودیکه بصورت رسمی و روی صفحات شبنامه ها خط محفل مجید تسلط داشت، ولی هر شخص بر اساس خط مربوطه اش کار های خود را تنظیم میکرد. سه طرح برنامه وجود داشت که به اصطلاح آنوقت عبارت بودند از: برنامه اسلامی، برنامه دموکراتیک و برنامۀ کمونیستی که در واقع از سه خط سیاسی نمایندگی میکردند. با انشعاب محمودی طرفداران دو خط ملی دموکراتیک و به اصطلاح خط رادیکال اسلامی در کنگره شرکت کردند و هر دو خط در کنگره در قالب های برنامه و اعلام مواضع به رسمیت شناخته شدند.**

**بعد از کنگره مبارزۀ شدیدی بین این دو خط به وجود آمد که در اثر استعفای سـه تـن از اعـضـای دفـتـر (طـرفـداران اعلام مواضع) دستگیری مسئول تشکیلات و مفقودی مسئول نظامی سازمان (که در هر دو مورد باید توطئه ها ای در کار بوده باشد) سازمان تا مرز نابودی پیش رفت. با جمع و جور شدن دوبارۀ سازمان در اثر تلاشهای رفقای معینی پولینوم دوم دائر گردید. از این پولینوم ببعد است که خط اعلام مواضع به خط مسلط سازمان مبدل گردید و رهبری تشکیلات و ارگان مرکزی سازمان (ندای آزادی) را تحت تسلط گرفت. تسلط این خط موضعگیری های سیاسی ایدئولوژیک و کار تشکیلاتی غیر اصولی ای را در سازمان بوجود آورد و بالاخره در سطح فعالیت نظامی سازمان کار را به تسلیم طلبی رساند. تسلط این خط است که تسلیم طلبی را در "ساما" بوجود آورد نه انگیزه های غیر پرولتری شخصی افراد یا کمبود امکانات و فشار دولت و اخوان.**

**به این صورت است که باید بخاطر یافتن پایه های ایدئولوژیک تسلیم طلبی ملی خط مشخصی را که تحت رهبری آن خط این جریان بوجود آمد مورد تحقیق و ارزیابی قرار داد.**

**اسمی که طرفداران آن خط در کنفرانس سر تاسری برخود نهادند به بهترین صورت بیان کنندۀ ماهیت واقعی این خط است: "تازه اندیشان". این اصطلاح حتی از لحاظ لغوی با اصطلاح تجدید نظر طلبان (رویزیونیستها) تفاوتی ندارد. از لحاظ سیاسی ایدئولوژیک سخنرانی جوابیۀ "رهبر" در کنفرانس سرتاسری در مقابل "تازه اندیشان" خود به بهترین صورت ماهیت اصلی این خط را به بحث گرفته است. ما مجموعۀ بحث کنفرانس در این مورد را جداگانه تنظیم کرده و در اختیار رفقا قرار خواهیم داد.**

**در اینجا بصورت خلاصه همینقدر کافی است که بگوئیم: دوتن از طرفداران مشی اعلام مواضع در کنفرانس سرتاسری "ساما" در مورد این خط بصورت تقریباً مدون صحبت کردند. نتیجه ای که ازین بحث ها گرفته شد این بود که به صورت عمده خط اعلام مواضع بر پایۀ رویزیونیسم کائوتسکی و برنشتین استوار است. ...**

**مقالۀ "در رابطۀ بقا و مبارزه" که در آخرین شمارۀ ندای آزادی دورۀ اول چاپ شده است به صورت کاملاً آشکاری ... از یک دید فلسفی غیر دیالکتیکی پیروی کرده و مبارزۀ اضداد را گذرا و موقتی و فرع بر بقای پدیده ها میداند. این مقاله ضرورت لزوم دیکتاتوری پرولتاریا را قبول نداشته و سخت بر آن میتازد. این مسایل در ارگان مرکزی سازمانی مطرج می گردد که مدعی پیروی از مارکسیسم – لینییسیم - اندیشۀ مائوتسه دون است که بنا به گفتۀ رهبر موقع تشکیل سه پیش شرط ایدئولوژیک در آن مدنظر گرفته شده است. این است ایدئولوژی بورژوازی در پوشش ظاهری ایدئولوژی پرولتاریا یعنی رویزیونیسم.**

**تئوری بقا و تئوری حفظ سازمان بهر قیمت. این است پایۀ اساسی ایدئولوژیک تسلیم طلبی بر اساس خط مسلط رویزیونیستی در هرات، کوهدامن و جاهای دیگر. ما این مقاله را جداگانه و بصورت مفصل به بحث خواهیم گرفت.**

**رویزیونیسم دو اردوگاه هم برخلاف ادعای "رهبر" آنچنان گذرا و مؤقتی نبوده که ارزش بحث را نداشته باشد. این تئوری از طرف یاسین موقع تشیع جنازۀ ... بعنوان یک نظر علناً اظهار میگردد و حتی قبل از آن عمق نظرات و حرکات در پروان ازین تئوری متاثر است. بحث بر سر اینکه اخوان بهتر است یا دولت و یا اینکه روس ها بهتر است یا امریکا در پروان در سال 1359مطرح است. در نتیجه انتخاب اخوان به عنوان بدتر و ایجاد درگیری های جنگی با اخوان و طرح اعدام دسته جمعی مولوی های منطقه از چه ریشۀ ایدئولوژیکی نشئت میگیرد، جز تئوری رویزیونیستی دو اردوگاه؟ افتخار به رفقای کاپیسا و پروان که از یاسین و افراد دور برش پیروی نکردند و الا ممکن بود ایشان حتی قبل از کوهدامن به دولت تسلیم میشدند.**

**نعیم (رهبر آنوقت سازمان) در بحث هایش در کوهدامن موقع رابطه گیری با دولت علناً مسئله را به این صورت فرمولبندی میکند: چنانچه ما در شمالی سامائی داشته باشیم جای بحث روی این مسایل وجود دارد. چنانجه در شمالی "ساما" نباشد این صحبت ها زاید است. پس بگذارید ما "ساما" را در شمالی حفظ نمائیم تا جائی برای بحث های ما روی این مسایل وجود داشته باشد. این است مفهوم پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی بر اساس مندرجات مقالۀ "در رابطۀ بقا و مبارزه".**

**رویزیونیسم شاخ و دم ندارد. وقتی فرد مدعی پیروی از مارکسیسم – لینینیسم- اندیشۀ مائوتسه دون بر اساس تئوری اصالت بقا حرکت مینماید صاف و ساده دارای ایدئولوژی رویزیونیستی است.**

**به اینصورت است که هم پراگماتیستها و هم پوپولیستها وقتی تحت رهبری خط مسلط رویزیونیستی حرکت مینمایند عمق حرکات شان بر پایۀ ایدئولوژیک رویزیونیستی استوار است.**

**بعد از انتقال رهبری به خارج کشور با وجودی که در سطح نظری ظاهراً تئوری بقا مورد نظر نبوده است، ولی عمق طرح وحدت سیاسی رهبر درین مقطع خود دارای این مضمون ایدئولوژیک است. سازمان باید حفظ گردد ولو بر اساس سیاست های ضد مارکسیستی وحدت با "تازه اندیشان". کوهدامن باید حفظ گردد و روابط کوهدامن باید حفظ گردد و لذا زنده باد "سیاست موش مردگی" ولو در نتیجۀ آن رسمیت پروتوکول امضا شده با دولت توسط نماینده رسمی مرکزیت ... نامرد و "وارث خون مجید" دوام نماید.**

**این تئوری هنوز که هنوز است پایۀ اساسی ایدئولوژیک حرکات رهبر را تشکیل میدهد.**

**«خط ما خط حل پرابلمهای تدارکاتی از طریق چین است... ما باید از طریق گرفتن امکانات و حل پرابلمهای تدارکاتی خود را از صورت خارج کشوری بودن نجات دهیم در غیر آن پراگنده میشویم.»**

**گویا سازمان باید حفظ گردد تا جای بحث روی مسایل وجود داشته باشد. تئوری رهبری کننده "رهبر" درین مورد باز همان مقالۀ "در رابطۀ بقا و مبارزه" است. باید سازمان را حفظ نمود و از پراگنده شدن آن جلوگیری کرد، البته بهر قیمت. "رهبر" بر اساس سخنان "سخی" و "پیکار" فکر میکند خارج کشوری شدن سازمان نتیجۀ کمبود امکانات و بروز پرابلم های تدارکاتی است. بناءً بقول پیکار:**

**«اگر چینی ها حاضر باشند بیست هزار میل تفنگ به ما بدهند باید همراهشان رفت.»**

**تمام «حرکات چرخشی و نرمشی و کرنشی» "رهبر" از یک برداشت فکری غیر دیالکتیکی مایه میگیرد و متافیزیکی است. هدایت کنندۀ فکر "رهبر" همچنان همان خط مقالۀ "در رابطۀ بقا و مبارزه" است.**

**همچنان رویزیونیسم دو اردوگاه با وجودی که از لحاظ نظری قابل قبول نیست، ولی عمق تلاشهای "رهبر" که بخاطر نزدیکی با رویزیونستهای چینی صورت میگیرد و این بنا به طرح "رهبر" انعطافات معین ایدئولوژیکی را نیاز دارد، دارای مضمون سیاسی تابع این تئوری است. رفقا خود دقت کنند! قبل از آنکه با چینیها ارتباط بگیری و به خاطر اینکه با آنها ارتباط برقرار کنی باید سفارت امریکا را زیارت کنی تا توانسته باشی مفهوم انعطاف طلبی را به رفقای چینی (به اصطلاح رهبر) حالی نمائی. اینست مفهوم سیاسی «حرکت های چرخشی نرمشی و کرنشی» رهبر! بله! یا سوسیال امپریالیسم شوروی یا امپریالیسم امریکا.**

**زمستان سال 1360 دو جناح در سازمان همدیگر را به روسی بودن و امریکائی بودن متهم میکردند. ولی در عوض تمام هنر رهبری "رهبر" در این است که هر دو قطب مقناطیسی را هم زمان در دست داشته باشد و یک قطب بسازد.**

**«تئوری سه جهان میتواند استراتیژی بین المللی پرولتاریای افغانستان باشد. ...در کشور ما بین تئوری سه جهان و استراتیژی انقلاب در کشور خود تفاوت وجود ندارد. ... ولی برای آنانکه مقابل امریکا قرار دارنـد مشــکل اســت و با انقلاب در کشور خود شان در تناقص است.»**

**پس بنا به طرح "رهبر" میتوان در افغانستان بر اساس جبهۀ واحد جهانی ضد سوسیال امپریالیسم شوروی، استراتیژی بین المللی پرولتاریای افغانستان را بنا نهاد. به عبارت دیگر اینجا میتوان مبارزه علیه امپریالیسم امریکا را تعطیل کرد زیرا در اینجا بین استراتژی انقلاب در کشور خودی و تئوری سه جهان تفاوتی وجود ندارد. ولی برای آنهائی که مقابل امریکا قرار دارند مشکل است و با امر انقلاب در کشور خود شان در تناقص است ... بر اساس گفته رهبر آن ها هم حق دارند مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی را تعطیل کنند و در اتحاد با سوسیال امپریالستهای شوروی علیه امپریالیسم امریکا بجنگند. این، هم رد انترناسیونالیسم پرولتری است و هم دارای مضمون رویزیونیستی دو اردوگاه است. در یکی از نامه های رهبرانۀ "رهبر" این مسئله بصورت بسیار جالبی به بحث گرفته شده است که ما آنرا جدا گانه مورد بحث قرار خواهیم داد.**

**در مورد اتهام دید مذهبی از تسلیم طلبی که رهبر بر ما وارد کرده بحثی ضرورت نیست. بگذار "رهبر" به پیروی از "خدای بخشایندۀ مهربان" از بزرگترین گناهان بگذرد و زشت ترین خیانت ها را مورد عفو قرار دهد. از «روستائیان احمق و کین توزی» مثل ما داشتن اینچنین بخشایندگی را انتظار نداشته باشد.**

**ما این مسئله را قبول داریم که اعمال و کردار انسانها در قدم اول زادۀ شرایط اجتماعی شان است و بهمین دلیل میگوئیم منشأ تسلیم طلبی را باید در خط سازمان جست، نه در انگیزه های شخصی افراد.**

**«مبارزین همیشه دچار اشتباهات خورد و بزرگ میشوند و این اشتباهات گاهی آنقدر بزرگ است که حتی میلیون ها نفر را بکشتن میدهد.»**

**به این گفتۀ رهبر دقت کنید! قتل 26 نفر در کوه صافی چیزی نیست! کشته شدن ده ها نفر زیر پرچم دولت در جنگ علیه اخوان چیزی نیست! هاوان کوبی خانه های مردم بیگناه توسط تیم تسلیم شده چیزی نیست! امضای پروتوکول با دولت چیزی نیست! ملاقات با نجیب و بهاء چیزی نیست! ملاقات و دید باز دید با روسها و گروه گاسکیت و درخواست کمک از آنها چیزی نیست! کشتن میلیونها نفر هم در "مشرب وسیع رهبر" میتواند قابل عفو باشد، ولی رهبر اگر خود کمر به آنچنان اشتباهات بسته باشند که میلیونها نفر را به کشتن دهند باید توجه داشته باشند که اینجا افغانستان است و اگر خلق کشور ما به این صورت قتل عام شوند، استحکام خط تدارکاتی شان به چه درد خواهد خورد؟**

**«خائن فقط به آن کسانی اطلاق میگردد که آگاهانه در پی تخریب انقلاب باشند.» (رهبر)**

**منظور از آگاهانه چیست؟ کم کم میتوان مفهوم میرزا قلمی "رهبر" را در قطعنامه کنفرانس از ذکر کلمۀ "بمنظور" درک کرد. چرا "رهبر" همیشه تلاش دارد حرکات تسلیم طلبان را به ناآگاهی شان مربوط گرداند. مگر "آذر" و "سخی" که آن وقت رهبران سازمان بودند ناآگاهانه به دولت تسلیم شدند؟ آیا بر اساس این طرح نمیتوان گفت که مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و جنگیدن سامائی ها علیه روسها ناآگاهانه بوده است؟ این مسئله حتی به بحث نمی ارزد. رهبران نا آگاهانه به دولت تسلیم شدند. چه کسانی میتوانند این گفته را قبول نمایند؟**

**اما در مورد حق داشتن.....بلی! اعضای مرکزیت معصوم اند و مجید هم معصوم بوده است. اگر کسی بر آنها انتقادی وارد نماید برخوردش غیر مارکسیسیتی است. ما مارکسیسم "رهبر" را با تمام معصومین آن به خودش وا میگذاریم. در "مذهب" ما معصومی وجود ندارد.**

**منظور "رهبر" از سود جستن و اندازه نگهداشتن چیست؟ منظور از سود و زیان سازمان و اندازه نگه داشتن در سازمان و فقط در سازمان است و نه سود و زیان انقلاب و سود و زیان ملت و کشور. محاسبات "رهبر" همیشه همینگونه بوده و در تمامی موارد محاسباتش بر اساس سود و زیان سازمان بوده است. در عمق این طرح سکتاریسم سخت جانی که جنبش کمونیستی افغانستان را مثل خوره از درون میخورد نهفته است.**

**رهبران بر اساس سود و زیان سازمان و گروه و محفل شان حرکت مینمایند، نه بر اساس سود و زیان طبقۀ کارگر، خلق و جنبش کمونیستی کشور.**

**رفقا! بخاطر درهم کوبیدن این سکتاریسم منحط در جنبش کمونیستی افغانستان به پیش!**

**اما در مورد شعار مبارزه علیه تسلیم طلبی باید گفت که هیچگاهی در عمل پیاده نشده است. شعار مبارزه علیه تسلیم طلبی فقط و فقط تا اعلام مواضع از طرف شخص رهبر در کنفرانس کادرهای کوهدامن بصورت مستند در آمد و در بکس انداخته شد و درش را قفل زدند. مرکزیت علیه تسلیم طلبی بصورت رسمی موضع نگرفت. عدم موضعگیری علیه تسلیم طلبی از طرف کمسیون تدارک کنگره رسماً مورد تائید قرار گرفت و از جانب مرکزیت هم بران صحه گذاشته شد. آئین نامۀ کمسیون تدارک کنگره را جدا گانه مورد بحث قرار خواهیم داد.**

**"رهبر" میگوید از جانب روس بخاطر اعلامیه فشار وجود داشت. بلی! و شما هم لج کردید و اعلامیه ندادید و در نتیجه رسماً پروتوکول امضا شده با دولت تا کنفرانس سرتاسری دوام پیدا کرد و شما فقط در درون کار میکردید. این شیوۀ کار دقیقا ارج گذاری فیصلۀ مرکزیت قبلی است که نماینده نزد دولت فرستاد و نماینده اش پروتوکول امضا کرد.**

**«حرکت در اصل تاکتیکی است ولی باید به دولت استراتیژیک وانمود گردد.»**

**بهمین جهت شما "سیاست موش مردگی" را در مورد سازمان پیش گرفتید و با فعالیت های دیپلوماتیک تان نام و نشان جبهۀ متحد ملی را در اروپا و جاهای دیگر بلند گردید تا به اینصورت پردۀ دودی بر روی این سیاست غیر قاطع و سازشکارانه تان بکشید. عدم قاطعیت دقیقاً یک مسئلۀ ایدئولوژیک است. ما حرکت های عملی "رهبر" را در جزوات علیهده به بحث خواهیم گرفت تا روشن شود که شیوه های اتخاذ شده از چه مواضع ایدئولوژیک برخاسته است.**

**مقالۀ "در رابطۀ بقا و مبارزه" را در جزوۀ جدا گانه به بحث خواهیم گرفت تا روشن شود که آیا "آذر" از لحاظ ایدئولوژیک کمبود داشته است یا نه؟**

**در مورد مواضع بخش غرجستان علیه تسلیم طلبی و روشن ساختن جوانب اصولی و موارد ضعف آن جداگانه به بحث خواهیم نشست و چه "رهبر" بخواهد و چه نخواهد ما دوسیه را از چند سال پیش ورق خواهیم زد.**

**جدی 1364**

**سند شماره یازدهم:**

**جلسۀ طولانی و پرجنجال کمیتۀ مرکزی "ساما" در ماه ثور سال 1364 ضمن بحث روی سلسله مسایل زیادی چگونگی برخورد "ساما" را در مورد تیوری سه جهان به بحث گرفت. آنچه در جزوۀ ذیل، که عنوانش نظر به متن بحث از جانب ما انتخاب شده است، می خوانید متن اظهارات و بیانات "رهبر" درین مورد است. ما نظرات مان را در مورد مسایل مورد بحث این جزوه، جداگانه تنظیم خواهیم کرد. (ضیاء)**

**این جزوه به صورت قلمی در ثور 1364 ثبت شده و به صورت تایپی در اوایل جدی 1364 منتشر گردیده است.**

**تیـوری سـه جهان اسـتراتژِی بین المـللی پرولتاریای افغـانســتان**

**تیوری سه جهان در جنبش تاریخ و ریشه ای دارد. در سال 1978 تازه چند ماه از طرح آن گذشته بود و توسط اخگر تبلیغات ضد آن دامن زده میشد. رفیق شهید آن وقت با گروه کار می کردند. مقالۀ تیوری سه جهان از شمارۀ 45 سال 1975 پکن ریویو ترجمه شده بود و بحث وجود داشت. قبلاً در خارج هم بحث در مورد آن وجود داشت. افراد گروه در ابتدا در آلمان علیه تیوری سه جهان موضع گرفتند و این یک تاکتیک بود.**

**آلبانی در کنگرۀ هفت از این تیوری انتقاد کرد.**

**من برای گروه گفتم که شما عجله کرده اید. نقاط ضعف و نقاط قوت این تیوری از نظر من عبارت بود از این که این طرح به عنوان یک طرح کلیدی و به عنوان استراتژی پرولتاریای بین المللی نادرست است. تقسیم بندی آن درست است، ولی استراتژِی خواندن آن نادرست است. بخاطر مسایل تاکتیکی لنین و استالین هم جهان را به صورتهای گوناگون تقسیم کرده اند. این تیوری در سطح استراتژی قابل قبول نیست.**

**جلد پنجم تازه برآمده بود. من و رفیق درین مورد بحث داشتیم. بعد در میان گروه مطرح شد. رفیق نظرات خود را بیان کرد. "عبید" (در متن اصلی اظهارات نام اصلی "عبید" ذکر شده است) از مقاله دفاع می کرد، فیض بیطرف بود و "سرمد" و "شریف" از "مجید" پشتیبانی می کردند. این مسایل قبل از مسافرت به خارج به میان آمد. البته فرمولبندی نظرات مختلف است و نباید به عنوان پیش شرط روی آن تکیه گردد. برای نیروهای دیگرِ وحدت هنوز این مسئلۀ شان نشده بود. در جنبش وحدت طلبانه تیوری سه جهان مورد بحث نبود.**

**با توافق قبلی به سفر رفتیم. "عبید" در اروپا بعد از تماس با رفقایش گفت که دو خط با هم همزیستی کرده نمی تواند. بعد روی همان خط خود را جدا کردند. بعد از آمدن از افغانستان من متهم بودم که نظر "مجید" را تغییر داده ام در حالی که اینطور نبود. البته من برایش گزارش داده ام. درین موقع از طرف فیض به عنوان تروتسکیست کوبیده می شوم. من راست روی رفقای ایرانی شان را مورد انتقاد قرار داده بودم. آن ها بعد در جلسۀ مرکزیت مرا خواستند و صحبت کردم.**

**در سفر زیاده روی کردم. "عبید" موضعگیری کرد و من او را بیست بار مورد انتقاد قرار دادم. من باالاخره نظرات خود را از خلال سوالات مطرح می نمایم. موضع تدافعی امریکا چه معنا دارد؟ این تیوری چگونه استراتژی پرولتاریای بین المللی است؟ در مورد9 تفسیر چه می گویید؟ استراتژی شما چیست؟**

**وزیر خارجۀ فعلی گفت می خواهید با ما زور آزمایی کنید. من برای شان گفتم که قبول نظرات شما خط کشیدن روی تمام معلومات سیاسی ما است. من در مورد "تین" و "لیوشاوچی" و موضوع پشک سیاه و سفید مطرح شده توسط "تین" از ایشان پرسیدم.**

**از نظر من موقف ما آن وقت موقف شریفی بود. رفیق "مجید" گفته بود روابط ما روابط سیاسی است و لـذا گذشـت ایدئولوژیک نکنید. روز اخیر آزردگی من آن ها گفتند که شما می خواهید ما را تعجیز نمایید. من در آن موقع چپ روی کردم و شیوۀ تهاجمی اختیار کردم. در نامه در مورد مسایل خلافی به رفیق نوشتم [در موضع اختلاف]. بعداً چمعبندی سفر خود را برایش نوشتم. گزارش مسایل درونی و نتیجۀ سفر نامعلوم.**

**مرحلۀ دوم کار بعد از ایجاد سازمان شروع می شود. در پاکستان در میان سازمان بحث روی تیوری سه جهان مطرح نبود. بعضی قبول داشتند و بعضی قبول نداشتند و مسئلۀ شان نبود. از همان وقت علیه تیوری سه جهان اعلام موضع کردیم. با صراحت می گویم که ما آغاز گر مبارزه علیه تیوری سه جهان در درون سازمان بوده ایم. مثلاً در ندای آزادی از جهان سوم نام برده شده (شمارۀ اول دورۀ اول) و من انتقاد کردم. من طرح کردم که نشود ما روز دیگر "عبید" و "داکتر فیضی" داشته باشیم. انتقادات دیگری نیز علیه ندای آزادی داشتم و رفیق تیمور برایم نوشت که رفقا در خارج در مورد این مسئله معلومات حاصل کرده اند، لطفاً برای ما معلومات دهید. و ما اسنادی جمع اوری کردیم.**

**در رابطه با تیوری سه جهان به شیوۀ اخگری برخورد نکردیم بلکه سیاسی- ایدئولوژیک برخورد کردیم و مواد جمع آوری کردیم. فهم ما آن بود که این تیوری از لحاظ تقسیم بندی درست است. ولی منظور ما ازین تقسیم بندی چیست؟ می توان به صورت های مختلفی جهان را تقسیم کرد و همه واقعیت ها هستند. ولی استنتاج چیست؟ موضع تدافعی و موضع تهاجمی دو شکل تجاوز امپریالیستی است. در بحث های اخیر به این مسئله قناعت داشتند و شاید کم کم می خواهند این تیوری را قیچی کنند. در این که جهان سوم معراق مبارزۀ دو ابر قدرت است ولی مسئلۀ خلق ها و ملت ها و کشورها مطرح است و گرچه تناقض کشورها وجود دارد ولی حرکت خلق ها مهم تر هستند، زیرا استراتژی خواندن این تیوری کار را به همکاری با موبوتو و شاه و پینوچیت می رساند. بناءً تضاد خلق های سه قاره با ابرقدرت ها مهم و استراتژیک است.**

**آنچه در مورد موضعگیری سازمان ما مطرح بوده واقعبیانه برخورد کرده ایم و من در کلیت جریانش بوده ام. سازمان در قبال تیوری سه جهان موضع نگرفت ولی رفیق "مجید" و رفقایش موضع داشتند. در جریان فعالیت های وحدت طلبانه این مسئله بی تاثیر نبوده است. آنعکاس آن در برنامه. در شبنامه ها و در اعلامیۀ سازمان دیده می شود. در برنامه از خیانت ها و لغزش های نوین یاد می گردد. در شبنامه ها اجزای این تیوری مورد انتقاد است و تا سرحد حمله بر چین ارتقا می یابد. مثلاً در برنامه از پافشاری در مورد "انقلاب در کشور خودی" می توان یاد کرد. جبهۀ واحد جهانی علیه سوسیال امپریالیسم روس یکی از اجزای مهم تیوری سه جهان است. معتقدین به تیوری سه جهان می گویند در کشوری که امریکا مسلط است هم باید به صورت عمده علیه شوروی مبارزه کرد.**

**چبهۀ واحد ضد روسی در جهان می تواند استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان باشد ولی استراتژی پرولتاریای بین المللی نیست. در کشورهایی که امریکا مسلط است جبهۀ واحد جهانی ضد روسی برای مبارزه مطرح نیست.**

**دورنما مجموعۀ جنبش بوده ولی اعتقادات خود را به عنوان مشعلی فرا راه نیروهای انقلابی گذاشته بودند. برای ما این مسئلۀ مشکلی نیست زیرا هر دو (تیوری سه جهان و انقلاب در کشور خودی) با هم در تناقض نیستند. ولی برای آنهایی که مقابل امریکا قرار دارند مشکل است و با امر انقلاب در کشور خودشان در تناقض است. در پولیمیک های بین المللی بیان شده که آن چه تعیین کننده است این است که باید مسایل بین المللی در ارتباط با انقلاب در کشور خودی مطرح گردد.**

**تیوری سه جهان متهم به زدن روس از طریق همکاری با امریکا است (در شبنامۀ در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است). سازمان یکی از اجزای پولیمیک دیگر این تیوری را نیز مورد انتقاد قرار می دهد (با تکیه بر یک امپریالیسم علیه امپریالیسم دیگر... و یا از بیم...). بارزترین مسئله در خروش رعد در پکتیا، سازمان چین را در پهلوی لندن، واشنگتن و پاکستان قرار می دهد و با سیاست چین برخورد می گردد ولی برخورد سیاسی- ایدیولوژیک نیست.**

**فهم ما این است که "ساما" موضعگیری سیاسی- ایدیولوژیک ندارد زیرا جنبش دارای روابط یین المللی وسیع نبوده است. در زمان ایجاد سازمان این مسئله مورد بحث و گفتگو نبود و مشغلۀ فکری رفقای سازمان نبوده است. واقعیت ها همین بوده است. برای "سمندر" (در متن گفتار نام اصلی ذکر شده است)، سازمان جوانان مترقی، هرات، گروه و اخگر مطرح نبوده است، آن چنانکه در "گروه" داکتر فیض درینمورد بیطرف بود (البته در ابتدا) و حتی حلقۀ طغیان و حلقۀ مختار. تاریخ جنبش ما اینچنین است.**

**بدین لحاظ نباید سازمان را نکوهش کنیم و نباید جنبش را نکوهش کنیم. فهم رفیق شهید سنگ بنای یک گرایش را گذاشت. این است موضع رسمی سازمان ما در حدود گرایش علیه تیوری سه جهان. ولی بخورد همه جانبه نیست. چرا که مسئلۀ شان نبوده است.**

**اما بعد از آن:**

**این گرایش باید در سازمان همگانی ساخته شود و همه از آن نقد کنند. بنا به این کار تا حال رفقا مخالف هستند و یک نفر هم موافق نیست و این حالت هم خودبخودی به وجود نیامده است. ولی مبارزه به شیوۀ اخگری درست نیست. ما در میان سازمان و میان کادرها ادامه خواهیم داد.**

**روابط با چین:**

**بعد از اختلاف رابطه قطع است. رفیق در زمان حیات خود آغاز می کند. بعد از شهادت رفیق مرکزیت نامه می نویسد و مرا وظیفه می دهد که با سفارت چین در پاکستان تماس بگیرم. بدون موافقت با متن نامه آن را در آلمان ضمیمیۀ یک نامۀ دیگر به آن ها دادم. هر دو عمل نتیجه نداد و جواب ندادند. همیشه فشار وجود داشت که باید این رابطه را برقرار نمایم. ما از طریق سازمان های طرفدار چین خواستیم به نتیجه برسیم که بی نتیجه ماند.**

**بعد از شروع کارهای جبهۀ متحد ملی در سویدن با سفارت در تماس شدیم و در پاریس با سفارت در تماس شدیم، بی نتیجه ماند.**

**در سال 83 در سفر اروپا در امتداد کار جبهه در جلسه ای که برای جبهه و برای سازمان داشتیم با آنها (با "ص." و "ص." یکجا). در جلسۀ دومی مسایل قبلی را هم مطرح کردیم. با سفارت امریکا هم تماس گرفته شد و به آنها گفتیم که دوری شما از جبهه نه به نفع شما است و نه به نفع ما. طرف پیشنهاد مسافرت داد و با "ص." و "ص." زمینه سازی شد. هیئت رفت و فهم ما آن بود که "ساما" را با حزب چین رابطه بدهیم. در جلسۀ حزبی در مورد اختلافات با سازمان رهایی بحث کردیم. در سطح جبهه برخورد شدید داشتیم. ما بالای سیاست شان انتقاد کردیم و گفتیم که سلاح شما ما را می کشد و شما شریک قتل ما هستید. روابط با حزب سرسری بود. در سفر دوم بخاطر پیشنهادات با سفارت تماس گرفتیم و پاسخ خواستیم که ما قصد رفتن نداشتیم ولی دعوت کردند. با "صمد" و "ص." رفتیم. در بحث دوم از لحاظ نظامی، مالی، تربیت کادرها و در ارتباط با مسایل بین المللی کمک خواستیم. کمک مالی اندک صورت گرفت و پیشنهاد مسافرت رفقا را قبول کردند. در مورد مسایل نظامی گفتند که تربیت نظامی در جاهای دیگر نتیجه نداده است. پروگرام در واقع پروگرام جبهه بوده است. ما پیشنهاد مسافرت رفقای سازمان را مطرح کردیم و در نتیجه دو پروگرام منظور گردید: یکی برای سازمان و یکی برای جبهه.**

**رفتن رفقا نتایج خوب داده است، گرچه در زیر فشار خوشبینیها و بدبینیها نتایجش کمی کاهش یافته است. درین سفر یازده رفیق بیشتر آموختند.**

**موقع رفتن به رفقا گفته شد که ما گذشت نکردیم و شما هم گذشت نکنید. آنها به چشم برخورد سال 78 ما را می بینند.**

**در سفر اول و در سفر دوم به آنها گفتم که سیاست شما در خدمت ارتجاع است. آنها برای ما گفتند که کمک نظامی کرده نمیتوانیم زیرا پاکستان نمیگذارد. وقتی گپ خوش شان نیاید میگویند از صراحت لهجۀ شما خـوش مـا مـیآید.**

**در دیدار دوم در رابطه با حزب در مورد مسایل نظامی و تسلیم طلبی صحبت کردیم. "ساما" را چپرو می شناختند. من همیشه تاکید بر استقلال اراده و عمل نموده ام. من گفته ام که درینجا سیاست و ایدیولوژی در تضاد است. من قصد جمع آوری نیرو برای تیوری سه جهان را ندارم. ایدئولوژی ما خط سه است. با چین اختلافات هست. اگر ما بتوانیم تائید سیاسی چین را پشت سر خود داشته باشیم در شرایط فعلی ما کاملاً مفید است و این نرمش سیاسی میخواهد. ما باید از طریق امکانات و حل پرابلم های تدارکاتی خود را از صورت خارج کشوری بودن نجات دهیم در غیر آن پراگنده می شویم.**

**اگر هدفی داریم باید با تمام قوا بکوشیم. پرابلم های انقلاب را می خواهیم حل نماییم. خط ارتباطی ما با چین خط حل پرابلم های تدارکاتی است و همچنان خط اختلاف ایدئولوژیک.**

**راه حل پیشنهادی من عبارت است از تلاش به خاطر استحکام درونی تا بتوانیم خطر بلعیده شدن ایدئولوژیک را از میان ببریم و اظهار تشویش فعلی در آینده جامۀ عمل نپوشد. اظهار تشویش فعلی و نگرانی در مورد مواضع رفقای غرب برای ما سوال برانگیز است که چرا این مسایل علیه رفقای حوزۀ غرب عنوان می گردد. البته کار ایدئولوژیک باید کرد و همیشه باید رویش کار کرد.**

**من خودستایی نمی کنم. اگر جای من هریک دیگر باشد یقین ندارم موضع مرا بگیرد. ما خوشبختانه رفقایی داریم که ایستاد شوند. اول پاکیزگی ایدئولوژیک و بعد پاکیزگی سیاسی ضرور است. فساد ناپذیری در روابط بین المللی جداً ضروری است.**

**تغییری در وجدان رفقا نیامده است و باید به آنها احترام گذاشت. نباید به این زودی بالای رفقا بی اعتماد شد و نباید هر لحظه کنترل کرد زیرا پشتوانۀ معنوی بهم می خورد.**

**اما در مورد نفوذ باید گفت که بلی حتی کمینترن روابط خود را در درون حزب چین روان می کند. ما پاکبازانه کار مان را انجام داده ایم. ما دوستان خوبی برای شان خواهیم بود ولی مزدورشان نمی شویم. از تیوری های شان پشتیبانی نکرده ایم ولی نرمش لازم است. ما هیچگونه گذشت ایدیولوژیک نکرده ایم. به این صورت طرح رفیق ناشی از نفهمی دیگران بوده و به ما انتقال پیدا کرده است. من مسایل را با شما (اشاره به یکی از اعضای مرکزیت) و قبلاً با آذر گفته ام. با مرکزیت گذشته مطرح کرده ام و همچنان با جبهۀ متحد ملی.**

**نتیجه گیری:**

**سازمان برخورد ایدئولوژیک- سیاسی ندارد ولی حرکات سیاسی ضد آن را دارد و اکنون این گرایش را باید بیشتر از پیش تقویه کرد.**

**این تئوری غلط است و استراتژی بین المللی پرولتاریای بین المللی نیست. ما انتقاد اصولی را پیش برده ایم و در نتیجه قبول عام رد تیوری سه جهان در درون سازمان هست. برای هیاهو ضرورتی نیست.**

**ما استقلال ایدئولوژیک- سیاسی خود را حفظ خواهیم کرد. پیشبرد این رابطه در طی عمر سازمان ما کلانترین دستاورد سیاسی است. چیزی را از دست نداده ایم ولی بسیار چیزها بدست آورده ایم. اما تفسیر بد شاید به وجود بیاید. لذا باید رفت پای استحکام ایدئولوژیک. اما تشویش و نگرانی مورد ندارد و آگاهانه رفته ایم. .....**

**در مورد مبارزه علیه رویزیونیزم چینی در سازمان فقط بسیار مختصر می خواهم بگویم که قبل از آنکه مبارزه با رویزیونیزم روسی را به پایان برسانیم درست نیست. گرایشات تازه ای به وجود می آورد.**

**سند شماره دوازدهم:**

**آنچه درین جزوه می خوانید بحث مختصری است پیرامون سخنان "رهبر" در جلسۀ ماه ثور 1364 کمیتۀ مرکزی "ساما" توسط ما که در جزوه ای تحت عنوان "تئوری سه جهان استراتژی بین المللی رویزیونیست های چینی" تنظیم شده است. بحث مفصل پیرامون تئوری سه جهان و کلاً رویزیونیسم فعلی چین را به بعد موکول می کنیم. "ضیاء"**

**تیوری سـه جهان اسـتراتژی بین المـللی رویزیونیســت‌های چـینی**

**«در مورد مبارزه علیه رویزیونیزم چینی در سازمان بسیار مختصر می خواهم بگویم که قبل از آنکه مبارزه با رویزیونیزم روسی را به پایان برسانیم درست نیست. گرایشات تازه ای به وجود می آورد.»**

**شش سال پس از تشکیل "ساما" و پس از شش سال تحمل دار و زندان رژیم مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی و پس از تقدیم ده ها و صدها شهید به پیشگاه خلق افغانستان در جنگ رویاروی ضد سوسیال امپریالیزم شوروی، "رهبر" فریاد بر می آورد که رفقا! علیه تیوری سه جهان مبارزه نکنید، هنوز زود است و ما تا حال مبارزه علیه رویزیونیزم روسی را به پایان نرسانده ایم. اگر این مبارزه را راه بیندازید گرایشات تازه ای به وجود می آید.**

**پس اینطور!! انتظار موضعگیری از "ساما" علیه تیوری سه جهان بیهوده است، چون درین سازمان هنوز مبارزه علیه رویزیونیزم روسی تکمیل نگردیده است. بلی رفقا! به گفتۀ "رهبر" پایۀ ایدیولوژیک تسلیم طلبی را در "ساما" ررویزیونیزم نمی سازد، بلکه بیشتر بر پایۀ پراگماتیسم است!؟!**

**بنا به گفتۀ "رهبر" موضعگیری علیه رویزیونیسم یکی از پیش شرط های اساسی ایدئولوژیک تشکیل سازمان بود. ولی اکنون که شش سال از تشکیل سازمان می گذرد این پیش شرط هنوز تأمین نگردیده است. لذا تشویش و نگرانی مورد ندارد (در مسئلۀ ارتباط با رویزیونیزم چینی) و آگاهانه رفته ایم!؟!**

**من که می گفتم "رهبر" می خواهد چون "سخی" و "پیکار" همگی را به آلودگی بیالاید، کسی قبول نمی کرد. بفرمایید اینهم دلیلش!؟**

**یک بار دیگر به گفته های "رهبر" دقت کنیم:**

**«پیش برد این رابطه در طی عمر سازمان ما کلانترین دستاورد سیاسی است. چیزی از دست نداده ایم ولی بسیار چیزها بدست آورده ایم. اما تشویش و نگرانی مورد ندارد و آگاهانه رفته ایم. ما استتقلال ایدئولوژیک خود را حفظ خواهیم کرد. ما انتقاد اصولی را پیش برده ایم. باید رفت پای استحکام ایدئولوژیک. ولی از آن جایی که مبارزه علیه رویزیونیزم روسی هنوز در "ساما" تکمیل نیست مبارزه علیه رویزیونیزم چینی درست نیست، گرایشات تازه ای به وجود می آورد.»**

**به این می گویند موضعگیری قاطع علیه رویزیونیسم!؟!**

**پایۀ ایدئولوژیک این موضعگیری "رهبر" رویزیونیسم است یا اگنوستی سیسم؟!!**

**باید دید "رهبر" چگونه می خواهد پای استحکام برود؟**

**در کنفرانس سرتاسری سال 1362 "ساما" بنا به پیشنهاد "رهبر" تضاد بین ایدئولوژی و سیاست سازمان به این صورت حل گردید:**

**«قاطعیت ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی».**

**این راه حل بصورت گنگ و مبهم در کنفرانس فیصله گردید و از اصل قضیه فقط مرکزیت منتخب کنفرانس با خبر شده بود. ما هم قبول کردیم و "حماقت روستایی" مان را ثابت ساختیم.**

**قبل از اولین مسافرت خارجی "رهـبـر" بعد از کنفرانس، وی در جلسـۀ مرکزیت مسئلۀ تنظیم درخواست هایی را که می باید با سفارت چین در پاریس در میان گذاشته می شد مورد بحث قرار داد. پیشنهاد "رهبر" علاوه بر درخواست کمک های مالی نظامی و ... مسئلۀ تربیت کادرها را نیز در بر می گرفت. من با این مسئله مخالفت کردم و خطر بلعیده شدن ایدئولوژیک رفقا را مطرح کردم. "رهبر" و دیگران سکوت کردند و چیزی نگفتند. سفر به چین جزء پروگرام مسافرت "رهبر" نبود.**

**درین سفر در حالی که "رهبر" برای مسافرت به چین پروگرام رسمی نداشت بنا به پیشنهاد سفارت چین به آن کشور مسافرت می کند و آنهم با "ص." و "ص.". "ص."- اول- نه تنها در کمیتۀ روابط بین المللی بلکه در هیچ یک از کمیته های اساسی سازمان عضویت ندارد و مقیم اروپا است. ولی اهل محل "رهبر" است و از افراد قدیمی محفل شان و ضمناً گرایشات سه جهانی دارد. "ص."- دوم- هم مسئول دفتر "جبهۀ کتحد ملی" در پاریس است. پروگرام مسافرت پروگرام جیهۀ متحد ملی است. این جبهۀ متحد ملی هم عجب امکانات مانور وسیعی برای "رهبر" به وجود آورده است. هر کاری دلش خواست انجام می دهد و آن وقت برای سازمان کارش را جبهوی و برای جبهه کارش را سازمانی وانمود می نماید. این میدان مانور "رهبر" از پکن تا سانتیاگو وسعت دارد. در کمیتۀ مرکزی سازمان پیشنهادات تنظیم شده پیشنهادات سازمان است و در پاریس پروگرام مسافرت کار جبهۀ متحد ملی.**

**بعد از بازگشت ار مسافرت "رهبر" در مورد اعلامیۀ عملیات "یا مرگ یا آزادی" حساسیت شدیدی از خود نشان داد (مسئله ای در موردش به ما چک سفید داده بودند). وی این اتهام را بر ما وارد کرد که می خواهیم تشکیلات کوهدامن را از بین ببریم. ایشان واضحاً طرفدار صدور اعلامیه و قطع رابطه با دولت مزدور و اعلامیۀ علنی لغو پروتوگول امضا شده با دولت نبودند. جارو جنجال بر سر این مسئله، کمیتۀ مرکزی را تا سرحد از هم پاشیدن پیش برد. ولی جنجال براه انداختن درین مورد برای "رهبر" این سود را داشت که بعد از شروع مجدد جلسۀ کمیتۀ مرکزی برنامۀ مسافرت رفقا را به چین آن طوری که خودش می خواست عملی نمود. من که قبلاً نتیجه گیری هایم را کرده بودم در همین جلسه برای شان گفتم:**

**«رفقا من که می بینم آن سر این جاده از هم اکنون هویدا است. راست راستی بگویید که بیاییم برویم. چرا مسایل را در لفافه مطرح می کنید.»**

**در مورد مسافرت خود را کنار کشیدم. براساس عضویت در کمیتۀ روابط بین المللی مسئولیت گروپ اعزامی بطرف چین را باید من بر عهده می گرفتم. ولی من هیچ گونه علاقمندی برای این مسافرت نشان ندادم و واضحاً برای شان گفتم که مسئولیت گرفتن درین مسافرت از توان من خارج است. بهر حال طرح "رهبر" که عبارت بود از سپردن این مسئولیت به مسئول تشکیلات عملی گردید. ناراحتی های عضو دیگر کمیتۀ مرکزی (ولید) که بسیار بسیار علاقه داشتند مسئولیت این مسافرت را داشته باشند نادیده گرفته شد. مسئول تشکیلات مخالفتی نکرد و به شوق مسافرت به خارج پیشنهاد "رهبر" را پذیرفت.**

**من قبلاً با طرح تربیت کادرها برای "ساما" توسط چینی ها مخالفت کرده بودم ولی "رهبر و شرکاء" علیرغم مخالفت قبلی من برنامۀ گروپ اعزامی را به صورت مدرسۀ سازمانی تنظیم کردند (یکی از پیشنهادات "رهبر" در مورد کار آموزشی در سازمان عبارت بود از ایجاد مدرسۀ سازمانی و تربیت حداقل ده کادر درجه اول برای رهبری آیندۀ سازمان که مورد تصویب کنفرانس سرتاسری قرار گفت.)**

**قبل از حرکت گروپ اعزامی "رهبر و شرکاء" در غیاب من به یک فیصله رسیده بودند و آن این بود که:**

**«تحکیم ارتباط دوامدار با حزب کمونیست چین برای "ساما" اهمیت استراتژیک دارد.»**

**در جلسۀ مختصری که کمیتۀ مرکزی قبل از حرکت گروپ اعزامی داشت من با این فیصله مخالفت کردم و متذکر گردیدم که:**

**«اساساً شناخت ما ازین "دوستان تازه" بیشتر از تحکیم ارتباط اهمیت استراتژیک دارد، زیرا این جـنـبـه مربوط به موضعگیری ایدئولوژیک می گردد. ما باید بر اساس شناختی که رفقای ما حاصل می کنند و بی گمان شـناخت قبلی ما را عمیق تر خواهد سـاخت ببینیم که چگـونه می توانیـم روابط مان را با ایشـان تنظیـم نماییم. رفـقـا باید بخاطر داشته باشند که روابط صرف سیاسی است (بازهم "حماقت روستایی"). همگی سکوت کردند و چیزی نگفتند.**

**پس از اعزام گروپ 11 نفری در مورد چگونگی مسافرت گروپ با "رهبر" بحث مختصری داشتم. من برایش گفتم که:**

**«پروگرام کار مسافرت رفقا خلاف فیصلۀ کنفرانس است. روابط بین المللی مربوط به کمیتۀ روابط بین المللی است، ولی شما مسئول تشکیلات را با کادرهای تشکیلاتی سازمان درین رابطه قرار داده اید. این به معنی تسلیم کردن تشکیلات سازمان به آن ها است و صرفاً انعطاف سیاسی نیست.»**

**"رهبر" و عضو دیگر کمیتۀ مرکزی هر دو ساکت ماندند. بعد از لحظه ای "رهبر" گفت که:**

**«این درست نیست که شما رفقای تان را ببینید که به طرف انحراف می روند، ولی شما به موقع انتقاد نکنید.»**

**من گفتم:**

**«فایده ندارد و راه شما مشخص شده است.»**

**مدتی بعد "رهبر" خود راهی امریکای لاتین شدند، بدون اینکه به مخالفت های من درین مورد توجه کنند و بدون اینکه برنامۀ کاری برای مسافرت از طرف کمیتۀ مرکزی وضع شده باشد برنامۀ شان را عملی کردند و رفتند بطرف سانتیاگو. البته "رهبر" در شیلی تقاضای ملاقات جنرال پینوچیت را رد کرده اند و برای این بار نخواسته اند مهمان دولت شیلی باشند و لذا ایرادی بر ایشان نیست؟!**

**پس از ختم مسافرت، مسئول گروپ اعزامی مدت ها در اروپا مشغول گشت و گذار بودند و پس از آن که مراجعه کردند دانستیم که متن گزارش مسئول گروپ در پاریس بایگانی شده است. گزارشات افراد دیگر گروپ را نیز هنوز که هنوز است نتوانسته ام مطالعه نمایم. همین طور سوانح افراد گروپ را که قبل از مسافرت شان به سفارت چین تسلیم کرده بودند تا حال ندیده ام.**

**پس از برگشت از مسافرت های سانتیاگو و پکن بود که "رهبر و شرکاء" جلسۀ ماه ثور 1364 کمیتۀ مرکزی را به جلسۀ پر جنجال و طولانی مبدل ساختند. بلی! وقتی چون "ستر جنرال پینوچیت" و "رهبر "کبیر" تین هسیائوپینگ" دوستان پرقدرتی داشته باشیم نباید بترسیم و باید محافظه کاری را به دور بیندازیم و باید بتوانیم جنجال برپاکنیم؟! و اصل قضیه چه؟ افشای اسرار مرکزیت؟!! بگذریم. پیشبرد مبارزۀ اصولی پرولتری استواری و قاطعیت انقلابی می خواهد. امان از نااستواری رفقای نا استوار.**

**اما در مورد تئوری سه جهان و موضعگیری های فعلی حزب کمونیست چین:**

**«تئوری سه جهان غلط است.»**

**فقط همین؟**

**«تئوری سه جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای بین المللی نیست ولی می تواند استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان باشد.»**

**نخیر "رهبر" صاحب! تئوری سه جهان نه تنها غلط است، بلکه یک تئوری رویزیونیستی است. این تئوری نه تنها استراتژی پرولتاریای بین المللی نیست بلکه استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان هم نیست. این تئوری استراتژی بین المللی دارو دستۀ کودتاگر رویزیونیست های حاکم بر حزب کمونیست چین به رهبری "ناپشیمان راه سرمایه داری" است. این تئوری انعکاس آن موضعگیری ایدئولوژیک است که مائوتسه دون را می کوبد، انقلاب فرهنگی را فاجعۀ بزرگ می خواند، دوباره سازی و اصلاحات اقتصادی پیش می کشد و از چهار مدرنیزاسیون حرف می زند. این تئوری استراتژی بین المللی دارو دستۀ رویزیونیستی است که کمون های زراعتی را از بین می برد، در کارخانجات سیستم مسئولیت فردی را برقرار می سازد ، برای سرمایه گذاری های امپریالیستی در خاک چین تسهیلات فراهم می نماید، حدود مالکیت خصوصی را بروز بروز وسعت می دهد، زندگی مصرفی در جامعۀ چین ایجاد می کند و روز بروز بر دامنۀ آن می افزاید، به ترویج فحشا و هرزه گی می پردازد و مجلۀ پلی بای در بین جوانان پخش می کند.... .**

**«کم کم می خواهند این تئوری را قیچی کنند.»**

**بلی! تئوری سه جهان در شکل اولیۀ خود علیه سوسیال امپریالیزم شوروی دارای موضعگیری است. ولی اکنون نه تنها اصطلاح سوسیال امپریالیزم بلکه اصطلاح رویزیونیزم نیز از ادبیات حزبی و دولتی چینی ها حذف گردیده و فقط و فقط از "هژمونیسم" "شوروی ها" شکایت دارند. مبارزه علیه رویزیونیزم روسی از جانب حزب کمونیست چین متوقف گردیده و حتی در سطح بین المللی پیش شرط موضعگیری علیه رویزیونیزم بخاطر ایجاد ارتباط با احزاب دیگر برای حزب کمونیست چین مطرح نیست. کلمۀ "دیکتاتوری پرولتاریا" از اسناد رسمی حزب کمونیست چین حذف گردیده است.... .**

**به این صورت است که ما در سیاست خارجی چین می بینیم که مخالفت با "شوروی ها" عمدتاً بر سر مسایل سرحدی است و یا آن مسایلی که مربوط به "امنیت ملی چین" می گردد. دعوا بر سر سرزمین های متصرفۀ امپراتوری های قدیم روس و چین و دعوا بر سر قضیۀ افغانستان و کمبودیا که عمدتاً به عنوان قضایای مربوط به امنیت ملی چین وانمود می گردند.**

**دارو دستۀ حاکم بر حزب کمونیست چین دیگر علیه رویزیونیسم و علیه سوسیال امپریالیسم موضع ندارد و مخالفت شان با "شوری ها" هم بر این اساسات استوار نیست. این مخالفت ها از لحاظ ماهوی مخالفت های تیپ بورژوایی است و فقط و فقط منافع حاکمان فعلی چین در آن مورد نظر است.**

**اما در مورد موضعگیری های "رهبر":**

**«در رابطه با تئوری سه جهان به شیوۀ اخگری برخورد نکردیم بلکه برخورد سیاسی ایدئولوژیک کردیم.»**

**«فهم ما این است که "ساما" موضعگیری سیاسی- ایدذئولوژیک ندارد.»**

**« موضعگیری رسمی سازمان ما در حدود گرایش علیه تئوری سه جهان است، ولی برخورد همه جانبه نسبت به این تئوری نیست.»**

**« این گرایش باید در سازمان همگانی ساخته شود [زیرا همگانی نیست] و همه از ان نقد کنند.»**

**« بنابرین کل رفقا تا حال مخالف هستند و یک نفر هم موافق نیست.»**

**«سازمان برخورد سیاسی- ایدئولوژیک ندارد، ولی حرکات سیاسی ضد آن را دارد.»**

**«مبارزه به شیوۀ اخگری درست نیست و ما در میان سازمان و در میان کادرها ادامه خواهیم داد.»**

**«مبارزه علیه رویزیونیسم چینی درست نیست، زیرا هنوز مبارزه با رویزیونیسم روسی در سازمان پایان نیافته است.»**

**بلی! «رفقا تشویش نداشته باشند!»**

**«ما برخورد سیاسی- ایدئولوژیک کردیم. "ساما" برخورد سیاسی- ایدئـولـوژیـک ندارد. مـوضـع رسـمـی سـازمـان گرایش علیه تئوری سه جهان است. این گرایش باید همگانی ساخته شود [زیرا همگانی نیست]. در میان سازمان و در میان کادرها ادامه می دهیم. باید رفت پای استحکام ایدئولوژیک. هنوز مبارزه علیه رویزیونیزم چینی پیش از وقت است و بناءً مبارزه نکنید، چون گرایشات تازه به وجود می آورد.»**

**این است مفهوم تلاش بخاطر استحکام تا خطر بلعیده شدن ایدئولوژیک از میان برود!؟!**

**«نباید به این زودی ها بالای رفقا بی اعتماد شد و نباید هر لحظه کنترل کرد زیرا پشتوانۀ معنوی بهم می خورد.»**

**«ما آگاهانه رفته ایم.»**

**بروید بروید «دوستان خوبی برای شان خواهید بود.» تین هسیائوپینگ دوستان بهتری از "سخی" و "پیکار" و "یاسین" پیدا کرده نمی تواند.**

**«خط ارتباطی با چین خط حل پرابلم های تدارکاتی است.»**

**و همچنان:**

**«برای ما گفتند کمک نظامی کرده نمی توانیم زیرا پاکستان نمی گذارد.»**

**آن ها را پاکستان نمی گذارد و شما روی حل پرابلم های تدارکاتی به گفته "رهبر" «شله گی» می کنید. ولی هرقدر "شله" باشید سی هزار دالر بیشتر نمی دهند چون اسعار خارجی ندارند؟! و ین چینی هم در خارج از چین ارزش ندارد.**

**« ما باید از طریق امکانات و حل پرابلم های تدارکاتی خود را از صورت خارج کشوری بودن نجات دهیم، در غیر آن پراگنده می شویم.»**

**ته مانده های فکری دانشگاه الازهر هنوز هم در ذهن "رهبر" سنگینی می کند: تئوری بقا، متافزیسم. "ساما" بخاطر کمبود امکانات به یک سازمان خارج کشوری مبدل گردیده و لذا باید با "شله گی" از چینی ها امکانات گرفت. این است مفهوم مارکسیسم- لنینیسم- اندیشۀ مائوتسه دون در مغز پر نبوغ "رهبر"!؟**

**"رهبر" شرم ندارد. با این امکانات گرایی مجید را به مکرویان کشاندند و دست بسته تسلیم دولت مزدور کردند. "رهبر"! دست از ما بردار. تو رنج "ساما" را ندیده ای و تفنگ "ساما" را یکبار هم به دوش نینداخته ای. تو از عمق دردها و رنج های ما بی خبری. تو با کارهایت هر روز و هر ساعت داغ ها و زخم های ما را تازه می کنی.**

**«اگر چینی ها برای ما سلاح و پول ندهند سازمان از بین می رود.»**

**برای شما چه بهتر که از بین برود. "پیکار" را با زن و بچه اش بر می دارید و می روید آلمان. «چهار هزار مارک دانشگاه آلمانی» هم تیار است.**

**« ما گفتیم سیاست شما در خدمت ارتجاع است.»**

**خیلی خوب! و آن ها هم فوراً گفتند که بلی این سیاست غلط است، فوراً تغییرش می دهیم؟! ولی "رهبر" صاحب! چینی ها همیشه از صراحت لهجۀ شما خوش شان خواهد آمد و تا موقعی که رویزیونیست های سه جهانی بر چین حاکمیت دارند پاکستان نخواهد گذاشت آنها به شما اسلحه بدهند؟!**

**بلی! "رهبر" قصد جمع آوری نیرو را بخاطر تئوری سه جهان ندارد و ایدئولوژی اش خط سه است. ولی سازمان علیه تئوری سه جهان موضعگیری سیاسی- ایدئولوژیک ندارد. پس خط سه "رهبر" علیه تئوری سه جهان موضعگیری سیاسی ایدئولوژیک- سیاسی ندارد و صرفاً مخالفت سیاسی دارد. ولی برای "رهبر" بهتر می بود اگر این مخالفت سیاسی را هم نمی داشت. شاید اگر به قول "پیکار" بیست هزار میل تفنگ بدهند این مخالفت سیاسی هم رفع شود. مخالفت صرف مخالفت سیاسی است و در سیاست هم باید انعطاف نشان داد. تشویش نداشته باشید!!؟**

**"دزد نابلد به کاهدان می درآید". "رهبر" صاحب! "سنگین" بهتر از شما راه گرفتن سلاح را بلد است. رفقای چینی تان هم طرح "حکومت های دو روی" را می پسندند. راه پیداگری "سنگین" روغندار تر است.**

**باری بس است! معامله گری بس است! اصول فروشی بس است!**

**از کتابخانۀ سازمان تمامی کتب و مواد آموزشی ضد تئوری سه جهان را برداشته اند. از برنامۀ آموزشی پیشنهادی برای سازمان سعی دارند قسمت ضد تئوری سه جهان را بردارند. عمدتاً بخاطر همین مسئله برنامۀ آموزشی تا حال تصویب نگردیده است. در مورد سیاست خارجی چینی ها و بخصوص در مورد برخورد آن ها در حصۀ افغانستان، سکوت تمامی اسناد رسمی سازمان را فرا گرفته است.**

**درین موارد به تفصیل صحبت خواهیم کرد.**

**--------------------------------------------------------------------------**

**این جزوه برای اولین بار در اوایل جدی 1364 پخش گردید.**

**سند شماره سیزدهم:**

**در شمارۀ یازدهم و دوازدهم "ندای آزادی" ارگان نشراتی "ساما"، مقاله ای تحت عنوان "چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی می رسد" انتشار یافته بود. درین مقاله نظرات نظامی تسلیم طلبانۀ تمام عیاری از جانب "رهبر" بیان گردیده بود. (1) "بخش غرجستان" در رد این نظرات جزوۀ ذیل را به رشتۀ تحریر در آورده و آن را در اختیار جنبش قرار می دهد.**

**چـرا و چـگونه جـنگ مقاومـت کـنونی ما به پیروزی میرسـد؟**

**مـقـدمـه:**

**«دشمن میتواند از نیروهای ویژه خود (کوماندو و پراشوت) و یا نیروی هوایی خود حداکثر استفاده را ببرد تا برتری مطلق خود را هم در سطح استراتیژیک و هم در سطح تاکتیکی تعیین نماید.»**

**باید از استراتژیست پر نبوغ و دلاوری که حتی برای یک ساعت هم در جنگ مقاومت شرکت عملی نداشته است پرسید که اگر دشمن میتواند هم در سطح استراتیژیک و هم در سطح تاکتیکی برتری خود را تضمین نماید، چگونه جنگ مقاومت به پیروزی میرسد؟ و چرا به پیروزی برسد؟**

**اگر صلاحیت تئوریت "رهبر" را در مورد مسایل نظامی بر اساس بی صلاحیتی مطلق عملی اش در این مورد در نظر بگیریم باید گفت که در نظر گرفتن برتری استراتژیک دشمن بصورت مطلق ناشی از نادانی در مورد مسایل نظامی جنگ مقاومت است و برتری تاکتیکی تضمین شده برای دشمن قایل شدن، صاف و ساده ابلهی و جنون.**

**ولی اگر احکام صادره را در متن آن خط و سیاستی که "رهبر" مجری اصلی آن بوده است مورد مطالعه قرار دهیم، مضمون تسلیم طلبانه و ضد ملی آن بخوبی عیان میگردد.**

**بلی! مادامیکه دشمن هم در سطح استراتژیک و هم در سطح تاکتیکی قادر باشد برتری مطلق خود را در جنگ تضمین نماید، هیچگونه امیدی برای پیروزی نیروهای مقاومت در این جنگ باقی نمی ماند و پیروزی نیروهای متجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی تضمین شده است. واقعیت اینست که تمامی سیاست ها و عملکرد های رهبر بر اساس همین فرضیۀ نادرست و غیر واقعی نظامی استوار میباشد.**

**دفاع از تسلیم طلبان، تکیه اساسی بر فعالیت های دیپلماتیک و پرسر صدای خارج کشوری، بی توجهی مطلق نسبت به فعالیت های نظامی سازمان...و از همه بدتر طفره رفتن از ریشه یابی ایدئولوژیک تسلیم طلبی ملی در سازمان این ناامیدی کامل "رهبر" را انعکاس میدهد.**

**رهبرِ ناامید از پیروزی، به دشمن تسلیم میگردد. ظاهراً "رهبر" قصد دارند این حالت نا امیدی را که بیان کنندۀ وضع سپاه اصلی رهبر میباشد از طریق ایجاد روابط بین المللی از بین ببرند. ولی چون این فعالیت های دیپلماتیک بر اساس فرضیۀ شکست استوار میباشد بالاخره نه تنها مایۀ امیدی نمیتواند واقع شود، بلکه ابعاد تسلیم طلبی ملی را آنچنان وسعت میدهد که از سانتیاگو تا پکن و تا سفارت امریکا گسترش پیدا میکند. اگر این روابط وسیع بین المللی بدرد نخورد میتوان از "غند سنگین" کار گرفت و لذا باید آنرا نگهداری کرد.**

**در این جزوه خواهیم کوشید نقاط ضعف اساسی نیروهای روسی را بررسی کرده و بطلان استراتژی نظامی "رهبر" را که در شمارۀ یازده و دواهم ندای آزادی نکات اولیه و اساسی آن شرح داده شده را روشن سازیم.**

**لشکر کشی تزاران نوین در افغانستان محکوم به شکست است:**

**تجاوز قوای اشغالکر سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن ما به هفتمین سال خود داخل گردید است. مقاومت ملی مردم ما که بصورت عمده به شکل جنگ پارتیزانی توده یی گسترده بیان میگردد این نکته را دیگر ثابت ساخته است که سوسیال امپریالیسم شوروی قادر نیست با تکیه بر قوای نظامی خود ملت ما را به انقیاد بکشاند و اراده مردم ما را برای آزاد زیستن درهم بشکند. این حکم یک بـیـان صـرف تبلیغـاتـی نبوده بـلـکـه استنتاجـی اسـت که از تحلیل واقعیتهای عینی جنگ بدست می آید.**

**قوای اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی از اینکه در حالت تعرض قرار دارد در خطوط خارجی عمل میکند و از جانب دیگر دارای سازماندهی نظامی منضبط شبه فاشیستی بوه و دارای سازو برگ نظامی فوق العاده پیشرفته نسبت به نیروهای مقاومت میباشد، از برتری استراتیژیک در جنگ کنونی برخوردار است، ولی این برتری استراتیژیک به علت یک سلسله ضعف های اساسی ای که ارتش اشغالگراز آن رنج میبرد و نیروهای مقاومت با استفاده از توانائی های خود که در ساحات معینی دارا میباشند می توانند از این نقاط ضعف دشمن استفاده کرده و ضربات فوق العاده کاری در عملیات اپراتیوی و تاکتیکی بر آن وارد سازند، نتوانسته است و نمیتواند پیروزی قوای اشغالگر را تامین نماید. لذا این برتری استراتیژیک نه یک برتری مطلق بلکه یک برتری ضربه پذیر و متزلزل نسبی است. به عبارت دیگر موجودت نقاط ضعف اساسی قوای اشغالگر و همچنان توانائیهای مقاومت در ساحات معین باعث می گردد که قوای اشغالگر علیرغم برتری استراتژیک نظامی در ساحات عملیات اپراتیوی و تاکتیکی دچار چنان شکستهای سختی شود که نقشه های استراتژیک وی شدیدا ضربه خورده و حتی با شکست مواجه گردد.**

**قوای اشغالگر در ابتدای تجاوز خود در اثر خیانت و وطنفروشی ارتش دولتی توانست نقشۀ مرحلۀ اول تجاوز خود را که بصورت عمده عبارت بود از اشغال شهرها و تحت کنترل گرفتن جاده های عمومی- که عمدتاً تحت کنترول دولت ضد خلقی قرار داشت- بصورت موفقانه عملی نموده و توانسته است که این پیروزی ها را بصورت نسبی و متزلزل حفظ نماید.**

**در مرحلۀ دوم تجاوز که دشمن ناگزیربود غرض اشغال روستاها به سرکوبی نیروهای مقاومت بپردازد، استراتیژی جنگی زمینهای سوخته و جنگ نابود کننده سرتاسری را اتخاذ نمود. دشمن انتظار داشت که با استفاده از این شیوۀ جنگی به زودترین وقت نیروهای مقاومت را سرکوب کرده و با اشغال روستاها طرح اشغال افغانستان را تکمیل نماید، ولی از آنجائی که این استراتیژی جنگی در اثر برداشت غلط و کاملاً نادرست- کم بها دادن به نیروی مقاومت و پربها دادن به قدرت نظامی خود- دشمن اتخاذ شده بود با وجودی که برای مردم ما مصایب بیشماری ببار آورد بصورت عمده با شکست مواجه شد. دشمن با استفاده از این شیوۀ جنگی نه تنها قادر به اشغال مناطق روستائی تحت کنترل مقاومت نگردید، بلکه آن مناطق روستائی ایرا که دولت وابسته قبل از تجاوز قوای اشغالگر در اختیار داشته نیز از دست داد.**

**دشمن اشغالگر که با استفاده از شیوۀ جنگی فوق الذکر نه تنها قادر به اشغال روستاها نگردید بلکه با امواج مقاومت سرتاسری مواجه گردید بعد از مدتی مجبور شد استراتژی جنگی اش را تغییر دهد. ولی جنگ فرسایشی که بعد از شکست شیوۀ قبلی توسط دشمن بکار گرفته شد نیز بعلت کم بها دادن به قدرت مقاومت و ارادۀ تزلزل ناپذیر مردم افغانستان بصورت عمده به شکست مواجه گردید.**

**از مدت به این طرف دشمن مجبور گردیده است که استراتژی جنگ استحکامات را اختیار نماید. البته این مطلب قابل تذکر است که دشمن در متن استراتژی جنگ استحکامات از شیوه های قبلی نیز استفاده مینماید . در طول امسال قوای اشغالگر کوشید با تهاجمات وسیع و لشکر کشی های بزرگ مناطق مهم استراتژیک تحت تصرف نیروهای مقاومت را به تصوف درآورد. ولی لشکر کشی های دشمن عمدتاً به شکست مواجه گردیده و شیوۀ جنگ استحکامات همچنان بصورت شکل اصلی فعالیت نظامی دشمن باقیماند.**

**اتخاذ شیوۀ جنگ استحکامات از طرف دشمن به این معنی است که وی پی برده است که نابودی سریع نیروهای مقاومت و فرسوده سازی زودرس آنها امکان پذیر نیست و ازین جهت مجبور است غرض رسیدن به اهداف جنکی اش ابتدا در جاهای معینی جای پای خود را هر چه بیشتر مستحکم سازد. به این صورت است که دشمن مجبور گردید است از شیوه های جنگی زمینهای سوخته و جنگ نابود کنندۀ سرتاسری و همچنان جنگ فرسایشی بصورت غیرعمده در چوکات جنگ استحکامات استفاده کند.**

**جنگ استحکامات از یک جانب در جهت دفاع از مناطق اشغالی با ثبات دشمن مورد استفاده قرار میگیرد مانند ایجاد کمربند امنیتی کابل و از جانب دیگر در بعضی از مناطق مهم استراتیژیک تا زه ای که در اشغال قوای دشـمـن قرار میگیرد- مانند پنجشیر- استفاده بعمل میاید.**

**مورد اول به این معنی است که دشمن به ایجاد سنگر های دفاعـی مستحکم غرض دفاع از شهـرهای تحـت اشغالش اقدام کرده و یا به عبارت دیگر معاصره بودن شهر های تحت اشغالش را توسط قوای مقاومت برای مدت طولانی قید نموده است. به این صورت است که خرس قطبی مغرور در مصاف با شیر مردان افغانستان بصورت سنگ پشت مفلوکی در آمده است.**

**مورد دوم به این معنی است که دشمن از نقشۀ اشغال سریع مناطق وسیع روستایی دست کشیده و اقداماتش را به اشغال با ثبات بعضی مناطق روستائئ نسبتاً مهم استراتژیک محدود نموده است، یعنی دشمن قبول نموده است که غرض اشغال مناطق روستایی باید به کندی حرکت نماید (حرکت سنگ پشتی) و با استفاده از عامل زمان نقشه هایش را تطبیق نماید.**

**به این صورت است که قوای دشمن نه تنها تا حال نتوانسته است برتری نیروهای مقاومت را در سطح عملیات اپراتیوی و تاکتیکی از بین ببرد، بلکه تا حال موفق نگردیده است برتری استراتیژیک خود را به یک برتری استراتیژیک با ثبات و پیشرونده میدان سازد و در نتیجه جهت نابودی نیروهای مقاومت و توسیع مناطق اشغالی اش صرفاً موفقیت های کوچک و غیر قابل ملاحظه بدست آورده است.**

**علل این ناکامیهای دشمن را بصورت عمده باید در ضعفهای اساسی ای جستجو کرد که دشمن از آنها رنج میبرد. این ضعفهای اساسی نیروهای دشمن را که در فرجام، لشکر کشی تزاران نوین را در افغانستان با شکست مواجه خواهد ساخت مورد ارزیابی قرار میدهیم.**

**اولین نقطه ضعف اساسی قوای دشمن، جنگیدن در سرزمین بیگانه:**

**این مسئله از چند لحاظ قابل برسی است:**

1. **از لحاظ انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی در نزد سربازان دشمن.**
2. **از لحاظ مشکلات اطلاعاتی و لوجیستیکی.**

1. **فقدان انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی در نزد سربازان دشمن:**

**ایدئولوژی و سیاست حاکم بر حزب و دولت سوسیال امپریالیستی شوروی که در عین حال ایدئولوژی و سیاست حاکم بر ارتش وی نیز است در مقابل ملل اسیر و دربند حاوی یک منطق دفاعی منفعل و حیله گرانه و عوام فریبانه است. به همین جهت است که دولت سوسیال امپریالیستی شوروی نه تنها در ساحۀ تبلیغات خارجی بلکه در تبلیغات داخلی خود و از آنجمله در بین افراد ارتش خود به صورت بسیار حیله گرانه ای تجاوز نظامی اش را به افغانستان دفاع از مردم افغانستان در مقابل تجاوزات و مداخلات نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی وانمود مینماید.**

**ولی اکنون با وجودی که دولت سوسیال امپریالیستی و مزدوران افغانی اش همچنان این افسانه های افشا شده را تکرار میکنند هم مردم "شوروی" و هم ارتشیان "شوروی" بخوبی میدانند که جنگ شان نه در مقابل تجاوزات خارجی بخاطر دفاع از مردم افغانستان بلکه علیه خود مردم بلاکشیده و دردمند افغانستان میباشد. بدینصورت هیچگونه انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی معقولی عساکر و افسران "شوروی" را و همچنان مردم "شوروی" را به شرکت درین جنگ و ادامه آن ترغیب نمی نماید. فقدان انگیزۀ ایدئولوژیک و سیاسی غرض شرکت درین جنگ مورال جنگی عساکر اشغالگر را شدیداً ضربت میزند، زیرا که مورال جنگی ارتش قبل از هر چیزی مربوط به این انگیزه ها است. ضعف مورال و بی روحیه گی عساکر اشغالگر درین جنگ که در اثر فقدان انگیزۀ ایدئولوژیک و سیاسی روز بروز بیشتر میگردد، نقطۀ ضعف اساسی ارتش اشغالگر میباشد که برتری استراتژیک نظامی وی را شدیدا ضربه پذیر میسازد.**

**این ضعف در سطح عملیات تکتیکی یعنی در میدان جنگ رویاروی با نیروهای مقاومت به نحو کاملاً آشکاری خود را نشان داده و باعث شکستهای افتضاح آور دشمن میگردد. در بعضی موارد ضعف مورال و بی روحیگی مزمن عساگر روسی باعث میگردد که دشمن مجبور گردد در مقابل گروپهای کوچکی از نیروهای مقاومت لشکرهای مجهزی از قوای پیاده و توپخانه و زرهی بسیج نماید و نیز اسکادران های مجهزی از طیارات جنگی وارد میدان عـمـلـیـات نماید. کاملاً روشن است که اتخاذ این شیوۀ جـنگی، چانس پیـروزی دشمن را در مقابل نیروهـای مقاومت که وسیعاً متحرک عمل مینمایند بصورت فوق العاده ای کاهش میدهد.**

1. **مشکلات اطلاعاتی و لوجیستکی دشمن:**

**ارتش اشغالگر که در یک تخاصم خونین نه تنها با نیروهای مقاومت بلکه با تمام مردم افغانستان قرار دارد از لحاظ اطلاعاتی از کوچکترین همکاری مردم برخوردار نیست. افرادیکه در ساحۀ اطلاعات توسط دشمن استخدام میگردند چه در شهرها و چه در روستاها اکثرا جز ارتباط پولی هیچگونه رابطه سیاسی بین خود و دشمن احساس نمیکنند. به این صورت است که شبکه های اطلاعاتی دشمن نه تنها در شرایط بسیار سخت و مشکل که در اثر پنهانکاری همگانی مردمی برایشان ایجاد میگردد به فعالیت مشغول اند بلکه عموماً اطلاعات دروغی تحویل میدهند. به این صورت است که اکثرا عملیات نظامی قوای دشمن یا بر اساس اطلاعات غلط تنظیم میگردد و یا هم بر اساس اطلاعات بعد از وقت یعنی دشمن آن وقت دست به عملیات میزند (وآنهم اکثرا با استفاده از قوای هوایی که موثریتش در مقابل نیروهای متحرک پیاده مقاومت بسیار نا چیز است) که اطلاعات دست داشته دشمن در اثر تحرک نیروهای مقاومت نادرست میباشد.**

**گرچه در این اواخر فعالیت شبکه های اطلاعاتی دشمن باعث وارد آمدن ضرباتی بر مقاومت گردیده و بخصوص یکتعداد از قوماندانان جهادری از این طریق به شهادت رسیده اند ولی با توجه به میزان مصرفی که دشمن در این ساحه متقبل میشود دست آوردهای اطلاعاتی دشمن به نحو فوق العاده ای پایین است. بهر حال مشکل اطلاعاتی عملیات نظامی قوای دشمن را در ساحات عملیات اپراتیوی و تاکتیکی شدیدا ضربه میزند و برتری های چشم گیری را نصیب نیروهای مقاومت میگرداند.**

**از لحاظ لوجیستکی نیز دشمن از کوجکترین همکاری مردم برخوردار نست. مردم نه تنها از دادن غذا به نیروهای دشمن ابا میورزند بلکه خصومت میان مردم و نیروهای دشمن آنچنان شدید است که نیروهای دشمن حتی از مواد غذایی مردم نیز میترسند و جرئت ندارند آنرا مصرف نمایند. قوای دشمن نه تنها غذا بلکه تمامی مایحتاج مورد ضرورت خود را باید از مراکز اصلی اش در داخل افغانستان و در پاره ای موارد حتی از آنطرف سرحدات کشور تهیه نمایند. بهمین جهت قوای دشمن بمشکل میتواند خطوط عملیات خود را طویل نماید و بهمین جهت اکثرا از پیشروی تا عمق مناطق تحت تصرف نیروهای مقاومت که باعث ایجاد خطوط طویل عملیاتی و تدارکاتی میگردد و مشکلات لوجیستکی ایجاد مینماید اجنتاب میورزند.**

**مشکلات اطلاعاتی و لوجیستیکی ای که دشمن از آن رنج میبرد بصورت فوق العاده ای موثریت قوای دشمن را در میدان جنگ کاهش داده و برتری هایی را نصیب نیروهای مقاومت میگرداند.**

**دومین نقطه ضعف اساسی قوای دشمن-- ناتوانی در بکار بردن وسیع نیروهای نظامی:**

**این مسئله را میتوان در دو ساحه مورد ارزیابی قرار داد:**

1. **در سطح کل کشور**
2. **در سطح هر عملیات مشخص**

**دولت پوشالی و روسها دایما این مسئله را تکرار مینمایند که قطعات معدودی از قوای نظامی روسها در افغانستان موجود است. هم اکنون تقریبا در حدود یکصدو پنجاهزارعساکر روسی در داخل افغانستان مستقر است و تعدادی هم در آنطراف مرز بصورت قوای احتیاط موجود میباشد. این "قطعات معدود" قوای روسی آنچنانکه تجربه شش سال جنگ نشان داده است قادر نیست اهداف نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی را در افغانستان برآورده سازد. روسها برای رسیدن به اهداف نظامی شان که عبارت از شکست مقاومت و اشغال سرتاسری افغانستان است باید تعداد قوای نظامی شانرا چند برابر بسازند ولی این افزایش چند برابر قوا در افغانستان برای روسها عملا مقدور نیست. به عبارت دیگر ظرفیت عملی مداخله نظامی روسها در افغانستان تا حال فقط به همـیـن انـدازه ای بـوده که در طـول شش سال گذشته نشان داده شده است.**

**اینکه دولت سوسیال امپریالیستی شوروی با در دست داشتن چند میلیونی قوای مجهز و مدرن نظامی فقط قادر است در جنگ افغانستان "قطعات معدودی" را فعال سازد از چند دیدگاه میتواند مورد مطالعه قرار گیرد:**

**1 -- از دیدگاه محاسبۀ مصروفیت های نظامی روسها در مجموع:**

**سوسیال امپریالیسم شوروی غرض بر آورده ساختن اهداف سوسیال امپریالیستی اش دارای یک استراتیژی نظامی بین الملی است. این مسئله از لحاظ نظامی عملا به این معنی است که روسها در سطح بین المللی دارای مصروفیت های نظامی بیشمار میباشند. مرکز ثقل این مصروفیت های نظامی قارۀ اروپا است که روسها در آنجا در یک رویاروئی مستقیم نظامی با حریف امپریالیستی امریکائی اش قرار دارد و لذا مجبور است قوای چند میلیونی مجهزی در اروپای شرقی در مقابل قوای نظامی پیمان ناتو بحال آماده باش داشته باشد.**

**از جانب دیگر روسها مجبور است قوای نظامی بزرگی را در نزدیکی سرحدات چین و در داخل کشور منگولیا بخاطر تهدید چین نگهداری نماید.**

**علاوه بر اینها روسها بر اساس استراتیژی تجاوزکارانه بین المللی شان قوای نظامی زیادی را در ابحار مستقر نموده و نه تنها قادر نیست ازین مصروفیت های نظامی خود بکاهد بلکه مجبور است روز بروز بر دامنه این فعالیتها بیفزاید.**

**مصرفیت های نظامی دیگر روسها در جنوب شرق آسیا، شرق میانه، افریقا و امریکای لاتین تعداد زیادی از پرسونل و امکانات نظامی روسها را بخود مشغول نگهداشته است.**

**رقابت ابر قدرتها و دیگر قدرت های امپریالیستی در سطح بین المللی و رشد و گسترش جنبشهای آزادیبخش ملی آنچنان اوضاع بین المللی را پیچیده و بغرنج ساخته است که روسها در متن این اوضاع قادر نیستند از مجموع مصروفیت های نظامی خود بکاهند بلکه مجبور هستند روز بروز بر دامنه این مصروفیتهای نظامی از لحاظ کمی وکیفی بیفزایند.**

**علاوه بر اینها دولت سوسیال امپریالیستی بنا به ماهیت استبدادی و سرکوب گرانه اش مجبور است تعداد زیادی از قوای نظامی خود را در نقاط مختلف داخلی روسیه بمثابه چماق سرکوب خود علیه مردم روسیه نگهداری نماید.**

**نتیجه ای که از این بحث میگیریم اینست که سیاست امپریالیستی و استراتیژی بین المللی روسها اکنون برای شان آنچنان وبال گردن شده است که در جنگ افغانستان بیشتر از حد موجوده فعلی توانایی مداخله و ارسال قوای نظامی بیشتر را بدون قبول باخت در جاهای دیگر ندارند. انچنانکه نه تنها هر گونه افزایش در قوای نظامی روسها در افغانستان به معنی خالی ماندن سنگر و سنگرهایی در داخل روسیه و یا در نقاط دیگر جهان است، که از دیدگاه روسها فورا میتواند توسط ابرقدرت رقیب و یا قدرتهای امپریالیستی دیگر اشغال گردد، بلکه همین لشکر کشی محدود و معدود در افغانستان نیز در پهلوی عوامل دیگر باختهای نظامی ای در نقاط دیگر جهان برای شان بار آورده است.**

**2 -- از دید گاه گسترش جنگ در اطراف افغانستان..**

**سوسیال امپریالیسم شوروی از آنجائیکه تمهیدات سیاسی و اقتصادی اش را در مورد افغانستان کاملا اجرا نموده بود که توانست بر سرزمین ما تجاوز نماید. در ساحه اطراف افغانستان بخاطر عدم موجودیت چنین تمهیداتی و یا حداقل عدم موجودیت کامل آن، نه قادر است و نه مایل تا مصروفیت نظامی پیدا نماید، زیرا که پذیرفتن مصروفیت نظامی برای روسها در پاکستان و ایران به مفهوم مقابل شدن با یک ارتش دولتی نسبتا قوی و نیرومند پاکستان و همچنان قوای نظامی ایران است. چنین مصروفیتی چیزی نیست که روسها فعلا خواهان آن باشند. البته گذشته از آنکه توان آنرا ندارند.**

**حال اگر ارتش متجاوز دشمن بتواند از اینجا و آنجا قطعاتی را گرد آورد و بر میزان مداخله اش در افغانستان بیفزاید این خطر موجود است که دامنه جنگ به اطراف کشیده شود که با توجه به مسایل مطروحه قوای روسها نه از عهده اش برمی آیند و نه خواهان آنند. حتی در سطح فعلی هم گاهی اوقات دامنه برخورد- ولو محدود- به ایران و پاکستان کشیده میشود.**

**بصورت خلاصه میتوان گفت که قشون کشی بیشتر روسها به افغانستان به معنی گسترش یافتن دامنه جنگ به ایران و پاکستان بوده و مصروفیت نظامی وسیعی برای روسها بوجود میآورد. برای اینکار نه روسها توان دارند و نه تمایل و لذا عملا برایشان ممکن نیست که به افزایش بی رویه قشون خود در افغانستان بپردازند.**

**3 -- از دیدگاه عدم انعطاف سیستم اقتصادی و سیاسی روسیه:**

**سیستم اقتصادی- سیاسی روسیه یک سیستم بستۀ شدیدا متمرکز و بوروکراتیک است. قبول مصارف اقتصادی در هر ساحه شدیداً در چوکات پلانگذاری شده می باشد. ازین جهت قبول مصارف اقتصادی نظامی ای بیش از حد تعیین شده و پلانگذاری شده باعث میگردد که مجموعه پلان لطمه ببیند و محاسبات در تمامی ساحات بهم بخورد. این مسئله باعث ایجاد نابسامانی های شدید اقتصادی در ساحات مختلف میگردد.**

**اگر مجموع مصارف نظامی روسها را در نظر بگیریم که سالانه بودجه ای بیشتر از 200 میلیارد دالررا در بر میگیرد، میبینیم که واقعا مصارف نظامی روسها سرسام آور و باعث ایجاد بسا پرابلمهای اقتصادی در جامعۀ "شوروی" میگردد. مصارف سالانه ای در حدود بیشتراز 5 میلیارد دالر خرچ قشون کشی روسها به افغانستان به مشکل توانسته است جا و ساحه معینی را در چوکات پلان عمومی مصارف اقتصادی و نظامی "شوروی" به خود اختصاص دهد. آنچنانکه همین قشون کشی "معدود" هم باعث ایجاد یکسری مشکلات اقتصادی و اجتماعی و باعث برهم خوردن یکسری محاسبات پلانگذاری روسیه گردیده است. قبول مصارفی بیش از این و چند برابر از طرف روسها به مفهوم قبول برهم خوردن هر چه بیشتر محاسبات پلانگذاری آنها میباشد.**

**مشکلات مطروحه فوق عامل تعیین کننده قوی ای است که از افزایش قوا و گسترش دامنه مداخلات نظامی ارتش اشغالگر در افغانستان جلوگیری مینماید.**

**ارتش اشغالگر با تجاوز بر سرزمین ها و اشغال کشور در موقعیت تعرض استراتژیک قرار داشته و در خطوط خارجی عمل مینماید. اما نیروهای مقاومت در حالت دفاع استراتیژیک قرار داشته و در خطوط داخلی عمل مینمایند. به این صورت است که با در نظر داشت وضع جنگ در مجموع ما در معاصره استراتیژیک دشمن قرار داریم ولی از آنجاییکه مقاومت مردم ما وسیع، گسترده و واقعاً توده یی است اگر وضع هر یک از واحد های نظامی دشمن را که در مناطق اشغالی مستقر میباشد در نظر بگیریم میبینیم که تمامی واحد های نظامی دشمن در محاصره قوای مقاومت قرار دارند. بنا اگر دشمن از لحاظ استراتژیک ما را درمحاصره دارد ما به نوبه خود هر یک از واحد های قوای دشمن را در سطح تاکتیکی و اپراتیوی در محاصره داریم.**

**اگر مجموعۀ عملیات تاکتیکی و اپراتیوی را که روزمره در جنگ افغانستان اجرا میگردند بصورت عددی در نظر بگیریم میبینیم که موارد تعرضی نیروهای مقاومت نسبت به موارد دفاعی بیشتر میباشند و همچنان موارد دفاعی قوای دشمن نسبت به موارد تعرضی آن فوق العاده بیشتر است. به این ترتیب اگر دشمن در سطح استراتژیک در حالت تعرض قرار دارد قوای مقاومت در سطح عملیات تاکتیکی و اپراتیوی در حالت تعرض میباشد.**

**حالت تعرض نیروهای مقاومت نسبت به مناطق اشغالی، دشمن را وادار میسازد که برای حفظ تمامی مناطق اشغالی اش بصورت دایمی قوایی درین مناطق داشته باشد. درین حالت توان دشمن غرض سرکوبی مناطق پایکاهی مقاومت بسیار محدود است، آنچنانکه هر وقت بخواهد قوای بزرگی غرض سرکوبی مقاومت بخصوص در مناطق پایگاهی مهم استراتژیک بسیج نماید مجبور میگردد یا قوای تازه نفس از آن سوی سرحدات کشور وارد نماید و یا به گزینش چندین قطعه از نقاط مختلف اقدام نماید.**

**محدودیت قوای سرکوب گری که به این صورت بسیج میگردد را از چند جهت میتوان مورد مطالعه قرار داد:**

**الف - از لحاظ تعداد.**

**ب -- از لحاظ مدت استقرار در مناطق تازه اشغال شده.**

**الف -- حدود توفیق در لشکر کشی روسها به مناطق تحت تصرف مقاومت کلا مربوط به اندازه ای است که دشمن قادر به محاصره و سرکوبی قوای مقاومت میگردد. حد نهایی موفقیت برای دشمن عبارت است از محاصره و سرکوب کامل قوای مقاومت در منطقه موردنظر. به این صورت ضعف نهائی کفایت قوای دشمن در یک عملیات مشخص عبارت از آن تعدادی است که وی را قادر میسازد به محاصره و سرکوب کامل قوای مقاومت اقدام نماید. نرمش پذیری فوق العاده ای که نیروهای مقاومت از آن برخوردار است برای دشمن این الزام را بوجود می آورد که غرض محاصره و سرکوب کامل، چندین برابر قوا را از لحاظ عددی علیه قوای مقاومت بسیج نماید. علیرغم استفاده اعظمی و حتی بی رویه ای که از قوای هوایی صورت میگیرد و علیرغم به میدان کشیدن نیروهای ویژه (کوماندو و پراشوت) در طول شش سال گذشته حتی دشمن قادر نبوده است که در اکثر لشکر کشی هایش قوای مقاومت را کاملا محاصره و سرکوب نماید. به عبارت دیگر در پهلوی عوامل دیگر، دشمن قادر نبوده است تعداد کافی قشون غرض اجرای نقشه های استراتیژیک مشخص خود در رابطه با مناطق پایگاهی مشخص مقاومت بسیج نماید. به این ترتیب در اکثریت قریب به اتفاق عملیات نظامی، طرح استراتیژیک دشمن ضربه میخورد و برتری استراتژیک وی یا اساساً از بین میرود و یا به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش مییابد.**

**از جانب دیگر از آنجایی که دشمن قادر نیست علیه قوای مقاومت به شیوه جنگ کوماندوئی مستقل دست بزند در لشکرکشی هایش به مناطق پایگاهی قوای مقاومت غالبا بصورت قشون کشیهای سنگین همه جانبۀ قوای پیادۀ معمولی، توپخانه، قوای زرهی و راکتی و قوای هوایی اقدام مینماید. این شیوۀ جنگی در مقابله با یک جنگ توده یی گسترده و فوق العاده نرمش پذیر کاملا فاقد عنصر غافلگیری است. به عبارت دیگر از آنجائیکه نیروهای مقاومت در اینگونه عملیات غافلگیر نمیشوند در مقابله به این قشون کشی های سنگین به پاسیویته نمی افتند، در صورت آمادگی دست به عملیات متقابل میزنند و در غیر آن به تاکتیک نرمش پذیر تغیر موضع اقدام مینمایند. به این صورت است که در مواردی جنگ دشمن اساسا علیه سنگ و کوه و درخت و جنگل بوده و یا بدتر از آن و جنایتبارتر متوجۀ اهالی بی دفاع منطقه و به خصوص زنان، اطفال و پیر مردان میباشد.**

**به این صورت قسمت عمده قشونی که بسیج میگردند نمیتوانند نقش موثری در جنگ داشته باشند و فقط حیثیت نمایشی را دارا میباشند که فقط میتوانند اهالی بی دفاع را بترسانند و به قتل عام آنها اقدام نمایند و یا مصرف بیمورد و بی رویه مهمات را باعث گردند.**

**گستردگی بی نظیر و وسعت سرتاسری مقاومت باعث میگردد که دشمن در همه جا خود را در حال تهدید ببیند. به همین سبب قوای شرکت کننده در یک عملیات مشخص علیه مقاومت چنانچه از چندین قطعه موجود در داخل افغانستان انتخاب شده باشد نمیتوانند برای مدت طولانی در مناطقی که ظاهرا تازه به تصرف در می آید مستقر باقی بمانند و مجبور هستند هر چه زود تر دوباره به پایگاه های امن شان مراجعه نمایند. از جانب دیگر اگر چنانچه قوای عملیات کننده از آنطرف مرز داخل شده باشند در صورتی که پروگرام استقرار دراز مدت در افغانستان نداشته باشند مجبورند بعد از ختم عملیات که عموماً کوتا مدت میباشد دوباره به آنطرف مرز برگردند و لذا غرض اشغال دایمی مناطق تاره کاری نمیتوانند. ولی اگر چناچه پروگرام استقرار دایمی بمیان آید درآن صورت بر تعداد مجموعی قوای دشمن افزایش بعمل آمده و مصروفیت نظامی وی را بیشتر خواهد ساخت که درین مورد آنطوری که قبلا تشریح گردید ظرفیت عملی دشمن فوق العاده محدود است.**

**یگانه راه عملی ای که تا حال دشمن غرض اشغال دایمی مناطق متصرفه جدید توانسته است موفقانه تجربه نماید ایجاد قوای نظامی از اهالی محل غرض حفظ و نگهداری از منطقه میباشد. این موفقیت در پاره ای موارد دوامدار بوده ولی اکثرا هم دوام چندانی ندارد. قوای ملیشۀ محلی که به این صورت غرض دوام اشغال مناطق بکار گرفته میشود بسیار به ندرت در اثر پیدایش گرایش ایدئولوژیک و سیاسی بطرف دشمن بوجود آمده و اکثرا در اثر رقابتهای محلی و منطقوی و قسماً تنظیمی قسمتهایی از نیروهای مقاومت که زیر فشار رقیب و یا رقبا قرار میگیرند به دشمن تسلیم میگردند و اکثراً متوجه فرصت اند تا رابطه دولتی را قطع نمایند. ولی بهر حال علیرغم ایجاد بعضی واحد های ملیشه های منطقه ای، دشمن تا حال قادر نگردیده است برتری استراتژگ خود را در عملیات تاکتیکی و اپراتیوی موفقانه گسترش دهد.**

**ما در این جزوه هرگز در صدد این نبوده ایم که جنگ مقاومت کنونی ملت مانرا بصورت همه جانبه مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم، بلکه منظور ما آن بوده که نشان دهیم چگونه بی صلاحیتی عملی و تئوریک در مورد مسایل نظامی با بی ایمانی نسبت به پیروزی جنگ کبیر آزادیبخش ملی و ترس از نیروهای ویژۀ دشمن کار "رهبر" را به آنجا میکشاند که حکم مینماید برتری استراتژیک مطلق دشمن تضمین شده میباشد. در حالی که این قابل بحث نیست که اگر برتری دشمن در تمامی ساحات جنگ تضمین شده باشد نه تنها پیروزی مقاومت امکان پذیر نیست، بلکه اساساً جنگی بوقوع نخواهد پیوست.**

**اگر هیچ دلیل دیگری هم موجود نباشد صرف ادامۀ جنگ برای شش سال نشان میدهد که برتری های دشمن مطلقا تضمین شده نیست.**

**مرگ بر تسلیم طلبی**

**"ضیاء"**

**6 - 11 – 1364**

**ضمیمۀ شماره اول:**

**سند شماره چهاردهم:**

**مباحـثات پیرامـــون "تازه اندیشــی"**

**در کنفـرانس سـرتاسـری "سـاما"**

**اواخر خزان سال 1362 خورشیدی**

**"رهـبـر":**

**رفقاي عزيز! روز هشتم جلسۀ كنفرانس خود را افتتاح مي كنيم. چنانچه رفقا ميدانند ما ديروز قبل از ظهر اولين مرحلۀ كنفرانس خود را با گرفتن استنتاجات و ارائۀ فيصله ها و تصويب شان به پايان رسانديم. قبل از اينكه ما اين مرحلۀ اول را ختم شده اعلان بكنيم بخاطر آمادگي براي مرحلۀ دوم كنفرانس كه اجندايش در روز اول مورد تصويب قرار گرفته بود ضرورت بود كه به بحث هاي مقدماتي مي نشستيم تا بتوانيم جلساتي را كه داراي گستردگي و ژرفاي بيش از مرحلۀ اول است بصورت درست تري و با صرف نيروي كمتري به پايان برسانيم. وليكن در خلال اين مباحثات و صحبت هاي مقدماتي براي كار اين مرحله، ما به تمايل و احياناً اظهار نظرهاي عده اي از رفقاي شركت كننده درين جلسه كه مسايل مقدماتي را طرح ريختند برخورديم كه از دور شدن شان از چوكات "ساما" و طرح هاي معيني كه بهرحال جدائي را با خود دارد برخورديم. صحبتها در قلمروهاي متعددي بصورتهاي بسيار صريح و مختصر به حركت درآمد تا ما بتوانيم در يك وقت كم در تمام ساحه هاي ايدئولوژيك- سياسي- تشكيلاتي استمزاج بكنيم و در واقع خطوط عام طرز تفكرات خود را ارائه بدهيم و پهلوي هم بگذاريم كه تا چه حد ميتواند بهم نزديك باشد و يا ازهم دور باشد و راه هائي براي اينكه پل بزنيم بين اين اختلافات وجود دارد یا نه؟ متأسفانه با وجود اينكه ما شب تا دير وقت مصروف اين كار بوديم به اين چيز توفيق نيافتيم. بناءً ما از سير عادي جلسه كه عبارت است از ارائۀ گزارش سياسي مفصل توسط من و ديگر رفقاي مركزيت و مسئولين حوزه ها و بخش ها صرفنظر كرديم و گفتيم بعنوان يك مسئلۀ فوري بايد اين مسئله را حق تقدم بدهيم تا بتوانيم بعد از فيصله روي اين قضيۀ مهم كه اساساً تعهد انقلابي را تسجيل ميكند برويم روي مسايل تفصيلي و چوني و چگونگي كارهاي خود و اين كاملاً منطقي بود. بناءً بعد از شور و مشورت زيادي كه كرديم باالاخره به اين نتيجه رسيديم همراه رفيق آرام كه گويندۀ اين نظر بود كه اينها در آغاز جلسۀ امروز بصورت مفصل نظرات، سياستها و طرح هاي خود را در ساحات ايدئولوژيك- سياسي- تشكيلاتي ارائه بدهند و اختلافات خود را با مجموع رفقائي كه درين كنفرانس اشتراك دارند و يا در خود سازمان "ساما" هستند بگويند تا اولاً حق شان و ارائۀ افكار شان در ميان اين جمع بتواند بصورت كامل تمثيل شود و از جانب ديگر هم رفقاي شركت كننده در كنفرانس ببينند كه ناتواني ما باعث اين نشود كه ما از عده اي از رفقا دور شويم و رفقائيكه درينجا شركت مي كنند جستجو كنند كه چگونه ميتوانيم ما پلي ميان دوطرف بحث يا چند طرف بحث بميان بياوريم تا بتوانيم وحدت سازمان را اعلام بكنيم.**

**با در نظرداشت اينكه ما اين كنفرانس را از روز اول تحت شعار كنفرانس وحدت افتتاح كرديم و از اول هم گفتيم كه رفقائي كه تحت اين شعار ميروند بايد به كنه اين مسايل و به محتوي اين مسايل بفهمند و احترام بگذارند و به همين خاطر هم بود كه با شك و ترديد من از بعضي از رفقا پرسان كردم كه آيا با طرح اين شعار كه اين كنفرانس كنفرانس وحدت است اساساً موافقت دارند يا ندارند؟؛ كه رفقا آنوقت موافقت خود را اظهار كردند و من هم بعنوان اينكه كادرهاي سامائي يقيناً چيزي را كه ميگويند پايش ايستاد ميشوند و با اين احساس تا اكنون آمده ام. ولي حال كه قضايا به اين حدود رسيده ميگذاريم كه مسايل از وراي پرده ها بيرون بيفتد و همگي ديده شوند كه چگونه فكر مي كنند، چه راهي دارند و راه چاره و علاج چيست؟‌ به اين صورت من رشتۀ صحبت را مي سپارم به رفيق آرام.**

**آرام:‌**

**به اجازۀ رفقا!‌**

**سازمان آزاديبخش مردم افغانستان از بدوپيدايش خود بصورت عمده دو گرايش فكري را در خود حمل ميكرد و در مقاطع معين مبارزۀ خود اين مبارزات تا سرحد جدائي ها هم پيش رفت و بعداً در نتيجۀ مبارزات معقول و منطقي رفقاي شهيد ما وحدت سازمان حفظ شد. طي اين مدت مبارزاتي، بخصوص بعد از ضربۀ ماه اسد [سال ؟1360]، مبارزات ايدئولوژيك سياسي از نظر ما در چينل ها و كانالهاي لازمش به پيش نرفت و متاسفأنه زمينه هاي وحدت را قبلاً خدشه دار ساخته و آنرا يكمقدار موانع و مشكلات بخشيد. ما هم طرفدار وحدت "ساما" هستيم، در صورتي كه اين وحدت مبارزات ايدئولوژيك و سياسي را در يك فضاي دموكراتيك با خود همراه داشته باشد. براي روشن شدن قضايا يك مقدار ما بگذشته مراجعه ميكنيم تا از تاريخ سازمان ما درين زمينه استمـداد بجوئيـم و كمـك بگيـريـم كـــه چگونه بوده و بعد تكامل جريانات را در درون سازمان خود ببينيم.**

**سـحـر:**

**به اجازه رفقا!‌**

**همان قسمي كه انجنير صاحب هم توضيح كرد سازمان آزاديبخش مردم افغانستان سازماني است كه واقعاً به بهاي خون بدست آمده و منحيث سازمان انقلابي در جامعۀ افغانستان خود را تثبيت كرده است. تا ماه اسد سال شصت به علت وجود بنيان گذاران سازمان تمامي مسايل در سازمان به شكل دموكراتيك و سالمش مورد حلاجي قرار مي گرفت و پيش ميرفت. چه پيش از اسد و چه پس از اسد، [بخصوص از] يكي دوسال به اين طرف سنن سامائي يعني تحمل عقايد مختلف روي چند پرنسيب معين در چوكات تشكيلاتي روز بروز ناممكن شده مي رفت. همان قسمي كه رفقا از خلال گزارشات [که قبل از شروع بحث جاری اصلاً به جلسه ارائه نگردید] گفتند، از شروع سال 59 حتي در آغاز كنگرۀ اول چيزهائي بنام مشي اسلامي، راست گرائي [علم شد] تا سرحدي كه [ادعا گردید] پس از رفتن رفيق شهيد طرفداران مشي اسلامي قوت گرفتند و مانع نجات رفيق شدند و كودتا كردند و سازمان را غصب كردند و انحرافات را ترويج كردند . به اين ترتيب ديده ميشود كه از آغاز سال 59 به اين طرف دو گپ بسيار كسب اهميت ميكند: مبارزه عليه انحرافات راست و پيش بردن خط اصولي . ولي متأسفانه با تلف شدن عده ای از رفقاي بنيان گذار سازمان، ديگر چهرۀ واقعي مسايل آنطوري كه بايد مي نمود [خود را] نشان نداد. بخصوص از مدت دوسال به اين طرف وقتي كه از ضربۀ مركزيت به اين طرف صحبت ميكنيم مجموع كادرهاي سازمان و تمام رفقا شاهد هستند كه يك شورش عمومي عليه انحراف راست، مشي اسلامي، ليبراليزم و انحرافات ايدئولوژيك در سازمان برپا شده و كار تا جائي پيش ميرود كه عليه به اصطلاح خط راست يا مشي اسلامي از انحرافات گرفته تا برچسپ سياست هاي جان گوتائوئيستي و خائنانه، تا توهين ها و تحقيرهائي كه [گویا] سازمان را همچو افراد راست روانۀ ترسيده از ارتجاع به اين وضع رسانده. بناءً بايد كه "ساما" اصالت پرولتري خود را با تصفيۀ خط و كادرهاي جناح راست تثبيت کند.**

**همان قسمي كه رفقا شاهد هستند كه از مدت دوسال به اينطرف از خط اعلام مواضع كه ريشه هايش را بعداً توضيح ميدهيم تا امروز يك كلمه گپ در مقياس كادرها و صفوف كه يك برگه يا سندي باشد و نشاندهندۀ فعاليتهاي بسيار روياروي و شديد باشد ما نداريم. ولي درعوض ما همان قسمي كه ميدان را هم باز گذاشتيم از مدت دوسال به اينطرف، تا اينكه در جريان عمل رفقا بفهمند كه آنچه كه ادعا ميكنند درست نيست و سازمان آزاديبخش سازمان آزاديبخش است كه در خود گرايشات و نقطه نظرات گوناگون را حمل ميكند و ما خوشبختانه نمونه هاي زنده اي از مؤسسين "ساما" را داريم منحيث تاريخچۀ زنده كه [باید] تمام كادرهاي سازمان مسئولانه ... به اين مسايل برخورد كنند و ذهن خود را روشن كنند.**

**رفقا! امروز پراگندگي "ساما" به هر عنوان و بهر شكلي كه باشد يك حركت قهقرايي است. بهر عنوان و به هر شكلي كه باشد هر رزمندۀ "ساما" اندك كاري كه در رابطۀ "ساما" انجام داده وجداناً ازين رنج ميبرد و به عذاب است. ولي وقتي كه امروز ما در كنفرانس سرتاسري مي نشينيم و اينطور طرح ميكنيم كه ديگر در چوكات تشكيلات "ساما" نمي گنجيم به اين مفهوم نيست كه اين ميل دروني ما است كه ما ميخواهيم "ساما" را پراگنده كنيم بلكه ما از نگاه واقعي اش رانده ميشويم. به اين مفهوم كه حالا مبارزه عليه انحراف راست و مشي هاي گوناگون بايد پس از دوسال حاصل كار خود را بردارد. حاصل كار چيست؟‌ حاصل كار تصفيۀ خط انحرافي، اخراج كادرهاي منحرف و هويت اصلي [پرولتری] خود را نشان دادن. اگر چنين نيست چرا چنين غوغائي برپا كنيم؟‌ چرا از در و ديوار "ساما" اتهام ميبارد؟ ‌اگر چنين و با همچو نيتي اين كار انجام شده، پس اين كنفرانس مرجعي است كه بايد يك دوسه كادر منحرف با انبوه انحرافات به اصطلاح راست را که در سازمان بوجود آورده اند تصفيه كند.**

**من به انجينير صاحب گفتم كه شايد منحرفيني مثل ما و شما بسيار كم در جنبش هاي انقلابي خواهند بود كه خود شان حاضر باشند كه [بگویند] رفقا! [با وجود] تمام مبارزاتي كه [علیه ما] كرديد، تا امروز وحدت "ساما" را [حفظ کردیم تا به] يك جمع با صلاحيت برسد و پراگنده نشود. حتي نيت خود را تا اين سرحد هم رسانديم. حال ما حاضر هستیم که درين جمع بگوئيم كه رفقا حاصل كار تان را برداريد و "ساما" را و "اعلام مواضع" را هم رد كنيد و كادرهايش [را] هم كه هست اخراج کنید. اگر مي گوئيد برآئيد مي برآئيم. ولي كنه قضيه درين است كه برآمدن ما از "ساما" به عنوان حاصل كار مبارزۀ اصولي خود رفقا است. ما هرگز به سنتي كه "ساما" آورده كه بايد احترام و اعتماد به انديشه و افكار وجود داشته باشد [طالب برخورد نیستیم]. ما فقط طبق حاصل دوسال دونيم سال كار علیه انحراف و تصفيۀ [منحرفین] به تصفيه شدن حاضرو آماده هستيم. اگر رفقا بتوانند [برای] حاصل دوسال دوونیم سال كار خود راه حلي پيدا بكنند ما مطابق به همان سنن سامائي باز در درون "ساما" خواهد بوديم و از همه رفقـا كـرده حسن نيت نشان خواهد داديم كه "ساما" پراگنده نشود. بازهم حسن نيت خود را نشان مي دهيم و پيش مي رويم.**

**براي رفقا اينطور ذهنيت خلق نشود كه ما در همين كنفرانس آمديم كه گپ خود را بگوئيم و برويم پشت راه خود. ما ميخواهيم تمام رفقاي كنفرانس بفهمند كه در "ساما" چه جريان داشته؟‌ تاريخچه اش چيست؟‌ مسايل تا كجا رسيده و امروز ما چه مي گوئيم‌؟‌ ساير رفقا چه مي گويند؟‌ و ما گپ خود را ختم مي كنيم.**

**آرام:‌**

**بررسي فشرده از پيشينۀ "ساما":**

**جريان دموكراتيك نوين و سازمان جوانان مترقي در سال 1352 به آحاد متشكلۀ خود تجزيه گرديد. بعد ازين تجزيه محافل كوچك و گروه هاي چند نفري بوجود آمد كه به كار سياسي و محدود ميپرداخت. حركت روشنفكري در مجموع به ركود گرائيد. بعد از كودتاي ثور جنب و جوش تازه اي متأثر از حركت مجموعي جامعه در بين روشنفكران محافل و گروه های پراگندۀ جريان دموكراتيك نوين (شعله جاويد) به ظهور رسيد. گوش ها را زمزمۀ وحدت طلبي شعله اي ها نوازش مي كرد. فشار عوامل ديرين چنان امواج ضربتي نيرومند ضرورت وحدت را به جهت يابي ناگزير مي سازد.**

**1 – عده اي از روشنفكران كه [در] محافل و گروه ها و يا بگونه اي دست اندركار سياست و پخش آگاهي ملي انقلابي هستند در مي يابند كه امكان مبارزه بر ضد رژيم دست نشاندۀ خلق و پرچم فقط در محور اتحاد همه نيروهاي ملي و انقلابي مي تواند به پيروزي بينجامد. اين عده برمبناي ضرورت مبارزاتي به نداي برحق وحدت طلبي پاسخ مثبت ميدهند.**

**2 - شمارۀ ديگري از روشنفكران جريان دموكراتيک نوين كه تيغ خونريز رقباي ديروز و دشمنان امروز خود را در پشت گردن احساس مي كردند و بقاء و زندگي خود را به گونۀ غير متشكل دشوار مي يافتند آنها نيز شعار وحدت شعله اي هاي سابق يعني جريان دموكراتيك نوين را بلند مي كنند.**

**3 - بخش اندكي از روشنفكران مربوط به جريان دموكراتيك نوين وقتي مي بينند كه رقباي سياسي سابق شان به قدرت سياسي دست يافته اند هوس رسيدن به قدرت آن ها را تحريك ميكند تا به صداي دوستان قديمي خويش لبيك بگويند.**

**بلادرنگ بايد ياد داشت كرد كه بزرگترين شمارۀ روشنفكران وابسته و هوادار جريان دموكراتيك نوين روي آرمانهاي ملي آزادي و ترقي اجتماعي ايستادگي كردند و در ستيز و آويز با دشمن و استعمار شوروي هرگز تسليم نشدند و با خون خود كلمۀ آزادي را بر ديوارتاريخ رقم زدند.**

**فاكتورهاي بالائي حركت بسوي وحدت را پديد آورد. گروه ها و محافل با استفاده از اوضاع هواداران قبلي شعلۀ جاويد را به سربازي فراخواندند و تشكيلات خود را شكل بخشيدند. بدينگونه شمارۀ گروه ها و محافل انقلابي افزوده گشت. معيارهاي عضو گيري برمبناي علايق شخصي، قومي، منطقوي و مليتي بود. شناسائي هاي دوران مبارزات شعلۀ جاويد شرط عمده در پذيرش اعضاء بود. گروه ها و محافلی كه قبل از سال 1357 وجود داشت و يا بعد از كودتا و يا قبل از كودتا عرض وجود كرد عبارت است از:‌**

**گروه انقلابي شامل دوبخشِ گروه داكتر فيض و گروه رفيق شهيد مجيد. سازمان رهائي خلق افغـانـسـتـان (سـرخـا)،**

**كميتۀ تدارك براي ايجاد و تأسيس حزب كمونيست افغانستان (اخگر)، گروه داكتر هادي محمودي، گروه نجات، سازمان عياران خراسان شامل دوبخش، ...، گروه اشرف، گروه حاجي ستار يا شاهپور، گروه هرات، گروه داد فر، محفل معلم اقبال، محفل عزيز طغيان، محفل كوهستاني ها و پرواني ها، محفل كوچك مزار و محفل كاستريست ها و بخشي از ستمي ها.**

**اين گروه ها و محافل بعد ازآنكه اعضاي جديد را درخود جا دادند داراي تركيب ناهمگون گرديدند. هر محفل و گروه متشكل از جناح هایي بود كه ديدگاه هاي ايدئولوژيك سياسي متفاوت داشتند.**

**بعضي ازين گروه ها و محافل طرح هاي متفاوت پيرامون وحدت ارائه دادند. طرح جلب و جذب گروه ها و محافل تحت رهبري گروه انقلابي طرح داكتر فيض، جمع و جذب نيروها طرح رفيق مجيد، طرح ايجاد حزب كمونيست طرح اخگري ها، طرح ايجاد وحدت جبهوي طرح "سرخا" ،طرح ايجاد سازمان دموكراتيك طرح اشرف پويا. به علت تبليغات سوء در مورد سازمان (سرخا) و خاصتاً [صادق]" ياري " طرح جبهوي پذيرفته نميشود و فكر ميشود كه طرح جبهوي آنها توانائي وحدت بخشيدن به جنبش چپ را ندارند. بخاطر خوشبيني هایي كه نسبت به مجيد آغا وجودداشت، نسبت به گروه او نيز خوشبيني هاي فراواني ديده ميشد. اين خوشبيني ها تا حدودي از عينيت برخوردار بود. پيشينۀ عمل ورزي شخص رفيق مجيد، موجوديت كادرهاي خوشنامي چون جرئت و سرمد و تيمور و ديگران درگروه او، داشتن امكانات تسليحاتي، نشراتي و مالي، روابط وسيع در بين اردو و طبقات و اقشار جامعه در مقايسه با گروه هاي ديگر پايۀ اين خوشبيني را مي ساخت. در گروه انقلابي بين جناح رفيق مجيد و جناح داكتر فيض بر سر طرحات متفاوت وحدت گروه ها و يكسري مسايل ديگر اختلاف نظر بروز كرد كه منجر به جدائي اين دو جناح در ماه هاي سنبله و ميزان سال 1357 گرديد. انشعاب اين دوبخش گروه انقلابي پروسۀ وحدت گروه ها را الي اخير سال 1357 به تأخير مواجه ساخت. در جريان اين مدت، طرح اخگري ها براي ايجاد حزب كمونيست عملاً رد گرديد، طرح گروه انقلابي عملاً ميسر نگرديد و سازمان "سرخا" در اثر ضربه خوردن پراگنده شد.**

**جناحهاي ملي و انقلابي يعني محافل حاجي ستار، اشرف، پويا، داد فر و هرات در بين ماه هاي قوس تا ختم 1357 بعد از جر وبحث هاي فراوان روي خط ملي و انقلابي برنامه اي را تقديم كردند. كنفرانسی كه در قوس 1357 با شركت هشت نفر ازين سه محفل برگزار گرديد وحدت خود را اعلام داشت و برنامۀ ملي و دموكراتيك خود را بيرون داد؛ ولي كنفرانس بخاطر وحدت همگاني نيروهاي انقلابي نام سازمان معيني را اعلام نداشت.**

**بخش رفيق مجيد همچنان در كار جلب و جذب بود. افراد پراگندۀ شعله جاويد، بقاياي محفل انجينير عثمان، كاستريست ها و ستمي هایي كه از جناح طاهر بدخشي بريده بودند وارد گروه رفيق مجيد مي گردي . محفل كوچك مزار اواخر سال 1356 از طريق جرئت و سرمد با گروه رفيق مجيد روابطي پيدا كرد. اين روابط در سطح همكاري هاي ابتدائي سياسي بود و كدام پايۀ تثبيت شدۀ سياسي ايدئولوژيك را نداشت.**

**پروسۀ وحدت نيروها از سال 1357 تا حوت 1357 تأمين شد و در نتيجه سه گروه عمده عرض وجود كرد: گروه رفيق شهيد مجيد، گروه داكتر هادي محمودي، چهار گروه متحده به نمايندگي اشرف.**

**جروبحث هاي ايدئولوژيك كه براساس تحليل تاريخي از گذشتۀ جنبش انقلابي صورت مي گرفت، پيش شرط ايجاد سازمان واحد بود. وحدت ايدئولوژيك سياسي و ادغام تشكيلاتي بعد ها در پروسۀ عمل انقلابي بوجود مي آمد. در حوت 1357 كميتۀ انسجام توسط سه گروه بالا تشكيل شد. اين كميته شامل سه بخش بود: كميتۀ تحقيق تئوريك، كميته تشكيلات و كميتۀ نظامي. كار در كميتۀ تحقيق تئوريك پيشرفت نكرد. بحث هایي كه در كميتۀ تحقيق تئوريك وجود داشت هيچگونه وحدت سياسي ايدئولوژيك را نشان نمي داد، بلكه اختلافات كلي و اساسي را در ساحات ايدئولوژيك و سياسي وانمود ميساخت.**

**جناح ملي و انقلابي از برنامۀ ملي و دموكراتيك خود كه قبلاً در كنفرانس چهار بخش متحده آن را تدوين كرده بود جانبداري ميكرد. جناح چپ سنتي از نمونه هاي سنتي احزاب شوروي و چين جانبداري ميكرد. بر اساس فيصلۀ قبلي هريك ازين سه گروه بايست تحليلي از گذشتۀ جنبش انقلابي ارائه مي داد. گروه محمودي و گروه چهار بخش متحده تحليل هاي خود را ارائه دادند. گروه رفيق مجيد فرصت نيافت تا اين كار را به انجام برساند. در نشست هاي بعدي تحليل هادي محمودي رد شد و تحليل چهار گروه متحده مورد پذيرش واقع گرديد. همچنان فيصله شد كه بعد از تكميل نوشتۀ گروه رفيق مجيد هرسه تحليل بار ديگر توحيد و منسجم گردد و اين بخاطر آن بود كه حسن نيت در امر وحدت استوار بماند. ولي متأسفانه اين كار هرگز صورت عملي نيافت و تحليل واحدي ارائه نگرديد.**

**در اوايل سال 1358 عكس العمل ملي در برابر دولت دست نشاندۀ شوروي در وجود جبهۀ ضد دولت "خلقي" شكل مي يافت. جبهۀ ضد دولت خلقي در بين افسران اردو و در بين اقشار دموكراتيك ملي مذهبي و بوروكرات هاي وابسته به دربار و قدرتمندان فئودالي نيروهايی را گرد آورده بود و طرح كودتااي را در دست اجرا داشت. بعضي از جناح هاي جبهۀ ضد دولت خلقي از رفيق مجيد دعوت كردند تا به جبهه بپيوندد و قيام را رهبري كند و همچنان خواستار اعلام هويت سياسي تشكيلاتي خود شدند. با شركت رفيق مجيد جبهه بنام "جبهۀ متحد ملي" مسما شد. ايجاد جبهۀ متحد ملي پروسۀ وحدت جناح هاي سه گانه را كه در مراحل جروبحث هاي سياسي ايدئولوژيك قرار داشت سرعت بخشيد.**

**در كنفرانس 1358، كنفرانسي به اشتراك يازده نفر از سه گروه متذكره برگذار گرديد. كنفرانس بر دو مسئلۀ اساسي بحث كرد: طرح اختلافات ايدئولوژيك سياسي و تأسيس سازمان واحد.**

**كنفرانس با سرعت كار خود را پايان داد و براي پاسخ دادن به مسئلۀ فوري كودتا قيام تأسيس سازمان واحدي بنام سازمان آزاديبخش مردم افغانستان تصويب گرديد و مؤقتاً اختلافات ايدئولوژيك كنار گذاشته شد. نامِ سازمانِ آزاديبخش پيشنهاد شد كه به اتفاق مورد تائيد قرار گرفت و "سازمان آزاديبخش مردم افغانستان" در حيات سياسي و اجتماعي كشور به وجود آمد.**

**درينجا بنا برملحوظاتي بايد بخش گروه هاي متحده را كه يكي از جناح های متشكلۀ "ساما" است قدري دقيق تر تشريح كنيم. گروه متحده كه جناح انقلابي وملي "ساما" را مي سازد متشكل از چهار بخش يا چهار گروه بود: گروه اشرف، گروه هرات، ‌محفل پويا دادفر و محفل حاجي ستار. اين چهار بخش از نظر تشكيلاتي ايدئولوژيك سياسي در سطوح ناهمگوني قرار داشت. مشخص ترين وجه كار ايدئولوژيك سياسي شان مشي انقلابي ملي بود. اين ها توانستند طي هشت ماه كار مشترك از ثور 57 الي قوس 57 خطوط كار معيني را تعقيب كنند. درين مدت محفل كوچك محفل اقبال هم مورد شناسايي قرار گرفت كه بنا به دستگيري معلم اقبال اين محفل از هم پاشيد و چند نفري كه از ضربه نجات يافته بود جذب گروه اشرف شد.**

**گروه متحد چهارگانه در قوس 57 كنفرانسي را برگذار كرد كه از اهميت نسبي برخوردار بود. هشت اشتراك كننده از چهار محفل توانستند سازمان واحدي را تأسيس كنند و برنامه اي را در حد يك برنامۀ ملي انقلابي تدوين بدارند. شركت كنندگان هشت گانه اينها بودند:‌ اشرف، ‌سحر، معلم زلمي، پويا، حكيم، حاجي ستار، ماما قدوس و داكتري از هرات. كنفرانس مرزهاي محفلي و گروهي را ملغي اعلام داشت و ادغام تشكيلاتي و تحكيم هرچه بيشتر وحدت را در گستره هاي ايدئولوژيك سياسي و تشكيلاتي پيشنهاد و تصويب كرد.**

**از قوس 57 تا حوت 57 كار در دو ساحه انكشاف مي يافت. در داخل سازمان وحدت تشكيلاتي اجرا ميشد و در بيرون از سازمان رابطه گيري با دو گروه ديگر جريان داشت. وحدت تشكيلاتي هنوز قوام نيافته بود كه رابطه با دو گروه ديگر تعقيب و تصويب گرديد و كميتۀ انسجام بوجود آمد. كميتۀ انسجام از حوت 57 تا سرطان 58 بكار پرداخت كوشيد تا بسياري از مسايل مطروحه را حل و فصل كند. كار اساسي كميتۀ توحيد و انسجام سه تحليل از پيشينۀ انقلابي بود كه بدان توفيق نيافت تا پايۀ پرتوان فكري و سياسي در وحدت آينده و ممدي در ايجاد يك سازمان انقلابي باشد.**

**كميتۀ انسجام كه وظايف مشخص ساختن خط ايدئولوژيك و تأسيس سازمان واحد را عهده دار بود درگير طرح كودتا قيام شد. كميتۀ انسجام كه مركزيت با صلاحيت سه گروه ياد شده بود اهداف اساسي را كه كار ايدئولوژيك تشكيلاتي سياسي را بايد پيش مي برد عمدتاً طرح حركت كودتا قيام را سازمان مي بخشيد و نيروهاي هرسه بخش درين جهت به كار مي افتاد. تمام كوشش و تلاش كميتۀ انسجام در جهت پياده كردن طرح كودتا قيام است و توجه لازم به اهداف اصلي اي كه در سرلوحۀ وظايف اين كميته است فراموش ميشود. كميتۀ انسجام براي آنكه بتواند طرح كودتا قيام را عملي كند بگونه عاجل و بدون تدارك كافي در سرطان 58 عملاً دست به تأسيس سازمان آزاديبخش زد. سازمان تأسيس شد ولي اختلافات ايدئولوژيك را همچنان در خاك بارور خويش پنهان داشت.**

**در كنفرانس مؤسس اين يازده تن از سه گروه شركت داشتند: رفيق مجيد، جرئت، ‌سرمد، شريف، پويا، اشرف، حاجي ستار، انجينير ‌ماما قدوس، داكتر هاي محمودي، ‌گردان و بهمن.**

**در كنفرانس بحث هاي داغي روي مسايل ايدئولوژيك و سياسي آغاز مي يابد. ابتدا پويا حدود سه ساعت صحبت ميكند و طرف مقابل نظرات پويا در نظرات هادي محمودي انعكاس مي يابد و ساعتها بطول مي انجامد. نقاط نظر پويا ايجاد سازمان دموكراتيك ملي است، طرح هادي محمودي الگوي حزب بلشويك است. در كنفرانس سرمد تا حدودي از طرح هادي خان دفاع ميكند، شريف و جرئت سوالاتي مطرح ميكنند و باقي اعضاي جلسه سامع اند. در كنفرانس بحث روي دو برنامۀ پيشنهادي از طرف گروه هادي محمودي و از طرف گروه متحده نيز صورت مي گيرد. جروبحث ها فاقد نتيجه است و نظر واحدي تصويب نمي شود. بخاطر حفظ و ايجاد وحدت حل اين اختلافات ايدئولوژيك را به كميتۀ تحقيق و تئوريك ميسپارند تا نتايح حاصله در نشست همگاني بررسي شود.**

**دستآورد كنفرانس مؤسس اينها بود: تعيين اعضاي دفتر سياسي و اعضاي علي البدل آن، تعيين كميتۀ تشكيلات، تعيين كميتۀ تحقق و تئوريك، تعيين نام سازمان (سازمان آزايبخش مردم افغانستان) و اعلاميۀ تآسيس سازمان.**

**شكست هاي كنفرانس: برنامۀ مشخص ارائه نمي دهد، آئين نامه و قطعنامه هم نمي تواند بيرون دهد.**

**تقريباً دو هفته پس از تأسيس "ساما" سه عضو برجستۀ كميتۀ تشكيلات و يك نفر ديگر از كادرهاي سياسي نظامي آن از طرف دولت دستگير مي شوند. كار در كميتۀ تشكيلات همچنان در جهت حركت كودتا قيام به پيش ميرود. مخالفت سريع مردم با قدرت حاكم و فضاي مساعدِ جو سياسي كشور ايجاب مي كرد تا نيروهاي ملي و مترقي در جهت يك قيام همگاني كار كنند. فكر ميشد كه از طريق كودتا قيام انجام وظايف ملي دموكراتيك از بالا ميسراست. تدارك كودتا قيام علاوه از افراد قبلي، اشرف يعني مسئول تشكيلات را نيز بدست دولت مي اندازد. طرح كودتا قيام موجب تجمع بيش از حد نيروها در شهر، جائي كه ضربه فرود آمدن سريع است، مي گردد و بدينگونه زبده ترين كادرهاي سازمان به چنگ دولت مي افتد. پراگندگي تشكيلاتي، اختلاف و تجسس كم نظير محيط شهري موجب سردرگمي عجيبي در كار و بار سازمان گرديد كه تا امروز سازمان كفاره پرداز آن است. اميدواري براي طرح كودتا قيام هنوز هم وجود داشت كه انعكاس آن را در پيش نويس طرح برنامه مي بينيم. «استفاده از فرصتهاي لازم براي سرنگوني دولت» اشاره اي در همين رابطه مي تواند باشد. بهر حال اين جمله در كنگره حذف شد.**

**پس از تشكيل سازمان، از سرطان الي جدي 1358 رفيق مجيد بيشتر توجه خود را درين موارد متمركز ساخت: بازسازي تشكيلات سازمان و كار روي طرح كودتا قيام. در فاصلۀ سرطان الی جدي 1358، كميتۀ تشكيلات و كميتۀ تحقيق تئوريك نتوانستند حتي يك بار نشستي را برگذار كنند تا روي مسايل مربوطه فكر شود. كارهاي عملي اي كه درين مدت انجام شده: پخش اعلاميۀ سازمان، شبنامۀ حماسه است يا فاجعه و بعضي عمليات های پراگنده چريكي در كابل، پروان، كاپيسا و كوهدامن. همچنان تلاشهایي براي تأسيس جبهه در پنجشير روي دست بود. حدود بيست نفر پنجشيري در كابل در روابط تشكيلاتي وجود دارد و در كنر روابط شخصي و نيمه سياسي با يكي از اعضاي جبهۀ متحد ملي مجاهدين آزاد برقرار است. درين جبهه اخگري ها نفوذ بيشتري داشتند ولي نشريۀ صداي نورستان از جمله كارهاي رفقا معرفي ميشد. همچنان در كنر داكتر هادي محمودي روابطي داشت. پس از جدي1358 سازمان مصادرۀ پكتيا را سازمان ميبخشد و اعتصاب كوهدامن و كابل و شبنامۀ روس اشغالگر از كارهاي ديگر سازمان است.**

**اما در كار اين دستاورد ها هنوز هم پراگندگي تشكيلاتي موجود است، روابط غير منظم است، توجۀ عمدۀ رفيق مجيد متوجۀ شمالي، كاپيسا و پروان است. به كارهاي سمت شمال و هرات رسيدگي نميشود و تشكيلات جبهۀ متحد ملي وجود ندارد. بافت جبهۀ متحد نامشخص و پراگنده است و كار جبهه در حد پخش كارت ها و جمع آوري پول به نفع سازمان خلاصه ميشود. توزيع امکانات جبهه فاقد برنامه و پلان معين است و ظاهراً چنين معلوم ميشود كه امكانات اعضاي جبهه در خدمت سازمان بكار گرفته ميشود.**

**از اسد تا حوت 1358، دفتر سياسي دچار مبارزۀ ايدئولوژيك سياسي است. طرح و تنظيم برنامه، چندين بار به نوشتار درمي آيد مگر نمي تواند تصويب گردد. ضرورت تشكيل كنگره غرض حل اختلافات ايدئولوژيك و اكمال مركزيت سازمان را برآن ميدارد. قرار است كنگره در پانزدۀ حوت 1358 داير گردد، بدون اينكه تدارك لازم و كافي براي برگذاري آن گرفته شده باشد. اما با دستگيري رفيق مجيد كنگره برگزار نمي شود. قبلاً نيز يك تعداد از كادرهاي برجسته دستگير شده اند و دستگيري آغا صاحب ضربتي است كه داير كردن كنگره را ناممكن ميگرداند.**

**بعد از گرفتاري رفيق مجيد سازمان دچار بحران ميشود و اختلافات ايدئولوژيك در سطح كادرها و در روابط افقي اعضا مطرح مي شود. وضعيت چنان است كه تشكيلات كاملاً از هم پاشيده. سه جناح سازمان مي كوشند تا مواضع ايدئولوژيك سياسي و تشكيلاتي خويش را استحكام بخشند، هرچند خطوط دقيق مواضع سه گانه به وضوح ترسيم نگرديده. بحرانِ سه ماهه سازمان را شديداً ضربت مي زند. جناح داكتر هادي در سروسامان دادن وضع سازمان خود را ناتوان ميبيند، "ساما" را ترك ميگويد و سازمان ديگري را شكل ميبخشد. دوجناح ديگر سازمان يعني جناح انقلابي و ملي و جناح چپ سنتي موافقه ميكنند تا وحدت را حفظ كنند و مبارزه را ادامه دهند.**

**كار براي برگزاري كنگره و اقدامات براي رهايي مجيد آغا يا اقدامات انتقامجويانه دو وظيفۀ اساسي است. وظيفۀ دومي بنا به ناتواني وعدم امكانات به نتيجه نرسيد. اما كنگره در اواخر جوزاي 1359 داير شد.**

**دو جناح "ساما" روي مسايل سياسي در خط اعلام مواضع به موافقه رسيدند. قرار گذاشتند كه وحدت را حفظ و مبارزۀ ايدئولوژيك را در سازمان واحد به پيش ببرند. با برگذاري كنگره در اواخر ثور1359 سازمان بار ديگر قد راست ميكند و از لحاظ سياسي و تشكيلاتي تجديد سازمان مي يابد.**

**اعضاي شركت كننده در كنگره 22 نفر است كه هفت نفر آن مربوط به جناح ملي وانقلابي و 14 نفر مربوط به جناح چپ سنتي است. در كنگره دو طرح از دوجانب پيشنهاد شد و روي مسايل تئوريك و سياسي بحثها و گفت و شنودها انجام شد. جناح چپ سنتي مشي خود را در وجود برنامه پيش كشيد و جناح ملي و انقلابي آگاهانه برنامۀ خود را بنام اعلام مواضع مسما ساخت. مشي جناح چپ سنتي بنام برنامه و مشي جناح ملي وانقلابي بنام اعلام مواضع هردو مورد تصويب قرار گرفت و پذيرفته شد.**

**رسميت يافتن دو خط مشي متفاوت بخاطر حفظ وحدت بود. بدينگونه دستآورد كنگره برنامه و اعلام مواضع بود و "ساما"، براي بار اول، يازده ماه بعد از تأسيس خود در وجود دوخط مشي ماهيت خود را اعلام كرد.**

**پيش از كنگره اقدامات براي رهايي مجيد آغا با اقدامات پاداشي يا گروگان گيري تحت غور بود. طرحهاي عديده روي دست بود و بالاي آن كار ميشد، ولي فقدان امكانات پولي و تشكيلاتي و فقدان مركزيت رهبري كننده باعث گرديد تا طرح ها عملي نشوند.**

**با مصادره كردن حسين كوت از طرف سازمان امكان پياده كردن بعضي از طرحها ممكن مي گرديد. اعلام غافلگير كنندۀ دولت در مورد اعدام مجيد آغا، در 18 جوزاي1359 از طريق راديو پخش شد. اعلاميه راديوئي كابل تمام دست ها و بازوهائي را كه بخاطر رهائي مجيد آغا هنگامه مي آفريد سست كرد و دچار بلا تكليفي گردانيد. يكي از دلايلي كه طرحها بگونۀ عاجل براي رهائي مجيد آغا پياده نگرديد علاوه از فقدان امكانات، وجود اين فكر بود كه مبادا اقدامات انتقام جويانه باعث تسريع شهادت او گردد. فكر ميشد كه دولت اينچنين زود او را از ميان نمي برد.**

**كنگره كمبود اعضاي دفتر سياسي و مركزيت را اكمال كرد. اعضاي دفتر سياسي: رفيق "مجيد" منشي عمومي سازمان، در غياب "گردان" معاون و منشي دوم، "حكيم" معاون منشي و مسئول كميتۀ جبهوي، "پردل" مسئول كميتۀ نظامي، "پويا" مسئول كميته تشكيلات. "واكمن" عضو علي البدل كميتۀ مركزي وعضو كميتۀ جبهوي، "مختار" عضو كميتۀ تشكيلات، "ياسين" عضو كميتۀ تشکیلات، "فولاد" عضو كميتۀ تشكيـلات، "سعـيد" عضو كميتۀ تشكيلات، "استاد عظيم" مسئول كميتۀ مالي، "فريد" معاون كميتۀ نظامي، "انجينير سرور" عضو كميتۀ مركزي درغياب، "ميرويس" عضو كميتۀ مركزي در غياب.**

**پس از دستگيري "فولاد" و فرار "سعيد"، "رضا" و "عبدالله" بگونه ای جاي شان را در كميتۀ تشكيلات پرميكنند. در انتخابات، توازن جناحهاي دوگانه به ترتيب زير است: ‌جناح چپ سنتي: "آذر"، "پردل"، "مختار"، "ياسين"، "فولاد"، "عظيم" و "واكمن". از جناح ملي و انقلابي: "حكيم"، پويا و فريد؛ "گردان" بيشتر به جناح ملي و انقلابي متمايل است.**

**پس از كنگره ميان دفتر سياسي و كميتۀ تشكيلات اختلافات بروز می کند و شدت مي يابد. در دفترسياسي جناح انقلابي و ملي اكثريت داشت و در تشكيلات جناح چپ سنتي. بدينگونه است كه دو مركز قدرت در سازمان قد برمي افرازد و بعداً رهبري واحد ناممكن ميگردد.**

**با آنكه "پويا" در رأس كميتۀ تشكيلات جا دارد و از نظر سياسي بايد دفترسياسي سازمان را رهبري كند اما عملاً دفتر سياسي كنار گذاشته ميشود و كميتۀ تشكيلات قدرت عمل را بدست ميگيرد. نقش فعاليتهائي كه از خارج كشور صورت ميگيرد اختلافات را دامن ميزند و امكان همزيستي دومشي را مختل مينمايد. سه عضو دفترسياسي "گردان" "پويا" و "حكيم" ناگزير از استعفا ميشوند و عضو ديگر دفتر "پردل" در شمالي ناپديد و به شهادت ميرسد. عضو ديگر دفتر "يونس" در هرات و "فولاد" عضو كميتۀ تشكيلات زنداني است. "سعيد" عضو ديگر كميتۀ تشكيلات خودسرانه و بدون اطلاع به پاكستان ميرود. "گردان" عملاً از كار سياسي كناره مي گيرد. "حكيم" به مشورۀ "پويا" و "تيمور" به ايران ميرود. "استادعظيم" عضو ديگر كميتۀ مركزي غرض تداوي به پاكستان ميرود وعضو ديگر كميتۀ مركزي "فريد" با گروپ خود جانب ايران وپاكستان ميرود و پس از يك و نيم ماه دوباره به كابل برميگردد. عضو ديگر مركزيت "مختار" نيز دستگيرميگردد.**

**همۀ اين كشمكش ها و پراكندگي ها در فاصلۀ ماه هاي جوزا و ميزان 1359 شكل مي گيرد و سازمان از لحاظ تشكيلات عملاً مي پاشد. رهبري سازمان عملاً در دست دونفر كه "رضا" و"عبدالله" است قرار دارد كه هيچ يك عضو كميتۀ مركزي نيستند بلكه به گونه اي عضو كميتۀ مركزي وعضو كميتۀ تشكيلات قبول شده اند. "ياسين" يكي ديگر از اعضاي كميتۀ مركزي كه عضو كميتۀ تشكيلات نيز هست در پروان است و "واكمن" عضو علي البدل دفتر سياسي بنا به اختلافات سليقه با "رضا" و عدم توانمندي در كار عملاً از شركت [در فعالیت ها] كناره گيري مي كند. در آخر ماه سنبله 1359 "پويا"،‌ "تيمور" و"عصمت" كوشيدند تا سازمان را از رهبري مشروع نسبي برخوردار كنند. در ماه ميزان دومين پولينوم برگذار گرديد. پولينوم بنا به درخواست "پويا" دعوت شد تا روي استعفای سه عضو دفتر سياسي و ساير مشكلات سازمان غور كند.**

**در پولينوم مسايل زير به صحبت گذاشته شد: بحث روي استعفاي سه عضو دفتر سياسي، ‌بحث روي اختلاف دفتر سياسي و تشكيلات، بحث روي مشي سياسي، بحث روي موضوع اقدام براي تهيۀ سلاح و پول‌، بحث در مورد موضوع رفيق مجيد و مسئلۀ "واكمن"، تعيين سياست هاي عملي در برخورد با احزاب، بحث روي برنامۀ آموزشي، تدوين آئين نامه نظامي، بحث روي پرورش نظامي اعضاء، نشر نداي آزادي، موضوع گروهگرایي و راه هاي غلبه برآن، گزارش هائي از كارهاي بخش هاي مختلف سازمان.**

**دومين پولينوم حاجي صاحب را بنا به پيشنهاد رفيق "سخي" با تحمل شيوه و اسلوب سامائي درغياب به عضويت دفتر سياسي پذيرفت. قطعنامۀ دومين پولينوم فيصله هاي پولينوم را انعكاس داد و در اختيار اعضاي سازمان قرار گرفت. پس از پولينوم كارهاي سازمان تا حدودي سروسامان مي گيرد و زندگي تشكلاتي جمع و جورميشود، مرزهاي تشكيلاتي جناح ها مي شكند و مرزبندي فكري و انديشه وي شكل مي گيرد.**

**دستآوردهاي پولينوم به گونۀ عملي اينها است:‌**

**نشر نداي آزادي، ‌انتقال رفقاي شكستي كاپيسا- پروان به كوهدامن و بعداً به كابل،‌ كندز و مزار؛ عمليات مصادرۀ مالي وعمليات چريكي؛ تجليل از سوم حوت؛ ‌تأمين ارتباط اندراب و كندز؛ ‌فعاليت براي رهائي رفقا در شولگره؛ فعاليت براي تأمين ارتباط با پشاور، ‌تأمين ارتباط با هرات، مشهد، نيمروز؛ زونيه ساختن تشكيلات كابل؛ تأمين ارتباط با سمت شمال كشور؛ ‌كار ميان محصلين و متعلمين؛ ‌ايجاد شوراي جوانان انقلابي پوهنتون؛ ‌مذاكره براي وحدت با سازمانهاي انقلابي ديگر از جمله گروه انقلابي و پيكار؛ احياء روحيۀ مبارزاتي در بين رفقاي پروان- كاپيسا؛ ايجاد كميتۀ روابط خارجي و كميتۀ جبهه متحد؛ ‌ترور حاجي سخي؛ ‌ايجاد كميتۀ فرهنگي؛ ‌كار ويژه نامۀ برگزاري دومين سالگرد شهادت رفيق [مجید]؛ ‌ايجاد كميتۀ نظامي؛ كار حومه هاي شهركابل؛ ايجاد كميته زنان و فرستادن هيئت ها اي به كندز، ‌هرات و سمت شمال جهت تهيۀ گذارش موثق از وضع سازمان در آنجاها. سازمان آزايبخش در طي اين دوره نه تنها از نظر تشكيلاتي و سياسي در داخل كشور سروسامان بهتر يافت و در عرصۀ ملي خود را به تثبيت رساند بلكه به مثابۀ يك سازمان آزايبخش در سطح بين المللي نيز معروف شد. اين دوره دوران شگوفائي و بالندگي سازمان است. درين دوره سازمان آزاديبخش مردم افغانستان جاودانه در تاريخ جنبش ملي و انقلابي درخشيد.**

**ضربات ماه اسد 1360 بار ديگر سازمان را ازهم پاشيد وگراف نزولي ساما دوباره آغازيدن گرفت. در دهۀ اول ماه اسد سال1360 "ساما" مورد هجوم و دستگيري دولت قرار مي‌گيرد. با دستگيري يكي از اعضاي كميتۀ تشكيلات و اعترافات او مخفيگاه هاي سامائي كشف و از جمله سي تن از افراد دست اول سامائي از جمله "سراسيمه" عضو كميتۀ تشكيلات به چنگ دولت مي‌افتد. كميتۀ نشرات "ساما" افشاء و توسط دولت اشغال مي‌شود و سه عضو دفتر سياسي به دست دولت مي‌افتد. آرشيف سازمان و وسايل نشراتي نيز به يغما برده ميشود. بحران شديد بر سازمان سايه مي‌اندازد و روابط مجموع سازمان درهم‌وبرهم مي‌شود. دستگيري كميتۀ نشرات، كار نشرات، ‌كار تشكيلاتي و كار چريكهاي شهري را كاملاً درهم مي ريزد. تعدادی از كادرهاي باقيماندۀ پروان كاپيسا پس ازين دچار تزلزل مي شوند و اسرار سازماني را با هواخواهان سازمان و حتي با فاميل هاي خود در ميان می نهند و از لحاظ تشكيلاتي خود را رسوا كرده و با سازمان رهائي حتي ارتباطاتي برقرار كردند. چندي بعد كه از سازمان رهائي بريدند، در ماه ثور 1361 يك عدۀ شان مجدداً تحت سرپرستي "قيام" و رفيق "شور" با سازمان رابطه گرفتند. تعدادي ديگر با "ياسين" با كادرهاي كوهدامن كه رابطۀ دولتي برقرار كـردنـد اشـتـراك عمـل داشتند.**

**اعضاي سازمان ضربت ديدۀ "ساما" به مشكل توانستند باهم روابطي برقرار كنند و جلسۀ اضطراري خود را برپادارند. جلسۀ اضطراري كميتۀ مركزي در اخير اسد 1360 در شمالي داير شد. هشت عضو اشتراك كنندۀ اين جلسه: "آذر"، "سخي"، "عصمت‌"، فريد، "عظيم"، "شاكر"، "سحر" و "عبدالله" جمع آمدند تا در برابر ضربات وارده تصاميمي اتخاذ كنند. اجلاس اضطراري فيصله كرد كه بايد مركزيت تكميل شود. پنج عضو ديگر را بالا كشيدند و بحيث اعضاء علي البدل كميته مركزي انتخاب شدند. "سحر"، "صبا"‌، "سردار"، "نيلوفر" و "همايون" اعضاي انتخاب شده بودند. جلسۀ اضطراري كميتۀ مركزي همچنان تصاميم زير را صحه گذاشت:‌ انسجام تشكيلات پراگنده؛ ‌مقابله با حملۀ دشمن؛ ايجاد شرايط مساعد براي تدوير كنگره؛ تصويب تقسيم كار كميتۀ مسئولين كوهدامن به شكل نقش حوزۀ جداگانه. هنوز يك ماه ازين اجلاس سپري نشده بود كه "عبدالله" مسئول كميتۀ تشكيلات بدست دولت افتاد، ولي با ‌آنهم كارها با موفقيت روبرو بود. روابط تشكيلاتي شهري احياء‌شد و پيوند هاي گسسته پيوند يافت، هرچند روابط ولايات به كندي احياء مي شد.**

**جنگ هاي عقرب1360 كوهدامن از فرودهاي ديگري بود كه سازمان را دچار بحران وحشتناك ساخت. سايۀ كريه حوادث عقرب1360 تا هنوز بر پيكر "ساما" سنگيني ميكند و راه حركت سازمان را خار پشته ساخته است. بنا به سياست هاي نادرست و عوامل متعدد ديگر در ماه عقرب كوهدامن مورد حملۀ اخوان و دولت قرار مي گيرد. سازمان پس از ده شبانه روز جنگ تاب مقاومت را از دست مي دهد و ناچارمي شود تا راه خروج از بن بست را دريابد. سازمان قادر به رفع بن بست نبود جز ازين سه طريق: جنگ با دو نيروي دولت واخوان تا آخرين فرد، انصراف مؤقتي از برآمد علني سازمان در منطقه و حفظ كادرها وارتباط با دولت براي به دست آوردن سلاح در برابر اخوان. اكثريت اعضاي كميتۀ مركزي وكادرهاي سياسي سازمان و منطقه طرفدار رهنمود دومي بودند و روی آن سخت پافشاري مي كردند. اما دوتن از اعضاي دفتر: "سخي" و"آذر" بدون اطلاع مركزيت اجازۀ رابطه گيري با دولت را مي دهند.**

**وقتي پروتوكول از طريق "سخي" و "آذر" به اطلاع باقي اعضاي مركزيت مي رسد از طرف اعضاي مركزيت و يك عضو دیگر دفتر سياسي به شدت رد و محكوم مي شود. در جلسۀ تاريخي سه آب كوهدامن كه در آخر عقرب 1360 برگذار گرديد پروتوكول رد شد و تذكار يافت كه مرگ را بهتر از تسليم طلبي ميدانيم. مركزيت سالم فيصله كرد تا هرچه زود تر اقدامات جدي [ذیل] به عمل آيد:**

**1 – به روابط سراي خواجۀ پائين دستور داده شد تا روابط خود را با جناح هاي ناسالم قطع و روابط توده یي خود را در خدمت ساير تنظيم هاي متحد مجاهدين قرار دهند و خود عازم پاكستان شوند.**

**2 – كادرهاي شكردره فيصله كردند تا از برآمد علني سازمان در منطقه مؤقتا صرفنظر نمايند. پس از آن روابط "ساما" با مجاهدين حركت انقلاب ارتباط برقرار كردند. درين جريان دوتن از اعضاي مركزيت "فريد" و "همايون" توسط روسها شهيد مي شوند. باقي اعضاي گروپ با يك تن از اعضاي مركزيت (استاد عظيم) عازم پشاورمي شوند. مركزيت سالم بار ديگر در كابل جلسه داير مي كند تا جلو عواقب وحشتناك رابطه گيري با دولت را بگيرد. در ماه قوس سال 1360 بار ديگر ضرباتي بر سازمان فرود مي آيد. كميتۀ چريك هاي شهري بنا به خيانت يكي از اعضايش افشاء و دستگير مي شود و يك عده از بهترين چريك هاي سازمان از دست ميرود. همچنان "آذر"، "صبا" و شبكۀ هرات نيز دستگير ميشود. با اين همه صاعقه اي كه بر سازمان نازل آمد افرادی از مجموع اعضاي مركزيت در كابل برجاي ماندند كه بنا به تصميم مشترك از چهار تن دوتن آن عازم پشاور گرديدند تا با حاجي صاحب كه در خارج به سر مي بردند تماس برقرار گردد. بدينگونه در ماه جدي 1360 در آستانه سال 1982 مركزيت سازمان به خارج انتقال يافت و مرحلۀ تازه آغازيدن گرفت.**

**درين نوشته كه خدمت رفقا عـرضـه ميكنيـم منظور اينست كه رفقـا به عنوان مجلس مسئـول يك سازمـان انقلابي بالاي آن غور بكنند و فكر بكنند؛ چه به نظر ما درين نوشته مسايل حياتي طرح شده و اگر چنانچه نادرست باشد وغلط باشد ما يقين داریم كه در يك مبارزۀ طولاني تصحيح مي نمائيم. خطوط كلي و رئوس مطالب درينجا بيان شده و جزئيات مسئله را ميتوانيم در كنفرانسها و سيمينارهاي سازماني به بحث بگذاريم، چرا كه ممكن نيست كه تمام اين مسائلي كه درينجا مطرح ميگردد درين كنفرانس و يا درين گونه نشستها ما به نتيجه و يا توافق برسيم.**

**نگاهــي به اعــلام مـواضـع**

**تازه انديشي در جنبش چپ راديكال كشورما پس از شاريدن و متلاشي شدن ايدئولوژيك و سياسي جنبش چپ سنتي سالهاي 50 و به ويژه پس از كودتاي حزب وابستۀ دموكراتيك خلق وعملكرد يك سالۀ آن زاده شد.**

**قدر مسلم اين است كه تازه انديشان بي ترديد با يكي از بزرگترين ايدئولوژي هاي عصر و مخصوصاً تئوري سياسي آن مقابل است. اين ايدئولوژي براي تدوين تئوري سياسي خود بيش از يك صدوبيست سال عمر كرده است كه نظريات آن با عملكردهای قدرت دولتي و جنبش هاي گوناگون پشتيبان آن در كشورهاي اسير و كشورهاي سرمايه داري وجود دارد. ما با صراحت اعتقاد داريم كه جنبش نوپاي انقلابي و ملي ما با انتخاب متد صحيح و انقلابي كه آميخته با شك علمي و جستارِ جهت ايدئولوژيك سياسي تشكيلاتي است در آغاز كار قرار دارد.**

**همان گونه كه همه ايدئولوژي ها در آغاز كار در احاد سيستم خود همآهنگي، انسجام و تجانس لازم را ندارد با وجود اين ارعاب ايدئولوژيهاي بزرگ به هيچ وجه مانع راهيابي ما به هدف انقلابي و انساني ما شده نمي تواند.**

**برخلاف عقيدۀ يك تعداد افراد كه سازمان آزاديبخش مردم افغانستان بر پايه پيش شرط هاي ايدئولوژيك ايجاد گرديده است، پيروان خط انقلابي و ملي "ساما"‌ از همان آغاز با يك برخورد انتقادي و تحليلي انسان آزاد و انقلابي تاريخ جنبش چپ افغانستان را مورد ارزيابي قرار دادند و بر همان مبنا در پي ريزي "ساما"‌ شركت كردند. هرچند برخورد انتقادي نسبت به گذشتۀ جنبش چپ فقط منحصر به جناح انقلابي و ملي نيست بلكه عناصري از جنبش سنتي نيز به اين كار دست يازيدند. روح مرموزي كه اين تحليل تاريخی چپ سنتي را استيلا نموده حراست و حفاظت از تاريخ گذشته است. دستآوردهاي اين تحليل بيشتر به برخوردهاي گروهي و گاهي هم به اندرزها و استفاده هائي كه هرگز حلال مشكلي نبوده مبدل گرديده. اين گروه تحليل گران جنبش چپ هرگز بخود اجازه نداده اند تا بنيادهاي اصلي سيستم فكري خود را براي سستي و استحكام آن تكان بدهند. اما برخورد عناصر ملي و انقلابي نسبت به اين تاريخ برخوردي است انقلابي و آزاد. انقلابي بدان جهت كه در يكي از حساسترين لحظات تاريخ ملت خود و با اتكاء به محروم ترين طبقات جامعه، برعلاوه مسايل انقلاب اجتماعي و حل صحيح تضاد عمدۀ جامعۀ كنوني ما يعني تضاد ملت ما با امپرياليزم شوروي هيچگونه تعبدي را پذيرا نيست، يعني آزاد است؛ به هيچ نوع تعبدی قبل از تحقيق و پژوهش تاريخي و عيني اتكاء نمي كند. اين جناح حامل آگاه تاريخ است.**

**جنبش سنتي ما در متد تحليل خود دچار اجبارات و الزامات تاريخي و اجتماعي متعدد است. با وجود پذيرش مكتب جديد فكري اعتقاد جاگزين تفكر بوده و چه بسا اين سياق انديشيدن از اديان باستاني تا امروز نسل اندرنسل با تغيير شكل از حاكميت برخوردار بوده است.**

**دهۀ 60 قرن بيست كه با تحولات شگرفي مانند جنگ الجزاير، انقلاب كوبا و جنگ ويتنام همراه بود و به ويژه انقلاب فرهنگي چين كه در تعارض با هيئت حاكمۀ شوروي منادي انقلاب راديكال براي همه ملل جهان مي شود و روی روشنفكران افغانستان كه نيروي باالقوۀ انقلابي آنها متراكم و در حال انفجار بود تغييرات فكري عميقي بجا ميگذارد.**

**روشنفكران انقلابي كه هنوز به كدام تئوري و ایدئولوژي دسترسي ندارند ازين معارضۀ انقلاب فرهنگي چين قالب هاي فكري اي را براي خود انتخاب مي كنند كه با وجود تجربۀ سه ساله و نتيجۀ شكست بار آن بنا بر الزامات متعددي بدان ابراز اعتقاد ميكنند. سازمان هاي پرولتاريائي بدون پرولتاريا بوجود مي آورند و راه خودرا ادامه ميدهند. روح نامرئي اعتقاد در اينها هم حلول ميكند. آموخته ها سنگ ميشوند و آنچه نوآوري خوانده ميشود در حقيقت تجديد همان اندوخته هاي پيشين است. ديگرگونه انديشيدن و پيكر ريزي نوين آموخته ها ارتداد و رفض شمرده ميشود. روشنكفري كه با چنين زمينه هاي فكري داخل جنبش و آنهم جنبش كبير آزاديبخش ملي ميگردد در تجربۀ هويت اجتماعي خود چنان ناكام مي ماند كه پيكر فكري و تشكيلاتي خود را ناگزير بايد براي رفع از خود بيگانگي با محيط به نام هاي برنامه، مشي، برآمد و پوشش پارچه پارچه كند.**

**توجه به ناكامي هاي درون جنبش چپ، شكست انقلاب فرهنگي چين، پيدايش سـردرگـمـي و آشـفـته فكـري در جنبش چپ بين المللي، بررسي دقيق تحولات اقتصادي و اجتماعي ساختمان سوسياليزم در اتحاد شوروي و عـكـس الـعـمـل هاي اطلاح طلبانۀ مجارستان و چكوسلواكيا كه به زور سرنيزه سركوب گرديدند، اوجگيري مبارزات دموكراتيك ميليون ها كارگر و دهقان لهستاني براي تحقق حاكميت واقعي مردم بجاي حاكميت بروكراسي حزبي از يكطرف و ظهور حوادث غير منتظرۀ كودتاي حزب وابستۀ دموكراتيك خلق از جانب ديگر كه قيام ميليون ها انسان افغانستان را در پي داشت، روشنفكران انقلابي را واميداشت تا قضايا را عميقتر بررسي كنند.**

**تاريخ حاكي از آن است که همزمان با پيدايش جامعۀ طبقاتي و استثمار جنبشهااي در ميان استثمار شدگان و ستمديدگان به وجود آمده است تا به صورت فوري اين مناسبات غير عادلانه را ازميان بردارند. در عين زمان تاريخ يك مطلب ديگر را نيز نشان ميدهد و آن اينكه با به قدرت رسيدن اين جنبش هاي انقلابي در رأس دولت، آنها دير يا زود به بيدادگري و پايمال نمودن آرمانهاي نخستين خود آغاز نموده اند. با توجه به اين حقايق، انقلابيون هميشه خود را مورد سوال قرار ميدادند كه چرا چنين حوادث تاريخي اتفاق مي افتد؟ پاسخهاي متعددي در رابطه با اين سوال موجود بوده است. كساني اين تحولات ناميمون را محصول خيانت رهبران، كودتاهاي درون حزبي، بي توجهي به تطبيق تئوري سياسي ساختمان سوسياليزم درعصر امپرياليزم در جامعه و اين قبيل مي دانستند. بر عكس بنيانگذاران مشي انقلابي و ملي "ساما" معتقد بودند كه از بين رفتن مناسبات اجتماعي مبتني بر استثمار یا موفقيت انقلاب اجتماعي امري نيست كه فقط با يك قيام عليه اين مناسبات تحقق پذيرد. پيروزي يك انقلاب اجتماعي وابسته به شرايطي است كه ميتواند بصورت فراز معيني از رشد نيروهاي مؤلدۀ مادي و انساني در مرحلۀ معين از روند انكشاف تاريخي جامعه انساني فراهم آيد. اساسي ترين دليل عدم موفقيت جنبشهاي آزاديخواهانه در طول تاريخ را بايد در فقدان شرايط لازم و يا درعدم رشد نيروهاي مولدۀ مادي وانساني جست، زيرا كاميابي انقلاب اجتماعي منوط به اجتماع همين شرايط لازم است.**

**در تئوريهاي سوسياليزم بزرگترين نيروي مؤلد براي تحقق انقلاب طبقه كارگر است. رشد پرولتاريا نيز مشروط به رشد نيروهاي مولدۀ مادي و مشروط به رشد بورژوازي و مناسبات اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي آن ميباشد. چپ سنتي ما كه از ديكتاتوري دموكراتيك خلق بمثابۀ شكلي از ديكتاتوري پرولتاريا دم ميزند اين نكته را فراموش ميكند كه حكومت پرولتاريا بدون بوجود آمدن پرولتاريا ممكن نيست.**

**پرولتاريا يا طبقۀ كارگر جديد كه از بطن جامعۀ فئودالي و مناسبات پيشه وري دهقاني و مناسبات ماقبل سرمايه داري بوجود مي آيد يك سري اوصافي دارد كه ما به تذكر آن مي پردازيم:**

**1 – اين طبقه جز نيروي كار وسيلۀ ديگري براي تأمين معاش ندارد.**

**2 – درعرضۀ نيروي كار به بازار به هيچ قيد زماني و مكاني از نوع فئودالي وابسته نيست، براي انقلاب اجتماعي رشد كمي پرولتاريا مسئلۀ لازم است ولي به تنهائي كافي نيست. آگاهي به اقدامات رهائي بخش براي پرولتاريا امري است حتمي. رشد ذهني پرولتاريا خود تابعي است از ديگرگوني اقتصادي، رشد نيروي مؤلده، رشد سازمان توليدي كه در آن فعاليت ميكند و رشد سازمان اجتماعي اي كه او را احاطه ميكند. اينها او را به درك موقعيت خويش و مبارزه براي تغييرآن هدايت ميكند، ولي خود مبارزه نيز تبديل به عاملي ميشود در افزايش آگاهي طبقاتي طبقه به موقعیت خويش؛ آمادگي هااي كه براي تحصيل قدرت سياسي و ساختن جامعۀ سوسياليستي لازم است. هرگاه اين مسايل مدنظر گرفته نشود ناهمآهنگي بين ذهنيات و عينيات، بين تئوري و واقعيت به فاجعه مبدل ميگردد. اين فاجعه در جنبش چپ سنتي ما به شكل تئوري اراده گرايانۀ ديكتاتوري دموكراتيك خلق بمثابۀ شكلي از ديكتاتوري پرولتاريا ظهور ميكند. و نتيجۀ آن اگر امكان تحقق يابد عبارت از ديكتاتوري شمارۀ اندكي از افراد خواهد بود كه بنام پرولتاريا اعمال ميشود.**

**از آنجائي كه اين مدل انقلاب اجتماعي يگانه الگوي قابل تقليد چپ سنتي ميباشد و پس از تحقيق و راه جوئي براي حل مسايل انقلاب و جنبش آزاديبخش كشورما پيشگامان خط انقلابي و ملي برآن شدند تا مجموعۀ انديشۀ جهانبيني سياسي و اجتماعي خود را سرازنو بازسازي كنند. مبرمترين مسئله اي كه در ابتداي تأسيس سازمان آزاديبخش مردم افغانستان در نظر بود تدوين يك برنامۀ سياسي بود. در تدوين اين برنامه دونكته حايز اهميت بود: يكي نيازمندي هاي واقعي جامعه و دو توانمندي هاي نيروي حاضر در جامعه. البته تطبيق اين برنامه مستلزم مبارزۀ ملي عليه هرگونه اسارت، استبداد و ارتجاع بود. اين برنامه بايد مي فهمانيد كه براي چه و در چه طريقي مبارزه كنيم؟ با وجودعدم تدارك لازم براي تدوين يك برنامۀ عامل، اين كار صورت گرفت. چه فقدان اين برنامه به نيروهاي فرصت طلب وابسته به استعمار شوروي و يا ساير امپرياليست ها و نيروهاي ارتجاعي موقع ميداد تا در فرصت مناسب خائنانه و فرصت طلبانه قدرت سياسي را غصب كنند. اين برنامه از نگاه پيشگامان خط انقلابي و ملي، "اعلام مواضع ساما" بود. براي تطبيق اين برنامه، تشكيلاتي لازم بود تا آن را در عمل پياده كند.**

**اين تشكيلات نيز نمي توانست امكانات و ظرفيت هاي واقعي انقلابي جامعه را مد نظر نگيرد. اين تشكيلات بر مبناي جمعبندي و استنتاج همه تشكلات انقلابي گذشتۀ افغانستان و انقلابيون ساير كشورها كه در شرايط مشابه افغانستان به مبارزه مي پرداختند بايد پي ريزي مي گرديد . ولي خصوصيت مرحله حكم ميكرد كه تشكيلات بايد از بطن مبارزه بوجود بيايد و چلنج جنگي امپرياليزم روس را فراموش نكند. اين تشكيلات بايد شديداً از تقليد غير نقادانه الگوهاي ديگران احتراز ورزد. اين تشكيلات كه براي آزادي ملي و دموكراسي مبارزه مي كرد بايد در روابط دروني خود نيز ممثل دموكراسي مي بود. يعني همزيستي نظريات انقلابيون را كه در نهاد تضاد ذهن وعين است بايد مي پذيرفت و نظريات اقليت را بدون سانسور و قيودات به اطلاع عامه مي رسانيد. در نتيجۀ اين كار و پيكار تشكيلاتي، نيروهاي انقلابي و ملي از يك حالت باالقوۀ متشتت و قابل اغماض بيرون آمده و در جامعه هويت اجتماعي و سياسي خود را بدست مي آوردند. جايگاه معين و فعال آنها درعرصۀ پيكار آزاديبخش ملي تثبيت مي گرديد و در بسيج و سازماندهي مردم نقش تاريخي خود را ايفا مينمود.**

**سازمان آزاديبخش مردم افغانستان خود تجسم اين تشكيلات انقلابي در شرايط ويژۀ تاريخي كشورما ميباشد. برای بنيان گذاران مشي انقلابي وملي سازمان آزاديبخش مردم افغانستان " ساما "‌يك اسم با مسمي است نه يك عنوان پر طنطنه وحاكي از تهيۀ هويت سياسي يا ايدئولوژيك. تاريخ جنبشهاي آزاديبخش ملي انواع مختلف سازمانهاي آزاديبخش را تجربه كرده است كه حاوي جنبه هاي مثبت ومنفي فراوان هستند. مهمترين مسئله ايكه درانحراف سازمانهاي آزاديبخش ديگر پس از پيروزي بر استعمارگران و امپرياليستان نقش داشته است فقدان يك ايدئولوژي انقلابي بوده است تا در پرتو آن همه مسايل انقلاب اجتماعي بشكل صحيح وبسود طبقات انقلابي حل گردد. تا جائيكه مربوط به پيشگامان خط ملي وانقلابي " ساما " بود خطوط كلي آنرا ذيلاً پيش بيني كردند:‌**

**مسئلۀ ايدئولوژي شيرازۀ هر جنبش و تشكيلات را ميسازد. ايدئولوژي ايكه ما به آن متعهد شويم بايد به سوالاتي پاسخ گويد كه افكار پيشرو مردم ما براي حل مسايل مربوط به جنگ آزاديبخش ملي و ساختمان جامعۀ عادلانۀ فردا مطرح کند. قوت اين ايدئولوژي در درست بودن، موزون بودن و جهان بيني جامع آن است كه با هيچ خرافات و ارتجاعي، با هيچ استبداد و انحرافي موافق نيست. هرگاه در يك سيستم ايدئولوژيك، فلسفه مقام برازنده اي دارد اين فلسفه بايد اعتقاد مردم را از زنگار امپرياليزم، فئوداليزم و ساير برداشت هاي ارتجاعي منزه سازد و ديالكتيك پويان را كه با همه دستآوردهاي علوم طبيعي منطبق است همراه داشته باشد و با توسل به هدفمندي وتكامل در پرورش يك معنويت راستين در عصر از خود بيگانگي مغز، ياس و نوميدي را به شور و تلاش جاوداني مبدل كند.**

**در برزخ ايدئولوژي هاي رنگارنگ وغير منطبق با شرايط جامعۀ ما اين ايدئولوژي بايد چراغ معرفتي براي ملت افغانستان و آنهم محرومترين اقشار اين ملت براي نجات وطن از استيلاي تجاوزگران امپرياليست شوروي وساختمان يك جامعۀ عادل آينده كه بناي آن بر محو هرگونه ستم ملي و طبقاتي استوار است، گردد. برخورد رئاليستي ما به مسايل جنگ آزاديبخش ملي و رهائي اجتماعي اصولا از اعتقاد فلسفي و آرمان اجتماعي ما منشاء ميگيرند؛ نه تنها با امپرياليزم شوروي، سيستم جهاني امپرياليستي و فئوداليزم در تضاد است، نه تنها به انواع مكاتب رفورميستي اجتماعي كه با آه و ناله و نصيحت به زعم خود راه سوم را مطرح مي دارند در جنگ است، بلكه با همه تئوريهاي دهن پركن چپ نما كه در نهايت چيزي جز يك سرمايه داري نوين را برگردۀ مردم تحميل نميكند و مقدرات مردم و كشور ما را با مقاله هاي رنگين در گروگان قرار ميدهد از ريشه فرق دارد.**

**اعتقاد ما به عينيت قوانين اجتماعي ما را متكي به آن نيروهاي درون جامعه ميسازد كه بر حسب موقعيت اجتماعي ظرفيت آموزش و تربيت با انديشه هاي انقلابي و قدرت انهدام همه نظامهاي برده ساز را دارا ميباشد. ما درين زمينه هرگز طالب تكرار آن تجارب تاريخي تلخي نميباشيم كه دراثر بردگي معنوي و وابستگي به مراكز سياسي و ايدئولوژيك بزرگ، انقلابيون تعداد كثيري از كشورها را پس از جانفشاني بي نظير ميليونها انسان زحمتكش به اقمار امپرياليستهاي نوين مبدل گردانيده است و يا به نحوي از انحاء نيروهاي انقلابي اين كشورها را به ركود و آشفتگي مواجه ساخته است.**

**بن بست فكري موجود در جنگ ضد تهاجم شوروي و تعويق طولاني يك جنگ در مبارزۀ قطعي عليه نظامهاي ضد مردمي كهن در كشور ما از جانب توده هاي محروم مردم كه در درون جنبش مقاومت سلطۀ سياهترين افكار ارتجاعي شبه فاشيستي را فراهم ساخته و ظاهراً كوس جاودانگي آنرا به صدا درآورده نبايد باعث هيچگونه تنگ نظري، ياس و انارشيزم روشنفكرانه گردد بلكه لازم است تا دلايل عيني آن جستجو گردد و از آن براي تسريع پروسۀ آزادي و انقلاب كشور ما استمداد شود.**

**اين تئوري بايد براي تنوير افكار محروم مردم و سازمان آنها باشد، وظايف اين توده هاي محروم مردم را در مراحل مختلف تاريخ و تكامل اجتماعي آنان معين داشته و اجتناب ناپذير بودن آزادي ملي و انقلاب را به ثبوت برساند. مادامي كه تاريخ پنجسالۀ اخير جنبش انقلابي و ملي كشور خود را مطالعه ميكنيم به يك نكته برميخوريم و آن عملزدگي بدون تئوري است. بناءً امكان آن موجود است كه منحيث يك واكنش نامناسب در برابر عملزدگي، تئوري گرائي جاي آنرا بگيرد. ازينرو حتمي و لازمي است تا ايدئولوژي ما در جريان شركت درعمل اجتماعي، آنهم شركت فعال و انقلابي با اتخاذ شيوۀ مترقي و مشي صحيح تدوين گردد. عمل اجتماعي ابعاد گوناگون دارد ولي عجالتاً وظايف مطروحۀ انقلابي جنگ آزاديبخش ملي روزنۀ اين جهان متنوع محسوب ميگردد.**

**نكتۀ ديگري كه در مسئلۀ ايدئولوژي بايد در نظر گرفته شود اين است كه ما گروه تحقيقاتي نيستيم بلكه عناصر انقلابي و ميهن دوست يك ملت مسلمان ميباشيم كه كشورشان تحت اشغال امپرياليزم شوروي بوده و نبود يك ايدئولوژي رهنما جنبش را به ركود و فساد مواجه ساخته است. دسترسي به يك ايدئولوژي همه جانبه در جريان يك پروسۀ تاريخي ممكن ميگردد ولي اصول بنيادين آنرا قبلاً ميتوان پيشبيني كرد. اين اصول بايد واجد يك سيستم جامع متجانس بهم پيوسته و پاسخگوي جميع مسايل يك نظام ايدئولوژيك و فاقد تضاد دروني باشد.**

**ضرورت تدوین ایدیولوژی اعلام مواضع:‌**

**در تدوين يك ايدئولوژي ما ناگزير با مسايل و محدوديت هایي روبرو خواهيم شد. اين مسايل و محدوديت ها اشكال مختلفي دارند. مثلاً سابقۀ ذهني انسان با يك طرز تفكر خاص، سليقۀ ويژۀ فلسفي و اجتماعي و موجوديت ايدئولوژي هاي بزرگ عصر كه چه بصورت مستقيم و چه بصورت غير مستقيم عده اي را مرعوب خود قرار خواهد داد. با توجه به محدوديت هاي تاريخي دانش بشري، محدوديتهاي فرهنگي مشخص ناشي از عقبماندگي اجتماعي و تاريخي كشور، امكان دو طرز واكنش نسبت به امر خطير و پيچيدۀ ايدئولوژي وجود دارد. يكي جسارت ساده لوحانه در استنباط و استنتاج كه منشاء‌ آن كوته فكري است و ديگري جبن فلج سازنده كه ناشي از جهل از شناخت چگونگي پيدايش مكاتب فكري است. يقيناً هر دوشيوۀ مزموم بالا از نظر ما مردود است، زيرا ما مسئوليت هاي عملي اجتماعي و تاريخي را متعهد گرديده ايم. ازينرو قبلاً بايد معترف باشيم كه بسياري از مسايل را جواب گفته نميتوانيم و بايد هم جوانب نگوئيم. اين طرز برخورد بيانگر منتهاي صميمت و صداقت انقلابي ما است. تدوين چنين ايدئولوژي مستلزم افراد انقلابي خبير و با صلاحيت است و انجام آن نقطه عطفي در تاريخ جنبش انقلابي كشورما. ناگفته پيدا است كه چنين ظرفيتي نه تنها در ظرفيت محدود كوچك ما نهفته نيست بلكه سهمگيري فعال همه انقلابيون كشور ما را ايجاب ميكند. تاريخ كشورما در پهلوي رفع مسايل جنگ وظيفۀ سنگين تدوين ايدئولوژي انقلابي را بر دوش آگاهترين فرزندان اين كشور گذاشته است. رهائي افغانستان به لبيك اين ندا وابسته است.**

**تئوري سياسي و اجتماعي اعلام مواضع:‌**

**جامعۀ ما تا كنون فقط رژيم هاي سلطنتي مستبد و رژيم هاي نظامي كودتا را تجربه كرده است. در اپوزيسيون ضد اشغالگران شوروي فقط دو الگوي تازه به نظر ميخورد: يكي جمهوري اسلامي صددرصد اخوانيها و ديگري جمهوري دموكراتيك خلق يا شكلي از ديكتاتوري پرولتاريا كه چپ سنتي ازآن دفاع ميكند. هر دوالترناتيو اخيرالذكر به دموكراسي و اهميت و ضرورت آن بي اعتنا اند. جمهوري اسلامي مكتبي اخواني قبلاً مخالفت خود را با تكفير دموكراسي اعلام كرده است، حال آنكه چپ سنتي دموكراسي را تا زماني تقاضا ميكند كه خودش به قدرت برسد و پس از آن با تصرف قدرت، همه اموراقتصادي توليدي و توزيعي جامعه را و باالنتيجه سياست و كليه نهادهاي روبنائي جامعه را در دست دولتي قرار ميدهد كه توسط سازماني از بوروكراتها كه خود را نمايندۀ پرولتاريا ميخوانند اداره ميگردد. ازينرو جاي هيچگونه دخالت آگاهانه اي براي مردم باقي نمي ماند. هيچ سازمان دموكراتيك و توده یي مستقل از دولت در قلمرو سياسي، ‌اقتصادي، فرهنگي و هنري جاي ندارد. اين تئوري سياسي با وجود تضادهاي جدي اي كه ميان چپ سنتي ضد شوروي و احزاب وابسته به شوروي وجود دارد مشترك ميباشد. البته لازم است كه قبلاً اذعان كنيم كه ما درينجا قصد هيچگونه اتهام بستن و مماثله ميان چپ سنتي افغانستان كه اكثريت قاطع آن با نيات انقلابي به جنبش پيوسته اند با وابستگان شوروي كه حيثيت چاكران تجاوزگران روس را دارد نداريم. ولي مسايل سياسي را معمولاً از روي نتايج آن قضاوت ميكنند. در كشوري كه طبقۀ كارگر آن با محاسبات دست و دل باز، اندكي بيش از يك فيصد نفوس را تشكيل ميدهد، در كشوري كه طبقۀ كارگر آن با هزار و يك رشته با روابط روستايي، نژادي و قبيلوي پيوند دارد، در كشوري كه طبقۀ كارگر آن حتي يك سازمان صنفي ندارد، در كشوري كه طبقۀ كارگر آن، بجز لحظات كوتاهي تحت تاثير جنبشهاي دانشجوئي، هيچگونه تاريخ واقعي مبارزات طبقاتي ندارد، در كشوري كه پرولتارياي آن هنوز به مفهوم واقعي پرولتريزه نشده و بنا به ضعف تشكيلاتي و سياسي هنوز طبقه اي در خود است نه براي خود، چندين سازمان خورد و بزرگ چپ سنتي كه بعضي از آنها در تركيب اجتماعي خود حتي يك كارگر هم عضو ندارند، دعواي قيموميت طبقۀ كارگر را دارند و نزديك ترين هدف خود را جمهوري دموكراتيك خلق، برقراري شكلي از ديكتاتوري طبقۀ كارگر، ميدانند. اين سازمان هاي روشنفكري با هژمونيزم تشكيلاتي خود حتي بدون در نظر گرفتن قدرت واقعي خود منشاء انواع مختلف سكتاريزم و گرايشها و عملكردهاي ضد دموكراتيك در جنبش ميگردند. مادامي كه اين اقليت ناچيز در اثر مساعدت اوضاع قدرت حاكمه را بدست آورند ناگزير اند ديكتاتوري يك اقليت ناچيز بوروكرات را كه هيچگونه رابطه اي با طبقه كارگر ندارد بنام طبقۀ كارگر اعمال كنند و نظام خود كامه و استثماري را بوجود آورند.**

**تئوري سياسي و اجتماعي اعلام مواضع درست برعكس اين دو الترناتيو مروج عمل ميكند و از اعتقاد خلل ناپذير به دموكراسي نه تنها براي امروز جامعه بلكه تا زمان محو كامل هرگونه امتيازات طبقاتي و ملي سرچشمه ميگيرد. اعتقاد پيروان اين مشي به عينيت قوانين اجتماعي ما را متكي به آن نيروهاي درون جامعه ميسازد كه برحسب موقعيت اجتماعي ظرفيت آموزش و تربيت با انديشه هاي انقلابي، قدرت طرد سلطه اجنبي و اعمار يك جامعه دموكراتيك را دارند. درست همين واقعيت است كه در اولين اعلاميه تأسيس سازمان آزاديبخش مردم افغانستان "‌ساما "‌ بدين ترتيب بيان ميگردد:**

**«سازمان آزاديبخش مردم افغانستان با تاكيد انصراف نا پذير بر اصل عدالت اجتماعي ايكه منافع تمام خلق و به ويژه منافع تاريخي ستمكش ترين طبقات جامعه و تساوي راستين مليتهاي اين سرزمين را احتوا نمايد و با درك نيازهاي سالم جامعه بپاس خون شهداي راه ازادي ميهن و با الهام از پايمردي و جانبازي خلق متعهد است كه ضمن سهمگيري صادقانه و قاطعانه در پيكار نجات بخش ملي كشور در دفاع از دستآورد هاي مجاهدات خلق و تكامل آن در جهت تامين عدالت اجتماعي با پيگيري مبارزه كند.»**

**ما تا كنون صادقانه بدان وفاداريم. به عقيده ما:**

**«اينكه انديشه در واقعيت يافتن اصرار بورزد كافي نيست، بايد واقعيت به انديشه رسوب كند.» (انتقاد فلسفه هگل ماركس - كليات جلد يك - صفحه ...»**

**تئوري هراندازه هم كه پيشرفته و انقلابي باشد در صورت عدم آمادگي شرايط ذهني نميتواند به هيچ وجه موجب تحقق انقلاب باشد. آنچه در اثر اين قبيل تئوريها درعمل ميتواند بوجود آيد حد اكثر فشار بر جامعه و ايجاد انحراف در جنبش است كه خود موجب سوختن نيروها ميگردد. بنا بر همين واقعيات انكار ناپذير تاريخي است كه تئوري اجتماعي و سياسي اعلام مواضع نه بر حسب الگو هاي متداول قبلاً پذيرفته شده، بلكه با رجوع به جامعه و بيرون كشيدن رهنمود هاي سياسي از درون آن بوجود آمده. بدون شك اين طرز برخورد نسبت به قضاياي سياسي و اجتماعي از همان ابتدا واجد توانايي هایی ميباشد، ولي طراحان و پيروان مشي انقلابي و ملي نه تنها نقايص كوچك بلكه اشتباهات جدي را نيز متحمل و حتمي ميدانند زيرا تا جائيكه معلومات ما بدست ميدهد ميتوان گفت كه سازمان آزاديبخش مردم افغانستان اولين سازماني بوده است كه در دو خط اعلام مواضع و برنامه نقطه نظرهاي خود را مستقلا در خود داشته است. ماداميكه سازمان در كنگرۀ اول خود اين خطوط باالنسبه مستقل را ارائه ميكرد به گمان غالب ديگر سازمانها و گروه هاي چپي فاقد چنين رهنمود مستقلي بوده و با برنامه هاي ديگران منحيث مواد آموزشي اكتفا ميورزيدند. درينجا ميتوان حدس زد كه امكانات چه اشتباهاتي در تدوين يك خط فكري مشخص براي جامعه وجود دارد و ما قبلا بدان معترفيم و در صورت شناخت اين كمبود ها و اشتباهات پيوسته در تكميل و تصحيح آن صادقانه اقدام خواهيم كرد.**

**عقيده به عينيت قوانين اجتماعي پيشگامان تدوين كننده اعلام مواضع را وادار ميكرد كه با انقلاب از ديدگاه طبقاتي برخورد كنند و آنرا در محدوده امتيازات تشكيلاتي نظامي و سياسي صرف ننگرند، يعني معتقد بودند كه براي انقلاب رشد نيروهاي مولده مادي و شیي جامعه به حد كافي بايد برسد. ازينروي سطح اجتماعي، سياسي، فرهنگي و سازمان طبقه انقلابي باید به بلوغ خود برسد درغير آن هر اقدام ديگر كه از آرمانگرايي و يا اراده گرائي صرف نشئت كند با وجود اعتقاد به صادقانه ترين عدالتخواهي ها به عكس خود تبديل ميگردد و در نتيجۀ آن ظرفيتهاي انقلابي جامعه بسود ارتجاع تخريب ميشود و قرباني آن هم توده هاي زحمتكش و استثمار شده انقلاب ميباشند. مطابق به همين واقعيات جامعه افغانستان بود كه مواد اعلام مواضع طوري تدوين گرديد كه واقعيات جامعه را در نظر گرفته و بزرگترين نيروها را براي سركوب ارتجاع و امپرياليزم حاكم بسيج كند. تدوين كنندگان اعلام مواضع براي رسيدن به جامعۀ عاري از كليه انواع استثمار و سركوب دموكراسي را در گسترده ترين شكل آن هدف مبارزه كنوني خود قرار داده اند زيرا به اعتقاد آنها رسيدن به چنين آرماني نه از طريق سلطه دولت در تمام ابعاد زندگي انسانها بلكه از طريق تآمين آزادي هاي دموكراتيك و بسيج بمنظور ايجاد آن نهاد هاي دموكراتيك و توده یي ميسر ميگردد كه اعمال حاكميت مستقيم مردم را قابل تحقق ميسازند.**

**روح كلي ايكه اعلام مواضع را در كليه ابعاد مبارزاتي آن هدايت ميكند دموكراتيزم پيگير و انقلابي است. اعلام مواضع در قبال تئوري هاي ارتجاعي وامپرياليستي اقتصادي در حدود درك و توان خود كوشيده است براي فراهم ساختن زمينه هاي جامعۀ فارغ از استثمار تناسب صحيحي ميان تمركز وعدم تمركز اقتصادي كه خود انعكاسي از ناهمگوني شرايط توليد جامعه است به پيش كشد.**

**اعلام مواضع در رابطه با سياست خارجي، مشي مستقل ملي را كه نه تنها صرفا الترناتيو در قبال ترفند گرائي هاي معمول نيروهاي چپ سنتي است پيشنهاد كرد بلكه با اتخاذ موضع منطقي و مترقي راه بقاء و شگوفايي افغانسـتان را تقديم نمود.**

**اعلام مواضع در زمينه اجتماعي در پرتو خط دموكراتيك خود ضرورت شركت فعال در پيكارهاي دموكراتيك جامعه و سازمان هاي دموكراتيك را تائيد نمود.**

**انتقادات بر اعلام مواضع:‌**

**با انتشار اعلام مواضع منحيث برنامه سياسي، ‌اجتماعي‌، اقتصادي و فرهنگي پيروان خط انقلابي و ملي در "ساما" كليتاً دوگونه برخورد را باعث شد. از يكطرف پشتيباني پر شور اقشار و طبقات انقلابي مردم و از جانب ديگر سوء تعبير ها، اتهامات و انتقادات جدي چپ سنتي. با وجود آنكه پيروان مشي اعلام مواضع هرگز ادعاي كامل بودن اين برنامه را ندارند ولي حاضرند تا انتقادات جدي را پاسخ بگويند. از جملۀ سوء تعبيرها، اتهامات و انتقادات وارده براعلام مواضع، مهمترين آن چه در درون و چه در بيرون سازمان انتقاد بر تز جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع بوده است.**

**يكي از مهمترين مظاهر طرز برخورد علمي به قضايا در اعلام مواضع آن است كه براي توسل به جامعۀ آرماني فاقد استثمار فرد از فرد كه در آن هيچگونه اثري از تبعيضات طبقاتي و ملي موجود نباشد توجه به شناخت و معرفي نوع توليد، نوع اداره و نوع انساني كه مي تواند مقدمۀ توليد، اداره و انسان جامعۀ آينده باشد، ضرورت است. يعني اعلام مواضع در هوا گز نميكند و فقط با همين انسان هاي موجود افغانستان كه در محدودۀ روابط طبقاتي و توليدي خاص كشور ما بسر مي برند سروكار دارد و امكان تحقق جامعۀ آرماني خود را تنها در حوزۀ بايستنهاي اخلاقي و تمايلات عاطفي و ارادي انسانها جستجو نميكند. اين نوع برداشت از واقعيت هاي اجتماعي تمايز اصلي طراحان و پيشگامان اعلام مواضع را از چپ سنتي بيان ميدارد.**

**جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع را كه انعكاس دهنده راستين آرمانها و خواستهاي ملي و دموكراسي مردم افغانستان ميباشد با جمهوري اسلامي مكتبي اخواني كه هم از لحاظ تئوري و هم از لحاظ عملكرد بكلي متضاد ميباشند عمداً همرديف قرار ميدهند. انتقاد كنندگان به زعم خود اعتراف به جمهوري اسلامي مردمي را در اعلام مواضع به سهولت پاسخ گفته اند و آن را يك حركت خايفانه در قبال ارتجاع مسلط به جنبش مقاومت دانسته اند. اما هنگاميكه اعلام مواضع را در ابعاد مختلف دموكراتيك آن مدنظر ميگيرند و آنرا مخالف با مذاق چپ سنتي مي يابند انتقاد به اتهام مبدل ميشود و جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع را بعينه با جمهوري اسلامي اخواني هم تركيب ميدانند. اين طرز برخورد از چندين جهت خطا است. قبل از همه حاكي از يك برخورد سود جويانه وغير روش شناسانه با پديده هاي اجتماعي است، زيرا جمهوري اسلامي مردمي اعلام مواضع مطابق به تمام فقراتي كه در فصل سياست داخلي آن تذكر داده شده يك جمهوري دموكراتيك است كه بر مبناي پرولريزم سياسي و تفكيك قوا به وجود مي آيد. اين نوع جمهوري دموكراتيك نياز عاجل طبقات انقلابي و پيش شرط هر فرآيند متعالي بعدي است و از ريشه با جمهوری اسلامي مكتبي كه مبين يك رژيم توتاليتر مبتني بر ديكتاتوري تئوكراتيك است متفاوت ميباشد.**

**انتقاديون ما نه تنها با متود مكانيكي طرح قضايا تضاد شكل و مضمون را از ديده فرو ميگذارند بلكه عملاً بند سوم فصل سياست داخلي را كه در آن نامگذاري دولت را به مجلس مؤسسان (نمايندگان) مردم تفويض ميكند ناديده ميگيرند.**

**انتقاديون ما كه در بينش شان هرچيز يك جامعه متكي بر مناسبات فرمانروائي است حاكميت مردم را تنها بصورت حاكميت كساني مي فهمند كه خود را نمايندۀ مردم ميدانند. انها عملاً به نقش مردم، شعار ها و خواسته هاي واقعي آنها ارزش قايل نيستند. اين افراد هنوز نميدانند كه پس از تجاوز روس به افغانستان تحت لواي كمونيزم مقاومت ملي مردم ما تحت شعار اسلام عليه آن برپا گرديد. در اين شكي نيست كه جنبش خود بخودي مردم تا لحظه اي كه دخالت عنصر آگاه در آن جدي نباشد وسيلۀ سودجويي طبقات ارتجاعي قرار ميگيرد، اما عمل مبارزاتي مردم نشان ميدهد كه اسلام مردمي نقش رزمنده و سازنده اي عليه استعمارگران داشته است. اين عنصرفرهنگي ديريا بدون ترديد تا ساليان درازي در تعيين هويت ملي مردم ما نقش بازي ميكند. اگر ازين تضاد بين عينيات و ذهنياتِ انتقادگران ما هم بگذريم فقط يك فاكتور رواني و حساسيت ضد مذهبي باقي ميماند. تا جایي كه ما انقلاب را نقش توده هاي مردم در سرنگوني استعمار و ارتجاع ميدانيم و منحيث عناصر انقلابي و ملي مؤظف به انعكاس خواسته هاي عيني نيروهاي انقلاب و شكل دادن آن در يك مسير مترقي ميدانيم به سهولت ميتوانيم اين رنجش عاطفي و حساسيت رواني انتقاد كنندگان خود را اغماض كنيم. با اين حال اگر مسئلۀ حساسيت دروني رواني در ميان باشد جاي اينكه يك گروه كوچك مبارزين را با اين حساسيت از دست ميدهيم درعوض توده هاي ميليوني مردم را با خود خواهيم داشت.**

**اینکه تصوري براي رفقا پيدا شده كه ما نميتوانيم در چوكات تشكيلاتي "ساما"‌ مبارزه را به پيش بـبـريــم، بـه نـظـر من دليل عمده اش اين است كه: همان طوري كه در مسئلۀ ايدئولوژي ما قرائت كرديم وظيفه ما در پهلوي كارهاي ديگر تدوين يك ايدئولوژي است. و اما متاسفانه ما اينطور برداشت داريم كه رفقاي ديگر ما از قبل ايدئولوژي و مشي و تمام مسايل خود را تدوين شده و حاضر و آماده دارند و ضرورت به اين مبارزه ندارند. وجود ما در درون اين تشكيلات مانع هدف شان و مانع كار شان ميشود، چون اينها به یک اعتقاد رسيده اند و تصميم ندارند كه اين ايدئولوژي و يا اين اعتقاد خود را عوض كنند. ازين لحاظ اگر اين امكان وجود داشته باشد ما حاضر هستيم كه در همين چوكات با ایشان کار کنیم.**

**گفتيم كه تدوين ایدیولوژِی كار يك فرد و دو فرد و يا تعدادي از افراد نيست، بلكه بايد تمام ملت و باالاخره تمام بشريت سهمش درينجا اداء شود. ما هم بعنوان يك ملت حق داريم كه درين تاريخ سهم داشته باشيم. من گفتارم را در همين جا خاتمه ميدهم و رفقا حق دارند كه اظهار نظر كنند.**

**سـحـر:**

**حالا يك مسئله ميماند در رابطه به اينكه برداشتهاي تئوريك خود را بگوئيم:‌**

**سرمايه داري وقتيكه منحيث يك رژيم جانشين فئوداليزم در مغرب زمين ميشود مكاتب سوسياليستي منحيث عكس العمل در مقابل رژيم سرمايه داري عرض اندام ميكند. پيش از ماركس بسياري از دانشمندان، كه ما بنا به كمبود معرفتي خود زياد سرشان استناد نمي كنيم، خواستند طرحاتی بدهند که مناسبات سوسياليستي، مناسبات انساني در جامعۀ بشری جاگزین سرمايه داري شود. اگر غلط نکنم سوسياليزم منحيث يك سيستم اجتماعي ابتدا توسط باهوك مطرح ميشود و از جهات گوناگون مورد تفسير و تحليل قرار ميگيرد. دانشمنداني می خواهند از جهت اقتصادي، دانشمنداني از جهت سياسي و دانشمندان ديگري هم از جهت اجتماعي اومانيستي اش، سوسياليزم يعني مناسبات انساني عالی تر از سرمایه داری توضیح کنند. ماركس و انگلس برمبناي تمام غناي مكاتب قبلي خود سوسياليزم را طرح كردند و دستگاه عقايد خود را عرضه نمودند. يكي از مسايل بسيار جدي در قرن نزده بحرانات اقتصادي و شرايط بسيار بد طبقه كارگر و هم جريانات سياسي اي كه انقلابات را بار آورد، است.**

**نوابغ بزرگ بشريت (مارکس و انگلس) كه ساحۀ كارشان شاید قرنها جاودان باشد، ناگزير از ديد ديالكتيك علمي بايد به همينطور پرابلم هاي عميق بشري جواب بگويند و آن پاسخگوئي به مسايل اقتصادي و سياسي است. [طبق] كاوشها و پژوهشهائي كه در رابطه با مسايل اقتصادي ميكنند كاپيتال را بيرون ميدهند و در عين حال اشاراتي در دهه چهل قرن نزده در رابطه با اينكه انسان چگونه بايد زندگي بكند طرحات اومانيستي خود را بيرون ميدهد. ما بصورت عمده از 82 جلد كتاب كليات آنها در فارسي بسيار كم [خوانده ایم] و فقط از ترجمه هاي احزاب و نويسنده هاي ساير كشورها [استفاده کرده ایم]. ميگويند كه ماركس بجز دست خط هاي فلسفي،‌ اجتماعي و اقتصاد سوسياليزم در آثار پراگنده دیگر هم مثل ايدئولوژي الماني (كه من البته هيچكدام اينها را نخوانده ام) به پايه كاپيتال يا به پايه ساير آثار خود سر جهت اومانیزم یا اخلاقیات انسانی تأکیدات، کاوش ها پژوهش هایی ندارد. يعني ازين كه ساحه تحقيق اين نوابغ بنا به ضرورت هاي عاجل قرن، پرابلم هاي اقتصادي و سياسي بود [در رابطه با اومانیزم و اخلاقیات انسانی] به اشاراتي بسنده مي کنند و [این موضوع] در انبوهي از تحقيقات اقتصادي و مشغوليت هاي سياسي همين طور فراموش ميشود.**

**شکست انقلابات 1848 و بعد انقلابات ديگری مثل كمون پاريس آهسته آهسته ماركس و انگلس را، كه انقلابات زودرس سوسياليستي را نويد ميدادند، وادار ميكند كه بر علاوۀ تحليل اقتصادي به تزهاي سياسي هم بپردازند. از آن جمله از مجموع نظرات ماركس، با [توجه به] انقلاباتي كه در قرن نزده شد، گرايش به اين مسئله است كه قدرت سياسي متمركز بدست پرولتاريا ميتواند معضلات اقتصادي، اجتماعي، ‌اخلاقي و مجموعاً اومانيستي انسان را حل كند. به اين ترتيب از سه ساحۀ پژوهش اقتصادی، اجتماعي و سياسي در ديد اين نابغۀ قرن نزده، که امروز بررسي اش ساده است چون يك قرن معرفت پيش ما افتاده، در دو ساحۀ اقتصادی و سياسی پيش ميرود. در جهت اقتصادي قوانين اقتصادي جامعه سرمايه داري را و اشغال گام بگام سنگرهاي اقتصادي را به نفع طبقه كارگر پيشكش ميكند. در ساحۀ سياسي انقلابات پرولتاريائي زود رس را كه منجر به يك انقلاب سرتاسري در اروپا ميگردد نويد ميدهد. ولي در خلال اين دو مشغوليت جهت اجتماعي آنچنان كه لازم باشد مورد توجه قرار نميگيرد.**

**وقتي كه ماركس و انگلس در اواخر عمر خود ميرسند نويد هاي تقريباً چهل پنجاه سالۀ مبارزاتي شان عملي نميشود و دستگاه [شان] هم با خاليگاهي كه درين بخش دارد نميتواند منحيث دستگاه مكمل خود را عرضه بكند. بايد توسط ادامه دهنده هاي خود مورد تفسير ها وتعابير قرار بگيرد وعملاً عمل شود . من با اجازه رفقا درين كه ماركس و انگلس انقلابات زودرس پرولتاريائي و تبديل سرمايه داري را نويد ميدهند وعملي نميشود یکی دو صفحـه را برای رفقا قرائت ميكنم:**

**ما در بسياري از نوشته هاي ماركس و انگلس مي بینيم كه آنها چه بمناسبت هاي بحراني و انقلابي و چه در ارزيابي عمومي تر از توان شيوۀ تولید سرمايه داري در اروپا سخن از فرارسيدگي شرايط انقلاب ميگويند، بدون اينكه انتظار آنها به واقعيت انطباق داشته باشد.**

**در مانيفيست جامعۀ بورژوائي به جادوگري تشيبه ميشود كه ديگر قادر به استيلاي قدرت خود بر جادواي كه از زير زمين بيرون آورده است نيست. همه تدابيرش براي مقابله با بحرانها يعني اين طغيان نيروهاي مولده عليه مناسبات توليدي ويژه اين جامعه وسيلۀ بحرانهاي فراگير تر و بزرگتر ميشود. در نتيجه گيري صحبت ازين است كه نيروهاي مولده در روند رشد خود ديگر از چارچوب شكل بهره برداري از آنها سر بيرون زده (ماركس و انگلس جلد 20 صفحه 247).**

**انگلس در اصول كمونيزم مينويسد كه درجۀ رشد نيروهاي مولده هم اكنون بجائي رسيده است كه رفع مالكيت خصوصي ديگر نه تنها ممكن بلكه لازم شده است (ماركس - انگلس جلد 4 صفحۀ 245).**

**همچنان ميبينيم كه ماركس در "مبارزات طبقاتي در فرانسه"‌ از انقلاب اجتماعي قرن نزده سخن ميگويد. (ماركس انگلس جلد 7 صفحۀ 211).**

**در نامه اي از انگلس به ماركس شاهد خوشحالي نويسنده از تلاش عمومي سرمايه داري در اثر بحران سال 1857 هستيم و اينكه چگونه اين بحران در وضع رواني و جسماني او تاثير مفيد و سلامت بخش گذاشته است. حرف از انگلس است: در 1848 گفتيم كه نوبت ما ميرسد و نوبت ما به يك معني معيني رسيده است ولي اكنون بطور كامل ميرسد. اكنون مسئله مرگ و زندگي مطرح است. مطالعات نظامي من ازين طريق فوراً عملي تر ميشود. من بدون فوت وقت به سازماندهي و تاكتيك مقدماتي ارتشهاي پروسي، اتريشي، باويریایي و فرانسوي اقدام كرده و بجز آن به سواري روي خواهم آورد يعني به شكار روباه كه مدرسه واقعي است (ماركس- انگلس جلد29 صفحه 211) (منظور مدرسه واقعي نظامی است).**

**براي انقلابي كه چنين بي صبرانه انتظارش ميرفت 21 سال بعد در پاسخ روزنامۀ شيكاگو تريبيون در اوايل دسامبر 1887 ماركس اظهار ميدارد كه:**

**«از نظر سوسياليستي ديگر وسايل براي تغيير مرحلۀ كنوني تاريخ بصورت انقلابي وجود دارد. (ماركس- انگلس جلد 3 صفحۀ 545).**

**واضح ترين پيشبيني را ميتوانيم در نامه مورخ 5 دسامبر 1892 انگلس به دختر ماركس بخوانيم: درين نامه انگلس در رابطه با افتضاح مالي بزرگي كه در فرانسه بدست دولتمردان اين كشور رخداده بود به اين نتيجه ميرسد كه اين واقعيت آغاز انتهاي حكومت بورژوازي است و سوسياليزم ايجاد خواهد شد. او سپس آرزو ميكند كه ايكاش اين تحول چندان شتاب نكند تا المانيها هم بتوانند خود را آماده كنند، البته بدون اين واقعه انقلاب آلمان بموقع خود فرا خواهد رسيد يعني [اگر انقلاب ف5رانسه] بين 1894 و 1904 شروع بشود آنگاه آلمان بلافاصله بدنبال خواهد آمد و از آن پس اتحاد پرولتري آلمان و فرانسه انگليس را نيز مجبور به عمل خواهد كرد (ماركس- انگلس جلد 38، صفحۀ 545).**

**همانطوريكه ميدانيم اين انتظارات به تحقق نرسيد وانقلاب نه در فرانسه انجام شد و نه درآلمان و نه در انگليس. اين را كه اين راز در كجا است خود انگلس در مقدمه بر چاپ 1895 "مبارزات طبقاتي در فرانسه" بدست داده است: «تاريخ بما و همه كساني كه مانند ما فكر ميكنند حق نداد. تاريخ براي ما روشن كرد كه درآن زمان ميزان انكشاف اقتصادي در قارۀ اروپا هنوز براي حذف توليد سرمايه دارانه وسيعاً ناپخته بود. تاريخ اين را به وسيلۀ آن انقلاب اقتصادي ثابت كرد كه از 1848 ببعد تمامي قاره را فرا گرفت. طوري كه صنعت بزرگ در فرانسه، اطريش، مجارستان و لهستان و به تازگی در روسيه واقعاً جا باز كرد و از آلمان يك كشور صنعتي درجه اول ساخت و همۀ اينها بر بنياد سرمايه داري ای كه درسال 1848 هنوز بسيار قابل توسيع بود.» (ماركس- انگلس جلد 7 صفحه 516).**

**اين البته گفتاري است در باره انتظاري كه در سال 1848 براي انقلاب سياسي ميرفت، ولي تجربه بما اجازه ميدهد كه صحت آن را شامل انتظارات مربوط به آخر قرن نزده و اوايل قرن بيست نيز بدانيم. در بارۀ اينكه چرا ماركس و انگلس عليرغم ژرفناي عظيم دانش آنها نسبت به روند هاي اجتماعي مرتكب چنين پيش بينيهاي اشتباه آميز ميشدند نظريات مختلف وجود دارد. از جملۀ آنها است نظر ژودلف بارو كه اين واقعيت را ناشي از تاثير انديشۀ هگل بر انديشۀ ماركس ميداند. بنظر او ماركس تحت تاثير هگل در ميان آنچه منطقي است يعني از نظر منطق در تاريخ وقوع مي يابد و آنچه تاريخي است و واقعاً رخ ميدهد نوعي وحدت قايل ميشود (تضاد تاريخي و منطقي دو مقولۀ فلسفي) و از اينرو به اندازۀ كافي به عناصر كمي كه بين اين دو امر يعني منطقي و تاريخي فاصله مي اندازد توجه نمي كـنـد. (رودلف بارو طرح الترناتيو كلن صفحۀ 51 – 1977).**

**در هر حال در چنين بحثي [باید]عواملي چون پيچيدگي عظيم روند هاي اجتماعي و رشد ناكافي علوم اجتماعي و تفاوت بين خرد علمي وعاطفه انقلابي يك انسان انقلابي نيز مورد توجه قرار بگيرد.**

**درين قسمت همان قسمي كه تذكراتي رفت ماركس و انگلس ظرفيت رژيم سرمايه داري را پيش بيني ميكنند كه توان تاريخي را از دست داده است و شايد به سرعت انقلابات پرولتاريائي و رژيم سوسياليستي جاگزين رژيم اجتماعي [کنونی] شود. ولي طوري كه ما و شما در قرن بيست مي فهميم- و حالا بسیار آسان است- كه سرمايه داري نه تنها ظرفيت خود را در قرن نزده از دست نداد بلكه توانست در سطح بالا تر تا قرن بيست هم منحيث شيوۀ مسلط توليد خود را عرضه بكند. تحول قرن نزده تا تحول قرن بيست يعني پنهاني ترين زوايائي مناسبات اقتصادي،‌ اجتماعي و فرهنگي موجود از نظر تحقيقاتي در ايدئولوژي ها نتوانسته بازتاب بيابد. اين پيچيدگي ها عملاً نشان ميدهد كه سرمايه توان خود را يك قرن ديگر هم توانسته تثبيت كند.**

**من دو ورق ديگر را ميخوانم كه نشان ميدهد سرمايه داري ظرفيت بيشتر از آنچه داشته كه ماركس و انگلس پيش بيني ميكردند.**

**بين قرن نزدهم و ميانۀ قرن بيستم ديگرگوني هاي مؤثري در بنياد تكنيك صنعتي، اجتماعي و اقتصادي سرمايه داري بوجود آمد مقايسۀ دو قرن است كه تمام تحليل برآن قرار دارد.**

**ديگرگوني در مغز انسان درجه كمي از تغييرات مذكور نداشت. چون بعضي ازين تغييرات، تغيير در شكل استثمار، اقتدار و مالكيت معطوف به جنبه هایي از وضع اقتصادي و خصوصيات سرمايه داري كنوني خواهد بود كه در حال حاضر اساسي تر ميباشند. گرچه ممكن است منشاء و ريشۀ آنها در قرن نزدهم و حتي جلو تر باشد. در جامعۀ كنوني نشانه هاي فئودالي بطور فزاينده اي رو بزوال است و در شكل جامعۀ سرمايه داري آشكار، شكل خالص جامعۀ سرمايه داري آشكار تر ميگردد. ولي هنوز نشانه هائي از فئوداليته در اروپاي غربي برعكس ايالات متحده بچشم ميخورد (تحقيقات از دودهه بيشتر است). سرمايه داري ايالات متحده نه تنها نيرومند تر و پيشرفته تر از اروپا است بلكه انگاره و نمونه اي است كه گسترش سرمايه داري اروپا از آن پيروي ميكند. سرمايه داري امريكا پيشرفته ترين بوده و اثري از بقاي فئوداليزم در آن ديده نميشود. ميراث فئوداليزم صرفنظر از جنبه هاي منفي بارز آن، خصوصيات انساني ويژۀ زيادي دارد كه در مقايسه با آنچه سرمايه داري خالص ايجاد كرده بسيار قابل توجه است. انتقاد اروپا از ايالات متحده بر مبناي ارزش هاي انساني فئوداليزم است كه هنوز در اروپا وجود دارد. انتقاد از وضع كنوني بخاطر گذشته اي كه اكنون به سرعت در اروپا از بين ميرود به عمل مي ايد. فرق بين اروپا و امريكا ازين لحاظ همان تفاوت بين سرمايه داري قديم و جديد است يعني سرمايه داري اي كه هنوز نشانه هائي از فئوداليزم دارد و شكل خالص آن نيست. بارز ترين تغيييرات از قرن نزدهم و بيستم ديگرگوني تكنيكي است (يك ويژه گي). استفاده از ماشين جاي ماشين هاي بخار، موتور هاي سوختي برق و آغاز بهره برداري از انرژي اتومي نشان ويژۀ تكامل جايگزيني كار دستي با كار ماشيني است و مهمتر از آن جايگزين شدن هوش ماشيني بجاي هوش انسان ميباشد. در 1850 پانزده در صد انرژي كار بوسيله انسان، 79 درصد تغيير بوسيله حيوان و شش در صد بوسيله ماشين ميشود. اين نسبت در سال 1940 به ترتيب به سه درصد و يك درصد و96 درصد تغيير پيدا ميكند. در ميانۀ قرن بيستم ما شاهد گرايش براي استفاده از ماشين هائي هستيم كه از خود مغز دارند و تحول اساسي در فرهنگ توليد ببار مي آورند. تغيير تكنيكي در روش توليد در نتيجۀ تمركز فزاينده سرمايه و ضرورت آن حاصل شده. كاهش تعداد و اهميت شركت هاي كوچك رابطۀ مستقيم با افزايش غولهاي اقتصاد دارد. ارقامي كه فكر ميشود اين چگونگي را روشنتر ميسازد [این گونه است:]**

**در سال 1930 از 573 شركت مستقل امريكائي در بورس نيويارك 180 شركت متجاوز از 80 درصد دارائي ساير كمپني ها را زير كنترل خود داشتند. 200 شركت غير بانكي بزرگ نيمي از ثروت ثبت شده غير بانكي را در اختيار داشتند، در صورتي كه نصف ديگر متعلق به 300 هزار شركت كوچك بود. بعلاوه بايد به خاطر داشت كه نفوذ اين شركتهاي عظيم از حيطۀ دارائي مورد كنترل آنها فراتر ميرفت. شركت هاي كوچكي كه با شركتهاي بزرگ داد و ستد داشتند تحت نفوذ آنها نيز بودند. رونق كار شركت كوچك بسته به ميزان نظر مساعدي بود كه شركت بزرگ داشت. نفوذ سياسي شركتهاي بزرگ بسيار زياد بود. بنابرين اگر نصف دارائي ثبت شده در اختيار 200 شركت و نيمي ديگر متعلق به شركت هاي كوچك بود ميتوان نتيجه گرفت كه نيمي از صنعت تحت تاثير 2 درصد از شركت های مذكور بوده است. كيفيت اين تمركز وقتي روشنتر ميشود كه توجه كنيم كه در كشوري با 125 میلیون نفر جمعيت 2000 مؤسسه و شركت غير دولتي بر نيمي از صنعت كنترل مستقيم داشتند. اين تمركز قدرت از 1933 تا كنون همواره رو به افزايش بوده و متوقف نشده. تعداد صاحبان آزاد و مستقل مؤسسات مختلف به ميزان قابل توجهی پيشرفته است، در حاليكه در اوايل قرن نزده تقريباً چهار بر پنج جمعيت كار داراي مشاغل مختلف آزاد بودند. در سال1870 فقط يكي از این پروسه ها به اين گروه تعلق داشت و درسال 1940 اين نسبت به يكي بر پنج رسيد (يعني فقط 25 فيصد نيروي كار خود را در اختيار دارد). ولي يك میلیون و پنجصد هزار مؤسسۀ ديگر هركدام متعلق به يكي از نفرات است و فقط از شش درصد نيروي كار مذكور استفاده ميكند. ساحات كشاورزي جز رقم بالا نيست. بطوريكه اين ارقام حكايت دارند با تمركز شركتها كاركنان آنها هم رو به ازدياد گذاشته است. طبقۀ متوسط قديم مركب از كشاورزان، سوداگران فقير و صاحبان حرفه كه شامل 85 درصد همين طبقه ميشد، اكنون فقط 44 درصد است. (اين يك پرابلم است كه قرن نزده بسرعت پرولتريزه ميكند و در جامعه از تمام طبقات مي آيد و در کار ماشينی داخل ميشود، ولي در قرن 20 دوباره سرمايه داري طبقۀ متوسط و فیصدی اش را افزايش ميدهد. این گرايشات بسيار جالب است). طبقۀ متوسط جديد يعني مديران از 2 درصد به 6 درصد، صاحبان حرفۀ حقوق بگير از 4 درصد به 14 درصد، فروشندگان از 2 درصد به بيست درصد و كارمندان اداري از 6 درصد به 25 درصد افزايش يافته است. به روي هم طبقۀ متوسط جديد بين 1850 و 1940 از 6 درصد به 25 درصد نيروي كار رسيده است. در حاليكه كارگزاران مزد بگير درهمين مدت از 61 درصد به 55 درصد كاهش يافته است. (طبقۀ كارگر را قرن نزده زياد ميسازد قرن بيست كم ميكند). بگفتۀ ميلز اشخاص كمتر با اشياء سروكار دارند، بيشتر مردم اشخاص و يا وسايل كار را اداره ميكنند (منظور اتومازيسيون ماشيني شده است).**

**به موازات افزايش اهميت شركت ها و مؤسسات غول آسا پيش آمد بسيار مهم ديگر هم بوقوع پيوست. جدائي روز افزون مديريت از مالكيت (يك فاكتور تكنيك بود كه تحول كرد و فاكتور ديگری كه ويژگي قرن بيست است جدائي روز افزون مديريت از مالكيت است). اين نكته در كتاب ميلز بخوبي با ارقام نمايانگر است. از 144 شركتي كه كسب اطلاع از آنها ممكن بود، از بين 200 شركت بزرگ در سال 1930 فقط بيست شركت كمتر از پنجهزار نفر سهامدار داشت و 71 شركت ديگر بين 20 تا پنجصد هزار سهامدار داشتند. فقط در شركتهاي كوچك دستگاه مديريت صاحب سهم عمده نيز ميباشد. ولي در شركتهاي عظيم تقريبا بين سهامدار و مديريت جدائي كامل وجود دارد. در بعضي از شركتهاي راه آهن و ساير مؤسسات رفاهي در سال 1929 تعداد سهم هفت سهامدار از 73 / 2 درصد تجاوز نميكرد. به نظر ميلز اين امر در ساير صنايع نيز صادق بود. اين دو پژوهشگر مينويسند: چنانچه صنايع به نسبت حد متوسط سهام متعلق به مديريت سازمان يافته باشند سهام كارمندان و مديران به نسبت معكوس ابعاد متوسط كارخانه خواهد بود (يعني هرچه شركت وسيعتر باشد سهام مديريت كمتر است). در شركت هاي راه آهن كه حد متوسط سهام هرشركت 52 ميليون دالر است سهم مديريت يكي بر چهار درصد است و در شركت هاي معادن نيز اين سهم به يك اعشاريه هشت درصد ميرسد. فقط در شركت هاي كوچك قسمت عمدۀ سهام متعلق به دستگاه مديريت است ... . با توجه به سهام ناچيز مديريت در شركتهاي بزرگ، آنچه در بالا درباره جدائي مديريت از مالكيت گفته شد مدلل تر ميگردد. اينكه چگونه مديريتي كه داراي سهام قابل ملاحظه اي نيست شركت را كنترل و اداره ميكند موضوع مربوط به جامعه شناسي و روانشناسي است كه بعداً دربارۀ آنها گفتگو خواهيم كرد (فاكتور ديگر است).**

**تحول ديگر سرمايه داري قرن 20 نسبت به قرن نزدهم ازدياد چشم گير بازار مصرف است (يك مسئلۀ تاريخي را سرمايه داري توانست جواب بگويد و آن محروميت از وسايل مصرفي بود كه در قرن بيست ارضا ميشود). تمام دستگاه اقتصادي ما بر اصل توليد توده وار و مصرف توده وار استوار است. در حالي كه در قرن نزده توليد بر تمايل و گرايش به پس انداز و امساك و صرفه جوئي استوار است. سيستم فعلي كاملاً برخلاف آن است. همه ميخواهند بيشتر بخرند، بدون آنكه وجه خريد خود را از پيش پس انداز كرده باشند. آگاهي هاي تبليغاتي و مسئلۀ تحريكهاي رواني سبب افزايش مصرف ميشود و اين گسترش دوش بدوش وضع اجتماعي و اقتصادي طبقۀ كارگر به پيش ميرود (ناگفته هم نماند كه غارت جهان سوم فاكتور مهمی است). به ويژه در ايالات متحده و همچنان در سراسر اروپا طبقۀ كارگر در توليد افزايندۀ سيستم اقتصادي سهيم است. حقوق و مزاياي اجتماعي كارگران به وي امكان ميدهد تا به سطحي از مصرف برسد كه درصد سال پيش بفكرش نمي گنجید. نيروي اجتماعي كارگر در كارخانه افزايش يافته است.**

**حال نظر ديگري به مهمترين عناصر سرمايه داري قبلي بيندازيم:**

**با از بين رفتن آثار و خصوصيات فئودالي، افزايش انقلابي توليد صنعتي، تمركز روز افزون سرمايه، وسعت بازرگاني و دستگاه دولتي، افزايش تعداد اشخاصي كه با ارقام و اشخاص سروكار دارند و جدائي مديريت از مالكيت، پيشرفت سياسي و اقتصادي طبقه كارگر، روش هاي جديد كار در كارخانه و اداره و عناصر ديگر اجتماعي، از بين رفتن آثار و خصوصیات فیودالی را از جهات مختلف تشكيل دادند. از بين رفتن عوامل فئودالی به منزلۀ زوال اقتدار بي منطق آنست. هيچكس از لحاظ تولد، مشيت الهي وقوانين طبيعي يكي از ديگري بدتر نيست. همه آزاد و برابراند. هيچكس را نميتوان با اتكاء به قوانين طبيعت مورد استثمار قرار داد و بر او فرمان راند. اگر كسي بر ديگري فرمان مي راند به اين سبب است كه كار و خدمت او را در بازار كار خريده است. اگر تنظيم و همآهنگ كنندۀ بازار قرار داد است، بنابرين نيازي به حق و باطل و خوب و بد نيست. آنچه مورد لزوم است مناسب و درخور بودن است. آنچه مورد لزوم است حصول اطمينان از عملكرد آنچه مناسب و درخورتشخيص داده شده است ميباشد. (درهمين رابطه استثمار فئودالي به اساس اقتدار بي منطق مذهب و فئودالها است واقتدار نامرئي سرمايه بازار است كه همه چيز در اينطور يك مكانيزم انسانها را به گردش در مي آورد بدون اينكه بدانند و اقتدار بي منطق هم ظاهراً شكسته).**

**واقعيت مسلم ديگر در قرن بيستم سه جزء توليد است. نيروي تسلط انسان قرن بيستم هزاران بار بيشتر از آن است كه طبيعت به وي داده است. بخار، نفت و برق خادم و جور كش او شده است. انسان امروز بر قانون جاذبه پيروز شده و درآسمانها پرواز ميكند، زمين هاي باير را به زمينهاي بارور تبديل ميكند و بجاي مصلي رفتن باران ميباراند كه معجزۀ توليد به معجزۀ مصرف مبدل شده. هيچگونه مانع سنتي در برابر خريد چيزي كه بشر امروزي به آن تمايل پيدا ميكند وجود ندارد (زياد تر فوكس عصر جوامع بورژوازي است ) و كافي است پول داشته باشد تا بخرد. مردم زيادي داراي پول هستند ولي نه براي خريد مرواريد اصل بلكه براي خريد مرواريد مصنوعي، اتومبيل فوردي كه شبيه كاديلاك است، لباس ارزاني كه گران قيمت مي نمايد وباالاخره براي خريد سيگارهائي كه ميليونر و كارگر هردو يكسان آنرا مصرف مي نمايند. همه چيز در دسترس است، ميتوان خريد، ميتوان مصرف كرد. در كدام جامعه اي تا كنون چنين معجزه اي رخداده است؟ انسانها با هم در جوار يكديگر كار ميكنند، هزاران نفر مانند سيل به كارخانه ها و ادارات سرازير ميشوند، با اتومبيل يا مترو يا اتوبوس يا قطار. طبق آهنگي كه كارشناسان مقرر داشته اند كار ميكنند نه زياد سريع و نه زياد كند. با همه هركس جزئي از كل را بعهده دارد. طرف عصر بهمان نحو مراجعت ميكنند، همان روزنامه را ميخوانند، به همان راديو گوش ميدهند، به همان سينمائي ميروند كه براي اعلا وادنا، روشنفكر و كودك و بيسواد مشترك است. با هم توليد ميكنند، مصرف ميكنند و تفريح ميكنند، بدون اينكه پرسش و اعتراضي داشته باشند. اين است آهنگ زندگي بشر امروزي.**

**بنابرين جامعۀ ما به چه نحو انسانهائي نيازمند است؟ نقش اجتماعي درخور سرمايه داري قرن بيستم چيست؟‌ اين سرمايه داري به انساني نياز دارد كه در گروه هاي گسترده يك نواخت و مداوم كار كند، نياز به مصرف هرچه بيشتر داشته باشد و سليقه اش استندرد شده... باشد. به انساني نيازمند است كه خود را مستقل و آزاد حس كند، تابع هيچگونه اقتدار و اصل وجدان نباشد، ولي مايل به فرمانبري باشد، كاري را بكند كه از او متوقع اند و بدون اين حركات در ماشين اجتماع بيفتد. انسان چگونه ميتواند بدون زور هدايت شود؟ بدون پيشوا رهبري شود؟‌ بدون هيچگونه هدفي ترقي كند؟‌ جز اينكه حركت كند، ‌كاركند و پيش برود.**

**اين تذكراتي بود که ولو برای رفقا وقتگير بود ولي تحولات را نشان ميدهد. قرن بيست نسبت به قرن نزده كه سرمايه داري منحيث يك رژيم در جامعۀ بشري ظرفيت يك قرن بیشتر عرضۀ خود را داشته. وقتي كه ماركس و انگلس تمام نيرو و توانائي خود را صرف تئوريزه كردن رژيم سرمايه داري و ارائۀ الترناتيو براي آرمان بشريت كه كمونيزم است ميكنند حيات شان مطابق قانون طبیعت پايان مي يابد. ادامه دهنده ها بايد كه كارش را پيش ببرند. بحرانات جهاني در رژيم سرمايه داري پيروان ماركس را كه انقلاب همه گير سوسياليزم به نتيجه نرسيده به دو گرايش متمايل ميسازد. يك گرايش است كه احزاب اروپاي غرب پيش مي گيرند. بهبود شرايط كار طبقۀ كارگر، شركت با احزاب و دولتها و در پارلمان ها و در مجموع ميروند به خط سوسيال دموكراسي که جهات انقلابي ماركسيزم را فراموش ميكنند و طبق اصطلاحاتي كه يادم نيست به گفتۀ لنين با بورژوازي خود همگام مي شوند و آن طوری ميشوند). گرايش ديگری که از ماركسيزم بيرون مي زند بالای وجهي تاكيد دارد كه طبقۀ كارگر به پيشآهنگي حزب خود در بحرانات موجود پاي يك انقلاب دموكراتيك و يا سوسياليستي برود. قدرت سياسي را بگيرد و رژيم سوسياليستي را برقرار كند. وقتي كه ما ميگوئيم كه ادامه دهنده ها در اين دوخط ميروند نفوذ عميق ماركس را نشان ميدهد كه پيروانشان ديگر قدرت نقد را نسبت به اين نوابغ، آن چنان كه بايد از نفس ايده هايش بكنند، از دست ميدهند.**

**نقطه نظرات ماركس در جهات سه گانه، كه توضيح كرديم، جهت اقتصادي، جهت سياسي و جهت اجتماعي است. جهت سياسي اي كه مارکس در انقلابات قرن نزده فرموله ميكند مجموعا به تمركز مي انجامد. اين را لنين ميگيرد. البته عده اي [با ایدۀ] تمركز قدرت ماركس هم موافق نيست يا بايد تذكر بدهيم كه ماركس مسايل را بسيار عميقتر ميبيند و نه اينكه صرفاً قدرت تمركز پيدا كند. تمركز قدرت را لنين ميگيرد و همين شاخه را تكامل ميدهد با اين انتقاد كه پيروان ماركس در اروپای غربی با بورژوازي اروپاي غربی همگام شده و از جهات اقتصادي ماركسيزم را مد نظر دارند. [لنین] نشان میدهد كه رژيم سوسياليستي را كه ما ايجاد ميكنيم تصرف قدرت سياسي و هژموني طبقۀ كارگر تكامل اجتماعي و اقتصادي يك الگوي سوسياليزم را مي تواند در مقياس ما پياده كند. اگر سوسيال دموكراسي اروپاي غربی جهت اقتصادي ماركسيزم را ميگيرد و همانطور پيش ميرود، لنين هم جهت سياسي ماركسيزم را گرفته و تطبيق ماركسيزم را با فاكتور تمركز قدرت در شوروي و در مقياس جهاني نمايندگي ميكند. ولي يك گپ تثبيت است كه جهت اجتماعي و جهت اخلاقي و هومانيستي اي كه ماركس در سالهاي 1840 به آنها پرداخـته بـود و در لابـلاي تحقيقات اقتصادي و سياسي بعدي اش تحت تاثير قرار گرفته بود از نظر هردو گرايش فروگذار شده است.**

**بناءً ‌سوسياليزم انقلابي ماركسيستي را كه لنين در مقياس جهاني سمپل داد مدت شصت سال توانسـت بـا الـگـوهـاي خود نمونه هاي ديگر را به تعقيب خود بياورد، تا جائي كه ما امروز شاهد يك سيستم جهاني سوسياليزم هستيم. در جهت مخالفش، جهت اقتصادي ماركسيزم را كه سوسيال دموكراسي غرب پيش گرفته تا سرحد مستخدمين بورژوازي غرب تنزل كردند و رفتند. عجالتاً خامه هایي ازين مسئله در مقياس جهاني مطرح است كه آيا ماركسيزم آن سيستم ايدئولوژيكي است كه در سوسياليزم جهاني موجود عرضه شده يا آنچه كه سوسيال دموكراسي غرب ادعا ميكند كه در غرب تطبيق شده است؟ يا ماركسيزم بر اساس اين عدم توازن وعدم تكميل [آن است] كه ادامه دهنده ها بايد در جهت اقتصادي، در جهت سياسي و در جهت اجتماعي ميگرفتند؟ اين خاليگاه ها از نظر تاريخي موجب شد يك شاخه از پيروانش به آنطرف و دنباله رو بورژوازي شوند و شاخۀ ديگرش برود به طرف اينكه يك سيستم استبدادي را بر خلاف آرزوهاي انساني كه وجود دارد در مقياس جهاني عرضه كند. سوسياليزم موجود جهاني با تمركز قدرت بدست حزب پرولتاريا كه از روشنفكران است، با در دست داشتن اقتصاد دولتي، با در دست داشتن تمام نيازهاي روبنائي و افكار تطبیق می شود. اين خود يك پديدۀ بسيار طبيعي است كه اين تطبيق كه در مقياس جهاني بوجود آمده و ملت ما حد اقل ضربش را ميخورد – امپرياليزم شوروي – با سيستم تمركز قدرت يك نمونه منفي جهاني را عرضه كرد. نمونۀ بسيار روشنتر دیگر را مي بينيم. انورخوجه يا شيخو رهبران بزرگ قابل تقليد هستند، در انقلاب مي آيند، رشد مي كنند و انقلاب را به پيروزي ميرسانند. باالاخره شيخوي بزرگ توسط انورخوجۀ بزرگ به قتل می رسد. لنين نابغه با استالين بزرگ سوسياليزم را و بلشويزم را، كه همگي به حماسه هاي شان، چه بورژوازي و چه سوسياليستها، انگشت حيرت به كلك ميگيرند، [به پیروزی می رسانند]. همين بلشويزم با تمام خون بهايش با تمام كار و كوشش لنين و استالين ميرود زیر پاي خروشچف و برژنف مي افتد. مائوتسه دون بزرگ و چوئن لاي وده ها انقلابي بزرگ كار ميكنند ولي حاصل كارشانرا تين هسيائوپينگ و سائر افرادي كه عجالتا هويت شان معلوم نيست ميبرند طرف شان. كيوبائي كه چهره هاي بزرگ چون چه گوارا و امثال آن انقلابيون درآن خونبها مي پردازند يك چماق سركوب براي جنبشهاي آزاديبخش ميشود. و باالاخره كار تا آنجا ميكشد كه دموكراسي، كه يگانه مرحله اي است كه در فضاي آن انديشه ها می تواند بارور شود، به فكر اين شاخه از نظر مي افتد.**

**وجه تمايزي كه چپ سنتي ما با تازه انديشان در ماركسيزم- لنينيزم و تمامي عقايد پيشگامان بشريت دارند در يك وجه متمايز قرار ميگيرد. من خدمت رفقا عرض ميكنم ديد اين مكتب در نقص دموكراسي است و اين نقص دموكراسي اشكال خاصش در مورد سوسياليزم است. سوسياليزم از ديدگاه چپ سنتي تمركز اقتصاد، سياست و تمام روبناها به دست دولت و يك حزب است. تازه انديش ها عدم توجه به نيازها و فعاليت هاي دموكراسي را قبول ندارند. يك گپ را عرض بكنيم كه ارزش نوابغ از نظر ما درست است. لنين، خودم زياد نمي فهمم، قرار شنيدگي ها خواستار جدي اين مسئله بود كه حزب پرولتاريا را بايد معيارهایي يا اتحاديه هاي متسقل كارگري يا عوامل كنترل كنندۀ دیگر باید کنترل کند. كنترل بايد وجود داشته باشد. من اين گپ خود را از طريق شنيدگي هاي سالهاي پيش مي گويم. ولي سوسیالیزم چپ سنتي هيچگونه فعاليت نهاد دموكراتيك خارج از كنترل دولت و حزب را قبول ندارد. همه چيز را رهبری ميكند و دولت هم بدست حزب است. میخواهد از طريق حزب و دولت تمام مجاري زندگي اجتماعي را كنترل كند. دیگر اینکه هژمونيزم حزب طبقه كارگر در رأس امور و به جز رهبري طبقه كارگر ديگر اصلا معتقد نيست كه بتواند ساير افكار دموكراتيك و پيشرو را كه نه مخالف ماركسيزم بلکه علیه ارتجاع و امپریالیزم با آن هم جهت است، ولی مخالف خط سنتي ای است که نمب گذارد آنها هم نقش خود را داشته باشند و به اين ترتيب هژمونيزم را اعمال ميكند.عجالتاً شايد بحثها در آينده ها غني شده برود، ولي چپ سنتي ما در رابطه با اين مسايل نقاط گرهي خود را دارد.**

**فاكتي كه وجود داشته [این است که] در رابطه با هژمونيزم، همان قسمي كه در نوشته ها از اومانيزم ياد شد، براي تشكلها و يا براي رژيمهاي اجتماعي آينده و يا براي دولت پیش شرط ایدیولوژیک می دهند. مثلاً جمهوری دموكراتيك خلق به رهبري طبقه كارگر. همان قسميكه جمهوري اسلامي مكتبي اخواني هم پيش شرط ايدئولوژيك ميگذارد براي رژيم اجتماعي آينده . در جمهوري اسلامي بايد مكتب اسلام در رأس قدرت سياسي باشد. نمونه اش ايران. جمهوري دموكراتيك نوين در راسش طبقه كارگر باشد، نمونه اش چين . به اين ترتيب با تذكرات پراگنده اي كه من دادم براي تمام رفقا اين روشن باشد كه ما مخالف ماركسيزم- لنينيزم و كمونيزم نيستيم بلكه از موضع شك علمي به اين مكتب برخورد ميكنيم. و اي چه بسا كه ماركس اصلي خدا ناكرده یکبار از طرف ما معرفي شود. ما شايد معتقد باشيم كه چپ سنتی از ماركس پيامبر ساخته است. ولي جهات علمي ماركس بايد اين ترتيب معرفي شود. ما به آرمان كمونيزم، به ارمان بشريت كاملاً معتقد هستيم ولي سوسياليزم موجود جهاني را كه سوسياليزم استبدادي است با سوسياليزم دموكراتيك كه هنوز در مقياس جهاني تطبيق نشده جمع ميكنيم. ما بحران در سيستم ايدئولوژيك ماركسيستي در مقياس جهاني را منحيث يك واقعيت پذيرفته ايم و تا زايش ايدئولوژي نوين در مقياس جهاني جنبش هاي چپي در تمام كشورهاي دنيا حق دارند مطابق ظرفيت معرفتي فكري خود در پي تدوين ايدئولوژي هاي متناسب با شرايط داخلي و جهاني شان باشند. ما هرگز در پي تخريب ايدئولوژي ها نیستیم بلكه معتقد هستيم كه فقـط و فقـط در يك جو دموكراتيك اين مسئله را مي توانيم شگوفا بسازيم.**

**وقتي كه در كنفرانس تأسيس سازمان پويا علنا مخالفت خود را ميگويد و از طرف شهداي ارجمند "ساما‌" مورد تحمل قرار ميگيرد معني اش اين است كه چپ افغانستان حالا به آن درجه از توانائي فكري رسيده كه الگوي يك نهاد دموكراتيك را در جنبش چپ افغانستان عرضه كند كه با وجود پرولريزم فكري در يك نهاد دموكراتيك تشكيلاتي منحيث ابزار مادي در جنگ عليه ارتجاع و امپرياليزم ميروند. به اين ترتيب اين برخورد چپ سنتي موجود در مقياس جهاني را انها تكرار نميكنند كه توچون چنين نظر غلط داري و اين نظر دراين قالب نميگنجد و لذا تو حق نداري. [برعکس] ميدان ميدهند براي شگوفائي همچو انديشه. پيشگامان تمام خط ها در "ساما" روي اين مسئله تاكيد داشتند كه براي مسايل ايدئولوژيك بسيار وقت است. ما عجالتاً ابزار تشكيلاتي و مبارزات فكري خود را گسترش ميدهيم و با سه شعار آزادي، دموكراسي وعدالت اجتماعي پيش ميرويم كه دراعلاميۀ "ساما" ‌ذكر است و در تكامل اين "ساما" و در تكامل جنبش، ما اين سازمان را ايدئولوژيك ميسازيم. يا تازه انديشان (ما) با تمام نواقص وعيب هائي كه داريم توسط رفقاي چپ سنتي تعديل شده ميرود و جلو ما گرفته ميرود و ما هم برداشت هاي خود را گفته ميرويم و كواردنه ميشود و با هماهنگي در بستر يك كالبد مادي كه تشكيلات است بطرف يك انسجام ميرود .**

**نكتۀ قابل تذكر ديگر اين است كه اين مسايل هم در "ساما" و هم در جنبش چپ افغانستان سمارق وار بیرون نمي آيد. وقتيكه شعلۀ جاويد تجزيه ميشود طيف وسيعي از رهبران شعله جاويد دچار شك و ترديد هائي نسبت به ماركسيزم ميشوند كه وقتي ما يك نظر اجمالي مي اندازيم مثلاً "واصف"، "روئين"، "پويا صاحب"‌، "شاپور"‌، "قيوم قندهاري"‌، "دادفرصاحب"، "انجينير صاحب عصمت"‌، "فريد" و "اشرف" و همين قسم ده ها تن و چندين صد نفر شك خود را نسبت به اين مسايل پيدا ميكنند. از تجزيۀ شعله جاويد [که] يك رقم نقش است و حالتي است كه ميخواهند چيزي بیافند. كساني درين روند فكری ميروند تا تروتسكي و ... و حتي مثل "واصف باختری" به دامن ارتجاع مي غلتند. كساني هم مثل روئين سردرگم مي مانند، كساني مثل قيوم قندهاري و محفل دور وپيشش نزد ارتجاع رجوع ميكنند ونسبت نداشتن كار جمعي و ابزار مادي فرار را به قرار ترجيح داده به كشورهاي غربي پناه مي برند. عده اي از افراد ديگر هم بيك شكل دیگر. [درین میان] يك برخورد انقلابي وجود دارد توسط همين جناح تازه انديش. هشت نفر [این جناح] را پايه گذاري كردند که يكي من عضو همان نشست فوق العاده شان بوده ام. درين نشست اين جناح فيصله ميكند كه روي خط انقلابي خود را عيار بسازد. درین نشست پایه های برداشت های فکری خط انقلابي گذاشته شد وواقعا پيشگام درين جهت "پويا" بود (استدلالش، گپش، سخنش).**

**من كه خود عضو همان جلسه بودم پس از تیر شدن پنج سال از مبارزه عملي شايد حد اقل يكي دوسه سال ديگر هم كاركنم كه پي ببرم به تمام آن برداشتهاي فكري. زيرا وي لسان ميفهميد، تمام دستگاه ها و كل گپهاي مكاتيب فكري را خوانده بود و او سنتزي داشت ولي هنوز هم وقت كار داشت تا اين شاخه روئيده پيوند بخورد با جنبش نقادي بين المللي. آرزويش همين بود كه يكبار ابزار تشكيلاتي " ساما " جور شود برآئيم يكدفعه همين ميوه هاي پر بار بشريت را بگيريم.**

**بناءً از ابتدا اين مسايل مطرح بوده و تا به امروز ما نتوانسته ايم متأسفانه حد اقل از لحاظ فکری خود را انسجام بدهيم [و بگوییم] كه رفقا ما از تيپ هاي ترسيده از ارتجاع نيستيم [و] چهار پيشگام ما [نیز]. اعلام مواضع را هم "شاپور آغا" نوشته كرده بود. البته كمبود ها و نواقص آفتاب واري معلوم است. ولي بينش تدوين يافته توسط برنامۀ نوشته شده توسط شاپور آغا در همان كنفرانس قرائت شد و در كنفرانس هاي بعدي براي مؤسسين "ساما" پيشنهاد شده و داده اند. البته هادي خان قضيه را مي فهمد. درينجا مطرح شد که ما ترسيده از ارتجاع نيستيم و چون اخوان مسلط است بناءً بايد پيكره هاي فكري وفرهنگي خود را پارچه پارچه كنيم. طرح ما يك چيز باشد و تشكيلات ما ديگري چيز باشد، ولي مادامي كه پيش روي مردم رفتيم آيت و حديث بگوئيم و آنطرف تر كه رفتيم هر قدر دشنام در ذهن خود [داشتیم] بگوئيم. اين تناقضات هويتي براي ما از اساس مطرح نبوده. ما اعتراف ميكنيم كه درين پنج سالي كه آمده ايم حد اقل مجال براي اين نيافته ايم كه حد اقل يك چهار كلمه گپ خود را بگوییم. كساني كه باقيمانده اند "داد فر صاحب" است و از هرات "انجينير صاحب" است. ما [مجال نیافته ایم] که نظريات خود را تدوين كنيم و [در مقابل] سيل انتقادات و يك شورش عمومي عليه "مشي اسلامي" و "ليبراليزم" و "انحرافات" ... حد اقل بگوئيم كه رفقا ما مردم بد نيستيم. حد اقل شما ما را مجال بدهيد يك چهار كلمه گپ خود را بگوئيم [و گوییم] كه چهار تا رفيق داريد در "ساما" اين رقمي هستند. استفاده جونيستند، مردم فرصت طلب نيستند، نوكر اشرافيت نيستند، ولي اگر شما بگویید نواقص و كمبود داريم ما از شما بيشتر ميگوئيم كه آنقدر داريم تا كه بهفميد. ولي جوهر انقلابي، جوهر يك نقد انديشه وي براي ما وجود دارد و اين مسئله را رفقاي ما در زير شكنجه، درميدان عمل، در تداوم كار "ساما" که تا به امروز وجود داشته [نشان داده اند]. حسن نيت ما تا اين سرحد [است] كه بخاطر نپاشیدن "ساما" ما خود حاضرهستیم كه [شما] رفقا ما را منحيث منحرفين طرد كنيد تا "ساما"ی مورد ادعاهاي شما اصالت پرولتري خود را حفظ كند. هركسي كه معتقد به شما باشد براي ما بگوئيد ما براي شان ميگوئيم كه درين تشكيلات بيايند. ولي چهار نفری هستيم که يك برداشت داريم. ما را اجازه بدهيد، نه فكر ما را ترور كنيد، نه خود ما را ترور كنيد، بگذاريد يك دفعه ايده هاي خود را بگوئيم، گپ خود را بگوئيم و به سمع جنبش برسانيم.**

**اين تذكرات من بود كه چهرۀ واقعيت هاي فعلي را نشان ميدهد.**

**تشكر.**

**رهـبـر:**

**صفحۀ اول کمبود است**

**ادامۀ سخنان "رهبر" به ادامۀ صفحۀ مذکور**

**نكتۀ اخيري را كه به عنوان مقدمه ذكر ميكنم عبارت است از اين مسئله كه: طرح اين مسائل در كنفرانس در واقع بر خلاف گفتۀ رفيق آرام است كه ثمرات يك مبارزۀ چند ساله را ببار مي آورد. [اما] من دو نتيجۀ متضاد را ميبينم: يك نيتجه عيني و يك نتيجه ذهني. ذهن ما خواستار وحدت بود و در تمام جاهائيكه ميتوانستيم اين ذهن خود را مسلط بسازيم و امتداد بدهيم حتي بسيار ناشيانه امر داديم كه مبارزات ايدئولوژيك را بس كنيد، مبارزه ابدئولوژيك را به راه، ‌نيندازيد و از چندين جهت هم مورد انتقاد شديد بوديم كه چرا اينچنين كار را ميكنيم. ما خواستار وحدت بوديم، خواستار اين بوديم و هستيم كه رفقاي سازمان در داخل اين تشكيلات بر روي ضوابط و معيارهاي كاملا روشن، وطن سياسي خود را پيدا بكنند. ولي در عين حال طرح اين مسايل نتيجۀ يك وضع عيني هم هست و چيزي را كه رفقا تصديق ميكردند عينيت قوانين اجتماعي و قوانين اجتماعي بر خلاف اراده ما وجود دارد، عمل ميكند و مستقل از ارادۀ ما تكامل پيدا ميكند. بناءً مبارزات ايدئولوژيك در داخل سازمان ما بنا به تكامل عيني خود اكنون به آن مرحله اي رسيده كه بايد نسبت به اساسي ترين و پايه اي ترين قضاياي انقلاب افغانستان و يا در تشخيص خود در مورد اساسي ترين مسئلۀ وجود و هستي ما بايد اظهار نظر كند. يعني اينكه ما كه هستيم، چه هستيم، چه ميخواهيم، چگونه حركت ميكنيم و با كه حركت ميكنيم؟ بناءً اگر از يكجانب اين قضيه بد است، از جانب ديگر هم يقيناً بناً بر آن اصل فلسفي كه ما عقيده مند هستيم، اصل دوي در يك، اين نتيجه خوب را هم با خود حمل ميكند. اميد وار هستيم كه بتوانيم نتايج بد اين [مسئله] را به همكاري همۀ رفقا و بخصوص رفيق "آرام" و رفيق "سحر" آنچنان مهار كنيم كه نقاط مثبت اين مسئله بيشتر شود و نقاط منفي اش تا حد اقل تنزل پيدا بكند.**

**در مورد بحث، من بر خلاف رفقا كه بحث خود را از قضاياي مشخص سازمان آغاز كردند و بعد رفتند پاي مسايل تئوريك و مجردي، نه تنها در قلمرو افغانستان بلكه در قلمرو بشري، [و] مسايل را مطرح كردند، من بحث را از جانب ديگر آغاز ميكنم: از عموميات، از مسايل عمومي بشري كه درينجا مطرح شده آغاز ميكنم و در اخير ميرسم به مسايل سازماني خود ما و به اين صورت فكر ميكنم كه ما يبشتر ميتوانيم مسايل سازمان خود ما را درك كنيم و بهتر بتوانيم ريشه يابي كنيم و در عين حال هم براي علاجش بهتر بتوانيم عمل كنيم.**

**مسئلۀ اولي كه رفقا بالایش تماس گرفتند در واقع طرح بسيار ناقص و خامي از ماركسيزم و تكامل ماركسيزم درينجا ارائه دادند كه ما تمام نقاط نظري را كه بر روي اين طرز تفكر استوار هست در درازاي تاريخ خواهد ديديم و پدران اين انديشه ها را هم بيرون خواهد كشيديم كه اين انديشه ها را كه گفته و چگونه تكامل كرده و در جامعه افغانستان ما چگونه رسيده، تا "تازه انديشان" ما بدانند كه در كجا كاوش ميكند.**

**ماركسييزم بعنوان يك تفكرعلمي، جهانبيني علمي و متود علمي يعني جهان بيني ماترياليستي و متود و اسلوب دياليكتيكي در اواسط قرن نزده تاجگذاري شد. وليكن چنانچه بانيان اين انديشه و پژوهشگران درين انديشه همواره تاكيد ميكنند از زماني كه انسان تاريخ مكتوب خود را نوشته با اين افكار روبرو بوده و خامه هاي اين فكر را در دورانهاي متعدد تاريخ با خود حمل كرده. ما اكنون از جوامع ماقبل التاريخ و جوامع اول تاريخي كه چگونه افكار سوسياليستي ابتدائي در آنجا شكل گرفت و تكامل كرد و تحولش به افكار و انديشه هاي ديگر فعلاً صرف نظر ميكنيم و توجه خود را به آن جزئي معطوف ميداريم كه رفقا بر روي آن مكث كردند يعني قرن نزده و قرن بيست.**

**چنانچه ميدانيم در قرن نزده انديشه هاي سوسياليسيتي گوناگون در اروپا وجود داشت. انديشه هائي كه از افكار "اوون" از افكار "لاسال" و ديگران آب ميخورد. در يك مرحله سوسياليستهاي تخليلي افكار و انديشه هاي خود را براي تحقق آن عدالتي كه بشر مدرن ميخواست پياده بكند بميان آوردند و همچنين در پي تحقق آن عدالتي كه بشر مدرن ميخواست پياده بكند بميان آوردند وهمچنين درپي تحقيقش رفتند. پدران سوسياليزم تخليلي روشنفكران قرن هفده و هجدۀ اروپا بودند كه در واقع پدران فكري انقلاب كبير فرانسه را ميساختند، بخصوص اصحاب دائرة المعارف. ولي بعداً در زمانيكه ماركس و انگلس هنوز جواناني بودند كه تازه از دوران دانشگاهي خود فارغ شده بودند و بعنوان هگلي ها مصروف فعاليت فلسفي سياسي خود بودند، مبارزات سياسي در بحبوحۀ انقلاب 1948 در آلمان آغاز ميشود و ماركس و انگلس هم بايد در مقابل انقلابات اواسط قرن نزده، چه انقلاب 1830، چه انقلاب 1848، چه انقلاباتي كه بعداً به وقوع مي پيوندد، بايد فعاليتهاي عملي سياسي خود را با دانش تئوريك يكجا كنند. اين فعاليت عملي با تحول در ساحه هاي ايدئولوژيك- فلسفي نيز همراه است كه بگفتۀ خود انگلس: «ما وقتي به فوير باخ ميرسيم و افكار و نظرياتش را در انتقاد از فلسفۀ هگل ميشنويم به يكبارگي همگي ما فوير باخي ميشويم.» اينجا است كه گرايش ماترياليزم در وجود ماركس و انگلس پايه گذاران ماركسيزم علمي جان ميگيرد تا آن كه ماركس در رد فلسفۀ فويرباخ و با تزهاي يازده گانۀ خود و انتقاد از تزهاي فويرياخ، رابطه خود را با فويرباخ هم قطع ميكند و با گرفتن از سه منبع به سه جز انديشه خود ميرسد، به بنيانگذاري يك فلسفه نو و يك سيستم نو و اينكه اين فلسفه و اين دانش بايد مبارزات طبقۀ ستمكش جامعۀ اروپائي يعني پرولتاريا را رهبري بكند. به اين صورت است كه همزمان با اين پژوهش علمي اشتراك در انقلاب 1848، رفتن به فرانسه و دامن زدن انقلاب اجتماعي در آنجا، رفتن به انگلستان، بنيانگذاري كنگرۀ اول انترناسيونال اول و مبارزات معروفش با لاسالي ها و بالاخره با باكونين و امثالهم كه مظهر راست روي و چيروي در زمان پيدايش ماركسيزم بودند.**

**وليكن ماركسيزم كه در متن يك مبارزۀ عملي در متن مبارزات شجاعانه پرولتارياي جوان اروپا نضج گرفته بود بايد راه بسيار پر پيچ و خمي را طي ميكرد. تازه در اواخر زندگي ماركس بود كه جامعۀ اروپائي از مرحلۀ رقابت آزاد خود به مرحلۀ امپرياليزم گام ميگذارد، خوش خوشك گام ميگذارد. در همان وقت است كه تزهاي انحرافي اولترا امپرياليزم و مسئلۀ اينكه ديگر ماركسيزمي كه ماركس گفته بود، اکنون دیگر کهنه شده [زیرا] افكار ماركس بيست سال پيش سي سال پيش بوده. بايد "تازه انديشاني" بوجود بيايند تا اين تفكر را صيقل بدهند و جلا بدهند و انگلس بايد در آستانۀ مرگ خود با اين تزهاي انحرافي و "نو آوري" در تاريخ مبارزات كمونيستي بنام رويزيونيزم (‌تجديد نظر طلبي)، كه واژۀ ديگر يا نیمرخ ديگري از "نو آوري است"، بايد مقابله بكند.**

**ولي وقتي ما وارد قرن بيست ميشويم و در 1895 انگلس هم بدرود حيات ميگويد مسايل بغرنح انقلاب بخصوص پديدۀ امپرياليزم و تحولات دروني اي كه در مكانيزم سرمايه داري بوجودمي آيد، از طرز عملكردش، از موسسات و نهاد هاي متعددي كه در آنجا آمده و از مناسباتي كه ميان اين نهاد ها وجود دارد تعدادي از روشنفكران و حتي رهبران پرولتاريا را گيچ ميكند و در مقابل اين بغرنجي اوضاع و اين اوضاع نابسامان تئوريك و سياسي است كه بار ديگر زمزمه تجديد نظر طلبي در ماركسيزم بوجود مي آيد و از آنوقت است كه مسئله ديكتاتوري پرولتاريا مورد تهاجم قرار ميگيرد. آن تجربه اي را كه ماركس در خلال كمون پاريس بدست آورد و در سۀ گانۀ معروف خود مطرح كرد، در همان وقت است كه از قدرت زنده ماندن و تحول شگرف سرمايه داري در افكار كائوتسكي و برنشتين بنام تزاولترا امپرياليزم صفحات زيادي مي يابيم كه اين سرمايه داري آن سرمايه داري ميرنده اي كه ماركس مطرح ميكند نيست، بلكه اين سرمايه داري داراي آنچنان قدرت خلاقه اي است كه از مرحلۀ امپرياليزم خود به مرحلۀ مابعد امپرياليزم جهش كرده و اكنون ديگر ميتواند براي توده هاي وسيع بشري نه تنها يك انفجار توليدي بلكه يك انفجار مصرفي را هم بوجود بياورد. اين چنين است كه تز اولترا امپرياليزم در همان وقت توسط برنشتين پي ريزي ميشود و از همينجا است فرق ميان ماركسيزم- ماركسیزم انقلابي-، ماركسيزم وفادار به طبقات ستمكش، ماركسيزمي كه واقعاً در خط دفاع از منافع پرولتاریا ايستاده و آن ماركسيزمي كه فقط با دادن "تئوريهاي نو" و "انديشه هاي نو" ميخواهد راه پرولتاريا و راه انقلابيون را از مسير اصلي اش با كلمات فريينده منحرف بسازد. [این دو راه] در تضاد و ستيز بيرحمانه قرار ميگيرند تا آنجائي كه انترناسيونال دوم، انترناسيونال كمونيستي دوم، بنام انترناسيونال زرد، بنام انترناسيونال ارتجاعي توصيف ميشود و با آغاز يورش از جلسۀ ديمرول بر اين انترناسيونال دوم، انقلابيون واقعي و اين گرايشي كه به تقديس بورژوازي و تقديس كاپيتاليزم رفته، راه خود را جدا ميكنند.**

**ولي انترناسيونال دوم تنها در ساحۀ اقتصادي و در ساحۀ نوع آوريهاي فكري محصور نمي ماند، چون هيچگاهي افكار، سياستها، نوآوريها و كهنه انديشي ها در ساحۀ تفكر باقي نمي ماند و حتماً نتايج عملي خود را دارد و اين نتيجۀ [عملی] مالي مشخصاً در دادن اعتبارات مالي به جنگ غارتگرانۀ امپرياليستي 1914 خود را به نمايش ميگذارد. در آنجا است كه ماهيت اصلي كساني كه از تزاولترا امپرياليزم دفاع ميكردند، كساني كه نو آوري ميكردند و افكار ماركس و انگلس را زير انتقاد قرار ميدادند، نشان داده شد كه پايۀ منفعتي اين گونه افكار در كجا است و چرا از اين ايده يا آن ايده، ازين فكر يا آن فكر، اينها حمايت ميكنند؟ به اين ترتيب بود كه بايد ميرفتند و در خدمت اربابان امپرياليست خود قرار ميگرفتند.**

**بناءً آن چنان نیست كه يك بخشي از ماركسيزم به جانب اقتصادي بيشتر توجه كرده و جانب ديگري به جانب سياسي، یكي بطرف سوسيال دموكراسي ميرود و ديگري بطرف ماركسيزم - لنينيزم يا بطرف لنينيزم. اين تفسير، تفسیر مشوب و خيلي غير علمي و ساده لوحانه است كه ما از ماركسيزم ارائه بدهيم . ما فقط و فقط افكار را، ايده ها را مي بينيم، وليكن پايه هاي مادي منافع طبقاتي اين انديشه ها را نميتوانيم يا نميخواهيم ببينيم كه چرا و از كجا ماركسيزم با كائوتسكيزم و برنشتينيزم جدا ميشوند و بر روي چه مسايل اساسي اي اينها از هم جدا ميشوند. بر روي مسئلۀ امپرياليزم. آيا امپرياليزم وجود دارد، تكامل ميكند، يك تكامل انساني را نشان ميدهد يا يك حركت زور گويانۀ خلاف روند تاريخ را؟ اينجا است اصل قضيه، اينجا است اصل اختلاف.**

**ماركسيزم- لنينيزم برين عقيده بوده و هست كه امپرياليزم تكامل تاريخ بشري را به نمايش نمي گذارد، بلكه امپرياليزم آن حركت غارتگرانه است كه خلاف روند تاريخ است و بايد محكوم به نابودي شود. بناءً كساني كه عليه امپرياليزم مبارزه ميكنند در اصل در روند پيش روندۀ تاريخ قرار دارند.**

**حالا بياييم در جامعه روسيه. ما از بحث هاي بسيار عميقي كه در جريان انقلاب 1905 تا 1917 در ميان سوسـيـال دموكراسي روسيه بود فعلاً [بخاطر جلوگیری از اطالت كلام] صرفنظر مي كنيم و روی مسایل رویزیونیزم و رشد رویزیونیزم در شوروی دقیق می شویم. آيا اين يك تصادف بود، آيا اين فقط به توطئه و كودتاي خروشچف مربوط بود، يا اينكه درينجا قوانين علمي حكم ميكند؟ قوانين علمي، قوانين عيني، باز گوكنندۀ منافع طبقاتي است. لنين ميگويد مسئله اينكه كي بركي پيروز ميشود هنوز در جامعۀ ما باز است و يك مرحلۀ تاريخي از مبارزۀ طبقاتي ضرور است تا به اين سوال اساسي پاسخ گفته شود. فعلا از حوصله اين كنفرانس ما به دور خواهد بود كه ما اسباب و علل بروز رويزيونيزم را در شوروي بصورت همه جانبه بررسي بكنيم و ميگذاريم اينرا به سيمينار هاي بعدي اي كه بايد سازمان ما درين مورد خود را روشن بكند. وليكن از ميان مجموع عوامل اقتصادي، عوامل سياسي و عوامل تشكيلاتي يك مسئله را بايد متبارز بسازيم و آن اين است كه رويزيونيزم در شوروي فقط در آن هنگامي تبارز ميكند و بدست خروشچف و باندش تكامل داده ميشود كه هزارها هزار كمونيست شريف و واقعي در جنگ عمومي دوم طعمه آتش فاشيزم ميشوند. فقط در غياب آن عناصر بزرگ و پيش روندۀ تاريخ است كه خروشچف و خروشچفیست ها ميتوانند بيایند و جاي بگيرند و باالاخره به سردمداري برسند. تبارز اين نقطه در تاريخ انقلابيون جهان بايد بسيار به دقت مورد مطالعه قرار بگيرد تا ما بفهميم كه چگونه شد که خروشچف توانست رويزيونيزم را در شوروي بوجود بياورد. صرف نظر از مبارزات خونيني كه مبارزين كمونيست در شوروي از سال 1953 تا سال 1956 و حتي تا سال1964 درين كشور داشته اند و تمام اينها توسط بورژوازي زخم خورده، بورژوازي اي كه وقتي به قدرت ميرسد و پرولتارياي مغلوب را ميبيند از هيچ جنايتي صرفنظر نميكند و چهرۀ كريه خود را تا آنجا به نمايش ميگذارد كه تا سرحد غارت ملل ديگر- به شمول افغانستان ما- هم در تكامل خود به پيش ميرود. اين تاريخ غم انگيزي است ازينكه وقتي بورژوازي اي كه «تاريخ مي آفريند» و «هنوز ظرفيت دارد» و «هنوز تكامل ميكند» و «همه مردم را بصورت مساوي نان ميدهد، بصورت مساوي لباس ميدهد، بصورت مساوي حقوق ميدهد، چگونه وقتي منافعش از طرف پرولتاریا ضربت بخورد، وقتي از سروري به پائين بيفتد و دوباره به قدرت برسد، باز با چه خشونتي عمل ميكند.**

**تحولاتي كه در كیوبا، در ويتنام و يا حتي در چين رخ داده مسائلي است كه اكنون و از حوصلۀ اين كنفرانس ما بيرون است و ما بايد بصورت كلي پايه هاي ساختمان سوسياليزم را در جهان مورد بحث قرار بدهيم و ببينيم كه ساختمان سوسياليزم يعني چه؟ و مناسبات ميان دموكراسي و ميان سوسياليزم چگونه بايد باشد و چگونه بوده چه نقايصي وجود داشته و اكنون اين جوامع به كدام سرحد خود قرار دارند؟ وليكن آنچه واضح است اين است كه با شكستها و افت و خيزهائي كه پرولتاريا و انسان زحمتكش و دوزخي در جهان دارد، اين پويه حماسي قطع نميشود. اگر در مرحله اي و در برهه ای از زمان شكست ميخورد، يقينا در برهه ديگر دوباره سر بلند ميكند و شيوه هاي نو، جامعتر و كاملتري را بكار ميگيرد. وليكن پرولتاريا تاريخ خود را آگاهانه ميسازد و هيچگاه ساختن تاريخ به معني نقض تاريخ نيست و هيچگاهي شكست به مفهوم مرگ ايده نيست.**

**يكي از مسائلي كه بعد ها ما در تطبيقات سوسياليزم خواهد گفتيم يك متود غيرعلمي و احياناً مغرضانه اي است كه تطبيقات سوسياليزم را با افكار و ايده هاي خوب مكاتب ديگر مورد مقايسه قرار ميدهند. در حاليكه ما بايد تطبيقات را با تطبيقات، ايده ها و روشها را با ایده ها و روشها مورد مقايسه قرار بدهيم تا بفهميم كه كدام يك بهتر و خوبتر ميتواند انسان را ازين لحظۀ مجبور سياهروزي كه در آن زندگي ميكند- به گفته انگلس- بطرف ملكوت آزادي ببرد. ما در تطبيقات سوسياليزم يك عنوان داريم ممكن است بيشتر بتوانيم روي اين مسئله تاكيد بكنيم.**

**اما مسئله ديگري كه ..... جمعبندي بكنيم از مسئله ماركسيزم. بر خلاف آنچه رفقا اظهار ميكنند كه گويا ماركسيزم درينجا و آنجا شكست خورده، در افغانستان ماركسيزم حمله كرده، در افغانستان ماركسيزم شكست خورده، در افغانستان ماركسيزم قاتل خلق است، در كوبا ماركسيزم شكست خورده . اينجا است مسئله اي كه رفقاي ما ميروند پاي اتهام بزرگي كه آن اتهام را امپرياليستها ميزنند. دست در دست آن نيروهائي ميگذارند كه بجز از سياهروزي و بدبختي چيزي براي جامعۀ بشري تا اكنون ندارند و دستان شان هم اكنون تا مرفق در خود مردم رنگين است. ما با نيات خير خواهانۀ خود نميتوانيم تاريخ بسازيم بلكه با اعمال و كردار و آنچه مي كنيم ما تاريخ ميسازيم. اين نه ماركسيزم است كه در افغانسان قتل عام ميكند، بلكه سوسيال امپرياليزم روس است. اين چيزي است كه سازمان ما گفته و ما بهش عقيده داريم. اين نه سوسياليزم است كه در كیوبا سرمردم ظلم ميكند، بلكه اين وابستگي است، اين انحراف از سوسياليزم است. روسيۀ كمونيستي يا سوسياليستي نيست كه بر افغانستان و جهان تجاوز ميكند، بلكه اين انحراف از ماركسيزم و از كمونيزم است كه در نتيجۀ خود به امپرياليزم ميرسد.**

**ما وقتي قضايا را به اين گونه خلط كنيم و بگوييم كه ماركسيزم در جامعۀ ما كشتار ميكند و به امحاي دسته جمعي مردم دست ميزند، در بهترين حالتش ما به دامن افكار توده ها پناه میبريم . توده هاي مردم ميگويند كمونيزم ما را اينچنين كرده. بناءً ما نميتوانيم بگوييم كه ما پيشتاز خلق هستيم و ايدئولوژي ساز خلق هستيم و كار ديگري نداريم. بايد در مورد این حقيقت تلخ که تا بحال به آن مشغول هستيم بسيار دقت بكنيم، در غير آن نشود كه ما هم به آن جائي دست دراز كنيم و به آن آبشخوري دست دراز كنيم كه ميل نداريم.**

**مسئلۀ دوم آزادي و تعبد است. رفقا در اول مقالۀ عمومي شان مطرح كردند كه ما خلاف هر گونه تعبد هستيم، ما آزاد هستيم. مسئلۀ ضرورت و آزادي در ماركسيزم بحث بسيار مفصلي است. ماركس، انگلس و لنين درين مورد بحثهاي بسيار جالبي دارند و مناسبات ميان ضرورت يعني تعبد و آزادي را به این شكل مطرح ميكنند كه: انسان تاريخ خود را ميسازد ولي نه آنچنان كه در خيال خودش هست، بلكه مطابق به آن شرايط و اوضاعي كه از گذشته برایش به ارث رسيده. وقتي ماركسيزم راجع به مسئلۀ ضرورت بحث ميكند، ضرورتهاي اقتصادي، ضرورتهاي اجتماعي، ضرورتهاي ارزشي، ضرورتهاي فرهنگي، ضرورتهاي ملي و ضرورتهاي بين المللي [را مدنظر دارد.] همۀ اينها قيدو بند هائيست كه دست انسان را گرفته و در همه احوال انسان نميتواند بصورت مطلق آزاد باشد. آزادي و تعبد، آزادي و بند دو مفهوم نسبي است كه يكي حالت موجود را تبرئه ميكند و تقديس ميكند و ديگري هم به عنوان شورشگر، بعنوان انقلابي .... بناءً در ارتباط با همين مسئله- مسئله تعبد و آزادي- مسئله ضرورت و آزادي، ما فوراً گذر ميكنيم به مسئلۀ ساختن ايدئولوژي. آن ايدئولوژي اي كه با ايدئولوژيهاي موجود در جامعه خويشاوندي ندارد و فقط نام خود را مانده ايدئولوژي ملي انقلابي، وليكن هيچ الگوئي در جهان ندارد، هيچ سابقه ندارد، پدرش معلوم نيست، ريشه اش معلوم نيست و اكنون ميخواهد از عينيت جامعه الگو بسازد و از جامعه ميخواهد ايدئولوژي خود را بسازد. اينجا است مكتب آزادي و تعبد، اينجا است كه اينگونه آزادي در جهان موجود ما وجود ندارد.**

**انساني كه از قيد و بند تمام ايدئولوژيها خود را نجات بدهد، انساني كه از قيد و بند تمام نظام ارزشي جهاني خود را نجات بدهد، انساني كه از تمام فرهنگها خود را نجات بدهد و بتواند بدون طرفداري و جهتگيري اين يا آن در پي التقاط از جامعه برآيد تا بتواند با التقاط مواد مصالح از جامعه ايدئولوژي خود را بسازد و بگفتۀ رفقا از عينيت جامعه الگو بسازد، در جامعه وجود ندارد و فقط و فقط ميتواند بعنوان يك روش مطرح باشد كه آن روش را هم در فلسفه همه رفقا ميفهمند گه بنام امپريزم ياد ميكنند. فقط بايد در جامعه برويم، هيچگونه سابقه ذهني نداريم و به هيچ سابقۀ ذهني ديگر هم عقيده مند نيستيم، بناءً ميرويم، چرا؟‌ بعلت اينكه اين ايدئولوژي- که بعد ها در اوصاف و خصلت هايش خواهد گفتيم- خصلتاً خجالتي است و فقط در تاريكي ميتواند نشو و نما بكند، وقتي آفتاب بر رخش بتابد در آن صورت فاسد ميشود، كه ما اين بحث را دوباره دامن خواهد زديم و خواهد ديديم كه چگونه اين روش عمل ميكرده. وليكن ما عقيده نداريم. اين فقط و فقط به يك معجزه شبيه است تا ما بيائيم از تمام قيد بند هاي تعبدي- ما آن ضرورت را بعنوان تعبد ياد ميكنيم- تعبد (ضرورتي) كه در جامعه وجود دارد، در سيستم وجود دارد و در تاريخ وجود دارد، [خود را نجات دهیم.] انسان فقط در مبارزه عليه اين ضرورتهاي فاسد ميتواند ضرورتهاي نويني را ايجاد بكند. فقط درين صورت است كه ما در ارتباط و در پيوند با ايدئولوژي ها ....**

**حال در صحبتهاي غير رسمي من شنيدم كه چرا ما به ملت خود عقيده مند نباشيم، ما چرا از ديگران بگيريم؟ اين دامن زدن عقبمانده ترين افكار و احساسات انساني و ندیدن مرز میان اندیشه ها و میان افکاردر پيش روي عده اي از پيشروان تاريخ افغانستان است كه بنام كمونيست بنام ماركسيست لنينيست ميخواهند پيشروباشند. چنانچه ما امروز ميبينيم كه حتي اموال و كالاها حيثيت جهان وطني پيدا كرده ولي قبل ازينكه افكار و كالا هم جهان وطني نشده بود افكار، انديشه ها، جهان بيني ها و ايدئولوژيها هيچگاهي در تاريخ بشر مرز نشناخته، هيچگاهي ما ايدئولوژي عربي، ايدئولوژي يوناني، ايدئولوژي آلماني، ايدئولوژي فرانسوي، ايدئولوژي امريكايي، ايدئولوژي ايراني و افغاني نداشته ايم، بلكه مكاتب فكري و ايدئولوژيها هميشه در جائي از زمين خدا بيرون بر آمده و توانسته كه ميليون ها ميليون انسان ديگر را در جاهاي ديگر تسخير بكند.**

**چرا اين افكار دامن زده ميشود؟‌ چه منافعي وجود دارد در وراي اين كه احساسات ناسيوناليستي و ملي افراد را دامن بزنيم؟‌ شما هر چيزي كه باشید، شما لباس خارجي بپوشيد، شما برق خارجي را بگيريد، شما حتي آن افكار خارجي را كه به مذاق ما برابر است بگيريد، ولي آن افكاري كه به مذاق ما برابر نيست بعنوان وارداتي [محکوم است.] مگر اين منطق فندمينتاليستها نيست؟ مگر ما به عين منطق نگرويده ايم؟‌**

**بناءً مسئلۀ ساختن ايدئولوژيها به نظر ما فقط وفقط در ارتباط تنگاتنگ با تاريخ بشري، با ايدئولوژيهاي گذشته، با استمداد جستن از، و يا گرفتن از، پايه هاي فكري و اساسي يكي از ايدئولوژيها و ارتقايش تا آن سرحدي كه ديگر گونه اش كنيم . اينست روش دياليكتيكي، اينست روش علمي. ليكن دوري گزيدن از تاريخ، دوري گزيدن از ارتباط تنگاتنگ با ايدئولوژيهاي ديگر و طرح اين مسئله كه ما ايدئولوژي نداريم و ايدئولوژي را از جامعه ميگيريم و الگوهاي خود را هم از جامعه ميسازيم. هيچگاهي اينچنين نبوده رفقاي عزيز. سازمان آزاديبخش را ميسازيم، الگو ميگيريم، نامش را ميگيريم الگو ميگيريم، تشكيلاتش را كه ميسازيم الگوميگيريم، مناصب و مسئوليت های خود را تقسيم ميكنيم الگو ميگيريم، كارهائي كه كه ميكنيم، اسلوبها و روشهائي كه بكار ميبريم الگوميگيريم . چرا مگر ما اينقدر الگو ساز هستيم؟ نه. اين عبارت است از تاريخ معرفت بشري، تاريخ مبارزات بشري كه نسل اندر نسل بما به ميراث رسيده كه بايد يك سازمان را اينچنين ساخت، تشكيلاتش را اينچنين ساخت، راه و روشهاي نظامي، سياسي، فرهنگي و اقتصادي به اين گونه است . حال ما هم وظيفه داريم، نه تنها وظيفه بلکه رسالت داریم كه بر روي اين تجارب چيزي بيفزاييم. وليكن هيچگاهي نميتوانيم بگوييم كه ما ميرويم بدنبال آن تشكيلاتي كه در گذشته نبوده، دنبال آن سازماني كه در گذشته نبوده، فقط از جامعه ميسازيمش و باالا خره دنبال آن ايدئولوژي اي می رویم كه هيچ نبوده و ما از جامعه الگويش را ميگيريم.**

**مسئلۀ ديگر از جملۀ مسايل مطروحه، مسئلۀ دموكراسي است. اميدوار هستم كشال نشود. مسئلۀ دموكراسي از جملۀ مسائلي است كه بر خلاف مسئلۀ آزادي- كه علاوه از يك مسئله سياسي يك مسئله ايدئولوژيك فلسفي هم هست- بيشتر مسئله سياسي است. حال هر كسي از مسئله دموكراسي و از مفهوم دموكراسي برداشت معيني دارد. ما در طرح سازمان خود و در درون سازمان خود به نوعي دموكراسي ما پايند هستيم و وفادار هستيم كه ما آنرا بنام دموكراسي درون سازماني ياد ميكينم و بر پايۀ سانتراليزم دموكراتيک و انتقاد و انتقاد از خود استوار است. مناسبات دروني ما يا دموكراسي درون سازماني ما بر روي اين دو اصل استوار است. طرح مسئلۀ دموكراسي جدا از اين دو اصل اساسي تشكيلاتي يك سازمان انقلابي را به زائيدۀ دشمنانش مبدل ميكند. آن سلاح معنوي اي كه عبارت است از انضباط تشكيلاتي، آن را از دستش ميگيرد، پراگنده ميسازدش، در راههاي مختلف مي بريدش، سوء تفاهمات را دامن ميزند، ‌توطئه را در داخلش دخيل ميسازد وهزاران مرض ديگر.**

**در مورد مناسبات ما با ديگران، رفقا نامه اي را كه ما به يكي از دوستان جبهوي خود در ارتباط با مسئلۀ دموکراسی نوشته ايم و يكمقدار روي مسئله دموكراسي مكث كرده ايم، يقيناً همۀ شان خوانده اند [و دیده اند] كه ما چگونه مسئله دموكراسي را مطرح می کنیم. اقلاً فهم كنوني ما اينچنين بوده، چه در روابط دروني ما، چه در روابط بيروني ما، چه در روابط ما با امپرياليزم و چه در روابط با ديگر دنيا اين چنين هست. حال تجريد بياريم و بيائيم بگوييم كه: دموكراسي در كشور هاي سوسياليستي، دموكراسي در كشور هاي كاپيتاليستي، دموكراسي در كشور هاي ناسيوناليستي، دموكراسي در كشور هاي اسلامي، دموكراسي در [کشورهای] ديگر .... تمام تجارب دموكراسي ها را ما بايد درينجا و آنجا مدنظر بگيريم.**

**بناءً ما به بحث بسيار بزرگي ميرسيم كه هميشه در تاريخ وجود داشته، خصوصاً در تاريخ معاصر كه ميگويند در كشورهاي كاپيتاليستي دموكراسي سياسي وجود دارد ولي دموكراسي اقتصادي وجود ندارد، ولي در كشورهاي سوسياليستي دموكراسي اقتصادي وجود دارد، دموكراسي اجتماعي وجود دارد، ولي دموكراسي سياسي وجود ندارد. حال اين بحثي است كه يك عده از روشنفكران به این شکلش براه مي اندازند . ولي مسئله بر سر اين است كه مسئلۀ دموكراسي بدون جانبداري، جانبداري از كی ‌و براي چه؟، مطرح نمي شود. دموكراسي متود يا روشي است كه طبقات مختلف، نيروهاي مختلف يا گروه هاي مختلف انساني با هم دارند، چه در داخل يك كشور و چه در بيرون يك كشور. حال اين روشها و اين مناسبات که ميان گروه هاي مردم بر قرار ميشود، به نفع كيست ؟‌ كی ميخواهد ازين بهره بگيرد؟ اگر منافع، منافع انتاگونيستي باشد، باالاخره ما در صف كی قرار بگيريم؟ فرض كنيم منافع كارگر با منافع سرمايه دار در تضاد انتاگونيستي قرار گرفت، دموكراسي كارگر با دموكراسي سرمايه در تضاد واقع شد، آنوقت از كدامش طرفداري خواهد كرديم و در پهلوي كدامش ایستاده خواهد شديم؟ تا آن جائي كه امكان يكجائي و يكدلي و يكسوئي شان وجود دارد كه هيچ، ولي اگر وجود نداشت و در تناقص و تضاد انتاگونيستي واقع شد، سازمان سياسي ای كه وجود دارد، درين دموكراسي پهلوي كی برود ایستاد شود؟ اينجا است كه دموكراسي در تحليل نهائي خود مفهوم طبقاتي خود را ارائه ميدهد. دموكراسي جدا از طبقات نمی تواند موجود باشد. دموكراسي جدا از طبقات را روشنفكري كه مربوط به هيچ طبقه نيست ميتواند عنوان قرار بدهد. يك نويسندۀ روشنفكر كه فقط بر روي كاغذ ميخواهد دموكراسي را متحقق كند يقيناً ميتواند اين نوع دموكراسي را تحرير كند، ولي وقتي كه برايش بگوئي كه بيا اين دموكراسي را در جامعه پر از تضاد و تناقص تطبيق بكن، در آن صورت مجبور است كه اين روشنفكر یا به اينطرف ایستاد شود يا به آن طرف ايستاده شود. در اين صورت نميتواند بگويد كه من هم برای دزد حق قائل هستم و هم برای كسي كه مالش دزدي شده. دموكراسي به اين قسم نميشود. دموكراسي اين است كه كسي كه مالش دزدي شده بايد مالش را برايش پس بدهيم و آن كسي را كه دزد است بايد مجازات بكنيم. اين اصول دموكراسي وجود دارد. حال شما يا من يا يك كسي ديگري ممكن در روي كاغذ بگوئيم كه بايد براي هر دويش دموكراسي داده شود، وليكن در ساحۀ عملي وقتي ما [پای]تطبيقات سياسي اين مسئله برويم، عميقاً مفهوم طبقاتي پيدا ميكند.**

**وقتي ما اين مسئله را بكشانيم و بيائيم بگوييم رفقايی كه معتقد به طبقۀ كارگر نيستند و معتقد به دورانسازي و رسالت طبقه كارگر نيستند، دموكراسي كارگري هم برايشان مطرح نيست... ما اين افكار را دوسال قبل شنيديم. در آن وقت ميگفتند كه طبقه كارگر اصلا وجود ندارد و درین جامعه یک قشراست و اصلاً نميتواند رسالت داشته باشد. اين روشنفكر است كه انقلاب ميكند و روشنفكر انقلابی است و امروز در پيشاپيش مبارزات قهرمانانه خلق ما ایستاده است. بناءً ما دموكراسي را نه، دموكراسي كارگري را نه، فكر كارگري را نه و ايدئولوژي كارگري را نه بلكه همين قشر پيشروي را كه هست حمايت می كنيم. اينجا است كه وقتي [کسی] به اين نوع دموكراسي یعنی دموكراسي قشر "پيشتازي" بنام روشنفكر برسد دچار موهوم گرائي ميشود و نميتواند خود را حفظ كند كه حالا كدام طرف بروم؟ ممكن است در تكامل خود به همراه اين طبقه يكجاي شود يا به همراه آن طبقه يكجاي شود. گاهي هم دست بدست ظاهر خان بدهد و گاهي هم دست بدست نيروهاي انقلابي بدهد، ولي در هر حال اين نوع فهميدگي اش، اين نوع احساس خوبش كه گويا خدمتي به انقلاب ميكند، فقط در آن خود مركز بيني روشنفكري نهفته است كه نميتواند جدا از خودش، طبقات اساسي جامعه ما را ببيند.**

**مسئله ديگري را كه رفقا بطور همه جانبه مطرح كردند، مسئلۀ نيروهاي مولده و رابطه اش با مسئله انقلاب است كه در تاريخ ماركسيزم بنام تئوري نيروهاي مولده معروف است. تئوري نيروهاي مؤلده براي اولين بار در جريان انترناسيونال دوم مطرح شد. در آن وقت مسئله بر سر اين بود كه در كشور هاي عقبمانده ما نميتوانيم از سوسياليزم، كمونيزم و مسايل پيشرفته صحبت بكنيم. بايد يك جامعه حتما به كاپيتاليزم برسد، حتما به سرمايه داري برسد و مرحله اي از سرمايه داري را هم پشت سر بگذارد تا بعد بتواند به طرف سوسياليزم برود. چون اگر نيروهاي مؤلده رشد نكند در آن صورت مناسبات توليدي پيشرفته اي نميتواند بوجود بيايد. اين تز بنام تز نيروهاي مولده بود كه امروز بصورت مفصل مورد بحث قرار گرفت و در جامعۀ عقبمانده و بدبخت افغانستان تطبيق شد كه جامعۀ ما كارگر ندارد و چون کارگر ندارد نيروهاي پرولتري نیز نيست، بايد ما برويم [ایدیولوژی ای بسازیم] كه براي همه ملت باشد، چون ملت وجود دارد.**

**مسئلۀ تئوري نيروهاي مولده از لحاظ علمي غلط است و در واقع توسط خود مؤسسين تئوري مورد انتقاد قرار گرفته و سخت هم مورد انتقاد قرار گرفته. بعدا هم وقتي مسئله به لنين ميرسد، بر خلاف آنچه در اواخر زندگي انگلس تئوري نيروهاي مؤلده مطرح ميشود، لنين با تطبيق خلاق ماركسيزم در روسيه ميرسد به تزي كه بايد حلقۀ ضعيف امپرياليزم را شكست بدهد و به اين صورت اين تز لنيني دقيقاً در مقابل تز نيروهاي مؤلده قرار دارد، يعني پيروزي انقلاب در آن كشوري كه نيروهاي مؤلده هنوز به آن سطحي از رشد نرسيده كه بطرف سوسياليسم مستقيماً حركت كند. طرح مسئلۀ پيروزي سوسياليزم در كشور واحد مطرح شده كه بعد ها ترتسكیستها هم در مقابل آن به مقابله برخاستند. تروتسكيزم با تز انقلاب جهاني اش پيوند ميخورد با تئوري نيروهاي مؤلده و در نتيجه مي آيد و برخلاف پيروزي سوسياليزم در يك كشور واحد رآي ميدهد و مبارزه ميكند. به اين صورت مسئلۀ نيروهاي مؤلده در ديگر جاي ها هم مطرح می شود. گويا در چين هم مطرح ميشود، هم قبل از انقلاب فرهنگي و هم بعد از انقلاب فرهنگي و تا اكنون مسئله مطرح است، يعني مسئلۀ نيروهاي مؤلده و نقشش در تاريخ. ولي چيزي را كه ماركسيزم بهش اعتقاد دارد آن است كه ... البته بايد ذكر كنيم كه رويزيونيستها هم به نوعي به تئوري نيروهاي مؤلده معتقد هستند، يعني رويزيونيستهاي معاصر يعني رويزيونيزم روس. اينها هم بخصوص ايدئولوگ هاي نوشان به اين اعتقاد دارند كه بايد ما در هرجائي كه ميرويم نيروهاي مؤلده را رشد بدهيم و اين نيروهاي مؤلده ميتواند راه را براي سوسياليزم باز كند. بهمين خاطر است كه راه رشد غير سرمايه داري خود را بر اساس تز رشد نيروهاي مؤلده يا ساخت گرائي بنا ميكنند. در برما، در هند، در مكزيك و در كشورهاي همانندش نيروهای مؤلده را رشد می دهند تا راهِ رفتن بطرف سوسياليزم هموار شود. [درینجا] خويشاوندي انترناسيونال دوم، تروتسكيزم و رويزيونيزم معاصر را [می بینیم ] كه همگي دست بدست هم ميدهند و از يك چيز جلوگيري بكنند و آن آگاهي انساني است كه ميخواهد شرايط بد را تغيير بدهد و اين شرايط بد را ميخواهد با در نظر داشت شرايط و اوضاع موجود و عيني وليكن تجاوز از شرايط موجود، نه سجده كردن در مقابل شرايط موجود، تغییر دهد. [به این ترتیب] از نقش آگاهي انساني، از نقش انديشه پيشرو و از نقش حزب انقلابي [جلوگیری می کنند.]**

**سلسلۀ مسائلي كه درينجا بوجود مي آيد، نقش هژموني پرولتاريا وغيره، در ارتباط تنگاتنگ با تئوري نيروهاي مؤلده قرار دارد. درين صورت ميبينيم اين سيستم كامل ميشود. نقش آگاهي، نقش پيشروي، نقش انسان آگاه، نقش اينكه انسان آگاه ميتواند در شرايط بدي هم مبارزه بكند و ميتواند هم اوضاع موجود را مد نظر بگيرد ولي هم از اوضاع موجود تجاوز بكند. انسان پرولتر هميشه همينطور بوده. هيچگاهي همگام با اوضاع و شرايط خود در هيچ انقلابي حركت نكرده، بلكه انقلابات هميشه در جهش هاي خود چند قدمي از اوضاع موجود جلوتر حركت ميكرده. در اصطلاح علمي اش ميگويند كه انقلابات هميشه راه را براي نيروهاي مؤلده باز ميكند يعني، يعني اينكه مناسبات توليدي با جهش انقلابي خود آنچنان پيش ميرود كه نيروهاي مولده كنوني به سطحش نيست تا باالاخره بهمان سطح برسد و بتواند خود را تكامل بدهد. اينجا است كه مسئلۀ آزادي انسان، مسئلۀ حزب آگاه، تشكل آگاه و باالاخره انسان آگاه در تاريخ به نمايش گذاشته ميشود. در تئوري نيروهاي مؤلده بصورت كامل نقش انسان آگاه نفي ميشود، نقش سازمان انقلابي نفي ميشود و سازمان انقلابي آگاه بايد فقط كيفيت تسجيل كنندۀ وضع موجود را داشته باشد، در مقابل وضع واقعي كنوني بايد سجده كند وليكن نميتواند اين وضع را تغيير بدهد . توده ها فقط ميتوانند در متن وضع كنوني حركت بكنند ولي ما قادر نيستيم كه توده ها را تنظيم بكنيم و احياناً تغيير بدهيم. اين تجاوز يا پيشرفت و ترقي يكي از نقاطي است كه تئوري نيروهاي مؤلده در تضاد مطلق با اين قضيه قرار دارد.**

**[در مورد] سلسله مسايلي كه از طرف رفيق سحر مطرح شد [یعنی] مسايل اقتصادي و مسايل سياسي در نزد ماركس و كـمـبـود اومانيزم در نزد او:**

**موضوع كمبود اومانيزم در ماركسيزم تقريباً بيست سال است كه در اروپا مطرح است. مثل عنوان كردن مسئلۀ دموكراسي به اين شكل كه ما بايد دموكراسي را درين مناسبات ظالمانه وارد کنیم. اين جريان فكري در اروپا تقريبا بعد از پيروزي خروشچف در روسيه خود را جمع ميكند و تا به امروز مشغول به فعاليت است. لب و لباب اين افكار از كجا میرسد؟ از دومكتب فكري، مكتب فرانكفورت و مكتب پراگماتيستي امريكا، بخصوص ماركوس يا آور مارك و هوين و امثال شان در آلمان از مكتب فرانكفورت و ماركوز از پراگماتيستهاي راديكال امريكا. آنها عين همين مطالب را با همين شكل و شمايلش مطرح ميكنند و اينها جويده وقتيكه ترجمه ميشود، به ايران ميرسد و بعد از هفت هشت سال ده سال بعد از آن به افغانستان ميرسد و روشنفكر افغانستان ما هم وقتي كه بعد از پانزده سال بيست سال به اين مسایل ميرسد و اين چيزهاي "تازه" را ميبيند فكر ميكنند به گنجينه اي از تجارب بشري دست پيدا كرده است، غافل ازينكه اين مسايل در زادگاه خودش ديگر دفن شده و چيزي ازش باقي نمانده.**

**بيائيم ببينيم مسئلۀ اومانيزم را در نزد ماركس، كه آنرا بیشترطرفداران مكتب فرانكفورت مطرح ميكنند و اين افكار تاثيراتش مي آيد در آيروكمونيزم، در كمونيزم اروپائي، كه جديداً بعد از سالهاي هفتاد در اروپا يك مقدار مسايل مطرح شده است. كمونيزم اروپائي بعد ازينكه از ديكتاتوري پرولتاريا صرف نظر کرد و گفت كه من قبولش ندارم و مسايل ديكتاتوري يك طبقه را هم حذف ميكنند، مسايل اخلاقي، مسايل اومانيستي، مسايل دموكراسي، مسايل به قدرت رسيدن، تمام اين مسايل را به يكبارگي مطرح ميكنند تا بتوانند در حكومتهاي موجود در آنجاها اشتراك كنند و بتوانند ازين خوان يغما فيض ببرند. نمونه اش حزب كمونيست فرانسه است. اينها علمبرداران كمونيزم اروپائي هستند كه بيشتر افكار فلسفي خود را از همين دومكتب مي گيرند، بخصوص از مكتب فرانكفورت. ولي آیا اومانيزم در نزد ماركس مطرح نبوده است؟‌ براي اولين بار ماركس جبرهاي اجتماعي و طبيعي را مطرح ميكند و اين ظلمي را كه بالاي افراد بشري صورت ميگيرد، چه بصورت طبيعي و چه بصورت اجتماعي، و با اين مسائل از خود بيگانگي طبيعي و اجتماعي را مطرح ميكند ...................... ...**

**در اروپا زياد مد شده كه ماركس جوان را با ماركس پير مقايسه كنند و افكار ماركس جوان را بيارند و با افکار مارکس پیر مقايسه كنند. ماركس در دوران جوانی از زير تأثير افكار هگل رهائي نيافته بود و بعنوان هگلي هاي چپ فعاليت داشته. آن افكار و آن نوشته ها را بيرون ميكشند و ميگويند كه حالا كه اين ماركس قبول نمي شود بيائييم افكار دوره جواني ماركس را ببينيم و ماركس جوان را به كله ماركس پير بزنيم تا مگر يك چيزي از پيشش جور شود. روي اين مسايل زياد كار شده و يكي از چيزهايی را كه مطرح ميكنند اين است كه ماركس در نوشته هاي دوران جواني خود بيشتر به مسايل عاطفي و به مسايل اومانيستي توجه داشته [ولی] وقتيكه پير ميشود به اين مسايل توجه ندارد و به مسايل سياسي و به مسايل اقتصادي توجه ميكند. در حاليكه ما در اول بحث خود از پيدايش ماركسيزم و تكاملش و چگونگي در آمدن ماركس در حلقه هگلي هاي جوان تا باالاخره به مسئله تدوين مانيفيستش در 1848 رسیدیم. ما ميبينيم كه چگونه اين افكار تغيير ميكند.**

**بهر حال اومانيزمي كه ماركس مطرح ميكند اومانيزم مجرد نيست. ماركس صريحا موقف خود را نسبت به اومانيزم بورژوائي اظهار ميكند. تنفر خود را نسبت به اين اومانيزم، اومانيزمي كه اصلاً پايه و اساس طبقاتي برايش قابل نيست [اظهار می کند]. به اين صورت مي آيد پاي اومانيزم به مفهوم انقلابي اش، به آن چيزي كه مارکس تعهد دارد. ماركس پيشواي پرولتارياي بين المللي بود و وقتي هم اوماينزم خود را مطرح ميكند اين اومانيزم نميتواند جدا از طبقۀ بالنده بين المللي باشد و جدا از طبقات مجبور و دوزخي تاريخ. در آنصورت اومانيزم وي شامل كارگران، شامل سرمايه داران، شامل گردنكشان و شامل آنهائي كه بهره كشي بين المللي ميكنند (امپرياليستها) نميشود. يقيناً در مقابل آنها ماركس و انگلس شديدا تنفرنشان ميدهند و به اين صورت است كه اومانيزم انقلابي هم ............................ ما هم اومانيزم داريم ولي اومانيزم ما .......................................... ما نسبت به ببرك نفرت داريم، نسبت به روس هم نفرت داريم. با همه كساني كه به خلق ما خيانت ميكنند مخالفشان هستيم. ما نميتوانيم در مقابل آنها از احساس اومانيستي استفاده بكنيم. ما اين احساس بسيار ظريف انساني خود را نميتوانيم در طبق اخلاص پيش كساني كه ملتها را ميكشند، ملتها را استثمارميكنند و خلقها را غارت ميكنند بمانيم. به اين صورت است كه اومانيزم است تا اومانيزم. اومانيزم براي كی؟‌ اومانيزم به نفع كی ؟ و اين اوماينزم هم در اشكال و روشهاي معيني متبلور ميشود، خواه اينكه هنوز پرولتاريا به قدرت نرسيده و خواه اينكه پرولتاريا به قدرت رسيده. اومانيزم ما نشان ميدهد كه ما داراي چه آرمانهاي بزرگي هستيم، چنانچه يك انفلابي خود را بالاي يك بمب مي اندازد تا اينكه ديگران از مهلكه نجات پيدا بكند. يك انقلابي در سخت ترين شرايط ميرود دشمن را ضربت ميزند و به اين صورت وظيفۀ انقلابي خود را انجام ميدهد. بنظر ما [انقلابیون] عاليترين اومانيزم را در تاريخ بشري به نمايش ميگذارند. باالعكس وقتيكه يك سرمايه دار با شكم گندۀ خود يك شانزده پولي را بدست يك گدا ميدهد اومانيزمش گل ميكند ولي هيچوقت حاضر نيست كه بچۀ خودش دست خود را بطرف انسان ديگر دراز كند و در خاك و گل نشسته باشد. او هيچوقت نميتواند بگويد كه اين طفل كوچك هم بايد اساسا درین جامعه حق داشته باشد . اينجا است كه مسئلۀ اومانيزم هم بايد دقيقاً مورد نظر ما باشد.**

**كمبود مسايل اجتماعي هم بعنوان يك مسئله در نزد ماركس مطرح شد. بنظر ما اين تهمت بسيار بزرگي است نسبت به ماركسيزم كه ماركسيزم نسبت به مسايل اجتماعي توجه نكرده. ما وقتيكه مي آئيم ميبينيم كه در اسناد و در روشها و در تحقیقات رهبران پرولتاریا حتي تا مسايل جمال شناسي و زيبايي شناسي، حتي تا مسايل اخلاق، حتي تا مسايل ادبيات و هنر و حتي تا مسايل اجتماعي است. به اين صورت ما نسبت به اين قضيه زياد مكث نميكنيم بخاطريكه ميدانيم اگر مسايل سياسي و مسايل اقتصادي در متن يك اجتماع مورد مطالعه قرار نگيرد.. [ره بجایی نخواهد برد.] بايد بگوييم كه ماركس تازه در اواخر زندگي خود به مسايل اقتصادي شروع ميكند، قبل از آن اساسا يك سوسيولوگ است، اساساً عالم اجتماعي است، اساساً به مسايل اجتماعي ميپردازد و مسايل اجتماعي را بررسي ميكند. وقتي هم مسايل اقتصادي را بررسي ميكند [می بینیم که] كاپيتال يك كتاب اقتصادي مكتبي نيست كه در مكتب خوانده شود بلكه در آنجا تحليل جامعۀ سرمايه داري است. در آنجا اناتومي جامعۀ سرمايه داري را از لحاظ علم الاجتماع مورد بررسي قرار ميدهد. جامعۀ سرمايه داري را با تمام كنه اش از لحاظ احساسات، از لحاظ روشها، از لحاظ عملكرد ها، از لحاظ هنر و تمام مسايلش مطرح ميكند. كاپيتال كتابي نيست كه در آنجا صرف روي قوانين اقتصادي بحث كند. ما شنيده ايم كه كاپيتال يك كتاب اقتصادي است، ولي وقتي ما كاپيتال را بخوانيم ميدانيم كه كاپيتال درچه ساحات و قلمروهائي بحث ميكند و اگر حتي آنرا هم نخوانيم و به نوشته هائي كه لنين ميكند در مورد ماركس و ماركسيزم در همان اول كتاب خود و در مجموعه آثار خود، به آن هم اگر برويم، يكمقدار مسايل را مطرح ميكند. چه ساحاتي نيست كه ماركس در آن ساحات تحقيق نكرده. امروز تمام دنيا به اين عقيده است كه ماركس و انگلس دو شخص تئوريك یونيورسل بودند، دو شخصيت دائره المعارفي بودند، دو شخصيتي بودند كه در تمام ساحات علوم جديد ترين مسايل را كه تا آنوقت تحقيقات بشري بهش رسيده بود بدنبال ميكردند. به اين صورت طرح اين مسئله که ما در ماركسيزم مسايل اجتماعي را نمي يافيم فكرميكنم كه يك طرح بسيار ناقص است. ما بيشتر درين مورد مكث نميكنيم. سلسله كتابهائي هم كه ماركس نوشته، آنها را بياييم مطالعه كنيم ببينيم كه چگونه به مسايل اجتماعي برخورد شده.**

**مسئله اي كه درینجا بسيار مطرح شد مسئلۀ انقلاب زودرس در اروپا بود كه رفقا به عنوان يك مسئله اي كه ماركسيزم را ميبينيم كه چگونه كهنه شده . اين يك گپي است كه مثل طعنه بيني واري در هر جاي دنيا كه شما برويد هركسي كه يكي دو ورق از ماركسيزم خوانده باشد، در اروپا برويد، در آسيا برويد، در افغانستان برويد، در ايران برويد، تمام مخالفين ماركس و ماركسيزم مسئلۀ انقلاب زود رس اروپا را بعنوان يك مسئله اي كه ماركس اينچنين يك دروغ بزرگ گفته مطرح ميكنند. بعد به همين خاطر بود كه لنين خودش مجبور ميشود كه در ارتباط با اين مسئله تماس بگيرد و بگويد كه چگونه شد كه انقلاب زودرس اروپا، كه ماركس آنقدر سرش تاكيد ميكرد یا ماركس و انگلس سرش تاكيد ميكردند، نرسيد. وليكن آيا مسئلۀ ماركسيزم مسئله انقلاب زودرس اروپا بود؟‌ آيا همين مسئله بود كه ماركسيزم را بعنوان ماركسيزم، بعنوان يك مكتب، در سراسر جهان معرفي كرد؟ يا اينكه ماركسيزم اساساً چيز ديگر است؟ حالا ما هم وقتي به اين ايدئولوژي به اين جهانبيني مي رويم، از تمام اين ايدئولوژي، از تمام اين جهانبيني فقط همين قدر را ميدانيم كه انقلاب زودرس اروپا را پيش بيني كرده بودند ولی در اروپاانقلاب زودرس نرسيد. يا اينكه ما بعنوان يك بنيان وسيع فكري سياسي اي كه امروز اكثريت مطلق بشري در زير تاثير اين ايدئولوژي قرار دارد [مطرح می کنیم]؟ با اينچنين يك فكر روبرو هستيم. با اين طرز تفكر روبرو هستيم كه در خلال 130 سال 150 سال اكثريت مطلق بشرامروزي به اين صورت يا به آن صورت مستقيم يا غير مستقيم تا اين حد يا آن حد در زير تاثير ماركيسزم قرار دارد و همگي به اين عقيده هستند، حتي كاپيتاليستهایي كه سخت با ماركس كينه و نفرت دارند عقيده مند هستند كه در دنيا و در تاريخ مكتوب بشري اينطور شخصيتي سراغ نداريم كه تاريخ بشري و انسانها تا اين حد زير تاثير افكارش رفته باشند. به جهان خود ما نظر كنيم، تمام اديان گذشته را هم مدنظر بگيريم، تمام افكار انقلابي اي كه در سراسرتاريخ بشري بوجود آمده مد نظر بگيريم و بعد بياييم و از انقلاب زودرس اروپا اين فكر را استنباط بكنيم كه ما در ماركسيزم "نو آوري" ميكنيم، "تازه انديشان" هستيم، ما اين چيز ها را قبول نداريم.**

**سلسله مسايلي است كه بعنوان اصول و پرنسيپهاي مطرح شده كه لنين مطرح ميكند و ميگويد كه ماركسيزم بعنوان يك بناي عظيم اگر شما خشتي را هم ازين بناي عظيم برداريد اين بنا ناقص است، يعني اينكه اين يك سيستم است. يا اين سيستم را قبول داريد يا در مقابل اين سيستم قرار ميگيريد. حال كوششهاي زيادي صورت گفته، سوسياليزم افريقايي بوجود آمده، سوسياليزم آسيائي بوجود آمده، سوسياليزم عربي بوجود آمده، سوسياليزم اروپائي بوجود آمده، يا كمونيزم اروپايي بوجود آمده و سوسيال دموكراسي هم از ماركس استنباطات غيره وغيره اي دارد. همگي ازين [سیستم] استنباطاتي دارند وليكن بايد ديد كه موقف ما در كجا است؟ ما در كجاي تاريخ هستيم؟‌ در پهلوي ماركسيزم يا اينطرف ماركسيزم يا آنطرف ماركسيزم؟ ما [باید] موقعيت خود را درين تاريخ درك كنيم كه ما در كجاي تاريخ هستيم؟**

**مسئلۀ انقلاب زودرس اروپا را گفتيم كه كيست كه رد نكند و نگويد و به اصطلاح گفتيم بعنوان طعنه بيني مطرح نكند؟ ‌ايدئولوژيهاي بورژوائي هم انقلاب زودرس اروپا را مطرح ميكنند، سوسيال دموكراسي هم انقلاب زودرس اروپا را مطرح ميكند و تروتسكيستها هم مسئلۀ انقلاب زودرس اروپا را مطرح ميكنند. همۀ اينها درين نكته با هم يكجا هستند و در زدن آن چيزي كه بنام "ماركسيزم رسمي" يا "چپ سنتي" است يكي هستند. حالا ميبينيم كه رفقا اينجا با چه گروهي يكجا هستند و با كه يكجا حركت ميكنند و افكار خود را از كجا مي گيرند؟**

**مسئلۀ ديگر مسئله تفقر است. تئوري تفقر را ماركس مطرح كرده است. در نوشته اي كه سحر صاحب از جائي استنساخ كرده بودند آمدند و مطرح كردند كه تئوري تفقر درست نيست. در مانیفیست گفته می شود كه سرمايه داري جامعه را قطبي ميسازد. یعنی بورژوازي يكطرف ميشود، پرولتاريا يكطرف ميشود و طبقات وسطي فرو مي ريزد. در نتيجه هر قدر جامعه به پيش برود فقر توده هاي ميليوني مردم بيشتر ميشود. [این تیوری] بنام تئوري تفقر ياد ميگردد. تئوري تفقر ماركس براي اولين بار توسط برنشتين مورد حمله قرار گرفت و از برنشتين به آقاي كائوتسكي رسيد و امروز وارث اصلي اين مسئله سوسيال دموكراسي هست. سوسيال دموكراسي غرب طرح هاي استراتژيك خود را برروي زدن تئوري تفقر ماركسيزم ميريزند كه يكي از نقاط اختلاف برنشتين با اسپارتاگیست ها هست. بعد ها همراي انترناسيونال سوم دقيقا روي اين مسايل هست، روي طرح هاي اولترا امپرياليزم وغيره وغيره كه آنهم به تئوري تفقر می رسد. درين مورد از همان وقت تا حال آگاهانه كوشش ميكنند كه از همين مكانيسم جلوگيري بكنند، بمفهوم اينكه هميشه طبقات وسطي را دامن ميزنند و كلانش ميكنند. كاري مي كنند كه خرده بورژوازي بزايد تا جامعه را از قطبي شدن و از حاد شدن نگهدارد.**

**شما امروز در آلمان مثلا ميبينيد که براي هوتلها و براي خرده بورژوازي- در كليتش- ميليونها ميليون مارك بعنوان تقاوي داده ميشود. كمكشان ميكنند و از سرمايه دارهاي ديگر ميگيرند. در امريكا قانوني بنام قانون ضد تراستها وجود دارد که معروف است. قانون ضد تراستها هم يكي از قوانيني است كه بعد از اقتصاد پوليزي اقتصاد وظيفوي بوجود مي آيد. در آنجا كينز دقیقاً مطرح ميكند که بخاطر اينكه ما بتوانيم از بحرانات سرمايه داري جلوگيري كنيم، از تفقر جلوگيري كنيم، بايد دولت خودش بعنوان سرمايه دار وارد شود. برعكس تئوري هاي سرمايه داري در زمان ريكاردو و آدام اسميت و امثالش. آنها ميگفتند بهترين حكومت آن است كه در مسايل اقتصادي مداخله نكند، ولي بعد از بحرانهاي عميق بيست و سي قرن حاضر اقتصاد وظيفوي مطرح مي شود. اقتصاد وظيفوي اش در پي اين است كه تفقر را بزند و تا به امروز هم اقتصاد سرمايه داري اساساً بر روي تئوريهاي كينز استوار است. يكي ازين تئوريها هم مسئله زدن تفقر است يا بوجود آوردن خرده بورژوازي كه دولت خودش به عنوان سرمايه دار و معامله گر درآيد و وظيفه اش اين است كه اين تفقر يا اين قطبي شدن را بزند. حال در ارتباط با تئوري تفقر ماركس عقيدۀ ما بر اين است كه از يكطرف مكانيزمي كه ماركس پيش بيني كرده بود آن مكانيزم تا به امروز در جامعۀ سرمایه داری عمل ميكند. سرمايه داري بطرف مونوپولي انحصاري ميرود. اين يك قانون اقتصادي است. انحصاريگري بطرف قطبي شدن جامعه ميرود، قطبي شدن جامعه بطرف تفقر ميرود. اين يك قانون است كه خارج و مستقل از ارادۀ ما است و اين تزي است كه ماركس آنرا مطرح كرده. ولي از جانب ديگر هم سياست هائي است كه اكنون سرمايه داري براي حفظ و بقاي خود بكار مي برد. بسيار چيزهائيست كه سرمایه داری اجرا ميكند. يكي از راه هايش استثمار به اصطلاح جهان سوم است و يكي ديگرش هم اين است كه خرده بورژوازي را تقويت كند. ميفهمد كه مكانيزمي كه ماركسيزم گفته عمل ميكند و اينها بايد به اصطلاح چل دفعش را بزنند.**

**[بنابرین] مسئله بر سر اصل تئوري، اصل مكانيزم، اصل چيزي كه ماركس در قوانين اقتصادي خود مطرح كرده نيست. اين مكانيزم و قانون تا به امروز هم به قوت خود باقي است. اما اينكه سرمايه داري در تمامي ساحات شيوه هاي نويني را براي استثمار خلقها و براي ادامۀ زندگي خود بكار گرفته و ميگيرد، يكي از راه ها و شيوه هايش هم مبارزه وسيع و همه جانبه عليه قانون تفقر است.**

**در مسئلۀ تطبيقات سوسياليزم ما گفتيم كه تطبيقات سوسياليزم در كشورهاي مختلف بوجود آمده و مسايل مختلفي مطرح شده، هر كشوري براي خودش خصوصيت خودش را دارد و مشكلات خودش را دارد و در آنها هم سوسياليزم تا اين حد يا تا آن حد پيش رفته و به شكستها و عقب گشتهائي هم مواجه شده. در مسئلۀ تطبيقات سوسياليزم يكي اين است كه ما اين كشورها را و انقلابات سوسياليستي ايكه [در انها بوجود] آمده مورد بررسي قرار بدهيم و با جامعۀ قبلي اش مورد مقايسه قرار بدهيم و ببينيم كه با آمدن انقلابات سوسياليستي درين كشورها مسئلۀ آزادی انسانها چطور شده، مسئلۀ دموكراسي شان چطور شده، مسئلۀ حقوق شان چطور شده و مسئلۀ امنيت و زندگي اجتماعي آنها چگونه و در كجا متوقف شده؟ . اينكه متوقف شده، آيا اين در ذاتيت خود سوسياليزم وجود دارد يا اينكه مسايلي بوجود آمده و اينرا ه را سد كرده؟ ما را عقيده برين است كه سوسياليزم به عنوان يك روش جهاني، به عنوان يك فكر و به عنوان يك انديشه انقلابي راه خود را در تاريخ بشري باز كرده و در هر كجائي هم كه در آمده خدماتي براي بشريت انجام داده، در همان كشورها انجام داده، ولي در بسياري از كشورها اين متوقف شده. اين توقف بنا بر عواملي است كه در خود آن كشورها و در مجموع اوضاع بين المللي وجود داشته و اينكه مسئله كي بر كي پيروز ميشود هنوز باقي است و هنوزباز است. اين مبارزه جريان خواهد داشت و هنوز خيلي زود خواهد بود كه ما يبائيم بگوييم سوسياليزم بعنوان يك طرح فكري ايدئولوژيكي سياسي شكست خورده و ما بايد برويم براي يك طرح نوين براي جهان نو. ما مواد و مصالحش را هم متاسفانه نداريم.**

**در مورد مسايل تطبيقي در سازمان خود ما خواهد آمديم و بررسي خواهد كرديم كه چگونه اين مسايل انقلابيون ما را از مسايل اساسي انقلاب دور ميكند و چه نقايصي را در بر دارد و چرا مطرح ميشود و با چه انگيزه هائي مطرح ميشود؟ ولي بهر حال وقتي با مکاتب فکری دیگر مورد مقايسه قرار ميگيرد يك چيز را ما هيمشه براي رفقا پيشنهاد ميكنيم. براي تمام مخالفين سوسياليزم، خواه مخالفين سوسياليزم علمي تئوريك يا سوسياليزم تطبيقي هر كدام كه باشد، ما يك خواهش از پيش شان داريم كه هميشه تطبيقات سوسياليزم را با تطبيقات ديگرايده ها و ديگر افكار مورد مقايسه قرار بدهند. وقتي هم پاي ايده ها مي آيند ايده ها را با ايده ها مورد مقايسه قرار بدهند. درين صورت است كه ما وقتي بخواهيم حكم عادلانه تري نسبت به پيشرفت بشري، ايده ها، افكار، تطبيقات، كوششها و تپشهاي انساني بكنيم بهتر ميتوانيم بفهميم كه كدام تجربه تا اكنون براي بشريت خدماتي انجام داده و كدام تجربه براي بشريت خدماتي انجام نداده است؟ كدامش بيشتر بر روي سينۀ تاريخ سنگيني ميكند و كدامش بر روي سينۀ تاريخ سنگيني نميكند؟**

**ديكتاتوري پرولتاريا يكي از اصول ماركسيزم است. لنين ميگويد كه مسئلۀ [مارکسیزم] پذيرش مبارزۀ طبقاتي نيست زیرا تمام بورژواها، تمام بورژوازي در هر سطحي كه هست، مبارزۀ طبقاتي را قبول دارد و اين چيزي نيست كه ماركس كشف كرده باشد. بلكه آن چيزي كه مربوط به ماركس هست خود ماركس هم اعلام ميكند و ميگويد که چيزي كه مربوط بمن است اين است كه من مسئلۀ مبارزۀ طبقاتي را تا سطح ديكتاتوري پرولتاريا ارتقا دادم. اينكه ديكتاتوري پرولتاريا عبارت است از ديكتاتوري حزب، عبارت است از ديكتاتوري چند فرد وغيره دقيقاً رفقاي عزيز بياييد كه برويم پيش تروتسكي بررسي كنيم. ترتسكي و رفقاي ديگرش تا به امروز هم هستند ارنست مندل نمايندۀ بسيار معروفش هست، بنام حزب و طبقه كتاب معروفي دارد، كتاب كلاني است و در آنجا افكار ترتسكي را بيان ميكند، در آنجا عميقا مطرح ميكند. وقتي ترتسكي هم مي آيد راجع به مسئلۀ بلشويزم مخالفت خودرا با استالين اعلان ميكند، دقيقاً از همين تز پيروي ميكند. ميگويد ديكتاتوري پرولتاريا غلط است با همينطور استدلالي كه امروز صورت ميگيرد. ديكتاتوري پرولتاريا بخاطر اين غلط است كه اين ديكتاتوري ديكتاتوري طبقه نيست، بلكه ديكتاتوري حزب بر طبقه است و در حزب هم ديكتاتوري كميتۀ مركزي بر حزب هست و ديكتاتوري منشي عمومي بر مجموع كميتۀ مركزي. به اين صورت اين نوع افكار آبشخور خود را از آنجا پيدا ميكند و بعد اين مسايل ميرسد در وضع كنوني ما كه مسئلۀ ديكتاتوري پرولتاريا بعد از تحولاتي كه صورت گرفته و بعد از مشكلاتي كه در جنبش جهاني كمونيستي در سالهاي 60 و 70 بخصوص بوجود آمد و بخصوص بوجود آمدن آيروكمونيزم يا كمونيزم اروپائي [مورد انکار قرار می گیرد.] در كشور هاي اروپايي بخصوص حزب كمونيست فرانسه رسما و علنا اعلان كرد كه ما ديكتاتوري پرولتاريا را ديگر قبول نداريم و حزب كمونيست ايتاليا هم در ارتباط با سوسيال مسيحي ها يا دموكراتهاي مسيحي ايتاليا اعلان كردند كه ما اگر به قدرت برسيم ما ديگر ديكتاتوري اعمال نميكنيم، ديكتاتوري طبقه را، بلكه ميخواهيم مردم را داشته باشيم. تمام اينها بعد ازينكه كمونيزم اروپايي بوجود آمد [مطرح شد]. بعد از [آن است] که كمونيزم اروپايي خود را بسيج ميكند.**

**حال بياييم سر مفهوم ديكتاتوري پرولتاريا. ديكتاتوري نزد رفقا بمفهوم بدش مطرح ميشود. ديكتاتوري يعني زور گوئي، يعني بي منطقي، يعني ظلم كردن سر ديگران؛ در حاليكه ديكتاتوري اي كه ماركسيزم مطرح ميكند صرفاً يك نوع مناسبات را مطرح ميكند، چنانچه دموكراسي هم يكنوع مناسبات است. قبلا ما عرض كرديم كه مسئلۀ دموكراسي مسئله باج دادن نيست كه اگر تو هم ميخواهي گپ بزن و همگي بايد گپ تان را بزنيد، ولي وسايل آن را نداريد. به اين ترتيب اين دموكراسي نيست، چون مناسبات خدشه دار ميشود. به اين ترتيب ديكتاتوري هم يكنوع مناسبات است و دقيقاً ميگويد كه ديكتاتوري عليه دشمنان خلق و دموكراسي براي خلق، ديكتاتوري عليه كساني كه استثمار ميكنند و ديكتاتوري عليه اجنت هاي امپرياليزم. اينكه در تطبيق اين چگونه دچار اشتباه ميشوند و چگونه دچار اشتباه نميشوند يقيناً سوابق تاريخي دخيل است. ولي اين طرح را كه آيا عليه اجنت هاي امپرياليزم آدم از جبر و زوراستفاده كند يا نكند، آيا براي وي هم حق بدهد كه علیه خلق يك كشور هرچه ميخواهند بكنند؟ يا اينكه با آنها يكنوع مناسبات ديگر داريم؟ آيا ما با پرچم و خلق وقتي كه اينها مغلوب شوند در جامعۀ افغانستان [چگونه] مناسباتی [خواهیم داشت؟] خود ما در داخل يك سازمان [مناسباتی] داريم که با مناسباتي كه با مردم خود داريم فرق ميكند. اين خودش مسايلي است كه فكر ميكنم اگر ما يكمقدار دقيق شويم ميدانيم كه ما عملاً در يكنوع مناسبات ديگرقرار داريم. وقتي ما طالب ترقي اجتماعي و عدالت اجتماعي ميشويم ما نميتوانيم در مناسبات خود با كساني كه عدالت اجتماعي را نقض ميكنند داراي عين مناسباتی باشيم كه با مزدورها و با عمله و با فعله داریم. حتماً مناسبات ما فرق ميكند. مناسبات ما با كساني كه تهيدست هستند با كساني كه بالا دست هستند و فرا دست هستند فرق ميكند. اين مناسبات را ما صادقانه ميگوييم مناسبات دموكراتيك هست و آن مناسبات مناسبات دموكراتيك نيست. ما آنها را ديگر حق نميدهيم كه مردم را به زوراستثمار كنند. ما آنها را حق نميدهيم كه مردم را اغوا كنند، ما آنها را حق نميدهيم كه مردم را به خاك و خون بكشند، ما آنها را ديگر حق نميدهيم که ملتها را عليه يكديگرتحريك كنند، حق نميدهيم كه بالاي خاك مردمان دیگر تجاوز كنند. اين مناسباتي است به مفهوم زور يا بمفهوم ديكتاتوري. اینکه چرا پرولتاريا اين چيز را مطرح ميكند بحثش بحث بسيار طولاني است و من در مورد ديكتاتوري پرولتاريا زياد نميخواهم صحبت كنم تا بحث بالاي چيزهای ديگر برسد.**

**چپ سنتي يا ماركسيزم- لنينيزم به عدم توجه به فعاليتها و نهاد هاي دموكراتيك متهم می شود و [و ادعا می شود که] باالاخره به سوسيال امپرياليزم ميرسد. وقتي ما بياييم روي تجارب صحبت كنيم من فكر ميكنم رفقائيكه اين طرح ها را ميدهند اين طرح ها را اولاً از كجا ميگيرند؟ چرا كه ما گفتيم ريشه هاي اين افكار را معلوم می کنیم که از كجا مي آيد و چگونه بصورت بسيار خامش عرضه ميشود و البته كوشش بسيار مجبور و مشهوري رفقاي ما كرده اند. منتهي ما توجه شانرا جلب ميكنيم به اين كه اگر بتوانيم درهمراهي كردن با اينها و جلب توجۀ شان به يك سلسله مسايل اقلا وظيفه خود را انجام دهيم.**

**مسئلۀ عدم توجه به فعاليتها و نهادهاي دموكراتيك مسئله اي هست كه بيشتر سوسيال دموكراسي اروپا مطرح ميكند. سوسيال دموكراسي ايكه امروز در اروپا هست بيشتر به اتحاديه هاي كارگري مستقل، كه يكي از نهاد هايش هست، و همچنان نهاد هاي ديگري توجه میکند. تجربه خودنشان ميدهد که در مارکسیزم يا سوسياليزم، درهرجائيكه بوده، نهاد هاي دموكراتيك بعنوان يك مسئلۀ ممنوعه مطرح نبوده است. مثلاً در شوروي ميبينيم. امروز شوروي چگونه هست؟ ما قبلاً گفتيم كه ما اصلا معتقد نيستيم به اينكه درمورد شوروي فعلي از سوسياليزم صحبت كنيم، بلكه امپرياليستي است و اگر بعنوان يك الگوي امپرياليستي سرش بحث كنيم ما حاضر هستيم سرش صحبت كنيم. اگر مرحلۀ لنين و استالين را مد نظر بگيريم و تمام نهاد هاي دموكراتيكي كه درآن وقت وجود داشته آنها را مورد مقايسه قرار بدهيم ميبينيم كه چگونه هست؟‌ ما هركشوري را كه با کشورهای دیگر مورد مقايسه قرار ميدهيم بايد رشد تاريخي اش را ببينيم، بايد مشكلا ت طبيعي اش را ببينيم و بايد ببينيم كه در كدام موقعيت قراردارد. ما نميتوانيم از يك كشور عقبماندۀ قرون وسطائي كه درآن هيچ چيز نبوده حتماً اين تقاضا را داشته باشيم كه در يك ضربت بتواند آن نهاد هاي دموكراتيكي را كه كشورهاي پيشرفته در آن موارد تجارب زيادي دارند عين آن تجارب را تكرار كنند. وليكن [باید] ببينيم كه در آنجا چه چيزهائي بوجود آمده؟ اتحاديه هاي كارگري بوجود نيامده؟ ‌اتحاديه هاي دهقاني بوجود نيامده؟ ‌اتحاديه هاي روشنفكران بوجود نيامده؟ اینها ‌تماماً نهادهائي اند كه طبقات مختلف را ميتوانست بسيج كند. در چين ببينيم. از سال1921 يا 1922 که حزب بوجود آمده تا سال 1949 که اينها به پيروزي رسيده اند تا به امروزهم جبهۀ متحد ملي اش در دوران ساختمان سوسياليزم به فعاليت مشغول هست و نهاد های [اموکراتیک] به فعاليت مشغول هستند. حالا رفقا ممكن بگويند كه شكلي است و تشريفاتي است. اين مسئله در كشور هاي كاپيتاليستي هم همينطور هست . آنجاهم ما از سطح تشريفات پيشتر رفته نميتوانيم. ما هزار و يك دليل داريم كه در آنجاها همه نهاد هاي دموكراتيك [یا خداقل] اكثرنهاد هاي دموكراتيك فاقد عملكرد لازم هستند. در آنجا هم تا اين حد يا آن حد وابسته به سرمايه داران هستند، در رابطه با اراده هائي هستند كه به اصطلاح پاليسي ميكر هستند. ولي بهر حال مسئله بر سر بود و نبودش هست كه اين چيز وجود دارد و ممكن كمبود هايي هم داشته باشد. اين مسئله بعنوان يك كمبود ميتواند مورد بررسي قرار بگيرد ولی هيچگاهي در تمام تجارب آدم نميتواند مسئلۀ را مورد بحث قرار دهد.**

**مسئلۀ هژمونيزم طبقۀ كارگر[بحث دیگری است.] ببينينم كی هژمونيزم نميخواهد؟ آن طبقه اي كه در انقلاب و در پيشرفت اجتماعي هژمونيسم نميخواهد آن كيست؟ تا ما هم بگوييم كه ماركسيستها هم بعنوان نمايندۀ طبقه كارگر هژموني طبقه كارگر را نخواهند. ما اگر ببينيم كه بورژوازي نخواهد، ما اگر ببينيم كه فئوداليزم نميخواهد، ما اگر ببينيم كه امپرياليسم نميخواهد، ما اگر ببينيم كه طبقات مخالف مردم و طبقاتي كه تا اين حد يا آن حد با مردم هستند اينها هژموني نميخواهند، در آنصورت حق دارند كه بگویند پرولتاريا بسيار خراب هست و هژموني ميخواهد. ماركس در همان اثري كه رفقا [از آن] نقل و قول كردند: "نقدي از فلسفه حقوق هگل" ياد ميكند كه بورژوازي وقتي به قدرت ميرسد با تمام جامعه اعلان برابري و برادري ميدهد تا با اين اعلان برابري و برادري بتواند هژموني خود را تأمين كند. تقريباً در آغاز رساله خود ماركس اين مسئله را مطرح ميكند. حال ببينيم فرقي كه وجود دارد بين پرولتاريا و بين مجموع طبقات اين است كه ديگر طبقات هژمونيزم را اعمال ميكنند ولی نميگويند و پنهان ميكنند. پرولتاريا اين هژموني را خواستار هست ولي ميگويد. فقط صداقت پرولتاريا و حزب پيشاهنگ پرولتاريا، آنها را مورد اتهامات گوناگون قرار داده، اگر نه هيچكس نيست كه نخواهد. ما متيقن هستيم كه نماينده هاي بورژوازي هميشه خواستار هژموني هستند، هميشه خواستار اين هستند كه جلو پرولتاريا و حزب پرولتاريا در دستشان باشد. وقتيكه پرولتاريا بگويد من هژموني خود را خودم ميگيرم و حتي هژموني ترا هم من ميگيرم در آنصورت هست كه بر آشفته ميشود. ما عقيده نداريم که طبقۀ اجتماعي اي درين دنيا وجود داشته باشد كه طالب هژموني نباشد و هژموني خود را در طبق اخلاص با ديگران تقسيم بكند يا خودش از آن بگذرد. تفاوتي كه وجود دارد اين است كه پرولتاريا صادقانه اعلان ميكند و طبقات ديگر با فريب ميخواهند هژموني خود را در قالبها و هاله هاي تقدس مذهبي عرفاني و فرهنگي وغيره وغيره بپوشانند و مردم را مجبور به قبول هژموني خود بكنند.**

**در مورد پيش شرط ايدئولوژيك نیز يك اتهام ديگر بالای چپ سنتی وجود دارد و آن اين است كه وقتي سازمان خود را ميسازد پيش شرط ايدئولوژيك ميگذارد، وقتيكه حزب خود را ميسازد پيش شرط ايدئولوژيك ميگذارد، وقتيكه دولت خود را ميسازد پيش شرط ايدئولوژيك ميگذارد و همه چيز خود را كه ميسازد يك پيش شرط ايدئولوژيك ميگذارد. فكر ميكنم درینجا در گذاشتن و نگذاشتن پیش شرط ایدیولوژیک بيشترمسئله اراده باشد. ماركسيزم برای حزب خود پيش شرط ايدئولوژيك نميگذارد، برای دولت خود هم پيش شرط ايدئولوژيك نميگذارد، بلكه به يك مسئله معتقد هست و آن اين است كه هيچ پديده اجتماعي اي در دنيا وجود ندارد كه مهر طبقاتي نخورده باشد، خواه اين حزب باشد، خواه سازمان باشد، خواه دولت باشد، خواه هرچيزي كه باشد، حال چون مهرطبقاتي خودش خورده و پرولتاريا هم آگاهانه تاريخ خود را ميسازد، حال چگونه دولت را كه ميسازد؟ در مورد دولت پيش شرط ايدئولوژيك وجود ندارد، هيجگاهي ماركسيزم يا ماركسيستها جائي نگفته اند كه دولتي را كه ما ساختيم درين دولت، در قلمرو ما كساني كه مخالف ما هستند آنجا زندگي نكنند. حتي كساني كه مخالف ايدئولوژي شان هستند یا اگر مخالفش نیستند موافقش هم نيستند، دقيقش را بگوييم آنها تا رهبري دولت هم رسيده اند و مدتها كار كرده اند. مثلاً کسانی در چين از سال 1949 تا سال 1983 و هنوز هم در كابينه آنها هستند كه مربوط حزب گوميندان هستند. بناءً ما ميبينيم كه اين مناسبات وجود دارد و مثلاً رئيس پارلمان شان تا دوسه سال قبل زن سون ياتسن بود. در روسيه هم همين قسم. ما وقتي كه مي آييم انقلاب را در روسيه می بینیم هم عين چيز بوده. تعداد زيادي از عناصري كه مربوط حزب بلشويك نبودند آمدند و وظايف بسيار بزرگي را گرفتند. تروتسكي آدمي است كه تا انقلاب اكتبرهمراه لنين و همراه بلشويكها نبوده و بعد از آن مي آيد و به انقلاب مي پيوندد و فوراً كميسار جنگ ميشود و ساختن ارتش سرخ برايش سپرده ميشود. به اين صورت ما ميبينيم كه در دولت مسئلۀ پيش شرط ايدئولوژيك مطرح نيست. منتهي چيزي را كه مارکسیزم مطرح ميكند اين است كه ما دولتي بدون خصلت طبقاتي نمي شناسيم. ما نميتوانيم بگوييم كه دولت وجود دارد ولي پايۀ طبقاتي ندارد. اين يك ديد است و يك بينش طبقاتي است نه پيش شرط ایدیولوژیک كه اين دومسئله نبايد عوض شوند.**

**در مورد حزب مسئله به اين شكل مطرح است كه يك حزب حركت آگاهانۀ پيش آهنگ پرولتاريا است و بنا بر تجارب [در مورد حزب] از زمان ماركس انگلس تا امروز، درين ظرف 120 – 130 سال، تجارب مختلفي كه داشته ميگويند كه يك انقلاب پيروزمند را، يك انقلاب پيشرونده و مترقي و انقلابي را فقط می تواند يك حزب انقلابي رهبري بكند و بدون يك حزب انقلابي كه از لحاظ ايدئولوژيك، از لحاظ سياسي، از لحاظ تشكيلاتي بر پايه ها و موازين و ضوابط پرولتري استوار باشد، نمي توان یک انقلاب عظيم را به پيروزي رساند. درينجا هم مسئله بيشتر يك مسئلۀ بينشي است كه بينش ها باالاخره به ضابطه ها مي آيد. ولي ما كه بحث ميكنيم بايد بينشها را مورد بحث قرار بدهيم، كه آيا اين بينش درست هست یا درست نيست؟ اگر درست نيست چرا درست نيست؟**

**باالاخره پرولتاريا در سطح بين المللي امروز به اين عقيده رسيده كه وقتي ميخواهد انقلاب كند به ابزار تشكيلاتي خود نياز دارد. اين ابزار تشكيلاتي اش بايد وحدت سياسي- ايدئولوژيك داشته باشد و بايد اين وحدت سياسي- ايدئولوژيك خود را [در] تشكيلات پرولتري لنيني نمايش بدهد. آن تشكيلاتي كه همان شش خصلت لنيني خود را داشته باشد، در غير آن ما نميتوانيم از يك حركت انقلابي پرولتري صحبت كنيم.**

**حال اين برداشت هايي است كه در خلال تاريخ مسجل شده و تا اكنون هم كسي ديگري نتوانسته تجربۀ خلاف اين را براي ما ثابت بكند. بنا بر آرزوها يا بنا بر افكار اين فرد يا آن فرد متأسفانه قادر به دست زدن به همچو ماجراجوئي نيستيم كه بگوييم ازين افكار تجربه شده بشري كه در طول 120 سال حقانيت خود را به اثبات رسانده، پيروزمندي خود را در كشورهاي مختلف به اثبات رسانده، حالا ما بياييم تجربۀ نوي را درينجا بوجود بياوريم كه پرولتارياي افغانستان بايد يك سازمان بدون ايدئولوژي بوجود بياورد، يك سازمان چند تشكيلاتي بوجود بياورد، يك سازمان پرولريست سياسي بوجود بياورد و اين تجربه اي است كه ما سرِ خود ميكنيم . همان مثال است كه ميگويند نيك بخت سر ديگران ميبيند و بدبخت سر خود. ما اين بدبختي بزرگ را در امر انقلاب چگونه ممكن است سر خود تطبيق بكنيم؟ آيا اينكار خوب است يا نه؟ در حالي كه پيش روي ما تجارب بزرگ بشري وجود دارد. رفقای عزیز! ما به كجا ميرسيم اگر اين تجربه ها را راه بيندازيم؟ اين [کار] بنام نو آوري مي آيد ولي بيشتر ما را بند ميكند، به همان لاادريت ايده آليستي. اين فكر كه ما از تمام تجارب پرولتاريا بايد چشم بپوشيم و فقط بخاطر گل روي خود و گل روي ديگران بياييم يك پرولريزم سياسي- ايدئولوژيك- تشكيلاتي را بياوريم و خود را نمايندۀ پرولتاريا هم بگوييم، پایۀ دیگری [جز لاادریت آیده‌آلیستی] ندارد. به اين صورت بگوييم كه ما هستيم كه اينچنين هستيم. چقدر آدم بايد پر توقع باشد كه در يك كشور عقبمانده، با روشنفكر عقبمانده، با بي تجربگي، با بي علمي، با اينكه هنوز يك صفحه از تجارب مبارزات پرولتاريا را نخوانده ايم؛ باالاخره بياييم پرولتارياي افغانستان را و روشنفكرافغانستان را كه ازين پرولتاريا دفاع ميكند بياريم درين گمراهي ها و در بيابان سوزان گمراهي بيندازيم. بياييم اينچنين يك تجربه را بكنيم بخاطر اينكه ما عشق ما كشيده كه ما ميخواهيم يك تجربه نو درين جامعه تكرار بكنيم، اما تمام تجاربي را كه در [تاریخ] بوجود آمده مدنظر نمي گيريم، يعني آن چيزي را كه در زبان عربي بنام وجدان ياد ميكنند. وجدان يعني جمع شدن تجارب نسلهاي متوالي. مگر ما وجدان خود را از دست داده باشيم تا اين كار را بكنيم. ما تجارب بزرگ پرولتاريا را مدنظر نگيريم و فقط برويم روي خواست اين و آن فرد.**

**مسئلۀ قدرت سياسي را كه رفيق آرام مطرح كردند که گویا چپ سنتی افغانستان که قدرت سياسي را بگیرد چپ از لحاظ سياسي با استعمارگرروس پيوند مي خورد. ديشب هم [روی] اين مسئله يكمقدار بحث شد، به اشكال مختلفش بحث صورت گرفت كه اميدوارهستيم در بحثهاي آينده بتوانيم اين را سر سازمان خود ما تطبيق كنيم. فكر ميكنم كه در بهترين حالتش شكل گرائي است و دربدترين حالتش يك ظلم است، يك ظلم تاريخي. ما سر يك جريان فكري- سياسي اي كه هزارها هزار نفر خود را بنام كمونيست و بنام انقلابي از دست داده و حتي رفقا اشرف و پويا وغيره هم بهمين نام "چپ افراطي" در زير گيوتين جلاد رفتند و كشته شدند و صميمانه از ايدئولوژي و از اين خط و از اين سياست خود دفاع كردند. ما به همۀ اين كسان افتخار ميكنيم، چه كساني كه در سازمان ما بوده باشند يا در سازمان ما نبوده باشند. مگر نه اين است كه ما وقتي از سياستها و از ارتباط سياستها صحبت ميكنيم بيشتر روي محتوي، روي ريشه و روي پيوند صحبت ميكنيم. از كجا پيوند ميگيريم؟ ريشه اش از كجا است؟‌ باالاخره بكجا ميرود؟ آیا ما فقط بخاطر اينكه سوسياليزم ميگوييم و روس هم سوسياليزم ميگويد بايد لزوماً به تئوري سياسي روس بغلطيم؟‌ تمام اعمال ما، تمام كردار ما، تمام سياست هائي را كه ما كرده ايم و دور نرویم موقف ما در مقابل تسلیم طلبی را در همين كنفرانس ببینیم كه ما عزيز ترين رفقاي خود را مورد شماتت و ملامت قرار داديم. [آیا] همۀ اينها نشاندهندۀ اين نيست كه تئوري انقلابي آنجه شما چپ سنتي ميگوييد در تضاد ماهوي با امپرياليزم روس قرار دارد؟‌ و امروز در جامعۀ افغانستان [نیروی دیگری] استوار تر از سازمان "‌ساما" و از سامائي ها ديگرعليه استعمار روس نيست و نخواهد بود. چگونه ممكن است كه اين "ساما"، اين چپ انقلابي بتواند در تئوري سياسي خود برود با استعمارگر يكجا شود. اگر اينچنين باشد بايد بگوييم اين روشي كه روش ملي هم هست با آن روش ملي اي كه مثلا در فلان جاي اينچنين كرد، آنچنان كرد، زبان ما لال، شباهت دارد و از آنها نمايندگي ميكند. اين روشها بخاطر نزديكي اي كه از لحاظ فکری با هم دارند، اینها هم دموكراسي ميگويند، آنها هم دموكراسي ميگويند، اينها هم ملي ميگويند، آنها هم ملي ميگويند، اينها هم چنين ميگويند آنها هم چنين ميگويند، [یک چیز هستند]. اين نوع برخورد بسيار ظالمانه است و بريدن جريانات سياسي از بستر اجتماعي مشخص شان هست. يك تجريد غير علمي است. هيچگونه با علم سروكارندارد. اميدوارهستم درين مورد بسيار صحبت كنيم.**

**در مورد "دموكراتيزم پيگير و انقلابي" اعلام مواضع. ما در مورد اعلام مواضع بحث زيادي خواهد داشتيم كه آیا اعلام مواضع ما دموكراتيزم پيگير و دموكراتيزم انقلابي را آورده و يا نه آورده و ما چه انتقاداتي داريم.**

**حال انتقاداتي را كه رفقا در [در مورد] اعلام مواضع خود آوردند: آيا امروز هم همان انتقادات هست يا اينكه انتقادات ديگري بر سرش داريم؟‌ ما با يك نظر مختصر ممكن است بتوانيم بگوييم كه اعلام مواضع كه اينجا هست اعلام مواضع نيست. ما براي رفقا قبلا گفتيم ما انتقادي كه سراعلام مواضع داريم اين است كه اين اعلام مواضع، اعلام مواضع نيست. در جامعۀ افغانستان هزارها مسئله است، مسئله دموكراسي، مسئله اقتصادي، مسئله استثمار، رابطۀ ما نسبت به ديگر احزاب، رابطۀ ما نسبت به جنبش های دیگر، نسبت به مرحلۀ انقلاب، نسبت به ابزار و وسايلي كه ما كار ميكنيم، مسايل جبهوي، مسايل توده یي وغيره. هزارها مسئله است كه بايد اعلام موضع در موردش صورت ميگرفت. ما تا به امروز مثل شرافت خود [از اعلام مواضع] دفاع كرده ايم. ما در نامه هائي داريم كه به كسان ديگري نوشته كرده ايم و در جلسات متعدد بين المللي از اين سند بعنوان سند سازماني خود دفاع كرده ايم و سخت هم دفاع كرده ايم. ولي اكنون در يك جلسۀ سازماني و كنفرانسي براي شما ميگوييم شما اين [سند] را بخوانيد و ببينيد كه يك شبنامه سازمان كه نشر شده آيا به همين حد هست؟‌ به زبان ديگر بگوييم آیا ميتواند حتي تا سرحد يك شبنامه سازمان مسئله افغانستان را مطرح كند؟ بياييد "خروش رعد در پكتيا" را همراه اين اعلام مواضع [مقایسه کنیم]. بياييم "روس در سراشيب سقوط و تباهي" را با اين اعلام مواضع [مقایسه کنیم]. اينجا است كه ما ميگوييم كه "اعلام مواضع" اصلاً در مورد قضایای بزرگ انقلاب افغانستان اعلام موضع نكرده، به اين خاطر ما بالايش انتقاد داريم. ثانياً رفقاي عزيز! اين "اعلام مواضع" را بخاطری انتقاد ميكنيم كه حتي از لحاظ ادبيات خود غلط است. رفقايي كه ميگويند ما بنيان گذار اينچنين [خط] و آنچنان [خط] هستيم املا و انشای شان غلط هست. ما براي رفقا گفتيم كه اين يك عقب گشت بسيار بدي در مورد ادبيات سامائي است و مسایـل خـود را [از لـحـاظ ادبـی] بـه سطـح و سويۀ "ساما" مطرح نميكند. وقتي ما جملۀ ذیل را بخوانيم شما ميفهميد كه چگونه هست؟:**

**«اين نقشه ننگين روس بخاطر فريب تباه كن مردم افغانستان و تحكيم حسابگرانه استعمار آنچنان پيريزي ميشود كه گويي نعشهاي فاسد و بي گور و وطن را در راه دولت مداري شان به خطا اندر ميداند.»**

**رفقاي عزيز! معناي اين جمله چیست؟ خوب باز ميگويد كه:**

**«يا للعجب ازين شعبده بازي تهوع انگيزي كه روز تا روز توان مقاومت جانبازانه و حماسه هاي گلگون قباي مردم ما را به ارمغان مي آورد.»**

**رفقاي عزيز! مسايل اينطور مطرح ميشود كه ما انتقاد داريم. سطح و سویۀ "ساما" اينطور نبود. بعد از آن هم مسائل دیگری را كه مطرح ميكند بسيار است. [اگر] سر تا آخرش را بخوانيد و تمام جملاتش را بخوانيد، باز رفقا ميفهمند كه تمام مسايلي را كه درينجا مطرح كرده اند چه هست. چه مسايلي را مطرح كرده اند و‌ چگونه مطرح كرده اند؟**

**از جانب ديگر مسئۀ دولت جمهوري اسلامي مردمي است. از نظر ما "ساما" فقط حق داشت در چار چوب جبهۀ متحد ملي خود جمهوري اسلامي خود را مطرح كند، [البته] بعنوان يك رابطۀ ارگانيك با ديگر طبقات و اقشار و برود پاي ساختن دولت آينده افغانستان. وليكن "ساما" قبل ازينكه طرح جبهوي خود را تحويل بدهد ده قدم ديگر از طرح جبهوي خود عقب نشيني كرده. ما اين موقف "ساما" را از لحاظ اصولي غلط ميدانيم، از لحاظ تاكتيكي اشتباه ميدانيم، مناسبات ميان ما و ميان دوستان جبهوي ما را خراب كرده، يعني طرفداران جبهوي ما و دوستان جبهوي ما در موقفگيري خود جپ تر از "ساما" هستند. در حاليكه "ساما" وظيفه تاريخي اش اين است كه جنبش را بطرف راديكاليزه شدن، بطرف بلند رفتن و بطرف آگاهي ببرد، نه اينكه ما با اين اصل و با اين پرنسيپ موافق نباشيم، مخالف باشيم. ما درین مورد نظرات خود را در همه جاها گفته ايم. ولي اينكه "ساما" از طرح جبهوي خود كرده پايين تر حركت ميكند ما با اين نوع سياست خوش نيستم، مخالف هستيم.**

**تمام موادي كه درينجا [(در اعلام مواضع]] آمده موادي است که از برنامه نقل شده در هر جایی که هست فقط كلمۀ كارگرش زده شده. ما اگر يك مقايسه بين برنامه و اعلام مواضع بكنيم (هركس حق دارد اين كار را بكند، ما كرده ايم) مثل اينست كه يك چيز را بگيريد قيچي كنيد. ما ميگوييم رفقا ميتوانستند اين افكار خود را با مقدار زياد تري صرف وقت انجام دهند. حال در مورد اينكه در سازمان ما چگونه آمده، انتقادات ما در مورد اعلام مواضع در اين حدود است رفقا. به همين خاطر هم بود كه من در ماه اسد سال 1359 وقتي به پشاور آمدم براي مركزيت سازمان نوشتم كه اعلام مواضع تانرا مردم سرش انتقاد بسيار زياد دارند، من توجۀ شما را نسبت به اين قضيه جلب ميكنم كه اگر از همين حالا بتوانيد چيزكي تهيه بكنيد براي اعلام مواضع آينده كه چيز موزون تر و متين ترو ثابت تري باشد و اين مسايل را مدنظر بگيرید ما در آينده بنام اينكه كم وقت داشتيم دچار اشتباه نمی شويم. اين رفقا گفتند كه اگر شما چيزي داشته باشيد براي ما روان بكنيد ما هم همين كار را خواهد كرديم. رفقای عزیز! برخورد ما نسبت به اعلام مواضع اينچنين بوده، اينچنين دلسوزانه بوده. حال مسايل بسیاری در سازمان رخ ميدهد كه ممكن است چيز ديگري باشد، ولي موقف فردي كه [اینک] پيش روي شما نشسته در ارتباط با اعلام مواضع در چهار نكته كه دوسال قبل براي خود رفقا گفته ام، براي خود رفيق آرام گفته ام و براي رفقاي ديگر گفته ام كه اعتراضات ما سر اين موضوع سر اين نكات دور ميزند.**

**حال بيائيم سرِ قسمت دوم كار خود كه مسئلۀ خود سازمان هست. ولي قبل ازينكه به قسمت دوم برويم يك مسئله بسيار جالب هست كه رفقا بعد از اين بحثي كه در ارتباط با تمام مسايل ماركسيزم مي اندازند و با اين فهم شان از ماركسيزم و با اين برخورد شان نسبت به ماركسيزم باز هم ميگويند كه ما مخالف ماركسيزم- لنينیزم نيستيم. اين را دیگر به خود جلسه مي گذاريم كه اينها ببينند كه رفقاي ما وقتيكه اين مسايل را مطرح ميكنند و با اين ديد نسبت به قضايا برخورد ميكنند، درآن صورت آيا مخالفت شان با ماركسيزم- لنينيزم وعدم مخالفت شان با ماركسيزم - لنينيزم تا كدام حدود است و چگونه ميتوانند ادعا كنند كه ما هستيم يا نيستيم، مخالفت ميكنيم یا نميكنيم. اين مسئله بخود شان ارتباط دارد و ما اميد وار هستيم با اين تفصيلات خود يك گوشه هاي از اين قضيه را براي اينها فهمانده باشيم كه ماركسيزم- لنينيزم چه ميگويد يا اقلا فهم ما از ماركسيزم لنينيزم چيست؟**

**قسمت دوم كار ما مربوط است به مسئلۀ تاريخ سازمان. درين مورد ما مجبور هستيم خود را در يك پوليميك با رفقا قرار بدهيم.**

**درينجا اولين مسئله اي كه هست بررسي اوضاع سازمان از نگاه تاريخي است. من البته نظرات خود را يك سال قبل [در مورد] اين مسايل بيان كرده ام و پيش روي خود رفيق آرام بيان كرده ام و در مجالس متعددي بيان كرده ام و بيشتر مسايلي را كه امروز در اسناد شان آمد، در واقع يا من از آنها گرفته ام يا آنها از من گرفته اند. حال ما باهم موافقت داريم در بسياری ازين مسايل. وليكن در كليتش وقتي كه مي بينيم سير پژوهش اينها با سير پژوهش ما در دو نقطۀ متضاد قرار ميگيرد. ولي قبل از آنكه ما به بررسي اوضاع سازمان از لحاظ تاريخي بصورت مختصر بپردازيم، [باید بگویم که] اكثر رفقایي كه اينجا هستيد يا كست هاي مرا در ارتباط با گذشته سازمان شنیده اند [میدانند که] من نظراتم را گفته ام. وقتی با رفقاي حوزه در صحبت بوديم درآنجا هم در حضور رفيق آرام مسايل خود را مطرح كرده ام كه آن وقت البته رفيق آرام هم مؤيد اين مسايل بود و ميگفت كه فكر هاي من فرمولبندي نشده است.**

**ما در بررسی سازمان دو نوع متود داريم. متود اول متود فردي است. متود فردي به اين معني كه ما افراد را بياريم و بگوييم كه فلان فرد اينطور ميگفت، فلان فرد اينطور ميكرد، فلان فرد آنطور ميكرد، فلان آدم اينطور ميگفت، فلان آدم آنطور ميگفت. به اين صورت ما بياييم و تاريخ كرونولوژيك جنبش را بدهيم. از لحاظ كرونولوژي، از لحاظ تاريخي بياييم و بگوييم كه [کسی] در فلان روز اينطور كرد، در فلان روز اينطور شد، در فلان تاريخ اينگونه شد، در فلان تاريخ آنگونه شد و قضايا را به اين صورت بررسي كنيم. از نظر ما اين طرز بحث و بررسي قضايا به عنوان اينكه حوادث را ميرساند، يك تصوير ميدهد؛ وليكن واقعيت قضايا را آشكار نميكند. از نظر ما اين نوع متود در بررسی مسایل نادرست است. متود ديگري كه وجود دارد اين است كه ما هر مسئله را، هر قضيه را، هر فرد را و هر شخصيت را در فيصله هايش، در موقف گيري هايش، در آن جو مادي و سياسي كه اين فرد قرار دارد و در مجوع زندگي مبارزاتي اش و افكارش بايد بررسي كنيم. بعد از آن است كه ما بصورت گويا مي فهميم كه فلان شخص آنوقت چگونه برخورد داشته و چرا اينچنين برخورد داشته؟‌ به اين صورت است كه ما ميتوانيم از تاريخ سازمان خود هم تاريخ گويايي از انسان هائي كه از خود تاريخ داشتند، از خود فكر داشتند، از خود ايدئولوژي داشتند، از خود سياست داشتند و عمل ميكردند و مطابق اين پرنسیپ ها ميرفتند و در يك تقابل، تضاد، وحدت و مبارزه قرار داشتند و عمل ميكردند. ما بيشتر در بررسي خود به اين متود دومي توجه خواهد داشتيم نه به متود اولي و اگر متود اولي را بكار بگيريم فقط در خدمت متود دومي خواهد بود.**

**وضع جنبش چپ در آغاز كودتاي هفت ثور، چنانچه رفيق آرام هم ميگفتند، وضعي است متشتت و پراگنده و جنبش شعلۀ جاويد در آستانۀ كودتاي هفت ثور به گروه هاي متعدد خورد و ريزه اي تقسيم شده كه بر علاوه آنچه كه رفقا گفتنند يك تعداد زياد اينها مدتها مدتها در تحت جو حاكم در زمان داود خان از مبارزه و فعاليت براي انقلاب دست كشيده بودند و به زندگي شخصي خود پناه برده بودند. تبارزاين نكته و كلان ساختن و روشن ساختن اين نكته در اين مرحلۀ بخصوصِ ارزيابي جنبش ما از اهميت به سزايي برخوردار خواهد بود كه ما ببينيم مسير اين نوع گرايشها، اين نوع پراتيك و عدم پراتيك در جنبش ما چگونه خود را در سياستها و در ايدئولوژي ها بازتاب می کند؟ وليكن چيزي كه واضح بود اين است كه جنبش از لحاظ ايدئولوژيك در ابهام قرار داشت، از لحاظ سياسي در پاسيفيزم قرار داشت و از لحاظ تشكيلاتي در تشتت بود. وليكن يك چيز واضح بود. مسئلۀ جنبش وحدت طلبانه اي كه بعد از كودتاي هفت ثور بوجود مي آيد جنبش وحدت طلبانه اي ميان ماركسيست- لنينيست هاي افغانستان يعني ميان افراد جنبش شعلۀ جاويد، به شمول رفيق مجيد، است. اين واقعيتي است كه بايد بر رويش كاملاً تأكيد كنيم كه اين جنبش وحدت طلبانه ميان مليون افغانستان نبوده، جنبش وحدت طلبانه ميان افراد ضد روسي افغانستان نبوده، جنبش وحدت طلبانه ميان افرادي كه فقط به آزادي افغانستان عقيده مند باشند نبوده. اگر ما ازين ساحۀ جنبش شعلۀ جاويد پا را فراتر ميگذاشتیم، ان وقت بسایر امکان داشت که این جنبش پایه های وسیعتری برای خودش بگیرد. [اما] تمام كساني كه درين [جنبش] بودند، به شكلي از اشكال با جنبش شعلۀ جاويد در قديم ارتباط داشتند. استثناء هم البته وجود داشت. گروپ هایي بعد از جنبش شعلۀ جاوید تازه به ماركسيزم- لنينيزم جلب شده بودند يا افراد معيني مثل ما كه افتخار همراهي با جنبش شعلۀ جاويد را نداشتيم ولي خود را شور ميداديم كه ما هم همينطور در يك صف ايستاده ايم. در غير آن اكثريت كسان يا تمام كساني كه درين جريان وحدت طلبانه اشتراك داشتند [شعله یی ها] را تشكيل ميدادند.**

**من خودم كه در اوايل آن [جنبش ]بودم چهار ماه مكمل با رفيق شب و روز يكجا بودم و شب و روز تقريباً تمام گذارشات را، بجز از مسايل تشكيلاتي، ميشنيدم و در بحث هاي شان اشتراك ميكردم، نظر خود را ميدادم، مشورت ميدادم و معلومات ميگرفتم. مسئله بر سر اين بود كه نيروهاي انقلابي ماركسيست- لنينيست افغانستان چگونه وحدت ميكنند؟‌ اينكه انگيزه هاي اين [جنبش] چه بوده و علتش چه بوده؟ ممكن متفاوت باشد.**

**انگيزه [های] ترس و اصوليت و قدرت را كه آرام صاحب مطرح كردند ممكن از جهات انگيزه اي درست بوده باشد، ولي از لحاظ علت بنظر من علت قضيه نبوده. علت قضيه در واقع در خود جنبش و وضع جنبش نهفته بوده. كودتاي هفت ثور بعنوان يك واقعۀ سياسي جامعه ما را تكان داده و عكس العمل مردم بصورت ناخود آگاه و بعضا آگاهانه را دامن زد. آمدن آن درگوش روشنفكران چپ و تضاد ماهوي اي كه بين انقلابيون كمونيست [و کودتا گران وجود داشت[، از ما دعوت كرد كه درين طرح هاي شان اشتراك كنیم. آخرين جلسه اي كه رفيق مجيد در شكردره همراه تعدادي از رفقاي صاحب منصب داشت [مربوط به]طرحی بود كه بايد در 6 جدي عملي شود يا در واقع بعد از 6 جدي عملي شود. در آنجا براي شان ميگويند كه شما چه ميخواهيد؟‌ رفيق مجيد براي شان ميگويند كه من هيچ چيز نميخواهم. من فقط از شما يك چيز ميخواهم كه وقتي شما كودتا ميكنيد هر قدر افرادي را كه من گفتم مسلح بسازيد تا ما ارتش ملي خود را بسازيم و آنها ميگويند كه شما ميخواهيد كه ارتش توده یي بسازيد باز ما را سرنگون كنيد. رفيق مجيد ميگويد كه ما دوست هستيم، ما رفيق هستيم، با دوستان خود هيچ وقت اينكار را نميكنيم. ولي ما متيقن هستيم كه شما وقتي كودتا بكنيد شما را قدرتهاي بزرگ نميمانند. حال شما كه در خط مردم حركت ميكنيد و مخالف امپرياليستها هستيد بايد نيروي انقلابي اي درين جامعه وجود داشته باشد كه از شما در قدرت نمايندگي بكند و اگر احياناً شما هم شكست بخوريد يك نيروي توده یي براي حفظ و براي حمايت شما وجود داشته باشد و آن نيروي توده یي را ما در سرتاسر افغانستان داريم. بنابرین براي ما مسئله [اینطور] مطرح است. عمق تفكر رفيق در مورد قيامها را اين [گفته ها] بيان ميكند [و نشان می دهد] كه مسايل قيام براي سازمان چگونه مطرح بوده.**

**جالب تر اينكه ما در تمام دوران به اصطلاح پادشاه گيري ها - كه رفيق شريف بعضا مذاق ميكرد و ميگفت كه ما به**

**پادشاه گيري مصروف هستيم- يك قيام را هم از جملۀ قيامها سازمان آزاديبخش مردم افغانستان يا خود رفيق سازماندهي نكرده. هيچ رفيق از رفقاي "ساما" گفته نميتواند كه رفيق شهيد در فلان وقت يك قيام را سازماندهي كرد و اين قيام شكست خورد. هميشه اين قيامها توسط ديگران ارگانيزه ميشد، سازماندهي ميشد، پيشبرده ميشد و بالاخره هم ضربت ميخورد و يك تعداد از نيروهاي ما هم در پهلويش ضربت ميخوردند. بناءً امیدوار هستیم که [رفقا] در طرح مسئلۀ كودتا قيام اين مسایل را در ارزيابي خود از آن مرحلۀ سازمان مدنظر بگيرند. وقتي هم ما آن مراحل را ارزيابي ميكنيم بايد دقيقاً پاي آن اوضاع و شرايطي كه اين مسايل را بوجود آورده و نقش مثب و منفي سازمان ما درين قضيه و اشتباهات ما در اينجا، برویم. نشود كه ما وقتي از يك جريان دور ميشويم باالاخره در نقش تاريخی خود بگوييم كه من و تو دشمنان هميم.**

**[در مورد]مسئلۀ سازمان ملي و دموكراتيك و طرح سازمان ملي و دموكراتيك، فكر ميكنم كه اين بسيار چيزطبيعي بود كه در جريان جنبش وحدت طلبانه اختلاف نظر هايي ميان كساني كه درين جنبش وحدت طلبانه اشتراك كرده بودند در مورد مسايل تفصيلي وجود داشته و اين چيز بسيار طبيعي است. دوري [منسوبین] جنبش از يكديگر [طی] سالهاي متمادي و عدم ديالوگ فعال و خلاق در ميان جنبش باالاخره خودش مرزهاي فكري سياسي وغيره را بوجود مي آورد و وقتي كه دوباره پاي وحدت جنبش ميروند نميتوانند كه بزودي زود به وحدت برسند. اما کار براي ايجاد يك سازمان ملي دموكراتيك نبوده، به چند دليل:**

**دليل اول اينكه در سازمان ما وقتي كميتۀ انسجام بوجود مي آيد و كميتۀ انسجام كميته هاي ديگر خود را ايجاد ميكند و كميتۀ تحقيق و تئوريك بايد روي يك سلسله مسايل تئوريكي كه [مورد] اختلاف است و [آنهم] اختلافات متبارز و ادامۀ اختلافات دورۀ شعلۀ جاويد، [کار نماید]. رفيق پويا صاحب وهادي خان محمودي از دوران شعلۀ جاويد جنجالهايي دارند و حالا هم وقتي مي آيند و در يك سازمان واحد نميتوانند بر آن تناقضات خود غلبه كنند، بايد يك مجرايي برايش پيدا شود. جنبش عملي هم روز تا روز هست. [پس باید] يك كميتۀ تحقيق تئوريك بوجود بيايد كه اين دو نفر بنشينند باهم و مسايل خود را حل كنند. وقتي هم كه اين مسايل در کنفرانس ماه سرطان، که بنام کنفرانس موسس یاد می کنیم، مطرح ميشود، بصورت صريح و قاطع مطرح ميشود كه اساساً درینجا مسئلۀ مشي پرولتري مطرح است نه چيز ديگر و تمام رفقا، بشمول رفيق پويا، بشمول رفيق اشرف كه تازه پايش به اين مسايل كشانده ميشود، نسبت به اين قضيه اعتقاد جازم دارند و هيچ گونه شك و ترديدي درين مورد وجود ندارد. تنها شاپور است كه برنامۀ اسلامي خود را درانجا مي آورد، يعني برنامۀ ملي دموكراتيك خود را كه بنام برنامۀ اسلامي شهرت يافته و از طرف جلسه با قاطعيت رد ميشود، نه اينكه براي رفيق داده ميشود كه توحيدش كنيد. [آن برنامه] با قاطعيت رد ميشود. ولي برنامه هاي ديگري كه در آنجا داده ميشود، برنامه هايي است كه به رفيق سپرده ميشود. يعني اينكه برنامه داده شده از طرف رفيق شاپور بصورت قاطع از طرف جلسه رد ميشود و بالاخره در همان مجلس گفته ميشود كه براي ما اساساً ساختن يك سازمان پرولتري مطرح است، يك مشي پرولتري مطرح است و نه چيز ديگری.**

**حال مسئلۀ تطبيقي اين [طرح] چگونه تكامل پيدا ميكند و در كدام ساحات و كی چه فكر ميكند؟ راست است كه رفقاي آنوقت داراي اين حوصله و بردباري و فراخي سينه بودند كه در مسايل تطبيقي خود ببينند که تجريبات و احياناً ابتكارات عظيمي كه محصول تجربه و دانش رفقای شان هست بياورند و [به میدان بيندازند]. اينكه كدامش انتخاب ميشود، آن هم مورد سوال است.**

**در مورد مسايل مشي سازمان، براي ما اسنادي كه وجود دارد شبنامه هاي دوران حيات رفيق شهيد، از اولين اعلاميۀ سازمان تا "در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است"، هست. در اينجا است كه ما نمونۀ يك دموكراتيزم استوار و پيگير را ميبينيم. بنا بر همين قضيه بود كه من در جمعبنديهاي خود گفته بودم كه در سازمان ما از اول دو مشي انحرافي دگماتيزم و ليبراليزم در مقابل هم قرار داشتند و اين دو گرايش سنتز خود را در مشي دموكراتيزم استوار رفيق مجيد ميداد و جز اين چيز ديگري هم نميتواند باشد. ما نمونه هاي زيادي داريم، بسيار چيزهايی از رفيق داكتر محمودي مي آيد و رد ميشود و بسيار چيزهايي از جانب ديگر مي آيد و رد ميشود، ولي آنچه مورد پذيرش و قبول دو طرف، بعنوان سنتز این نظرات، قرار ميگيرد مشي دموكراتيزم دموكراتيزم استوار و پيگير پرولتري است كه ما طرز عملش را در جامعۀ افغانستان درين شبنامه ها ميبينيم. ولي آنرا متاسفانه ما در ديگر جاها ديده نميتوانيم. ما وقتي از دموكراتيزم پيگير و استوار ياد ميكنيم، منظور ما آنچنان دموكراتيزم استوار و پيگري است كه در آن شبنامه ها، در يك مرحلۀ كوچك از جنبش، انعكاس پيدا كرده و اگر رفيق مجيد زنده ميبود يقيناً با تكامل جنبش ميتوانست آنرا تكامل بدهد. ولي افسوس و صد افسوس كه اين مشي که بعنوان سنتز دو گرايش انحرافي در درون سازمان ما توانست راه خود را باز كند، به علت گرفتاري رفيق شهيد هنوز استحكام نيافته بود كه رفيق شهيد گرفتار ميشود و رفقاي باقيمانده هم هيچكدام نميتوانند اين مسايل را اصلاً نمي فهمند. عده اي از روستائي هايي هستند كه نميفهمند كه مشي چيست، روش چيست و سياست چيست. فقط همينقدر ميفهمند كه ما در راه انقلاب صادقانه روان هستيم و بعد ها پيامد هايش را در مسايل تشكيلات و مسايل بيروي سياسي ميبينيم. بناءً در سازمان ما از اول هيچ مسئله اي بنام سازمان ملي- دموكراتيك مطرح نبوده، بدليل اينكه خود رفقا ميگويند كه رفيق شهيد يكوقت ميخواست كه در پهلوی "ساما" يك سازمان ملي- دموكراتيك بوجود بياورد و حتي عده اي از رفقا ميگفتند كه [او می گفت] من شما را براي كار "ساما"، براي كار كمونيستي، رها ميكنم و خودم يك سازمان ديگر مي سازم، سازمان ملي دموكراتيك كه رفقا يادش ميكنند. واي بحال رفيق مجيد كه اگر او "ساما" را بعنوان سازمان پرولتري ای ميساخت كه در آنجا چندين ايدئولوژي و چندين سياست و چندين تشكيلات باشد و در پهلويش ميرفت و "سازمان امت" را هم ميساخت. بنظر من اين قسم كار را كس نميكند.**

**سوم اينكه ايجاد جبهۀ متحد ملي بعنوان پویشي از ايدئولوژيهاي مختلف و از سياستهاي مختلف و از تشكلات مختلف خود بيانگر اين است كه رفيق مجيد نميخواست يك سازمان چند طبقه اي در "ساما" بوجود بياورد و يك سازمان چند طبقه اي هم در جبهۀ متحد ملي بوجود بياورد. اين آشفته فكري از نظر ما غير منطقي جلوه ميكند و ما اين را به رفيق شهيد و يا به رفقاي ديگري كه در آن وقت بودند، به رفيق اشرف، به رفيق پويا و رفقاي ارزنده اي كه آنها عمرشان در تشكيلات و در كار تشكيلاتي گذشته، نسبت نمی دهيم كه آنها اين چنين ميخواستند. ما به اين عقيده نيستيم، ما معتقد هستيم كه براي "ساما" هميشه سازماني مطرح بوده كه درآن يك ايدئولوژي واحد، يك سياست واحد، يك تشكيلات واحد [مطرح باشد]. اما اينكه كي بركي پيروز ميشود باز است و [باید]تعاتي افكار وجود داشته باشد، مبارزۀ سالم وجود داشته باشد و هر كسي كه پيروز شد كساني كه پيروزمند نيستند و مورد پذيرش قرار نميگيرند بايد بعنوان عنصر تابع تا آن حدي حركت بكنند كه بتوانند مجموع "ساما" را يا اکثریت را دوباره قانع بسازند و ما تا اكنون هم به همين اصل وفادار هستيم. [ما] در مقابل نظرات دیگران كاملا حوصله داريم، چنانچه در كنفرانس كنوني ما براي رفقا موقع ميدهيم كه نظرات خود را مفصل بگويند، استنتاجات خود را بگويند، ولي به شرط اينكه ما پاي يك سازمان واحد برويم و هركسي اكثريت سازمان را پشت سر خود داشت مشي مسلط و غالب سازمان را همان تعيین كند. اقليت راه مبارزه برايش باز است، كانالهاي كاملاً مطمئن براي مبارزۀ اقليت بوجود مي آوريم تا اينها بتوانند مبارزه خود را بكنند، وليكن راه فركسيونيزم، جدايي وغيره وغيره در داخل "ساما" درين كانفرانس بايد بسته شود، ما رنج زيادي ازين ناحيه كشيده ايم.**

**رفقای عزیز! در مورد برنامه و اعلام مواضع يك مسئله است. تا وقتيكه رفيق شهيد زنده است، يعني بيرون از زندان قرار دارد، هيچگاهي مسئله اي بنام اعلام مواضع نداريم و باري هم بنام اعلام مواضع مطرح نميشود. هيچ مسئله اي هم بنام اينكه برنامۀ سازمان برنامۀ دروني و اعلام مواضع برنامه بيروني باشد، اصلا مطرح نيست. اين مسايلي است كه بعد ازينكه رفيق شهيد گرفتار ميشود بعنوان مسايل عملي [مطرح می شود]. تحليل من از اين موضوع اين است كه با رفتن رفيق شهيد سازمان آن وزنۀ سياسي اجتماعي لازم را كه ميتوانست اين برنامه و روش انقلابي خود را ببرد از دست داد و مجبور به يك سلسله عقب نشيني ها شد. من بيشتر اين را در مسايل عملي ميبينم، تا در مسايل اينكه رفقا برايش ريشه هاي تاريخي بتراشند. در آن صورت در واقع آدم بايد يا سه چهار بار فكر بكند كه درین سازمان واقعاً چيزهاي عجيب و غريبي وجود داشته. من این را بكلي در مسايل عملي ميبينم و حتي وقتي كه رفيق شهيد گرفتار ميشود ما ميبينيم كه مركزيت همان وقت يعني نمايندۀ بخش هاي مختلف باهم جلسه نه نفره می گیرند و بحث ايدئولوژيك فوري در بين شان در می گیرد. بعداً ما ميبينيم كه ميگويند برنامهۀ تان را بدهيد و ميگويند اين است برنامۀ من و فردايش هم برنامه مي برآيد، یعنی چيزي كه بنام برنامۀ دوم یا برنامۀ اسلمی معروف است و ممكن رفقا ديده باشند. تقريبا [با] "اعلام مواضع" [مشابه است]،البته يك كمي مفصل تر و منسجم تر است يعني منطقش يك ذره منسجم تر است نسبت به اعلام مواضع. ولي ميبينيم كه اين "برنامه" توسط كادرهاو فعالين سازمان باشدت و تنفر عجيب رد ميشود و سراسر سازمان اين را رد ميكند تا آن حدي كه طرح كننده هايش ديگر جرئت "ارائۀ]اش را در كنگرۀ سازمان ندارند.**

**به اين صورت است كه ما يك كوشش دومي را هم [می بینیم] که مثل کوشش اول در كنفرانس موسس است. كوشش دوم هم متعاقب زنداني شدن رفيق صورت ميگيرد، ولي ميبينيم كه اين هم نميشود. حال بايد از يك راه ديگراعلام مواضع [مطرح گردد]. چنانچه ميگويند كه نتيجۀ بحثها و كاوشها و نميفهمم چنين و چنان و آنچنان چيزها است متاسفانه كه اين چنين نيست، بخاطر اينكه بگفته خود رفيق آرام براي رفيق آرام و رفيق تيمور وظيفه داده ميشود كه اعلام مواضعي برای سازمان نوشته كنند و رفيق آرام و رفيق تيمور نمايندۀ دو روش متضاد سازمان هستند. رفقای بسيار صميمي هم هستند وليكن روشهاي شان روش های متضاد هست. نمونل كار رفيق تيمور را شما در قطعنامه پولينوم دوم ميبينند و در نوشته هايش در نداي آزادي ميبينند و عمدتا رفيق تيمور موظف ميشود كه اعلام مواضع را نوشته كند [و انهم] نه بعنوان آلتر ناتيو فكري. وقتي هم در كنگره مي آيند و برنامه تصويب ميشود توسط رفقایي كه در كنگره اشتراك داشتند و بعد از آن ميگويند يك اعلام مواضع هم بدهيد. ميگويند خوب است. يكي دونفر را ميگويند برويد اعلام مواضع را نوشته كنيد، آن را مينويسند و مي آورند. همگي خسته اند، ميگويند اعلام مواضع را ما تصويب كرده نميتوانيم، بدهيد براي پولينوم تا پولينوم تصويب نمايد. رفقای عزیز! علام مواضع به اين شكل تولد ميشود. اكنون ما در وراي آن و در نوشتۀ رفقا یک ايدئولوژي و سياست و تشكيلات را ميبينيم و خوش هستيم. اين تكامل را نشان ميدهد.**

**ولي در برنامۀ سازمان ما مي بينيم كه مسايل بصورت بسيار صريح مطرح ميشود. در هر فقره ای از برنامۀ سازمان كه شما بخوانيد، نميتوانيد اين برنامه را از حزب و طبقه جدا كنيد. مگر آدم چقدر ساده باشد گويا چقدر هوشيار باشد كه بتواند اين برنامه را از طبقه اش جدا كند.**

**«ساما در جهت وحدت اصولي و رزمندۀ سازمانها و محافل انقلابي كارگري و بر قراري پيوند ارگانيك با جنبش هاي توده یي همزمان مبارزه ميكند. تأمين وحدت اصولي سازمانهاي انقلابي كارگري مستلزم مبارزۀ سالم ايدئولوژيك و .... »**

**«گذشته از آن هزاران هموطن وطنپرست ما در سراسر كشور بدون تعلق سياسي به نیروهای سیاسی كه بسيح آنها در سازمانهاي توده یي و رهبري درست شان بر عهده عناصر آگاه و در قدم اول سازمانهاي پيشاهنگ كارگري است .....»**

**كجايش را بخوانيم براي تان. اين برنامۀ سازمان ما است. برنامۀ سازمان با اين اصل حركت ميكند، با اين روش حركت ميكند و با اين صراحت حركت ميكند. حال چگونه ما اين برنامه را مي پذيريم و كساني طرفدار برنامه ميشوند و كساني طرفدار اعلام مواضع. در آئين نامه سازمان هم صریحاً گفته ميشود كه شرط عضويت در "ساما" پذيرش آئين نامه و برنامه سازمان است. پذيرش اعلام مواضع بعنوان شرط عضويت در "ساما" نيست. ما بسيار عناصر اخواني يا نيمچه اخواني داريم كه خواستار پذيرش اعلام مواضع بودند و گفته اند ما را در همين "ساما" بگيريد، در اعلام مواضع تان بگيريد و يقيناً ما ميتوانستيم و بايد هم در صورتيكه ما اين وفاداري بدون قيد و شرط را نسبت به آرمان خود و نسبت به برنامۀ خود داشته باشيم در وراي اعلام مواضع و اسناد مشابه آن توده هاي وسيع مردم را بعنوان اعضاي توده یي و طرفداران توده سي خود در اشكال متعدد توده یی جلب و جذب بكنيم. وليكن هيچگاهي اين به معني زدودن مرزها نيست. چيزيكه من همان وقت مسئله را با مركزيت مطرح كردم [این بود] كه اول جدا كردن مرزها بعد وحدت. مرزها را از ديگر طبقات جدا كنيد، بعد وحدت تانرا با ديگر طبقات اعلان كنيد. اين روش لنيني است، روش ماركسيزم- لنينيزم، راه ديگري وجود ندارد.**

**در مورد گرفتاري رفيق شهيد و برخورد افراد بايد بگوييم كه تبليغات البته از هر طرف ميشود و ما هيچ وقت اين تبليغات را جدي نگرفته ايم. من خودم در ارتباط با اين قضيه نظريه ای داشته ام وآنوقت ها يقيناً احساسات و عواطف من هم بسيار جريحه دار بود و رفقا مرا ميبخشند. من وقتي اينجا آمدم در اولين نامه ايكه نوشته كردم براي رفقاي مركزيت، نوشته كردم رفيق شهيد قرباني رياست جويي رفقاي خود شد و من با وجود اينكه هيچ چيزي را تغيير داده نميتوانم ولي حيفم مي آيد كه از چيز بد و ننگين نفرت نداشته باشم. رفقا گفتند كه در مورد برداشت شما نسبت به قضيۀ رهايي رفيق، ما هم با شما همنظر هستيم. نامۀ شان هست [که گفته اند] ما در قطعنامۀ دومين پولينوم مسئله را بررسي كرده ايم و موضعگيري كرده ايم. حال مشكلي كه وجود داشته و هميشه رفقا روي آن تاكيد مي كنند و ياد ميكنند آنچه مربوط به مركزيت است و يا عده اي از مركزيت است مسئله اي است كه مركزيت سازمان ما هميشه براي كادر ها ميگفت كه رفيق را نميكشند و مثال مي آورند از موگايي كه موگايي را سالهاي سال زنداني كردند و نكشتند و رفيق هم يك شخصيت ملي است و او را نميكشند و به اين صورت يك توهم نادرستي را در پيش تعداد زيادي از رفقا خلق كردند. حال اينكه كسي اين كار را بصورت قصدي و عمدي كرده باشد من فكر نميكنم. يك رگ هم از مجموع رگهايم چنانچه رفيق سحر در مورد رفيق شهيد فريد ياد كردند من اصلاً يك بار هم در زندگي ام اين فكر حتي در كله ام نگشته كه كسي رفيق شهيد را قصدا به گير داده باشد يا قصدا سهل انگاري كرده باشد. شرايط و اوضاع همانطور بود و همانطور شد، حال ما چه پشتش بگرديم. وليكن اين چيز ها بوده و مردم علاقمند هستند به مجيد و وقتي اين چيز را ميبينند هميشه گريبانم را گرفته و اولين سوال شان از من اين بوده كه رفيق شهيد مسئله اش چطور بود؟ من مجبور بودم در موردش از موضع دفاع از سازمان قرار بگيرم. باالاخره رفقاي ما طرفدار مجيد هستند.**

**در مورد مسايل كنگره و پراگندگي هاي بعدي اش ما به اين عقيده هستيم كه كنگره سازمان يك دستاورد داشته و آن تصويب برنامه سازمان بوده. [در مورد] كنگره و پراگندگي هاي بعدي اش ما به اين عقيده هستيم كه كنگرۀ سازمان با وجود اينكه مشكلات داشته و كمبود هاي زيادي آنرا احاطه كرده بود، ولي بهر حال توانست در همان شرايط بحراني كارهايي بنمايد. برنامۀ سازمان را تصويب كرد و ارگانهاي معيني را بوجود آورد كه اين ارگانها متأسفانه بنا براينكه بر روي يك بستر عيني استوار نبودند، دورازهم شاريدند. وليكن چيزيكه ما هميشه بر آن اشاره كرده ايم اين است كه اساساً از نظر ما مسئله دائر شدن كنگره در آن شرايط مسئلۀ اساسي نبوده است. سازمان در آن شرايط دو وظيفه داشت كه يكي رهايي رفيق بود و يكي حفظ وحدت سازمان و نسبت به هيچگدام اين دو قضيه نتوانست برخورد درست بكند. حال چه عواملي بوده، چقدر ناگزيربود، چقدر ناگزير نبوده، اينش بما غرض نيست، ما امروز صرف تحليل خود را ميكنيم. ممكن است دوسال بعد بالاي ما هم تحليل هايي بدهند، تحليلهاي بسياربد و اينطور فكر نكنند كه ما در چه حال بوده ايم. تحليلي كه ما امروز ميدهيم يا يك سال قبل داده ايم همين بوده. اشتباهاتي هم كه بعد ها صورت گرفت چه در ارتباط با مسايل تشكيلاتي و مسايل عملی وغيره وغيره بيشتر ناشي ازين بود كه در سازمان انشعابي كه بوجود آمد ناشي ازين بوده كه سازمان در آن وقت نتوانسته وظايف اصلي خود را پيدا بكند [بلکه] وظايف اصلي خود را فراموش كرده و پاي مسايل ديگر رفته. ولي در كنگره يكمقدار پراگندگي هايي بوجود آمد كه در ارتباط با اين پراگندگي ها هم نظر ديگري نداريم. معتقد نيستيم كه يك بخشي از سازمان و يك روشي از سازمان سازماندهي كرده و افراد خود را روان كرده به اينطرف و آنطرف. مثلا بر آمدن رفيق سحر و رفيق فريد و رفقايش را در آن وقت يك حركت غير اصولي ميدانيم. اينها را ما در ايران هم ديديم، من همانوقت برايشان در مركزيت سازمان هم گفته بودم، مركزيت سازمان هم براي من جواب نوشته بود كه اينها اشتباه كرده اند ....................................................**

**من فكر نميكنم درين مورد پاي رفيق پويا دخيل بوده باشد. در مورد حكيم هم كه همراي بچۀ حاجي آمده بود و هميشه ادعا ميكرد كه مرا پويا صاحب گفته كه بيا برو و بيرون روان كرده ما را. ما براي مركزيت سازمان نوشته كرديم كه شما حكيم را خلع يد كرده ايد و چنين و چنان. گفتند كه او به دل خود رفت و ما را تنها رها كرد و حالا شكايت هم ميكند، گناه خودش هست اگر نه ما ميتوانيستيم كه اين رفيق را مسئوليت بدهيم. حالا در مجموع نسبت به حركتي كه در همان وقت صورت گرفته و يك تعداد روابط سازمان بدون اجازۀ سازمان اين ادعا را كردند كه ما در ايران ميتوانيم كار و مبارزه سياسي بكنيم، سازمان را ترك كردند رفتند در ايران، در آنجا هم چيزي نتوانستند و بعد دوباره پس طرف كابل رفتند، [باید بگوییم که] يك حركت نا سنجيده و غلط و يك تخطي بزرگ بوده، بخصوص آدمهايي مثل معاون منشي سازمان كه رفیق حکیم باشند و ديگر رفقاي شان. بهر حال دوران پراگندگي اين چيز ها را دارد. اين اشتباهات را دارد و رفقا زياد ترشان رفتند دوباره بداخل افغانستان و در آنجا در پراتيك عملي خود را انداختند. آيندۀ شان و تكامل زندگي شان نشان داد كه به سازمان وفادار هستند. تا اكنون كه مي آييم، بسيار متأسف هستيم كه باز رفيق ما سحر درينجا از دوري صحبت ميكند و از اختلافات عده اي صحبت ميكند كه اين مايۀ تأسف ما است.**

**در مورد فيصله هايي كه جلسه اضطراري ميكند فكر ميكنم كه يك سلسلۀ اين فيصله ها بر پايه عدم تجربه و عدم سنجش استوار است، عدم سنجش به اين معني كه ما بدون اينكه يكمقدار فكر كنيم در شرايطي كه ما در شهر کابل ضربت خورديم رفتيم بطرف كوهدامن. در آنجا هم مجبور شدیم كه فوراً دست به يك كار بزنيم. بجاي اينكه ما از مجموع سازمان استمداد بجوييم فقط كادرهاي كوهدامن با تشكيلات كابل مينويسند و ميخواهند كه رهبري سازمان را به دست بگيرند و اين نوع كار و اين سبك كار پايۀ مقدار زيادي مشكلاتي است كه بعد ها متاسفانه پيدا شد. اينگونه كارهاي ما اگر بدون سنجش و بدون فكر كردن استوار بود، بدون اينكه ما آمادگي داشته باشيم كاري ميكنيم و ميگوييم بعد در كنگره [اصلاح] ميكنيم و در قالب مي آوريم كه در قالب جور نمي آيد.**

**بهر حال رفقا از تكامل يك تز و يك مشي در درون سازمان صحبت ميكنند كه ما هم به اين عقيده هستيم كه در داخل سازمان بخصوص بعد از گرفتاري رفيق شهيد يك گرايش بوجود مي آيد ولي اين گرايش باالاخره بعد از پولينوم دوم خود را تا سرحد يك مشي ميرساند و اين گرايش بعد ها دیگر یک مشي سياسي است. اين گرايش بعدها مشي سياسي خود را ارائه ميدهد که در ساحۀ ايدئولوژيك منظور ايدئولوژي زدائي سازماني بود كه امروز ميگويند در سراسر سازمان پخش كردند و در ساحۀ سياسي پرولريزم و در ساحه تشكيلاتي ما آنوقت فراكسيونيزم ميگفتيم؛ حال بگفتۀ رفقا يك پرولريزم تشكيلاتي بوجود مي آيد. اين خودش از يكطرف يك رونق موقتي را در سازمان بوجود آورد ولي اين رونق موقت نميتوانست پايدار و استوار و دوامدار باشد، چنانچه در همين دوران سلسله شكستهاي بسيار بزرگي را سازمان متحمل شد كه بزرگترين ضربت آن بي باوري ايدئولوژيک بوده كه در سازمان بوجود آمد. بهر حال .............................................................................................. قوانين اجتماعي بگفته خود رفقا از عينيت برخوردار است بدون اينكه ما ارادۀ اين و آن فرد را دخيل بسازيم اين قوانين عمل ميكند، تطبيق ميشود و نتايج خود را هم بيرون ميدهد. اين مسايلي است كه در سازمان ما به ظهور رسيده.**

**ما دراخير ميگوئيم كه در طي دوسالي كه من با رفقا همكار بوده ام، خود اين يك تاريخ عليهدۀ ديگري دارد. همينقدر ميگوييم با وجوديكه دردناك است براي سازمان كه اينطور گرايشي درآن پيدا ميشود وليكن از يكطرف ديگر هم ما بسيار خوش هستيم. واقعاً باالاخره اين فكر و اين گرايش خود را نمايش داد و به اين صورت امكان مبارزۀ سازمانی را در درون سازمان "ساما" بوجود مي آورد. اميدوار هستيم آنچنانكه رفقا با حسن نيت آغاز كردند، با نيت انقلابي آغاز كردند، ما هم بتوانيم تمام ضوابط انقلابي را در مبارزه با اين گرايش نادرست از نظرما، به پايان برسانيم و باالاخره به استنتاج واحدي با رفقا برسيم. يا ما را قناعت بدهند كه ما نادرست ميگوييم يا اينكه خودشان قناعت كنند كه اينها اشتباه ميكنند.**

**اما در مورد مسئلۀ اخيري كه رفيق آرام مطرح كردند: ما اين مسئله را با اين رفقا مطرح نكرده ايم و بصورت مطلق مطرح نكرده ايم، من مثلي كه قبلا اشاره كردم ميگويم كه براي ما مسئلۀ اخراج رفقا به اين صورت مطرح نيست و مسئلۀ طرد رفقا به هيچ صورت مطرح نيست، ولو كه رفقا يك نفر در مجموع سازمان بمانند. من بارها گفته ام كه مسئلۀ انقلاب براي من به عنوان يك مسئلۀ كميتي مطرح نيست. يك نفر باشند، دو نفر باشند، هر قدر كه باشند ما حاضر خواهد بوديم كه همراي شان به عنوان اقليتي كه درينجا افكار مخالف اكثريت را دارند برخورد بكنيم و تمام كانالهاي مطمئن را براي اينكه افكار اينها براي مجموع سازمان برسد بوجود خواهد آورديم. منتهي به شرط اينكه اين رابطه يكطرفه نباشد و اين رابطه رابطۀ دوطرفه باشد؛ يعني اينكه آنچنانكه ما به اقليت احترام ميگذاريم رفقا به اكثريت احترام بگذارند. همان قسمي كه ما كانالهائي را براي جريان افكار اينها بوجود مي آوريم، كانالهايي هم براي ارادۀ اكثريت بوجود بيايد. خصوصاً تمام اين چيزها را ما در يك سازمان واحد غير قابل تجزيه مي بينيم، يعني به اصطلاح معروف تماميت سازمان را ما به هيچ صورت خدشه دار نخواهد كرديم. ما خواهان يك سازمان غير قابل تجزيه هستيم. يك سازمان فدرالي، سازماني كه تجزيه شده باشد، براي ما غير قابل قبول خواهد بود. اميدوار هستيم رفقا هم اينطور نكنند كه انها سالهاي سال در اقليت خود بالاي مجموع سازمان حكمروايي كردند. اكنون كه اكثريت سازمان ميخواهد كه اينها را در موقعیت مناسب و در جاي مناسب شان قرار بدهد و با اينها بعنوان يك اقليت خوب مبارزه بكند، خوبي كه قبولش ندارد، اينها بگويند ني با ما اينگونه برخورد نكنيد و ما ديگر ميرويم. اين به نظر من غير عادلانه است.....................................................................**

**ولـيـد:‌**

**در قدم اول به عنوان نمايندۀ فكري رفقاي هرات و در قدم دوم [به عنوان] سخنگوي فكري حوزۀ غرب سازمان صحبت می نمایم. ..........................................................**

**ما در حوزۀ غرب از مسايلي كه رفقا مطرح كردند بي خبر بوديم، ولي از زبان اين و آن نجواهايي شنيده ميشد كه در داخل سازمان آزاديبخش مردم افغانستان گرايشها و احياناً مشي هايي است. در حد گرايش مسئله براي ما طبيعي جلوه ميكرد، ولي در حد مشي سازماني كه [سازمان] دومشي داشته باشد به اعتقاد ما [سازمان] ظرفيت و گنجايش آنرا نداشت. وقتي حضورا به پشاور راه يافتم و با رفقايي افتخار صحبت پيدا كردم و چيزهايي اينجا و آنجا مي شنيديم و افرادي بنام نماينده هاي گرايش هاي معين براي ما معرفی ميشد. سخت كوشيديم و تلاش كرديم كه رفقاي صاحب افكار مختلف در حلقات اصولي و سازماني كه خود پيشنهاد كرده بوديم، مسايل خود را مطرح كنند و با حل مسايل سمت يابي درست و اصولي اين افكار در درون سازمان را بيافند و مبارزات ايدئولوژيك سازمان پيشاهنگ پرولتري را براه بيندازند.**

**در همين زمان و در همين تلاش هيچ زمان وهيچوقت از ارائۀ افكار و نظرات خود دريغ نكرده ايم و تاجائيكه همصحبت رفقا بوده ايم درهر زمينه ايكه مسايل مطرح شده با رفقا به توافق رسيده ايم و با چيزي بنام مشي غير پرولتري در "ساما" مواجه نشده ايم. ديروز وقتي در جلسۀ مقدماتی مطرح شد که رفقائي نظراتي دارند براي ما واقعا به اين شكلش جالب بود و ما پيشنهاد فوريت اين مسئله را كرديم و با رفقا پذيرفتيم كه اين مسايل [در کنفرانس] مطرح شود.**

**سخت انتظار داشتيم كه رفقا ميوۀ تازه و نورس را در طبق بي نظيري پيش ما بگذارند تا ما بتوانيم از آن استفاده بكنيم و هر آن جائي كه ......................................................... به محك افكار اين رفقا بيازمائيم . ولي چيزي را كه رفقا اينجا مطرح كردند به نظر من آش شله قلمكاري است كه در ظرف كهنه شكسته اي از موزۀ تاريخ گرفته اند و بنام مادۀ تازه اينجا عرضه شده. من در كليت صحبت اين دو رفيق، در مجموع صحبت اين دو رفيق، يك اكلكتيزم يا التقاطي را ميبينم كه موادش از كندوهاي پنهان شده در پسخانه هاي اينجا وآنجا كه ميراث مانده از اموات مرحوم ومغفوري كه جسد موميايي شدۀ شان هم فعلا جايي نيست، [گرفته شده است.] ولي بهر حال از يك جهت متأسفم كه بعد از اينقدر همه رنج و زحمت سامائيها، بعد از خونريزي صد ها وهزارها كمونيست سامائي بعد از نثار خون صدها سامائي ما به همچو مسئله اي بجاي تازه انديشي مواجه ميشويم. سخت بخود مي باليديم كه بعد از اين تجربۀ گرانبها رفقاي ما دستاوردي را تدوين ميكردند و به پيشگاه جمع سامائي گذاشته، بخاطر آرمان "ساما"، بخاطر آرمان خلق خود پيش ميكردند تا ما ميتوانستيم ازين دستاورد كه با آن تجربۀ سخت گرانبها و با نثار خون صدها و هزاران ماركسيست- لنينيست بدست آورده بوديم، راه روشن خود را بيابيم. ولي بهر حال بازهم خوش شديم. من جداً خوشحالم ازينكه باالاخره تكامل مبارزه در درون "ساما" توانست افكاري را كه مثل شب پره و خفاش به گوشه و كنار از آفتاب درخشان ماركسيسم به هراس بوده، امروز جبراً و قهرا بيرون داد و ما با فرمولبندي هاي معيني مواجه هستيم كه متاسفانه ما را در يك عقبگرائي معين نشان ميدهد. [ولی] از جانبي كارما را سهل و ساده ساخته كه مبارزه با همچو سيستم التقاطي يا اگنوستي سيستي از پيش در تاريخ صورت گفته و ما فقط اينجا كاري را كه ميكنيم، مثلي كه رفيق ما حاجي صاحب جمعبندي كردند اشاره و ارائۀ شكلی از اينها را ياد دهاني و آن را براي رفقا ترسيم كنيم.**

**من بحث را در مجموع و در نقطه به نقطۀ صحبتهائي كه اين دو رفيق مطرح كردند نه تنها در خود زايد ميبينم بلكه بحث رفيق ما حاجي صاحب را كاملا كافي ميدانم و تاييد خود را [از] خط مشي صحبت ايشان در مجموع اعلان ميكنم. ولي چيزي را كه به عنوان متمم صحبت ميخواهم به عرض برسانم اين است كه همچو افكار در طول تاريخ ناشي از جبن روشنفكرانه است و در جامعۀ ما، بويژه درين مقطع در سازمان ما، از يك غرور روشنفكرانه بيجا ريشه ميگيرد. در گذشته مواردی از جبن روشنفكرانه در بطن اجتماع را تاريخ بياد دارد كه اين جبن به شكل اينكه فلان جبهه نميرود تبارز نميكند، بلكه جبن نجات نسل خودش را، جبن مرگ نسل خودش را ما در موارد مختلف ميبينيم. مثلا وقتيكه جنبش در روسيه تزاري فروكش ميكند و در آنجا ديكتاتور يا عامل كشتار و سركوب جنبش كشيشي ميشود، خدا سازها از درون جنبش بيرون مي برآيد و جنبش انقلابي روسيه و بخصوص سوسيال دموكراتها و در راس آنها لنين ريشه هايش را دقيقاً در ماترياليزم و امپريوكريتيسيزم نشان ميدهد و با اين انحراف ايدئولوژيكي كه در پهلوي عوامل ديگر مخفي ميشود [در می افتد] و با نشان دادن راه، حزب بلشويك را قهرمانانه رهبري ميكند. نهيليستها اساساً با نفي همه چيز خواستند جان بدر ببرند و خود را از امواج توفاني مبارزات طبقات مختلف كه در يك انتاگونيزم ريشه دار تاريخي قرار داشتند كنار بكشند.**

**نهيليسم امروز به شكل نفي هر گونه انديشه، تشكيلات و سياست تبارز ميكند و چيزي نيست جز اينكه [نشان دهد که] ما از همه مبارزات طبقاتي داغ و جوشان مردم خود و از مبارزات ملي داغ و جوشان مردم خود، كه در وجود طبقات معيني شكل گرفته، هراس داريم. نه اين و نه آن و نه اين و نه آن. دلايلش روشن است. جنبش پرولتاريائي در يك ضعف عمومي به سر ميبرد و احتمال حفظ ما در وجودش نيست. سابقۀ ما و گذشتۀ ما كه به نظر من ارزش افتخار دارد، از نظر روس، از نظرارتجاع سياه حاكم و از نظر به اصطلاح سرخ حاكم مورد ضربت قرار ميگيرد. بناءً درين دامن ها هم جاي نداريم. پس چه بايد بكنيم؟ آن طبقات متوسطي كه ما روشنفكران خرده بورژوازي متزلزل و نوساني را ميتواند در قلب خود بپروراند، نيرويي درين جامعه نيست كه ما بتوانيم به پيشاهنگ آن تكيه بكنيم و طبقه اي ازين ميان براي خود پيدا بكنيم. بناءً پشتوانه اي درين جامعه براي ما نيست. طرح اين جبن كه روشنفكر در افغانستان جاي ندارد منطقاً نهيليزم را بار مي آورد. نفي هرگونه ايدئولوژي، نفي هرگونه تشكيلات و ارائۀ اين كه باز ضعف خود را [از رطیق] ارائۀ يك آش شله قلمكار بپوشانیم.**

**[در] تاريخ يك دفعۀ ديگر هم بايد برگي از سر بگردد تا بما بفهماند كه اين گرايش ها گرايش خاص ما نيست. همچو انديشيدن ها را ما تازه انديشانِ مبتكرش نيستيم. ما تازه انديشها با ارائۀ اين ظرف كهنه و لب شكسته كهنه، كج انديشاني تبلور ميكينم كه باالاخره وقتي ريشه هاي فكري ما را در درون جامعه برسانيم، زبانم لال عوض اينكه از قلب جامعۀ خود، از بطن جامعۀ خود، ازآغوش پر مهر خلق خود براييم، سر ما از گريبان بد كيشان خواهد بر آمد.**

**ما نطفه هاي فكري ايدئولوژي ملي را در جلسۀ قوس 1357 نمي بينيم. ما پـيـدائـي نطفـه هـاي ايدئولـوژي ملـي را در دورۀ داود خان مي بينيم وانتقال آن را از وزارت معارف در "واصف باختري" و در "روئين" و انتقال آن را در درون جنبش چپ و بخصوص در بخش مزار از طريق اينها مي بينيم. اين ايدئولوژي از آنجا نضج گرفته. رفقا! وقتي پاي ريشه يابي ميرويم، حساسيت نشان ندهيد. صحبت من هم كه، هميشه گفته ام، با گلوئي كه رگهايش برجسته است به معني عصبانيت نيست. اينجا ببينيم كه وقتي انحطاط روشنفكري دامنگير كسي ميشود و روشنفكر سر درگم اينور و آنور ميگردد، چگونه ميرود در كانون قدرت ميخواهد خود را توافق بدهد، با سيستم حاكم و از آنجا چگونه ريشه هاي ايدئولوژي در مغزش نطفه گذاری میشود. اين را در آن گرايشي مي بينيم كه ايدئولوژي ملي در داود خان از كجا بوجود مي آيد. ايدئولوژي داود خان در نتيجۀ درك اشتباه تاريخي خودش [شکل میگیرد و] از دامن يك ارباب به دامن ارباب ديگر پناه ميبرد. اينجا است كه بايد زمينه هاي گرايش ايدئولوژيكش را پيدا بكند و ايدئولوژي سازهاي داود خان [آن را بسازند.]**

**من پايه گذار اين ايدئولوژي انحرافي رفقاي قهرمان خود را نمي بينم. به نظر ما رفيق "پويا" بنيان گذار اين طرز تفكر التقاطي تاريخ زده نيست. بنيانگذاران اين ايدئولوژي در جاي ديگري هستند. ممكن است رفقاي خوب انقلابي و قهرمان ما در شرايط معيني خود آگاه یا ناخود آگاه تحت تأثير گرايشهاي معيني قرار بگيرند. ايدئولوژي سازان داود خان با تركيبي از روشنفكران جناحهاي مختلف چپ و راست و فراري ها از اردوگاه هاي مبارزه، اين ايدئولوژي را بميان آوردند كه در آن يقيناً دست امپرياليزم دخيل است. نتايجش هم در همان ابعادش روشن هست.**

**رفقا به يك تعداد از افراد جدا شده از گروه هاي جدا شده از شعله جاويد اشاره کردند که تازه انديشي [در آن ها] نفوذ كرده بود. سيد قيوم فرار ملكها ميشود، واصف باختري مستقيماً به دامن ارتجاع ميرود، روئين را خود شان ميگويند چه كار ميشود. اين نتيجۀ منطقي همچو افكار است. امروز نه فردا، فردا نه پس فردا، من و اين و آن هم سرنوشتي جز اين نداريم.**

**رفقا وقتي "نقطه هاي مشترك ايدئولوژيك" چپ سنتي [با سوسیال امپریالیزم روس] را [از نظر خودشان] بر می شمرند و هراس خود را ازين وجه تشابه تبارز ميدهند، [باید] به اين نقطه گرهي توجه كنند. ما ماركسيست- لنينيستها به صراحت اعلام ميكنيم كه هيچ وجه ايدئولوژيكي با خلقي و پرچمي و روس نداريم. ولي در افكار التقاطي مطروحه كه طراحش شما نيستيد وجه اشتراكي طبقات حاكمۀ نه تنها افغانستان كه سيستم استعمارگر جهاني را ميبينيم و اين را به عنوان زنگ خطر از همين لحظه به عنوان رسالت خود به صدا مي آوريم كه رفقا آگاهانه حركت كنيد .**

**پهلوي ديگرش غرور روشنفكري ما است. دقيقا بخاطر دارم که داكتر صاحب رسول در صحبتي كه با بعضي از رفقا داشتند بسيار زيبا تصويري از روشنفكران دست اول شعله یي را بيرون دادند. ايشان ميگفتند ما روشنفكران شعله یي بعنوان شخصيت هاي پوقانه اي در تاپ حوادث قرار گرفتيم، بعد از انفجار شعله و بخصوص بعد از كودتاي 26 سرطان و كودتاي هفت ثور از جنبش عقب مانديم، ولي آن كارهايي كه بما كلان بود در سر مي پرورانديم. جز كارهاي كلان بكار خورد تن در نمي داديم و همين بود كه به جنونهاي رواني مواجه شديم. ولي ميگفت من حالا دريافته ام كه بايد به كار هاي خورد هم دست زد. من اميد وارم كه درك خود را درعمل پياده كرده باشند كه ایشان كرده اند. ولي اين را به رفقاي ديگر گوشزد ميكنم كه كارهاي كلان با توانمندي ما، آنهم تازه انديشي در سطح بشريت، كه تازه انديشي نيست ايكاش تازه انديشي ميبود [جور نمی آید]. تقليد كوركورانه از تاريخ زده ها بعنوان تازه انديشي و بخاطر اينكه ما كاركلاني كرده باشيم ما را به گمراهي ميبرد. ممكن است در سخنرانيهاي خود با اين غرور مسايل را دراماتيك عرضه كنیم، اما نهايت آن قابل توجه است.**

**ما روي خطوط كلي مسئله، چگونگي رزمندگي، پاكي و بي آلايشي ماركسيزم- لنينيزم بخود حق نميدهيم درين جمعي كه همه رفقا از ما بهتر ميدانند صحبت كنيم و سير تاريخي انديشه ها را، حد اقل اين دو طرح را كه رفيق محترم ما حاجي صاحب مطرح كردند، من كافي ميدانم. چيزهايي را كه من ميخواهم اشاره كنم مقداري در ارتباط ميشود با صحبتهاي ما و كارهاي ما در درون سازمان و در پيش از سازمان.**

**رفيق ما ميگويند اساسا اين طرح در جلسۀ هشت نفري مطرح شد كه ما ميرويم پاي يك خط مشي انقلابي و طرح و تدوين يك خط مشي انقلابي و در آنجا ما خط دموكراتيكي را كه بعداً انقلابي ملي نام گذاشتيم تدوين كرديم. در آن جلسه از افرادي نام بردند كه يك عضوش خود رفيق سحر است و عضو ديگرش كه قابل بحث من است رفيق شهيد و قهرمان ما انجينر قدوس است. بلي ما مطرح كرديم كه ميرويم پاي يك طرح انقلابي و ملي در جنبش دموكراتيك. ما پاي اين طرح رفتيم، ‌ميرويم، باز خواهد رفتيم ومن براي رفيق آرام هميشه گفته ام كه من اعتقاد دارم كه ما بايد يك طرح ملي و دموكراتيك براي جنبش بدهيم. در جلسۀ كميته سياسي هم من گفتم كه سازمان ما بايد اعلام مواضع در جنبش ملي و آزاديبخش بكند. اما تفسير اين مسئله [به این صورت] كه ما مشي انقلابي ملي بر مبناي ايدئولوژي ملي ميسازيم، تفسير من در آوردي است. وقتي اين رفيق به جلسه هشت نفري شركت كرد خط مشي ما، سنگ بناي خط مشي ما را كه دران وقت متاسفانه بنام رفقاي هرات نامزد شده بوديم تدوين كرده بوديم و اين را رفقاي معيني كه در**

**همين جلسه شركت دارند خوانده اند. ما همان زمان اعتقاد داشتيم و فعلاً به آن اعتقاد راسخ هستيم كه مشي يك مسئلۀ جهان بيني است و مجموع سياست ها، تاكتيك ها، عملكرد ها، وظايف و اهداف يك سازمان را از ابتداي تدارك و برپايي تا به نهايت وجود سازمان در خود حمل ميكند. اين اعتقاد را در همان اثري كه در ميزان 1357 تدوين شده به جنبش ارائه كرديم و بر مبناي همان مشي مدون بوده كه پاي وحدت جنبش انقلابي رفتيم، پاي وحدت ماركسيست لنينيستها رفتيم، طرح ايجاد سازمان و حزب را مطرح كرديم و دقيقاً آنجا ذكر شده كه ما با اعتقاد به مشي پرولتري و برآمد و پوشش دموكراتيك و راديكاليزم اسلامي [حرکت می کنیم]. صادقانه ميگويم که در آن زمان براي ما برآمد و پوشش فرمولبندي نبود ولي بعدا درعملكرد ها و نوشته هايی كه رفقا بيرون دادند- که چندين تا بدسترس است- و رفيق "آرام" خوانده اند براي رفيق "حاجي صاحب" هم داده ام و خوانده اند، مسئلۀ بر آمد و پوشش را مشخص ارائه كرده ايم كه پوشش چه هست از نظر ما و ما پوشش راديكاليزم اسلامي را عيناً طرحي مي بينيم كه در جبهۀ متحد ملي ميخواهيم ارائه بكنيم. حال ما ميرويم پاي تدوين يك خط انقلابي ملي، مثلاً اعلاميه جبهۀ متحد ملي، مثلاً اعلام مواضعي كه سازمان آزاديبخش مردم افغانستان آن را براي رفتن به جبهۀ متحد ملي به جنبش عرضه ميكند و از اين طريق ميتواند كه ارتش خود را بسازد. توده هاي وسيع مردم را در آن پوشش جلب كند و رهبري اش كند. در جنبش و برای رفقا اين مسئله از همان آغاز مطرح بود و برداشت خلاف آن برداشت نادرست است و ارائۀ خلاف آن تحريف تاريخ است و يا خداي نا كرده غرض و مرض. بناءً ما در آنجا با اين طرح آمده بوديم و قبول داريم كه نشسته بوديم و طرح يك مسئلۀ دموكراتيك را هم ريخته بوديم. منتها در مورد چيزي كه تدوين شده بود رفيق سحر نگفتند با چه فرصت زماني و در چه شرايط زماني اين مسئله را تدوين كرده بودند و چه فيصله هايي درباره اش كرده بودند؟ اين مسئله گرچه تخينك موضوع است، ولي درين مقطع جان كلام است. رفيق سحر بياد دارند كه جلسۀ طولاني اي داشتند و سخت بيدار خواب بودند و وقتي انرا نوشته كرده بودند در سطح آن جلسه به شكلي تصويب كرده بودند كه هر نمايندۀ محفل نقلي از آنرا ببرد و بعد از جمع آوري نظر رفقاي خود پس بياورند به اين جمع و اين جمع بعد از آن در باره اش فيصله ميكند. آن نوشته آمد و ما شصت و سه مورد رويش انتقاد كرديم و اين نوشته را براي رفيق ما انجنير قدوس داديم. از آن مسايل هيچ ذكري نكردند. بعد از آن جلسۀ ديگر دائژ نشده، يا اين مسايل ديگر مطرح نشده و تدوين نشده و يا طرح بدون در نظر داشت اين مسايل به كميتۀ تحقيق ارائه شده. شايد بر اساس آن خصايلي كه آن رفقاي قهرمان و رزمنده و انقلابي ما واقعاً داشتند؛ چه تو بگويي چه من بگويم براي شان مسئله نبوده و اين صفت را همه مان معتقد هستيم. وقتي كه بدست شان آمد و داديم، مسئله اي نيست. نقطه نظر مانرا بهرجاي كه ارائه ميكنيم او برود ارائه بكند يا برين مبنا يا اگر مبناي ديگري داشتند دليل ديگري داشته اند من توجيهش را نميدانم.**

**رفيق ما وقتي از ساخت "ساما" و جمع کردن نیروها صحبت ميكنند، شايد اشتباه لفظي كرده باشند که از محافل و گروه هايي ياد ميكنند [كه اصلاً وجود نداشته[. از آن جمله محفل دادفر مطرح ميشود. اين ممكن است ظاهراً در خود چيزي را نداشته باشد، ولي من فكر ميكنم كه باید درست بكار برود. داد فر محفلي نداشت، دادفر شخصيت منفردي بود، رفقايي برايش مراجعه كردند، صحبت هاي مقدماتي اي داشته اند، محلش جاي رئيس سرك دارالامان، خانۀ پدري داكتر. با آن صحبتها به توافقاتي رسيدند. بعد پاي صحبت رفقاي ديگري كه دادفر مي شناخت يا كسان ديگري ميشناختند مثل شاپور و رفيق اشرف و اينها رفتند. در آنجا به هيچ صورت دادفر مشي ملي- انقلابي - غيرازماركسيزم نداشت. من وقتي دادفر به ايران امد صحبت كردم كه رفيق! ما و شما روياروي با هم صحبت كرده بوديم مشي اسلامي يا ملي يعني چه؟ ايدئولوژي ملي يعني چه؟ ايدئولوژي اسلامي يعني چه؟ گفت درآن زمان که ما و شما صحبت كرده بوديم من واقعاً همانطور مي انديشيدم، ولي واقعياتي كه من درك ميكنم بايد اين رقم رفت. بهترين جمله اي كه او هميشه اتكا ميكند و رفقا آنرا شنيده باشند ميگويد كه من نميتوانم به مردم خود دروغ بگويم. وقتي ميگويم پوشش اسلامي بايد مسلمان باشم. اين جان كلام دادفر است. به اين اعتقاد دادفر از سال 59 - 60 رفته و من او را در ايران به همين شكل [دیدم]. وقتي صحبت كرديم كه ما و شما بحث كرده بوديم كه چرا ميرويم پاي پوشش اسلامي بخاطري كه دياليكتيك زمان ما آن را ايجاب ميكند، وقتي ميرويم روي دياليكتيك زمان، تحليل ماترياليستي تاريخ، تفسير مادي تاريخ و ارتباط قضيه ها با هم، كه دياليكتيك است، و ماترياليزم و دياليكتيك را پهلوي هم ميگذاريم ما را به اين استنتاج ميرساند، چرا از اين تفسير بد ميكشيد و استنتاج غلط ميكشيد؟ ‌براي من ميگفت كه من همين لحظه در حالت رواني اي هستم كه بحث روي اين مسئله كرده نميتوانم. نميتوانم ماترياليزم دياليكتيك و تاريخي را رد بكنم، ولي لا اقل اين را مي فهمم كه به مردم و خود من نبايد دروغ بـگـويـم. بـنـاءً وقـتـي**

**ميگويم اسلامي، مسلمان بايد باشم. دادفر تا روزي كه به ايران آمد، اينطور مي انديشيد.**

**از اينجا ميخواهم نتيجه بگيرم كه پايه گذار ايدئولوژي ملي دادفرها، پوياها و اينها نيستند. اين برچسپ است بالاي شان. ايدئولوژي ملي بالاتر از اينها پايه گذاري شده.**

**وقتي روي كنفرانس صحبت ميشود رفقا از كنفرانس چهرۀ ديگري را بدست ميدهند. در كنفرانس مؤسس دقيقاً روي خط پرولتري حركت شده و روي تشكيلات پرولتري تكيه شده. درست است [که] رفيقي نظر مخالف ارائه كرده ولي پذيرفته كه با دفاع ازين نظر تبعيت از اكثريت ميكند. ما اين را دقيقاً در دموكراتيزم پرولتري ميبينيم و پرولتاريا اين دموكراسي را براي هر نظرغير پرولتري داده و رفقا این را چرا بعنوان بهترين نوع دموكراسي كتمان ميكنند؟‌ ما اين دموكراسي را داده ايم. حال [اقلیت] چه نوع مبارزه اي كرده؟‌ من معتقدم كه به هيچ صورت پوياي قهرمان و شهيد ما معتقد نبوده كه در درون تشكيلات پرولتري بخزد و از آنجا براي خود تشكيلاتي بسازد. پويا به ساماي متحد معتقد بود، پويا به تشكيلات و به سانتراليزم دموكراتيك "ساما" اعتقاد داشت، به تبعيت اقليت ازاكثريت اعتقاد داشت. نمونه اش كنگره است. وقتي پويا به برنامۀ ملي- دموكراتيك رأي داده بود و نوشته كرده بود، چرا طرحش را به كنگره نياورد؟ بخاطر اينكه ارادۀ اكثريت را در نظر بگيرد. او دقيقاً اين دموكراسي را در نظر داشت، ورنه طرح برنامۀ دموكراتيك [دادن] قبل از كنگره و آن را عامل كنار رفتن هادي خان ساختن و بعد از آن ارائه نكردنش به كنگره جز صداقت انقلابي و اعتقاد به دموكراسي [چیز دیگری نیست]. هر تفسيرديگري يا جنون است و يا غرض. اين است اعتقاد پويا. اعتقاد پويا احترام به ايدئولوژي اكثريت و مبارزۀ اصولي در بطن اين و با همين صداقت و اصوليت كه من رويش تأكيد ميكنم. اگر من فورماليست هستم رفيق ما پويا اين فورماليزم را در نظر گرفت. با درنظر داشت اين فورماليزم بود كه در رأس سازمان قرار ميگيرد و رفقا برايش اعتقاد عميق و انقلابي دارند و ما هم تا زنده ايم اين اعتماد را برايش جاودان حفظ ميكنيم. پويا بنيانگذار اين رقم يك راه بود. پويا به اين رقم يك دموكراسي تعلق دارد، پويا هرگز به كنگره ادعا نكرد كه من روند ملي و دموكراتيك يا اسلامي هستم و شما اكثريت هم روند ماركسيستي، بناءً يكي شما يكي من، شما برنامه، من [اعلام مواضع] و دوبرنامه بيايد در يك سازمان؛ رأي شما از آن برنامه، رأي من ازين برنامه. مگر نميتوانست اين كار را بكند، اگر به اين اصل اعتقاد ميداشت؟ ولي پويا اين كار را نكرد زيرا به این رقم یک دموکراسی اعتقاد نداشت، باور نداشت. اين دموكراسي به پويا برچسپ زده ميشود و اين من در آوردي است. اگر رفقا در بحث كنفرانس اسنادي دارند بياورند؛ تا روی صورت جلسه هاي كنفرانس جمع ديگري كار كند و تحقيق كند.**

**[یقیناً] اسناد بعدي كاملاً بيانگر و تشريح كنندۀ نظرات كنفرانس مؤسس [خواهد بود] كه كنفرانس موجودۀ "ساما" عصاره و سنتزش هست. ما چگونه ميتوانيم بپذيريم كه دومشي مطرح شد، یک مشی در برنامه تبلور كرد و [یک مشی در اعلام مواضع]. [اما] رفقا به خطا ميروند. وقتي در كنگره اعلام مواضع بعنوان پرچم بيروني سازمان مطرح میشود، نه سند دروني، نه برنامه، رفقا میخواهند توجيه كنند كه در خستگي نتوانستند [رویش] كار كنند، به پولينوم انتقالش دادند و بعد از آن تصويبش كردند و اعلام "برنامه" كردند. هرگز پويا با چنين سياستهايي آشنا نبوده. اين اشك تمساح ريختن برای كساني است كه خداي ناكرده آگاهانه يا ناآگاهانه بعداً جسدش را تكه تكه كنند. ما درينجا تخريب پويا را ميبينيم، بهردليلي كه باشد، با هرانگيزه اي كه باشد. رفقا با مشي اي كه پدرش به گفتۀ حاجي صاحب در موزۀ تاريخ گذاشته شده ميخواهند پويا را چيزي نمايش بدهند و ما اين حق را براي هيچ كس به تنهايي نمي دهيم. ما اين طور هم نميگوييم كه شما رفقاي سامائي وارث پويا نيستيد، يعني تنها شما وارث نيستيد. پويا وارث هاي فداكاري دارد كه در هر لحظه بخاطر آرمانش جان ميدهند و درين صداقت رفقائي كه ما را مي شناسند شك ندارند، بخصوص رفيق آرام.**

**پارچه سازي مشي، برنامه، برآمد و پوشش عاملش بن بست روشنفكري ما توجيه ميشود. باز هم آبشخور اين طرز فكر همان آش شله قلمكار است، يعني چه چگونه ممكن است يك سازمان سياسي، چگونه ممكن است يك سازمان پيشاهنگ در يك جامعه با انواعي از تضاد ها و موجوديت طبقات مختلف و گوناگون با تسلط افكارمعين بيايد در مبارزه و تاكتيك هاي معيني را وضع نكند؟ اصلاً پيش از پیش دست خود را با يك چيز ببندد. اينجا است تجرد، اينجا است عبوديت، اينجا است سنت گرايي كه متأسفانه ما مطرح [کننده اش]ميشويم. ما ميگوييم ماركسيزم خلاق است و كار برد خلاقانه بكار دارد. ماركسيزم علم است و تكامل ميكند. انگلس خودش ميگويد كه اگر دياليكتيك خود را با پيشرفت هرگونه تكامل همراه نسازد عقب مانده ديگر آن دياليكتيك ما نيست. اين باز به معني اين نيست كه ما برويم به جنبش خود بخودي کرنش بكنيم، سر فرود بياريم در برابرخواست هاي نا مشروع و عقب گرايانه توده ها و باز نامش را بگذاريم كه ما از ملت خود و بر مبناي وضع عيني حركت ميكنيم؛ از ملت خود هستيم و بر مبناي وضع عيني حركت ميكنيم. توده ها بسيار چيزها مطرح ميكنند و ميگويند و ميخواهند از ما كه خواسته هاي ناسالم شان هست. توده ها از نظر ما خواست ارتجاعي و انقلابي دارند. همين لحظه در جنبش ما سوختاندن مكتب يك خواست ارتجاعي توده ها است، برويم پايش؟ امثالش زياد است (رفيق ناظم تذكر دادند كه ازاطالت كلام جلو بگيريم) ما روي اين مسايل لازم نمي بينيم زياد بحث بكنيم و داكتر هادي خان يك گپ بسيار شوخي را در همين زمينه ميزنند كه كلتور توده ها مناسبات بدي را بين بعضي مردم دارد. ما ميتوانيم برويم به آن هم تن در بدهيم؟ نه! ما به آنها تن در نمي دهيم. ما خواستهاي ارتجاعي توده ها را مي زداييم، همرايش مبارزه ميكنيم، با شيوه هاي سالم [مبارزه می کنیم] اينجا است كه به بر آمد و به پوشش نياز داريم و خواستهاي انقلابي توده ها را از سطح توده گرفته ارتقا ميدهيم و اين سياست سالم ماركسيستي است و اين تكاملي است. اين منطبق با شرايط عيني است و اين علم است، اين دور از تجرد است، اين ضد عبوديت است، اين آزادي است.**

**درين نكته كه تئوري سياسي چپ سنتي به اصطلاح این رفقا به استثمارگر مي انجامد فقط همین كلمه را ياد ميكنم كه رفقا دقت كنند. جالب تر از آن اينكه سازمانهاي چپي و منجمله "ساما" درجنبش ما منشاء عمليات ضد دموكراتيك ميشود. اين عينا گپي است كه نيروهاي ارتجاعي ميزنند و ما رفيقانه خواهش مي كنيم يك دفعه سر در گريبان [خود] كنيد و طرف رفقاي تان نگاه كنيد. آيا آنها واقعاً منشاء عمليات ضد دموكراتيك شده اند؟ آيا رهبران "ساما" مثل مجيد، مثل پويا، مثل آذر و ساير انقلابيوني كه همه سر دادند، اينها همه منشاء عمليات ضد دموكراتيك شده اند؟ اين چه نوع رفاقت است؟ چه بگوييم ما به اين گفته و چه جوابي بگوييم؟ چگونه انتقال بدهيم اين را به صفوف كه یا اين طرح يا بپذيرید يا علیه ان الترناتيو بدهيد.**

**من میخواهم صحبت خود را كوتاه بكنم تا براي رفقای دیگر، كه اكثر شان دست شان بالا است و علاقمند صحبت هستند نوبت برسد.**

**يك چيز ديگر را هم به آخر ميگويم كه رفيق ما سحر خودشان ميگويند كه طرح ما هنوز بسيار خام است. افكار ما در نهايت خامي اش [قرار] دارد. كدام روش علمي به کسی حق ميدهد كه افكارش در نهايت خامي وجود داشته باشد [ولی] به نفي انديشه هائي كه محصول قرن ها تلاش انسانها است برسد؟ [این] كدام روش علمي است؟ ‌پيغمبر كه 1400 سال قبل از ما زندگي ميكرد و نمايندۀ عقبمانده ترين جامعۀ همان عصر خود بود، در همان منطقه او گفته كه روي مسئله اي كه شما معلومات نداريد صحبت نكنيد؛ بگذاريم از ماركسيست ها، بگذريم از علم كه درين زمينه چه ميگويد. شما فكر كنيد که ما نقل قول از مطالبي مي آوريم كه شنيده ايم، معلومات ما در حدود صحبت هايی است كه از ديگران گرفته ايم و در نهايت آخرين كتابي كه كتاب هفتم يا ششم بوده خوانده ايم. [در چنین وضعی] به نفي يك سيستم انديشوي انسانها برسيم و يا پا را فرا تربگذاريم، سيستم هاي فكري انسانها را كه با خون قوام يافته و سخت عرق ريخته اند و رنج كشيده اند و [در حالی که] امروز انستيتوهاي ماركسيولوژي بنيان گذاشته ميشود، نه تنها ماركسيزم را [بلكه] هرنوع انديشه را رد كنيم و بعد از آن برويم در جهت تدوين يك ايدئولوژي تازه پا. با همين افكار خام؟**

**ضمیمۀ شماره دوم:**

**ســـند شـمـاره پانـــــزدهــم:**

**اعلامیۀ ذیل به تاریخ 15 سنبلۀ 1370 یعنی تقریباً شش سال بعد از وقوع انشعاب خزان سال 1364 در "ساما" انتشار یافته بود. ولی از آن جایی که متن آن در واقع تا حد زیادی مربوط به انشعاب مذکور می باشد، انتشار مجدد آن در قسمت اسناد بخش غرجستان "ساما" روی‌دست گرفته شد.**

**اعـلام گـسـسـت از "سـامـا"**

**انشعاب خزان سال 1364 در "ساما" حادثه اي بود كه رويدادهاي مثبت و منفي زيادي را بدنبال خود داشت. صرفنظر ازينكه در جريان تصادماتِ بعد از انشعاب هر يك از دو طرف قضيه تا چه حد از لحاظ شخصي و شيوۀ برخورد ميتواند مورد انتقاد باشد، سير مبارزات در طول چند سال گذشته عملاً و نظراً نشان داد كه از لحاظ ايدئولوژيك– سياسي مواضع كدام طرف درست و اصولي و مواضع كدام طرف اپورتونيستي و غير اصولي بوده و هست.**

**اكنون كه نتيجه گيري هايم از مسايل متذكره تكميل گرديده و به وسيله اين نوشته خارج شدنم را از"ساما" اعلام مي نمايم، لازم مي دانم به علت موقعيت خاصي كه در جريان انشعاب مذكور و حوادث بعد از آن داشته ام كم و بيش به شرح وقايع مربوطه پرداخته و دلايل خارج شدنم را از "ساما" مختصراً توضيح نمايم.**

**جلسه ايكه "اعلاميه بخش غرجستان ساما" (اعلاميه انشعاب) را ترتيب و تنظيم نمود مجموعاً از هشت نفر تشكيل شده بود كه هفت نفر در جلسه حاضر بودند و يك نفر در غياب نمايندگي گرديد. درين جلسه فردي كه عضو كمیته مركزي "ساما" بود و جلسه را دعوت نموده بود اعلام كرد كه ديگر حاضر به پيشبرد فعاليت هاي سياسي – تشكيلاتي مشترك با "رهبر" و رفقايش نيست و در هر حالتي ولو اينكه به تنهايي نيز باشد مواضعش را درينمورد كتباً اعلام خواهد كرد. اما ساير افراد شركت كننده در جلسه اقدام فردي وي را رد نمودند و همگي در مورد انتشار اعلاميه انشعاب بنام بخش غرجستان "ساما" موافقت نشان دادند و در نتيجه متن اعلاميه بنا به توافق عمومي تهيه گرديد.**

**هنوز اعلاميه بخش غرجستان "ساما" (اعلاميه انشعاب) وسيعاً پخش نشده بود كه چهار نفر از شركت كنندگان جلسه فوق الذكر – به شمول خودم – بنا به دلايل مختلف و منجمله به علت متاثر شدن از تبليغاتي كه عليه نويسنده اعلاميه بخش غرجستان از طرف افراد وابسته به "رهبر" و رفقايش دامن زده شده بود، در قبال قضاياي مطروحه موضع "تحقيقي" گرفتيم. نكتۀ اصلي در تبليغات آنها اين بود كه فرد مذكور نسبت به مبارزه انقلابي بي باور شده و قصد دارد به امريكا فرار نمايد.**

**من بر اساس اين باور كه انشعاب فقط روپوشي براي فرار از مبارزه انقلابي است، دوسيه و اسناد كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي را كه معۀ اسناد ديگري نزدم به امانت گذاشته شده بودند، مخفيانه از مسئول آن كميسيون در اختيار گرفتم. "مسئوليت" اين كار قبلاً از جانب "رهبر" و رفقايش برعهده فرد ديگري گذاشته شده بود، اما وي قادر نگرديده بود "مسئوليت" خود را اجرا نمايد. موضوع خارج ساختن اسناد كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي از دست مسئول كميسيون مذكور همان موقع به اطلاع چند نفر از مخالفين انشعاب و بويژه شخص "رهبر" رسانده شد. "رهبر" درين مورد دو دستور مشخص صادر كرد: يكي اينكه اسناد كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي را نزد خودم نگه دارم تا وي خودش مدتي بعد آنها را تسليم شود و ديگر اينكه موضوع مصادرۀ پنهاني آنـهـا كاملاً مخفي نگه داشته شود.**

**جلساتي كه من و ساير افراد داراي موضع "تحقيقي" با "رهبر" و رفقايش داشتيم عملاً و نظراً به جلسات موضعگيري عليه انشعاب و موافقت با مخالفين آن مبدل گرديد. پنج تن از افراد غرجستاني "ساما" – به شمول خودم – در جلسه كادرها و فعالين "ساما" شركت كردند و اعلاميۀ اين جلسه را مبني بر خيانت خواندن انشعاب و خائن خواندن نويسنده اعلاميۀ انشعاب يكجا با ديگران مورد تائيد و تصديق قرار دادند . اما اعلاميه اي كه بنام واحد تشكيلاتي غرجستان "ساما" به عنوان اولين اعلاميه عليه انشعاب منتشر گرديد در اصل توسط فردي نوشته شده بود كه در آن مقطع اصلاً مربوط به اين واحد تشكيلاتي نبود و در حقيقت هيج يك از افراد مربوط به بخش غرجستان در تهيه اين اعلاميه ذيدخل نبودند. اين اعلاميه با وجودي كه در اصل مورد تائيد افراد داراي موضع تحقيقي در بخش غرجستان واقع شد، اما نكات معين و مشخصي از متن آن و برعلاوه نحوه تهيه و انتشارش از طرف من و فرد ديگري مورد انتقاد قرار گرفت. ما تقاضا كرديم كه اين اعلاميه نبايد بصورت فعلي اش منتشر شود، اما موقعي كه اين تقاضا به عمل آمد كار از كار گذشته بود و اعلاميه مذكور بدون اطلاع ما پخش گرديده بود.**

**يكي از نكات قابل مكث در اعلاميه هاي صادره عليه انشعاب اين بود كه عليرغم اطلاع "رهبر" و بعضي از رفقايش در مورد چگونگي وضعيت اسناد كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي، مطلب مطرح شده در اعلاميۀ مسئول آن كميسيون در مورد اسناد مذكور واضحاً مورد انكار قرارگرفت. هدف ازين كار چنانچه بعدها معلوم گرديد تنها مردود اعلام كردن اتهام وارده برخود نبود، بلكه مهم تر از آن خاك اندازي كامل روي قضيۀ تسليم طلبي در "ساما" بود.**

**در جلساتی كه افراد داراي موضع تحقيقي از بخش غرجستان با "رهبر" و رفقايش داشتند، آنها وعده دادند كه به زودي كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي را باز سازي خواهند كرد تا نتايج تحقيقات آن تا بهار سال آينده (بهار سال1365) به سويه جنبش نشر و پخش گردد. درين جلسات "رهبر" مفصلاً در مورد تئوري سه جهان به بحث پرداخت و گويا عليه آن موضعگيري نمود. اما داشتن روابط حسنه سياسي با چيني ها را بنا به دلايل معين سياسي موجه جلوه داد.**

**نكتۀ قابل تذكري كه در مورد حادثۀ به وجود آوردن تعقيبات پوليسي براي نويسندۀ اعلاميه بخش غرجستان و اعضاي فاميلش وجود دارد اين است كه "رهبر" و رفقايش اين كار را يك امتحان عملي آشكار در مورد ايجاد كنندۀ حادثه، مبني بر مخالفت وي عليه انشعاب، مي دانستند. اما پس از آن كه حادثه بوقوع پيوست و يكي از اعضاي فاميل نويسندۀ اعلاميه بخش غرجستان توسط پوليس كشور خارجي دستگير شد، مسئول منتصب شدۀ "رهبر" در واحد تشكيلاتي غرجستان "ساما" نسبت به عواقب قضيه دچار اضطراب گرديد.**

**برخورد ها و تصادمات بعد از انشعاب ميان موافقين و مخالفين بعدي اعلاميۀ بخش غرجستان تا حدودي نتيجۀ شيوه هاي برخورد نادرست دوطرف متذكره در واحد تشكيلاتي مذكور بود. اما تحريكات لومپنانه و حتي ضد انساني گماشتگان "رهبر" و رفقايش جو برخورد و تصادم را به شدت تقويت نمود. علاوتاً حركات تفرقه افگنانه و استفاده جويانۀ يكي از نيروهاي شـامل در جبهۀ متحد ملي كه به علت سـياسـت هـاي انحلال طلبانۀ "سـاما" كامـلاً در ميان روابط بخش غرجستان داخل شده بود، نيز نقش معيني را در جهت تقويت جو تصادم و برخورد بازي نمود.**

**عليرغم اينكه من و افراد ديگري در بخش غرجستان پس از مدتي بر نادرستي مواضع سياسي مان در مخالفت عليه انشعاب پي برديم، اما فكر مي كرديم كه به علت بروز درگيريها و كشمكش هاي بعد از انشعاب راه برگشت به طرف كساني كه در موضع دفاع از اعلاميۀ بخش غرجستان باقي ماندند و پيش رفتند، كاملا بسته و مسدود است. بدين جهت با وجودي كه هيچگونه دلگرمي اي در مورد "ساما" وجود نداشت ارتباطات كجدار و مريز ما با آن سازمان مدتها دوام نمود. سوء ظن و برداشت ذهني من آنجنان نيرومند بود كه حتي بعد از تأمين مجدد تماس با مدافعين انشعاب در سال 1366 كه ديگر در چوكات "هستۀ انقلابي كمونيست هاي افغانستان" فعاليت ميكردند، نيز براي مدتها دوام آورد.**

**فقط پس از آن كه سير مبارزات چندين ساله، ورشكستگي ايدئولوژيك – سياسي و تشكيلاتي "ساما" را كاملاً روشن ساخت، روابط باقيماندۀ بخش غرجستان را به صورت مكمل از هم پاشاند و بخشي از نيروهايش را به دامان كثيف سازمان "رهائي" انداخت و از طرف ديگر شگوفائي روز افزون و پيشرفت مداوم و پيگير مدافعين انشعاب از "ساما" در همراهي با ساير افراد و دسته هاي انقلابي كمونيست به روشني مبرهن شد، ديواره هاي ضخيم سوء ظن هايم به فروريختن آغاز كردند.**

**از جانب ديگر برخلاف برداشتهایي كه من داشتم در مجموع برخورد هاي رفقاي هستۀ انقلابي كمونيست هاي افغانستان و بعداً سازمان كمونيست هاي انقلابي با من پس از تأمين تماس مجددم با ايشان حوصله مـنـدانـه، توأم با سعه صدر و مبتني بر پيشبرد مبارزه ايدئولوژيك – سياسي اصولي پيش رفت.**

**اينك كه پس از مدتها دودلي در مورد بريدنم از "ساما" به مواضع و تصميم قاطـعـي دريـن مـورد دسـت يـافـتـه ام، دلايل خارج شدنم را ازين سازمان بصورت خلاصه تذكر مي دهم:**

**1 – "ساما" تمامي جروبحث هاي مفصل و مداوم بخش غرجستان، هستۀ انقلابي كمونيست ها و سازمان كمونيست هاي انقلابي به شمول "نامه به وطندار محترم" را در مورد مواضع ايدئولوژيك – سياسي خود بيجواب گذاشته و حتي در قالب چند سطر مختصر نيز به جروبحث درين مورد نپرداخته است. (\*) اين سكوت ممتد و پايدار و طفره روي كامل از مباحثات هيچ دليل ديگري ندارد جز اين كه مواضع ايدئولوژيك – سياسي "ساما" در يك مباحثۀ صريح علمي قابل دفاع نيستند. من بنوبه خود هيچ دليلي نمي بينم كه تمامي انتقادات وارده بر "ساما" از سوي بخش غرجستان، هسته انقلابي كمونيست ها و سازمان كمونيست هاي انقلابي را مورد تائيد قرار ندهم. در طول دو سه سال گذشته من بارها تقاضا كردم كه مسئولين "ساما" به پرسشها و انتقاداتم پاسخ گويند، اما آنها هرگز حاضر نشدند حتي يك جلسه بحثي ايدئولوژيك – سياسي با من داشته باشند. اين امر نيز نشاندهندۀ درستي مواضعم درينمورد مي باشد.**

**2 – وعدۀ "ساما" در مورد بازسازي كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي بعد از انشعاب بخش غرجستان نه تنها جامۀ عمل نپوشيد، بلكه روي قضيۀ تسليم طلبي كاملاً خاك انداخته شد و از لحاظ تشكيلاتي موقعيت هاي مهمي در "ساما" بصورت كاملاً آشكاري در اختيار تسليم طلبان معروف قرار گرفت. تلاش بخاطر بالا بردن پرستيژ افراد تسليم طلب آنچنان پيش رفت كه مثلاً وسايل دست داشتۀ طباعتي بخش غرجستان را "پيكار" (امضاء كننده پروتوكول تسليمي به دولت مزدور) از سوي رهبري "ساما" در اختيار گرفت. شايد به همين سبب "رهبر" نتوانست بعد ها از من مطالبه نمايد كه اسناد كميسيون تحقيق و بررسي تسليم طلبي را در اختيارش قرار دهم. قسمتي از اين اسناد را سه سال قبل نويسندۀ "اعلاميۀ واحد تشكيلاتي غرجستان ساما" (يكي از اعلاميه هاي ضد انشعاب) كه يكي از مفرورين در غرب است به بهانۀ مطالعه از من گرفت و دوباره مسترد نكرد. اما قسمت ديگر اين اسناد تا همين اواخرنزدم باقي ماند و سرانجام تصميم گرفتم آن را در اختيار كساني قرار دهم كه به علت اقدام من براي مدت چند سال بي جهت از دسترس شان خارج ساخته شده بود.**

**3- روابط نزديكي كه فعلاً "ساما" با سازمان رويزيونيستي "رهائي" برقرار كرده و در واقع به دنبالچۀ حقير آن مبدل گرديده است خود به گويا ترين شكلي نشان ميدهد كه "ساما" عليه رويزيونيست هاي چيني و مزدوران وطني آنها مخالفتي ندارد. موضع گيري هاي "رهبر" و رفقايش عليه آنها فريب و نيرنگي بيش نبوده و نمي باشد.**

**4 – "ساما" در حقيقت فعلاً يك سازمان فاقد برنامه است. برنامۀ تصويب شده در كنگرۀ اول "ساما" ديگر كاملاً كهنه شده است، اما حتي بر مبناي شرايط زمان تدوين و تصويب آن نيز انتقادات اصولي بيشماري بر متن آن وارد ميباشد. در چنين حالتي حتي اعضاي كميتۀ مركزي "ساما" بصورت كاملاً آشكاري بيان مي نمايند كه قادر نيستند برنامه جديدي براي "ساما" تدوين نمايند.**

**5 – "ساما" مدافعين انشعاب را به فرار طلبي و داشتن قصد گريز به اروپا و امريكا متهم مينمود. ولي آنچه در ظرف چند سال گذشته عملاً بوقوع پيوسته است موج فرار طلبي و گريز روابط و كادرها و حتي اعضاي كميتۀ مركزي "ساما" به كشورهاي غربي مي باشد. مبلغين آتشين و پروپاقرص فرار طلبي نويسندۀ اعلامبۀ بخش غرجستان هم اكنون خود در ديار غرب بسر مي برند و لابد با برخورداري از زندگي مرفه و فاقد خطرات امنيتي و با رها كردن ديگران در ميدان، به فراغ خاطر و انبساط دماغي مورد خواست شان دست يافته اند.**

**6 - مدافعين انشعاب نه به غرب فرار كردند و نه ميدان مبارزه را ترك گفتند. برعكس، اين رفقا مواضع شان را در جهت اصوليت انقلابي بطور روز افزوني مستحكمتر و عميقتر نمودند و يكجا با كمونيست هاي انقلابي ديگري هستۀ انقلابي كمونيست ها را پي ريزي كردند و مبارزات آن را پيش بردند. پس از آن توانستند با "املا" بخش مائوتسه دون انديشه به وحدت برسند و با انتشاز سند معتبر، وزين و پيشرو، يعني اعلام مواضع سازمان كمونيست هاي انقلابي، موجوديت آن سازمان را اعلام نمايند. اكنون اين رفقا دوشادوش ساير انقلابيون كمونيست در جهت اعلام موجوديت و ساختمان حزب كمونيست افغانستان گام بر مي دارند.**

**اميدوارم نيرو و توانم را در سنگرهاي مبارزاتي حزب كمونيست افغانستان بخاطر خدمت به انقلاب كشور و انقلاب جهاني به كاراندازم و اين توفيق را به دست آورم كه دوشادوش كمونيستهاي انقلابي ديگري سرباز فداكار جنگ خلق باشم.**

**زنده باد انقلاب!**

**زنده باد كمونيزم!**

**از طرف "اسد" سابقاً يكي از كادرهاي بخش غرجستان "ساما"**

**پانزدهم سنبله 1370**

**ضمیمۀ شماره سـوم:**

**ســنـد شـمــاره شــانـزدهــم:**

**سند ذیل ("اعلام مواضع ساما") برای اولین بار توسط "هستۀ انقلابی کمونیست های افغانستان" در ماه اسد سال 1365 به عنوان یکی از ضمایم نشرات "هسته..." منتشر گردیده بود. ولی از آنجایی که درینجا کل متن سند "پاسخ ما به دشنامنامۀ رهبر و شرکاء" در زمرۀ اسناد "بخش غرجستان ساما" بازتحریر و نشر گردیده است، "اعلام مواضع ساما" نیز به عنوان یکی از ضمایم نشرات "بخش..." بازتحریر و نشر می گردد.**

**هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید**

**25 میزان 1396**

**بسـم الله الرحـمن الرحـیم**

**اعــــــلام مــــــواضــــــع**

**سازمان آزادیبخش مردم افغانستان**

**رؤیای دیرین کهن تزاران روس با دستیاری چاکران زبون و تاریخزدۀ آن فاجعۀ خونین و اسارتبار کودتای هفت ثور را در حریم مقدس و مردخیز کشور گرامی ما بمنصۀ اجرا در آورد.**

**عروسکهای دست آموز امپریالیسم روس با نعره های پیروزمندانه و انقلابی نما دست از آستین کین بسوی مردم ما دراز نموده گویی میخواهند با کشتار وحشیانۀ مردم دلیر و جوانان رزمجوی میهن گرامی ما بر مقدم نامیمون اربابان خود صحه گذارند و در زیر جفای سودجویانۀ آنان استقلال و آزادی ما را تا ابد قربانی نمایند. ولی روح رزمجویانه و شکست ناپذیر مردم آزاده و با شهامت افغانستان با وجود دستگیری های جوقه جوقه و همه روزه، کشتارهای فردی و دسته جمعی، شکنجه های بالاتر از قرون وسطایی و با همه غل و زنجیری ایکه مظهر مغز بیمارگونۀ استعمارگران روس و جلادان بومی آن میباشد- تسخیر ناپذیر بوده و مژدۀ پیروزی و افتخار شانرا نمیتوان از صفحۀ تاریخ زدود و پاگیر کرد.**

**بلِی! اولین شلیک استقلال طلبانه و رزمجویانۀ مردم ما از میان دره ها و کوهپایه های نورستان بصدا درآمد. هنوز نشئۀ پیروزی خدعه گرانۀ روس و معامله گران بومی آن از سر فرو نرفته بود که نائرۀ جنگ آزادیبخش در چهار کنار افغانستان بلند آوازه شد و تب لرزۀ مرگ آفرین مغز بیمار کرملین را به هذیان درآورد و چون گاو وحشی در حلقۀ محاصرۀ آتش دشمن سوز جبهات گرم پکتیا، هزاره جات، بدخشان، هرات، پنجشیر، فاریاب، جوزجان، سمنگان، بلخ، لغمان، بادغیس، کاپیسا و ... به تنگنا افتاد.**

**اوج خشم و نفرت مردم بلند همت ما تازه به نردبان قیام عمومی رسیده بود که طراحان روس با ساز و برگ نظامی و سیل قشون اشغالگر همچو دزدان دریایی به کشور ما هجوم تاراجگرانه نمود.**

**نقشۀ ننگین روس بخاطر فریب و تغافل مردم افغانستان و تحکیم استعمار حسابگرانۀ آن چنان پیریزی میشود که گویی نعش های فاسد و بی گور و وطن را در راه دولتمداری شان بخطا اندر میداند.**

**یا للعجب! زین شعبده بازی تهوع انگیز که روز تا روز توان و مقاومت جانبازانه و حماسه های گلگون قبای مردم ما را به ارمغان می آورد.**

**بلی! مردم ما سوگند خورده و پیوند خون بسته تا در رزمگاه جهاد کبیر ملی به پیشواز جنگ نابرابر با غول استعمار میرود.**

**ما این خشم رزمجویانه و قهرمان آفرین را در وجنات صغیر و کبیر که طلوع پیروزی را مژده میدهد می نگریم چنانچه مظهر زنده و شورانگیز آن را دختران و پسران جوان و پر آرمان ما به طارم رسانده و با شعار "یا مرگ ِیا آزادی" پیکرۀ پوسیدۀ سران کرملین را بلرزه درآورده اند.**

**درین فرصتی که آزادی از کشور ما رخت بربسته و حرم پاک مردم نام آور ما به مذبح جوانان، مردان و زنان مبدل شده، درین هنگامی که هزاران جوان پاکباز در میان تونل ها، سلول های نمناک و تاریک به امید افق روشن فردای زندگی گرسنه بسر میبرند،**

**در این آوانیکه مدرسه و پوهنتون کانون خشم جوانان رستگار شده و دسته دسته با گردن فراز و غرور ملی بسوی باستیل ها میروند،**

**در این ایامیکه جام شهادت پیک آزادی شده و هزاران مادر داغدیده بین سایه روشن های بیم و امید بخاطر نجات وطن و رهایی جگر گوشه های شان دقیقه شماری میکنند،**

**در این روزگاریکه خانه و کاشانه و سرومال مردم دستخوش هوسهای شوم و بیمارگونۀ روس شده...**

**با یک کلام راه اگر دشوار است، جنگ اگر نابرابر، اگر غم و اندوه مردمگیر شده و مشکلات اگر بزرگ است بگذارید باشد.**

**عزم آهنین و غیرت ملی ما دشمن نابرابر و غرق در سلاح را مأیوس، گریزان و سرافگنده ساخته.**

**در این زمانیکه جنگجویان ما همچو پولاد ناب در برابر حوادث و قتل عام خدشه ناپذیر شده به استقبال مرگ شرافتمندانه چنان میروند مثل ماه بسوی تاریکی.**

**پس بر ما است که جنگ آزادیبخش ملی را با حماسه های ابتکاری آن که از باور تاریخ و داستان بیرون جهیده باید با خط زرین به افتخار و سرفرازی بر سر کارنامه های رزمی جهان زنیم تا بدانند که بودیم و هستیم.**

**هموطنان! با پشتیبانی و ستایش از مقاومت شجاعانۀ مردم و گروه های ملی در مبارزۀ دلیرانه و جانبازانه در این جهاد کبر ملی تمام مردم را بسوی وحدت ملی، ایجاد جبهۀ متحد به امید پبروزی محتوم در جنگ آزادیبخش ضد امپریالیسم اشغالگر روس دوستانه و دردمندانه دعوت می کنیم.**

**سازمان آزادیبخش مردم افغانستان تعهد میسپارد که در راه ایجاد جبهۀ متحد ملی سرتاسری بخاطر همسویی بخشدن نبردهای شکوهمند و حماسه آفرین مردم دلیر و غیور کشور بپاخاستۀ خود لحظه ای درنگ را جایز ندانسته و برای برآوردن این مأمول سعی بلیغ بخرچ خواهد داد.**

**لذا سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با پیش کشیدن اهداف زیرین، با توجه و اتکاء خواست ها و آرمان های مردم ما پس از اخراج ارتش اشغالگر امپریالیسم روس و سرنگونی دارودستۀ میهن فروش "خلق و پرچم" به یمن بازوان پر توانایی مردم دلیر کشور- در راه تحقق آن مبارزه میکند.**

**اهــداف**

**در زمینۀ سیاست داخلی:**

**«- تآسيس دولت جمهوري اسلامي مردمي كه انعكاس دهندۀ راستين خواسته ها و آرمانهاي ملي و دموكراسي مردم افغانستان باشد.**

**- دعوت مجلس مقننه مركب از نمايندگان مردم از طريق انتخابات مساوي، سري، مستقيم و عمومي.**

**- تفويض صلاحيت تدوين قانون اساسي، نامگذاري دولت و تعيين آرم وبيرق ملي و توظيف نظارت هيئت حكومت به مجلس نمايندگان مردم.**

**- تأمين استقلال قوۀ قضائيه.**

**- مبارزه در راه بسيج تمام امكانات مادي و معنوي كشور در جهت مبارزۀ پيگير عليه امپرياليستهاي جهانخوار مخصوصا امپرياليزم روس بخاطر دفاع از تماميت ارضي و تأمين استقلال اقتصادي و حاكميت ملي كشور.**

**- تأمين و دفاع از حقوق و آزاديهاي سياسي و مدني افراد اعم از آزادي عقيده، مذهب، بيان، مطبوعات، اجتماعات، شغل، تجارت، حق تشكيل احزاب سياسي و اتحاديه هاي صنفي، تحصيل، كار، مسافرت، مصئونيت مسكن، ‌مكاتبه و مخابره.**

**- مبارزه در جهت تحكيم و تكامل همه جانبه و سالم وحدت داوطلبانۀ مليتهاي برادر كشور- كه هم اكنون در جريان پيكار آزاديبخش ملي با خون قوام يافته است – با اعتقاد صادقانه برحق تعيين سرنوشت ملل؛ بر اساس مبارزۀ پيگير و متحدانۀ ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي براي ايجاد يك افغانستان مستقل، واحد، متمركز، نيرومند، پيشرفته و شگوفان.**

**- تأسيس اردوي ملي و انقلابي براي دفاع و تضمين دست آورد هاي مبارزات مردم و دفاع از تماميت ارضي و حق حاكميت ملي و استقلال ملي كشور.»**

**در زمینۀ سیاست خارجی:**

**- دفاع و پشتيباني همه جانبه از جنبشهاي اسلامي ضد امپرياليستي و نهضت هاي آزاديبخش ملي و مردمي در سراسر جهان.**

**- مبارزه عليه استعمار كهن و نوين و ارتجاع جهاني در رأس آن امپرياليزم مخصوصاً امپرياليزم روس.**

**- افشاء‌ و طرد دسته بنديهاي نظامي، مسابقات تسليحاتي، جنگ افروزي، توسعه طلبي، تجاوز، مداخله، تهديد و توطئه هاي سوسيال امپرياليستي و امپرياليستي.**

**- مبارزه عليه سياست ننگين اپارتايد و نژاد گرائي و صهيونيزم.**

**- برقراري مناسبات سياسي با تمام كشور هاي جهان بر مبناي پنج اصل همزيستي مسالمت آميز و منشور ملل متحد.**

**- برقراري مناسبات اقتصادي و فرهنگي بر اساس منافع متقابلۀ ملتها.**

**- ايجاد روابط حسنه و همكاري نزديك با كشورهاي همجوار و منطقه بر اساس مبارزۀ مشترك عليه ابرقدرت ها.**

**- الغاي تمام قرارداد هاي خاینانه اي كه با منافع مردم و حاكميت ملي ما در تضاد باشد.**

**در زمینۀ اقتصادی:**

**(بخش زراعت):**

**- اصلاحات عادلانه زمين به نفع دهقانان كم زمين و بي زمين بنا بر درخواست آگاهانه و دواطلبانه مردم بمنظور افزايش توليد زراعتي و پايه ريزي اقتصاد مستقل ملي.**

**- اسکان کوچها و ارتقا سطح زندگ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان و تهیۀ زمین برای دهاقین ملیتهای کم زمین از طرق اعمار بندها و آبادانی اراضی بایر.**

**- ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت با اتکاء به صنایع داخلی بموازات رشد صنعت در داخل کشور.**

**- ايجاد سازمانهاي مالداري، حفاظت و توسعه چراگاه ها، اصلاح نسل حيوانات و انكشاف وترنري به نفع پيشرفت اقتصادي جامعه.**

**- حفاظت و توسعۀ جنگلزارها و بهره برداری معقول از آن به منظور بهبود سطح زندگی زحمتکشان محلات مجاور و تقویت اقتصاد جامعه.**

**(در بخش صنعت):**

**- ايجاد صنايع سنگين، بسيج و بهره برداري از منابع سرشار طبيعي و انساني كشور و جلب كمكهاي مساعد خارجي كه ناقض حاكميت ملي و مانع رشد سالم اقتصادي جامعۀ ما نباشد.**

**- توسعه و تنوع صنايع سبك و استهلاكي از طريق اختلاط سرمايه هاي خصوصي ملي و سرمايۀ دولتي و رهنمایي سرمايه هاي خصوصي در مجاري صنعتي.**

**- حمايت از صنايع داخلي در برابر كالاهاي رقيب خارجي.**

**- پشتيباني از صنايع دستي و پيشه وري با فراهم ساختن مساعدت هاي مالي، تكنيكي و تجاري به آنها.**

**بخش تجارت و مالیه:**

**- تنظیم و نظارت تجارت داخلی و خارجی به نفع اکثریت جامعه.**

**- تطبیق مالیۀ مترقی و مستقیم.**

**عـمـومـیـات:**

**- ملي ساختن تمام سرمايه هاي اسارتبار امپرياليستي و مؤسسات خارجي كه ثروت هاي ملي ما را به يغما مي برند.**

**- گسترش و تعميق پلانگذاري دولتي مطابق به نيازمنديهاي شگوفایي اقتصاد مستقل ملي و در جهت رهایي از زنجير وابستگي هاي امپرياليستي.**

**در زمینۀ اجـتـمـاعـی:**

**- تأمين و تساوي حقوق زن و مرد.**

**- وضع و تطبيق قوانين عادلانه ای که حق كار، شرايط مساعد كار، حق بيمه هاي صحي و اجتماعي، حـق تشـكـيـل اتحاديه هاي صنفي، اعتصاب، مظاهره، ‌نشرات و داشتن نماينده در جريان بازرسي و فيصله دعاوي مربوط به مسايل كار را براي عموم مردم تضمين نمايد و وضع اقتصادي- اجتماعي آنها را بهبود بخشد.**

**- مبارزه عليه بوروكراسي و فساد اداري با برقراري و گسترش سيستم نظارت مردمي و قايل شدن حق انتقاد رهنمایي و طرد مآمورين خود سر و استفاده جو بموازات تفتيش جدي از بالا و فراهم ساختن امكانات زندگي شرافتمندانه بخصوص براي كارمندان پائين رتبه.**

**- تعميم و افزايش خدمات صحي بصورت متوازن و عادلانه در سراسر كشور.**

**- تخصيص كمكهاي لازم براي حمايه طفل و مادر، معيوبين و مخصوصاً خانواده هاي شهداي راه آزادي.**

**- اعمار منازل صحي و ارزان قيمت و واگذاري آن به هموطنان خانه بدوش با شرايط مساعد.**

**- فراهم ساختن امكانات تفريحات و سرگرمي هاي سالم براي عموم افراد جامعه و مبارزه عليه انحرافات و مفاسد اخلاقي و اجتماعي.**

**در زمینۀ فرهنگی:**

**- تحصيل اجباري ابتدائي و متوسط در سراسر كشور.**

**- فراهم ساختن امكانات عملي تحصيل ابتدائي و متوسط به زبان مادري فرزندان مليتهاي كشور.**

**- مسلكي ساختن تحصيلات ثانوي.**

**- مهيا ساختن زمينۀ تحصيلات عالي و تخصصی به خرج دولت.**

**- ايجاد شرايط مساعد ادامۀ تحصيل بعد از وقت براي كسانيكه بنا به عللي نتوانسته اند تحصيل خود را تكميل نمايند.**

**- مبارزۀ وسیع و همه جانبه علیه بیسوادی، بینش های خرافی و جهل سیاسی.**

**- احیاء و شگوفایی فرهنگهای اصیل ملیتهای کشور و تکامل همآهنگ آنها.**

**- اعطای مساعدتهای مالی به پیشتازان جبهۀ فرهنگ ملی.**

**- -**

**سازمان آزاديبخش مردم افغانستان (ساما) براي نجات كشور از چنگال اهريمن استعمار و نوكران دست نشانده اش تلاش پر شكوه و هدفمند خويش را دنبال نموده و براي تحقق اين هدف با تكيه بر نيروي عظيم ملت بپاخاستۀ افغانستان با طرد هرگونه وابستگي و خارج كردن كشور از مجراي رقابت ابرقدرت ها در رزمگاه ملت قهرمان خود جانبازانه سنگر جهاد مقدس و كبير ملي را آتشين نگهداشته؛ با درك مسئوليت و دين تاريخي خويش وحدت رزمنده و شورانگيز تمام ميهن دوستان را در يك صف واحد فشرده و آهنين بر اساس مصالح و منافع والاي مردم آرزو ميكند.**

**شهداي راه آزادي! به روان پاك تان قسم كه درفش جهاد مقدس را برافراشته تر و سنگر رزم تانرا گلگون تر و پرفروغ تر ميداريم.**

**پس بيائيد، عزيزان دلاوران كه با پخش اين اعلام مواضع خود جهاد عظيم و برحق ملي مردم به پا خاستۀ خود را شگوفاتر ساخته بر سرومال عاريتي و دست انداز روس خط بطلان بكشيم.**

**بلي، ما ميگویيم! روسها باد كاشتند ولي توفان درو ميكنند!**

**يا مرگ يا آزادي!**

وبسایت شعله جاوید : [www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)

ایمل آدرس شعله جاوید: [sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)

فیســبوک شعــله جـاوید: <http://www.facebook.com/896077590481875>